

نام کتاب: مکارم الآثار

نویسنده: میرزا محمد علی (معلم حبیب آبادی)

تاریخ وفات مؤلف: ۱۳۹۶ هـ

موضوع: تراجم عمومی

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۶

ناشر: نفائس مخطوطات اصفهان

مکان چاپ: اصفهان

سال چاپ: ۱۴۰۵ هـ / ۱۳۶۴ ش

نوبت چاپ: اول

ص: ۱

جلد اول

[کلمه‌یی در پیرامون کتاب]

باسمه تعالی و حمده وقایع شگفت آور، پیدایش مردان بزرگ، و هرگونه اتفاقی در عالم وجود که محرک احساسات درونی آدمی گردد؛ بوجود آورنده فنون مختلف علم تاریخ است.

طبیعت انسانی خواستار بیادداشتن اینگونه مطالب بوده، و مایل است هر امر شگفتی را که در این دنیا واقع شده و یا خود دیده؛ در خاطر داشته باشد، و هر شخص با نبوغی را که دارای استعداد فوق العاده است؛ شناخته و از سرگذشت زندگی او آگاه گردد.

کسانی که دارای هنر نویسندگی هستند، این خواسته‌ها را در قالب نگارش ریخته و بصورت کتابی درآورده تقدیم جامعه مینمایند که «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولَى الْأَلْبَابِ»

مع الاسف احساسات و عواطف بعضی از نویسندگان تاریخ، مشوب باغراض فاسد گردیده و بالتیجه، سرگذشت وقایع را از مجرای صحیح خود منحرف نموده و سودی را که باید از آن بجامعه برسد مبدل بزبان مینماید. در این صورت کتاب تاریخ ارزش معنوی خود را از دست داده و چیزی بیهوده، بلکه مضر و خطرناک میگردد؛ زیرا:

در نفاق آن آینه چون ماستی

گر طمع در آینه برخاستی

راست کی گفنی تر ازو وصف حال؟!

گر ترازو را طمع بودی بمال

خواستاران مطالب تاریخی باید باین نکته دقیق توجه داشته باشند، و گفته هر تاریخ نویسی را بی تأهل تلقی بقبول ننمایند، و اگر احساس غرض رانی از نویسنده‌یی نمودند؛ او را در حرفه خود متهم دانند و بر نوشته‌هایش ترتیب اثری ندهند.

در مقابل این گروه، رادمردانی هستند که در کمال امانت و درستی و پاکدامنی؛ وقایع و حوادث تاریخی و سرگذشت بزرگان را برشته تحریر کشیده و آثار صدق و راستگویی از جوانب کلامشان لایح و آشکار است. اینها کسانی میباشند که قلمشان بعمد راه خطا نیموده، و آینه اندیشه و فکرشان جز حقایق وقایع را ضبط نکرده، و در همه حال؛ شرافت نفس و ندای وجدان و اقتضای خوی انسانی را دستخوش آمیال و خواهشهای زشت نفسانی ننموده، دامان دفاتر و نوشته‌های خود را بلوث مطالب مجعول و نادرست نیالوده‌اند.

کتابی که اینک از نظر مطالعه‌کنندگان میگردد، از زیر قلم یکی از این نویسندگان آمین و پاکدامن درآمده که انسان با اطمینان خاطر میتواند بآن کتاب مراجعه نماید و بکلیه مطالب آن استناد جوید.

نویسنده این سطور، بیش از دوازده سال است که نزدیک شاهد و ناظر زحمات مؤلف محترم، جناب عالم فاضل محقق و دانشمند روحانی وارسته بزرگوار آقای میرزا محمد علی معلم حبیب‌آبادی دامت برکاته بوده، و زحماتی را که پس از تألیف در تکمیل مطالب این کتاب شریف متحمل شده؛ برأی العین دیده‌ام.

مکارم الاثار محصول چهل سال تتبع و تحقیق و جستجو در احوال و آثار دانشمندان اسلامی و بزرگان و معاریف عالم علم و ادب است که با نهایت دقت و احتیاط، تحریر و تألیف شده و مطالب آن از میان هزاران کتاب معتبر (که اندکی از بسیار، از این پس بعنوان مآخذ یاد شده است) جمع‌آوری و انتخاب گردیده، و اینک گنجینه ادبی بسیار سودمند و مفیدی تشکیل یافته که در اثر چهل سال زحمت و رنج در جستجوی حقایق تاریخ و اصول تراجم احوال بزرگان، و زیوروردن مدارک مورد اعتماد و مآخذ شایسته استناد، و مراجعه مکرر و مطالعه مجدد؛ نواقص آن مرتفع، و فوائد آن مزید، و زوائد بداس تعمق و تحقیق زدوده. اکنون لب لباب این گنج شایگان بصورتی بس زیبا و پسندیده تقدیم تشنگان زلال دانش و کمال میگردد. و بسی جای مسرت و سپاسگزاری است که توفیق الهی شامل حال مؤلف محترم شده قسمتی از این کتاب نفیس را بعنوان جلد اول بطبع رسانیده و در دسترس اهل معرفت قرار میدهند.

از درگاه احدیت (جلت آلائه) خواستار است که توفیق انتشار باقی اجزاء (که زیاده بر ده جلد میباشد) نصیب شود، تا این هلال طالع در جهان دانش بصورت بدری کامل؛ روشنی بخش دیده مشتاقان این گونه آثار جلیله گردد، بمنه و کرمه.

سید محمد رمضانی

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمة الطبع

الحمد لله الاول بلا بداية، و الاخر بلا نهاية، و الصلوة و السلام على محمد و آله أولى النبوة و الولاية. و بعد، کتاب «مکارم الآثار» تألیف این عبد ضعیف محمد علی معلم حبیب آبادی قریب بچهل سال قبل از این شروع در تألیفش شده، و پس از مدتی تا اندازه‌ئی که مقصود بود شرح احوال رجال علمی مائتین ۱۳ و ۱۴ هجری قمری در آن نگارش یافته، و تألیف آن بختامت گرائید. و چنان که در ص ۱۸ مقدمه ذکر کرده‌ایم، در آخر هر ترجمه از هر سالی، و هم بعد از ترجمه آخر هر سالی قدری اوراق بیاض و گذاشتیم، و بطوری که پیش‌بینی شده بود همواره اطلاعاتی تازه حاصل، و بتدریج در بسیاری از آنها مطالبی تحریر یافته و بدان الحاق میشد، چنان که بسیاری از تراجم متقدمه مستقله، یا تکمیلاتی برای تراجم معنونه؛ سالها پس از تحریر تراجم متأخره یا انجام عناوین مترجمه، در بیاض‌های پیش‌بینی شده سمت تحریر یافته، و همواره این روش و دستور جامه عمل بخود می‌پوشید، و اغلب آن بیاض‌ها بسواد رسید، و اوراق بسیاری از این مسودات و مبیضات بر روی هم متراکم و مجتمع می - گردید، لیکن بهیچ وجه اسباب طبع و نشر بلکه تدوین و تجلید آن اوراق فراهم نمیشد.

تا در این ایام؛ یکی از اُحباء عظام و اُسمیاء کرام، از سلسله سادات بزرگوار و علماء عظیم القدر جلیل المقدار؛ که بنام نامی و اسم سامی خود آنجناب و آباء آنجانب و اجداد اُطیاب او در مجلدات آتیه اشارت، بلکه شرح احوال هر یک از آنها باقتضاء مقام در محال خود نگارش خواهد یافت؛ همت در طبع آن نموده، و اینک جلد اول کتاب در اوراق حاضر؛ تقدیم ارباب بصیرت و بصائر خواهد گردید. مأمول از پیشگاه مقدس حضرت حق جل جلاله تعالی اینکه غرض ما را از تألیف و طبع و نشر و غیره همه خالص و محض برای تحصیل رضای خود فرموده، و آنچه نه مرضی ذات مقدسش در دل باشد (خون سازد و از دیده برون اندازد)، و الله ولی التوفیق.

بتاریخ روز شنبه بیست و چهارم ماه ذی الحجة الحرام سنه ۱۳۷۷

قمری، مطابق ۱۸ تیرماه باستانی سال ۱۳۳۷ هجری شمسی محمد علی معلم حبیب آبادی

ص: ۲

«مآخذ این جلد»

اسامی کتابهایی که در مقدمه و متن این جلد؛ مورد استفاده واقع شده، و موضوع و اسامی؟؟؟ تاریخ طبع (بتاریخ قمری) و محل طبع و تعیین مجلدات آنها

؟؟؟ دره شعرا): آذر بمبی، ۱۲۷۷

۲- آثار عجم (احوال و رجال فارس):

فرصت شیرازی، بمبی، ۱۳۱۳

۳- اجازه کبیره (اسناد حدیث): سید عبد الله جزائری، نسخه خطی

۴- احسن التواریخ (تاریخ سلاطین عثمانی): ترجمه میرزا علی خان اصفهانی طهران، ۱۳۳۲

۵- احوال آقا محمد علی نجفی: میرزا محمد حسین بن آقا محمد علی، نسخه خطی

۶- احوال سید عبد الحی حسنی: سید عبد العلی حسنی، در مقدمه ج ۱ نزهة - الخواطر، حیدرآباد، ۱۳۶۶

۷- احوال شیخ احمد احسائی: شیخ مرتضی مدرس، طهران، ۱۳۳۴ ش

۸- أخبار الاوائل و مونس أرباب - الفضائل (أولیات): سید جمال الدین محمد طباطبائی یزدی، بمبی، ۱۳۱۲

۹- ارمغان (مجله): وحید دستگردی، طهران، ۱۲۹۸ ش تا عصر حاضر

۱۰- الاسناد المصنفی الی آل المصطفی المشیخه (اسناد حدیث): حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی، نجف، ۱۳۵۶

۱۱- الاعلام (قاموس تراجم): خیر الدین زرکلی، ۳ جلد، قاهره، ۷ ر ۱۳۴۵

۱۲- اعیان الشیعه (تراجم): حاج سید محسن امین عاملی، ۴۳ جلد، دمشق ۱۳۵۴ تا عصر حاضر

۱۳- أقرب الموارد الی فصیح العربیة و الشوارد (لغت عربی بعربی): معلم سعید خوری، ۳ جلد، بیروت، ۳ ر ۱۸۹۱ م

۱۴- امیر کبیر (زندگانی میرزا تقی خان):

سید حسین مکی، طهران، ۱۳۲۹

۱۵- انجمن آراء ناصری (لغت فارسی):

رضا قليخان هدايت، طهران، ۱۲۸۸

۱۶- الانوار النعمانية فى أحوال النشأة الانسانية (أخبار و مواعظ): سيد نعمة الله جزائرى، ۲ جلد، طهران، ۱۳۱۹

ب ۱۷- بحار الانوار (حديث): علامه مجلسى، ۲۶ جلد، طهران، ۱۳۰۳ ببعده،

۱۸- البدر التمام فى احوال الوالد- التمام (تراجم): حاج ميرزا أبو الهدى كرباسى، اصفهان، ۱۳۱۷

۱۹- البرهان الجلى على ايمان زيد بن على (ع): آقا سيد محمد مهدى كاظمينى بغدادى؛ حدود ۱۳۷۰

ص: ۳

۲۰- برهان قاطع (لغت فارسى): ميرزا محمد حسين خلف، نسخه خطى كتابخانه شهردارى اصفهان

۲۱- بستان السباحه (مسالك و ممالك):

حاج ميرزا زين العابدين شروانى، طهران، ۱۳۱۰

۲۲- بعض مثالب النواصب معروف بنقض (رد عامه): شيخ عبد الجليل رازى، طهران، ۱۳۷۱

ت ۲۳- تاج العروس فى شرح القاموس (لغت عربى بعبرى): سيد محمد مرتضى زيبدى، ۱۰ جلد، مصر، ۷ ر ۱۳۰۶

۲۴- تاريخ اصفهان: حاج ميرزا حسن خان انصارى، اصفهان، ۱۳۳۳

۲۵- تاريخ زنديه: ميرزا عليرضا بن عبد الكريم شيرازى، نسخه خطى

۲۶- تاريخ سرتيب: ميرزا عبد الرزاق خان مهندس سرتيب بغيرى، نسخه خطى مؤلف در طهران

۲۷- تاريخ مساجد بغداد: سيد محمود آلوسى، بغداد

۲۸- تاريخ نائين: سيد عبد الحجة بلاغى ۲ جلد، طهران، ۱۳۶۹

۲۹- تحفة الاحباب و بغية الطلاب (مزارات مصر): نور الدين على سخاوى قاهره، ۱۳۵۶

۳۰- تحفة العالم فى شرح خطبة المعالم (معالم الاصول): سيد جعفر آل بحر العلوم

دو جلد، نجف، ۵ ر ۱۳۵۴

۳۱- تحفة العالم (اوضاع هند و غیره):

میر عبد اللطیف خان شوشتری، حیدرآباد طبع دوم

۳۲- تذكرة الانساب (نسب‌نامه فرزندان مجلسی): میرزا حیدر علی مجلسی، اصفهان، ۹ ر ۱۳۲۸ ش

۳۳- تذکره شوشتریه (تاریخ شوشتر):

سید عبد الله شوشتری جزائری، نسخه خطی

۳۴- تذكرة العارفين (تراجم عرفاء سلسله طاوسیہ): میرزا هادی عرفانی فسائی، شیراز

۳۵- تذكرة القبور (مزارات اصفهان):

مرحوم آخوند ملا عبد الکریم گزی، اصفهان، ۱۳۲۴

۳۶- تذكرة الملوك (مناصب دولتی زمان صفویہ): مؤلف نامعلوم، طهران، ۱۳۳۲ ش

۳۷- تذکره نصرآبادی (تذکره شعراء مائه ۱۰ و ۱۱): میرزا محمد طاهر نصرآبادی، طهران، ۱۳۱۷ ش

۳۸- ترجمه تاریخ قم أبو علی حسن بن محمد شبیبانی: حسن بن علی قمی، طهران، ۱۳۱۳ ش

۳۹- ترجمه تاریخ مقدس واشنگتن اروینک امریکائی (زندگانی پیغمبر اسلام ص): ابراهیم شیرازی، طهران، ۱۳۴۴

۴۰- تریاق المحبین فی طبقات خرقة -

ص: ۴

المشایخ الرفاعیین: أبو الفرج واسطی، مصر، ۱۳۰۵

۴۱- تطبیقیه (تطبیق سالهای هجری قمری و میلادی): حاج نجم الدوله، طهران، ۱۳۲۰

ج ۴۲- جامع الانساب: آقای سید محمد علی روضاتی، جلد اول (خاندانهای سادات موسوی)، اصفهان و طهران، ۶ ر ۱۳۷۵

۴۳- جنک بهترین أشعار (از آثار کلیه شعرای ایران): حسین پزیمان بختیاری، طهران؛ ۱۳۵۲

۴۴- جواهر الكلام فی سوانح الایام:

سید حسن اشرف الواعظین یزدی حائری آل طه، جلد اول (وقایع دهه اول محرم)، طهران، ۱۳۶۲

ح ۴۵- حبیب السیر فی أخبار افراد البشر:

(تاریخ)، خواندمیر، ۳ جلد، بمبئی؛ ۱۲۷۲

خ ۴۶- خلاصه بعضی از تقاویم: جمع آوری مؤلف

۴۷- خیرات حسان در مشاهیر زنان:

اعتماد السلطنه، ۳ جلد، طهران، ۷ ر ۱۳۰۴

د ۴۸- دار السلام فیما يتعلق بالرؤیا و المنام: حاجی نوری، ۲ جلد، طهران، ۱۳۰۶

۴۹- دانشمندان آذربایجان (تراجم):

میرزا محمد علی خان تربیت، طهران، ۱۳۱۴ ش

۵۰- دیوان مشتاق اصفهانی - میر سید علی: حسین مکی، طهران، ۱۳۲۰ ش

ذ ۵۱- الذریعة الی تصانیف الشیعه (معرفی کتب): حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی، ۱۰ جلد، نجف و طهران، ۱۳۵۵ تا زمان حاضر

ر ۵۲- رجال آذربایجان (تراجم): میرزا مهدی مجتهدی، طهران، ۱۳۲۷ ش

۵۳- رجال نجاشی (تراجم): شیخ ابو العباس احمد نجاشی، بمبئی، ۱۳۱۷

۵۴- روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات (تراجم): آقا میرزا محمد باقر چهارسوئی، طهران، ۱۳۰۷

۵۵- روضة الصفا (تاریخ): میرخواند، ۷ جزء، و رضا قلی خان هدایت، ۳ جزء، طهران، ۱۲۷۰

۵۶- ریاض السیاحة (مسالك و ممالک):

حاجی شروانی، اصفهان، ۱۳۳۹

۵۷- ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة و اللقب: میرزا محمد علی مدرس قاموسی، ۶ جلد، طهران، ۱۳۶۴-۱۳۷۳

ص: ۵

س ۵۸- سبائك الذهب في معرفة أنساب قبائل العرب: شيخ محمد امين سويدي نجف، ۱۳۵۴

ش ۵۹- شجره نامه سادات خاتون آبادی:

حاج ميرزا حسين نايب الصدر، نسخه خطی

۶۰- شجره نامه سادات وهابی تبریز:

آقا سيد محمد حسين طباطبائی، نسخه خطی

۶۱- شمس التواریخ (تراجم): شيخ اسد الله ايزد گشسب، اصفهان، ۱۳۳۱

۶۲- شيعه يا پديد آورندگان فنون اسلام ترجمه الشيعة و فنون الاسلام آقا سيد حسن صدر: سيد علي اكبر برقي، طهران ۱۳۶۰

ط ۶۳- طبقات الاجازات بالروايات (اجازه روايت): آقا سيد حسن صدر، نسخه خطی

۶۴- طرائق الحقائق (تراجم و تصوف): ۳ ج حاج نايب الصدر شيرازی، طهران، ۱۳۱۹

ع ۶۵- عمدة الطالب في أنساب آل أبي طالب: سيد احمد داودی ابن عنبه، نجف، ۱۳۵۸

ف ۶۶- فارسنامه ناصری (تاریخ و جغرافیای فارس): حاج ميرزا حسن خان فسائی، ۲ جلد، تهران، ۱۳۱۳

۶۷- فتنه، باب قطعه ئی از كتاب المتنبئين اعتضاد السلطنة: آقای عبد الحسين نوائی طهران، ۱۳۳۳ ش

۶۸- فرهنگ خاورشناسان (تراجم):

ابو القاسم سحاب، تهران، ۱۳۱۷ ش

۶۹- الفوائد الرجاليه: سيد بحر العلوم نسخه خطی

۷۰- فوائد الرضويه در احوال علماء اماميه: حاج شيخ عباس قمی، ۲ جلد، طهران، ۱۳۶۷

۷۱- فهرس الفهارس و الاثبات و معجم المعاجم و المشيخات و المسلسلات (تراجم) سيد محمد عبد الحی كتانی، ۲ جلد؛ فاس ۸ ر ۱۳۴۶

۷۲- فهرست کتابخانه مبارکه رضویه:

شاهزاده أو كئائى، ۵ جلد، مشهد ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۹ ش

۷۳- الفيض القدسى فى ترجمة العلامة المجلسى: حاجى نورى، تهران، ۱۳۰۳

ق ۷۴- قصص العلماء (تراجم): ميرزا محمد تنكابنى، تهران، ۱۳۱۳

ك ۷۵- الكرام البررة (تراجم علماء مائه ۱۳): حاج شيخ آقا بزرگ تهرانى؛ ۱ ج، نجف، ۱۳۷۳

ص: ۶

۷۶- كشف الظنون عن أسامى الكتب و الفنون: كاتب چلبى، ۲ جلد، تركيه، ۲ ر ۱۳۶۰

۷۷- كنز العلوم و اللغة (دائرة المعارف) محمد فريد و جدى، قاهره، ۱۳۳۴

گ ۷۸- گاهنامه (سالنامه): سيد جلال - الدين طهرانى، طهران، ۱۳۱۰ ش

۷۹- گلشن وصال (تراجم): ميرزا على روحانى، طهران، ۱۳۱۹ ش

ل ۸۰- لباب الاقبا (تراجم): حاجى ميرزا حبيب الله كاشانى، نسخه خطى

۸۱- لغتنامه (دائرة المعارف): ميرزا على اكبر خان دهخدا، أجزاء عديده، طهران، ۱۳۲۵ ش تا حال

م ۸۲- المآثر و الاثار (تاريخ و تراجم):

اعتماد السلطنه، طهران، ۱۳۰۷

۸۳- مجالس المؤمنین (تراجم): قاضى نور الله شوشترى، ۲ جلد طهران، ۶ ر ۱۳۷۵

۸۴- مجمع التواريخ: سيد محمد خليل مرعشى، طهران، ۱۳۲۸ ش

۸۵- مجمع الفصحاء (تذکره شعرا):

رضا قلى خان هدايت، ۲ جلد، طهران ۱۲۹۵

۸۶- مراد الاطلاع على أسماء الا- مكنة و البقاع (مسالك و ممالک) صفى - الدين عبد المؤمن، طهران، ۱۳۱۵

۸۷- مرآت الاحوال (تاریخ و تراجم):

آقا احمد بهبهانی، نسخه خطی

۸۸- مرآت البلدان (مسالك و ممالک):

اعتماد السلطنه، ۴ جلد، طهران، ۱۲۹۴ / ۷

۸۹- المرشد (مجله علمی اسلامی):

سید صالح شهرستانی، بغداد، ۱۳۴۴ ببعده

۹۰- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل ج ۳ (خاتمه - تراجم): حاجی نوری؛ طهران، ۱۳۱۸

۹۱- المسک الاذفر، تراجم علماء بغداد فی - القرن ۱۲ و ۱۳: سید محمود آلوسی، بغداد

۹۲- مطلع الشمس (تاریخ): اعتماد - السلطنه، ۳ جلد، طهران، ۳ ر ۱۳۰۰

۹۳- معاریف (تراجم): میرزا عبد الحسین خان ملک المورخین، نسخه مؤلف در طهران

۹۴- معجم أدياء الاطباء (تراجم):

شیخ محمد خلیلی، ۲ جلد، نجف، ۶ ر ۱۳۶۵

۹۵- معجم البلدان (مسالك و ممالک):

یاقوت حموی، ۱۰ جلد، قاهره، ۴ ر ۱۳۲۳

۹۶- معجم المطبوعات (فهرس کتب و تراجم): یوسف الیان سرکیس، قاهره، ۱۳۴۶

۹۷- مغتنم الدرر (فوائد متفرقه):

شیخ عبد الحسین محلاتی، ۳ جلد، نسخه خطی

ص: ۷

۹۸- مقدمه دیوان نشاطی: طهران،

۹۹- ملحقات تذكرة القبور- رجال اصفهان: آقای سید مصلح الدین مهدوی و غیره، طهران، ۱۳۶۹

۱۰۰- منتخب التواریخ: حاج ملا هاشم خراسانی، طهران، ۱۳۵۰

۱۰۱- منتظم ناصری (تاریخ):

اعتماد السلطنه، ۳ جلد، طهران، ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۰

ن ۱۰۲- نابغه علم و عرفان (تراجم):

سلطان حسین تابنده، طهران، ۱۳۳۳ ش

۱۰۳- ناسخ التواریخ: سپهر، دوره، تهران و غیره

۱۰۴- نامه دانشوران: شیخ محمد مهدی شمس العلما و غیره، دوره، تهران

۱۰۵- نجوم السماء فی تراجم العلماء:

میرزا محمد علی کشمیری، لکهنو، ۱۳۰۳

۱۰۶- نسب نامه ألفت: حاج شیخ محمد باقر الفت، نسخه مؤلف در اصفهان

۱۰۸- نقباء البشر فی أعیان القرن ۱۴:

حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی، نجف، ۵ ر ۱۳۷۳

ه ۱۰۸- هذایة الانام الی وقایع الايام:

حاج شیخ عباس قمی با حاشیه آقا نجفی تبریزی، تهران، ۱۳۵۶

۱۰۹- هدیه لال العبا در أنساب آل طباطبا: سید حسنعلی نقیبزاده مشایخ، تهران، ۱۳۷۰

۱۱۰- الهلال (مجله): جرجی زیدان، قاهره، ۱۸۹۲ ببعده

بسیاری از مآخذ مرقومه، در این سنوات اخیره تجدید طبع شده و فضلا بر آنها تعلیقاتی نوشته اند که انشاء الله تعالی برای مجلدات دیگر از آنها استفاده نموده و خصوصیات هریک را نیز در آغاز یا انجام هر جلد اشاره خواهیم کرد.

غیر از این مدارکی که ذکر شد، بسیاری از کتب لغت و دائرة المعارف‌ها و جرائد نیز در نظر بوده و گاهگاه مورد استفاده واقع شده؛ مانند: «قاموس فیروزآبادی» و «فرهنگ آندراج» و «کنز اللغة» و «دائرة المعارف بستانی» و «دائرة المعارف وجدی» و امثال ذلك.

و نیز تاریخ وفات بعضی از رجال را از روی ألواح قبور آنها که دسترسی داشته‌ایم تعیین کرده‌ایم، و در موقع خود در ذیل تراجم مربوطه خاطر نشان مینماییم.

این مطلب را هم ناگفته نگذاریم که پس از نگارش مقدمه و در حین طبع کتاب، نسخه‌ئی از جلد اول کتاب «تاریخ اجتماعی و سیاسی قاجاریه» تألیف آقای سعید نفیسی که اخیراً بطبع رسیده ملاحظه شد و مطالب مفیدی درباره نژاد قاجاریه و احوال آنها بنظر رسید که باید در مقدمه نقل کرده باشیم، و انشاء الله در جلدهای آینده تدارک خواهیم نمود.

ص: ۹

[خطبه و دیباچه]

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي علمنا مكارم المآثر والاثار، و أوضح لنا طرائق الحقائق بتذكرة قصص العلماء الابرار، و جعل وسائل مستدرک ما تركه السالفون روضات جنات تجرى من تحتها الانهار، و زين مجمع الفصحاء بلؤلؤتى بحرى الحكم والاشعار، و أروى بستان أمل الاملين برشحات سماء الانوار،^۱

(*) بسیاری از کلمات فوق؛ آسامی کتبی است در احوال علما و رجال که اینجا بعنوان براعت استهلال نام آنها برده شده، و اینک اشاره بدانها میشود:

۱- «مکارم الاثار» کتاب حاضر. ۲- «المآثر و الاثار» تألیف مرحوم اعتماد السلطنه.

^۱ (*) بسیاری از کلمات فوق؛ آسامی کتبی است در احوال علما و رجال که اینجا بعنوان براعت استهلال نام آنها برده شده، و اینک اشاره بدانها میشود:

۱- «مکارم الاثار» کتاب حاضر. ۲- «المآثر و الاثار» تألیف مرحوم اعتماد السلطنه.

۳- طرائق الحقائق» تألیف مرحوم حاج نایب الصدر شیرازی. ۴- «تذکره» نام کتب چندی است از اشخاص عدیده در احوال علما و غیره. ۵- «قصص العلماء» تألیف مرحوم میرزا محمد تنکابنی ۶- «وسائل الشیعه» تألیف مرحوم شیخ حر عاملی، که در خاتمه آن احوال جماعتی از رجال را نوشته. ۷- «مستدرک الوسائل» تألیف مرحوم حاجی نوری، که در خاتمه آن؛ مانند «وسائل» مرقوم شرح احوال جماعتی از علما و رجال بتفصیل نوشته شده. ۸- «روضات الجنات» در احوال علما و سادات، تألیف مرحوم آقا میرزا محمد باقر چهارسوئی. ۹- «مجمع الفصحاء» در احوال شعراء فارسی زبان، تألیف مرحوم رضا قلی خان هدایت. ۱۰- «لؤلؤئی البحرين» در احوال جماعتی از علماء، تألیف مرحوم شیخ یوسف بحرینی. ۱۱- «بستان لسیاحه» تألیف حاجی شروانی (مذکور در ص ۱۵). ۱۲- «أمل - الامل» در احوال علما تألیف شیخ حر مذکور. ۱۳- «رشحات سمائی» در احوال شیخ سائی، تألیف مؤلف کتاب حاضر.

۳- «طرائق الحقائق» تألیف مرحوم حاج نایب الصدر شیرازی. ۴- «تذکره» نام کتب چندی است از اشخاص عدیده در احوال علما و غیره. ۵- «قصص العلماء» تألیف مرحوم میرزا محمد تنکابنی ۶- «وسائل الشیعه» تألیف مرحوم شیخ حر عاملی، که در خاتمه آن احوال جماعتی از رجال را نوشته. ۷- «مستدرک الوسائل» تألیف مرحوم حاجی نوری، که در خاتمه آن؛ مانند «وسائل» مرقوم شرح احوال جماعتی از علما و رجال بتفصیل نوشته شده. ۸- «روضات الجنات» در احوال علما و سادات، تألیف مرحوم آقا میرزا محمد باقر چهارسوئی. ۹- «مجمع الفصحا» در احوال شعراء فارسی زبان، تألیف مرحوم رضا قلی خان هدایت. ۱۰- «لؤلؤئی البحرین» در احوال جماعتی از علماء، تألیف مرحوم شیخ یوسف بحرینی. ۱۱- «بستان لسیاحه» تألیف حاجی شروانی (مذکور در ص ۱۵). ۱۲- «أمل- الامل» در احوال علما تألیف شیخ حر مذکور. ۱۳- «رشحات سمائی» در احوال شیخ سائی، تألیف مؤلف کتاب حاضر.

ص: ۱۰

و الصلوة و السلام علی مطلع شمس الاحادیث و الاخبار، و صاحب الفیض - القدسی فی القرون و الادوار محمد الماحی آثار العجم بجنوده الاخیار، و محیی مآثر الانبیاء بالارشاد و التذکار. و علی آله و أصحابه الذین مرآت أحوالهم دستور عمل الاعاظم الاحبار، و تذکره قبورهم شمس تواریخ أساطین الاعصار. سیما ابن عمه علی جامع المعاجم و الاسفار؛ و والد الائمه الهادین الاطهار؛ مادام ریاض العلماء مخضرة بلطائف الازهار، و حیاض الفضلاء مترعة بقطرات الامطار^۲.

اما بعد چنین گوید ابن کمینه چاکر آستان علماء ربانی محمد علی بن زین العابدین معلم حبیب آبادی برخوردار اصفهانی بلغه الله تعالی غایة غایات الامال و الامانی که چون گفتن و شنیدن و خواندن و نوشتن، احوال علماء اعلام، و حکماء اسلام، و عرفاء شامخین، و شعراء باذخین، و مشاهیر منجمین، و معاریف متطبین، و أساتید خطاطین، و أساطین مرتاضین موجب فوز عظیم، و فیض عمیم، از لذائذ روحانی، و فوائد عرفانی، و حقائق بهجت آمیز، و دقائق مسرت انگیز، و جذب قلوب، و میل نفوس، و اقتداء بآثار مرضیه آنان، و اقتفاء بأطوار محموده ایشان، و اطلاع بر تألیفات شریفه، و وقوف بر تصنیفات لطیفه، و دانستن

(*) ۱۴- «مطلع الشمس» در جغرافیای مشهد مقدس و بلاد و امکانه واقع ما بین آن و طهران، تألیف مرحوم اعتماد السلطنه. ۱۵- «الفیض القدسی» در احوال علامه مجلسی و بسیاری از علماء دیگر، تألیف مرحوم حاجی نوری مرقوم. ۱۶- «آثار عجم» در جغرافیای فارس و بعضی از مواضع دیگر و احوال بسیاری از علماء و شعراء و غیره، تألیف مرحوم فرصت شیرازی. ۱۷- «ارشاد» در معرفت حجج خدا بر عباد، تألیف مرحوم شیخ مفید. ۱۸- «مرآت الاحوال» تألیف مرحوم آقا احمد بهبهانی، در کیفیت اوضاع هند و احوال بسیاری از علماء. ۱۹- «تذکره القبور» تألیف مرحوم آقای گزی، در علماء مدفونین در اصفهان. ۲۰- «شمس التواریخ» تألیف شیخ اسد الله ایزد گشسب، در مختصری از احوال چندین نفر از علماء و حکماء و عرفاء و شعراء. ۲۱- «ریاض العلماء و حیاض الفضلاء» در احوال علماء شیعه و سنی، تألیف مرحوم میرزا عبد الله أفندی اصفهانی.

^۲ (*) ۱۴- «مطلع الشمس» در جغرافیای مشهد مقدس و بلاد و امکانه واقع ما بین آن و طهران، تألیف مرحوم اعتماد السلطنه. ۱۵- «الفیض القدسی» در احوال علامه مجلسی و بسیاری از علماء دیگر، تألیف مرحوم حاجی نوری مرقوم. ۱۶- «آثار عجم» در جغرافیای فارس و بعضی از مواضع دیگر و احوال بسیاری از علماء و شعراء و غیره، تألیف مرحوم فرصت شیرازی. ۱۷- «ارشاد» در معرفت حجج خدا بر عباد، تألیف مرحوم شیخ مفید. ۱۸- «مرآت الاحوال» تألیف مرحوم آقا احمد بهبهانی، در کیفیت اوضاع هند و احوال بسیاری از علماء. ۱۹- «تذکره القبور» تألیف مرحوم آقای گزی، در علماء مدفونین در اصفهان. ۲۰- «شمس التواریخ» تألیف شیخ اسد الله ایزد گشسب، در مختصری از احوال چندین نفر از علماء و حکماء و عرفاء و شعراء. ۲۱- «ریاض العلماء و حیاض الفضلاء» در احوال علماء شیعه و سنی، تألیف مرحوم میرزا عبد الله أفندی اصفهانی.

عجم» در جغرافیای فارس و بعضی از مواضع دیگر و احوال بسیاری از علماء و شعراء و غیره، تألیف مرحوم فرصت شیرازی. ۱۷- «ارشاد» در معرفت حجج خدا بر عباد، تألیف مرحوم شیخ مفید.

۱۸- «مرآت الاحوال» تألیف مرحوم آقا احمد بهبهانی، در کیفیت اوضاع هند و احوال بسیاری از علماء. ۱۹- «تذکره القبور» تألیف مرحوم آقای گزی، در علماء مدفونین در اصفهان. ۲۰- «شمس التواریخ» تألیف شیخ اسد الله ایزد گشسب، در مختصری از احوال چندین نفر از علماء و حکماء و عرفاء و شعراء. ۲۱- «ریاض العلماء و حیاض الفضلاء» در احوال علماء شیعه و سنی، تألیف مرحوم میرزا عبد الله أفندی اصفهانی.

ص: ۱۱

قدر هر رساله و کتاب، و سلوک راه صدق و صواب، و ترغیب بتعلم معارف و علوم، و تحریض بتفنی آداب و رسوم، و شناختن پایه اولیاء خدا، و دانستن درجه رجال هدی، و احیاء طریقه ارباب فضل و کمال، و إعلاء ألویه اصحاب و جد و حال، و تجدید مراسم اعظام گذشتگان، و ترویج مناقب اُکامل رفتگان، و شناختن مقابر صلحاء ابرار، و فهمیدن مزارات بدلاء اُخیار است؛ و هریک از اینها از امهات وسائل قرب حضرت اِلهی، و بزرگترین سبب وصول بمحامد نامتناهی است، چنانکه در آیات کلام الله مجید، و احادیث رسول حمید، و و اخبار ائمه اطهار، و آثار علماء ابرار، و کلمات بزرگان دین مبین، و اقوالی اعظام علماء عاملین، همواره مدح این شیوه فرخنده و همیشه نعت این شیمه خجسته، ملفق و منظوم و مؤلف و مرقوم گردیده؛ لهذا در هر عصری از أعصار، و دوری از ادوار، علماء شیعی و سنی، و اسلامی و خارجی، حافظ اخبار و سیر علماء عاملین، و جامع آثار و خبر فضلاء کاملین بوده، و کتب عربی و فارسی، و ترکی و یورویی بسیار در این فن شریف و علم لطیف بحیطه تألیف و حیز تصنیف درآورده‌اند؛ و هرچه بیشتر تتبع کرده‌اند؛ بیشتر رفته‌اند، و هرچه در عقب تر نوشته‌اند؛ بهتر سرشته‌اند، چه بحسب اقتضاء طبیعت روزگار؛ هر صنعتی را روی در ترقی، و هرکاری را راه در تکمیل است.

و این بنده نگارنده را برحسب توفیقات غیبی، و تأییدات لاریبی، اغلب اوقات عمر عزیز، مصروف این عادت حسنه، و مشعوف بدین خصلت مستحسنة شده، و با تشنت بال، و توزع احوال، از فضل حضرت ذو الجلال و الافضال، و لطف خالق لم یزل و لا یزال؛ کتب چندی از این مقوله فراهم، و معاجم بسیاری از این مقاله میسر گردیده، و بسیاری از وقتها را حتی الامکان و الفراغة، روزها را بخواندن و نوشتن آنها شب؛ و شبها را بتذکر و تذکار آن روز مینمایم، و چون در هر ماه و سال، بمقتضای فیض دائم ایزد ذو الجلال، وجود مبارکی از بزرگان ارباب علم و عمل تازه، و حافظ متبوع را اطلاعاتی بی‌اندازه دست میدهد، که سابق بر آن از آن خبری، و بیشتر از آن اثری نبوده، از این رو مدتی بود مدید، و عهدی میشد بعید که این فقیر را در خاطر می‌خلید، که کتابی تألیف نمایم در احوال کسانی که قریب باین أعصار بوده، و مؤلفین این فن؛ هریک از آنان را در مواضع متفرقه ذکر نموده، یا در جائی مختصر؛ و در دیگری مفصل تر دیده شده، یا از

ص: ۱۲

اعظام و مشایخی هستند که جز در نزد خودشان احوالشان دیده نشده؛ یا اصلا در جائی نوشته نشده، و بجهت نداشتن اسباب و کتب لازمه، و اشتغال ببعضی از مطالب مهمه، هر روزی را بروزی دیگر، و هر سالی را بسالی عقب‌تر محول می‌کردم، تا در

این دم نظر عبرتی نموده، دیدم عمر را بقائی و فرصت را وفائی چندان نیست، شاید توقف بجهت حصول اسبابی که درخور، و اهمال بقصد آنچه منظور نظر است بوداع سرای عاریت موصول، و این امر شگفت بتعویق و عطلت موکول گردد، در صورتی که بزرگان دین مبین، و حکماء و عرفاء را شدین؛ همواره سفارش بغنیمت دانستن وقت، و نگه داشتن فرصت نموده‌اند.

مرحوم مولوی معنوی در دفتر اول مثنوی فرماید:

نیست فردا گفتن از شرط طریق

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق

و شیخ بزرگوار سعدی در بوستان فرماید:

دمی پیش دانا به از عالمی است

نگهدار فرصت که عالم دمی است

و مرحوم صفیعلیشاه در دیوان اشعار خود فرموده:

هرکه با دم همدم است او آدم است

دم غنیمت دان که عالم یک دم است

بدین منظور، در این وقت از ارواح طیبه ائمه دین مبین، و نفوس مقدسه بزرگان علماء عاملین، و عرفاء کاملین، و اولیاء عظام، و اصفیاء کرام همت خواسته و حتی الامکان بر صرف وقت و عمر در این کار افزوده، و از دیگر امور کاسته و شالوده این بناء عالی را ریخته، و رشته اهمال و تعویق را گسیخته، و اینک که صبح روز چهارشنبه چهارم ماه صفر المظفر سنه ۱۳۳۸ هجری قمری است شروع در تألیف این کتاب نموده، و آنرا به مکارم الآثار در احوال بزرگان ابرار نامیدم، تا بعد از این چه و سرانجام آن کی شود.

حافظ:

دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد

فیض روح القدس از باز مدد فرماید

خواجه عبد الله انصاری:

وز نور یقین دلم منور گردان

یا رب بقناصتم توانگر گردان

اینک مقدمه‌ئی در تذکر بعضی از مطالب لازمه نوشته و بعدا شروع بأصل منظور خواهیم نمود، و این مقدمه مشتمل بر چندین فصل خواهد بود.

فصل اول کسانی که ما احوالشان را در عنوانی مستقل خواهیم نوشت؛

چنان‌که تذکر دادیم آنهائی میباشند که احوالشان کمتر در جائی نوشته شده، یا اصلا نوشته نشده و آنها از رجال و معاریف و اعیان علمی این دو مائه اخیره ۱۳ و ۱۴ هجری قمری‌اند، و چون بناء بمرقومات «ناسخ التواریخ - جلد قاجاریه» و «منتظم ناصری - جلد سیم» ظهور دولت قاجاریه در سال ۱۱۹۳ یعنی قریب بانقضاء مائه دوازدهم و ورود در مائه سیزدهم بوده، ما این هفت سال را بعقب رفته و آغاز تالیف این کتاب را بعنوان سنوات تاریخ هجری قمری در شرح احوال کسانی می‌گذاریم که چیزی از تاریخ مرقوم را (و اگرچه یک روز هم باشد) درک کرده باشند. و بناء براین برای توضیح و تتمیم تاریخ در اینجا مختصری در شرح ظهور و بروز این دولت؛ بدون اعمال هیچ غرض و منظور سیاسی و شخصی با هیچ ذی نفسی بیان میکنیم؛ و سپس باصل مقصود می‌پردازیم، و چنین گوئیم:

سلسله قاجاریه بطوری‌که در جلد قاجاریه «ناسخ» و جلد سیم «منتظم ناصری» و بعضی از تواریخ دیگر این خانواده بنظر رسیده، از نسل قاجار نویان بن سرتاق نویان بن سابا نویان بن جلایر بن نیرون‌اند، و نژاد قاجار نویان مرقوم باغوز خان بن قراخان بن مغول خان بن آلنجه خان بن کیوک خان بن دیب باقوی خان بن ابو لجه خان بن ترک ابن یافث بن نوح علیه السلام میرسد، و این قاجار خان از اعظام امرای غازان خان بن ارغون خان مغول است، و همانا اصل یورت و جایگاه خانواده ایشان در ترکستان بوده، و در سنه ۶۵۳ که هلاکو خان مغول از جانب برادر خود منکوقآن بروم رفت، از هر ده خانوار مغول دو خانوار با او برفتند، و مأمور محافظت حدود و ثغور ممالک روم و شام گشتند، و از آن جمله این سلسله پدران قاجار بودند، و ایشان در آن حدود منزل کرده و همواره آنجاها بسر می‌بردند، تا در سنه ۸۰۳ که امیر تیمور گورکانی بسفر مصر و شام رفت، حکم کرد تا طوائف

ص: ۱۴

مغول از آن حدود کوچ کرده بایران آیند؛ و از آنجا بترکستان که وطن اصلی ایشان است شتابند، و آنها حسب الامر رفتار نموده حرکت کردند، و چون بایران رسیدند اکثری از ایشان رحل اقامت انداخته در آن مملکت سکونت اختیار و بترکستان نرفتند، و از جمله آنها اولاد و أحفاد قاجار مرقوم بودند که در حدود گنجه و ایروان توقف کردند، و جماعتی را که در سمت بالای رودخانه، یورت اقامت نمودند یوخاری باش گفتند، یعنی بالای سر و یوقاری که یوخاری شده بترکی بالا را گویند، و باش سر را، و طایفه‌ئی را که در سمت پایان رودخانه فرود آمدند اشاق باش گفتند، یعنی پائین سر؛ و این اول امتیازی است که در ایشان بهم رسید، پس هریک از این دو طایفه بچندین تیره جدا شدند، و هرکدام بمناسبتی نامی بر خود نهادند، بعضی

بملاحظه مسکن، و پاره‌ئی بنام پدر و سردار، و دیگری بمواشی خود از گوسفند که بترکی قوی و قوین گویند و شتر که دوه است و غیره، و کلمه لورا که بمعنی صاحب است بر آن افزودند، من جمله یک فرقه از اشاق باش را قوینلو گفتند و هکذا.

و چون مرحوم شاه اسماعیل صفوی را داعیه خروج و بمعارض سلطنتی عروج رسید، و باستعانت طوائف متفرقه لوای پادشاهی برافراشت، سلسله قاجاریه یکی از آن طوائف ایشان را قزلباش می‌گفتند بودند، و در هر مورد بخانواده صفویه کمک‌ها می‌نمودند، و پس از استقرار سلطنت در آن خاندان از امراء بزرگ و مصدر کارهای سترک واقع شدند چنان‌که در تواریخ آن دولت گاهی بنام آنها برخورد میشود.

و من جمله؛ یکی از ایشان شاه قلیخان بن طهماسب خان قوینلو است که در سنه ۹۶۹ از طرف شاه طهماسب بسمت قونسولگری بسمت روم رفت، و بالاخره ایشان را عدت و عدتی بهم رسید، تا شاه عباس بناء بر مصلحت مملکتی چنان صلاح دید که آنها را متفرق کند بناءبراین آنان را چند شعبه نموده و هریک را بسرحدی از سرحدات مملکت مأمور فرمود که علاوه بر تفرق خود آنها؛ آن سرحد نیز بوجود ایشان از تاخت و تاز بیگانه محفوظ ماند، و از آن جمله شعبه‌ئی از ایشان را در استرآباد برابر طایفه ترکمان واداشت و آنها همواره با ترکمانان بمدافعه و مقابله مشغول بودند، و دفع شر ایشان را از متوطنین ایران می‌نمودند، تا بتدریج اکثر سلسله قاجاریه شد و حال از گنج و ایروان نموده و باسترآباد آمدند، و آنجا مانند سایر ایلات بیبلاق و قشلاق بسر می‌بردند.

ص: ۱۵

و از آن جمله در زمان شاه سلیمان صفوی؛ شاه قلیخان بن محمد ولی خان بن مهدی خان بن شاه قلیخان مرقوم باسترآباد آمد و دختر یکی از اعیان آن ولایت را بزوجیت گرفت، و در سنه هزار و صد و چهار، مطابق (۱۰۷۱ یا ۱۰۷۲) شمسی نواب فتحعلیخان از او متولد شد و پس از بلوغ بحد رشد و تمیز؛ رئیس سلسله و بزرگ قوم و آمیری با تدبیر گردید، و در موقعی که فرقه افغان بایران آمدند، وی هزار نفر سوار جرار از خود باصفهان آورده بحضور شاه سلطان حسین رسانید و آماده جنگ گردید، و پس از آن عذر او را از درگاه شاهی خواسته و شمشیر جهان‌گشا را بوی دادند و روانه باسترآبادش نمودند، و او در ابراهیم‌آباد ورامین جنگی با افغانه نموده و باسترآباد رفت، و پس از استیلاء افغان بایران در سنه ۱۱۳۷ در اشرف مازندران بخدمت شاه طهماسب ثانی رسید، لیکن از وی التفاتی ندید و باز بطرف استرآباد گرائید، و در سنه ۱۱۳۸ دوباره لشگری برداشته و در نزد شاه طهماسب آمد و با او بخراسان روانه شد و در دامغان از طرف وی بنایب السلطنه ملقب و با یکدیگر بطرف مشهد مقدس رفتند.

در این وقت نادر شاه که او را در آن زمان ندر قلی بیگ می‌گفتند بخدمت شاه مرقوم آمد و بسعایت او فتحعلیخان مرقوم در عصر چهاردهم ماه صفر الخیر سنه ۱۱۳۹ مطابق (...) میزان ماه برجی سنه ۱۱۰۵ شمسی بقتل رسید، و در حرم خواجه ربیع یک‌فرسنگی مشهد مقدس مدفون شد که هم تاکنون آنجا قبرش معلوم و معین است، و اینکه ما تولد او را در سال ۱۱۰۴ نوشتیم در بسیاری از تواریخ خانواده قاجاریه حتی «منتظم ناصری» در وقایع سنین نوشته، لیکن در سال نامه‌های همین «منتظم» و همچنین سالنامه‌های سایر کتب مرحوم اعتماد السلطنه مؤلف «منتظم» تولد او را در سنه ۱۰۹۷ ذکر کرده‌اند.

بهرحال، پس از قتل فتحعلیخان؛ فرزندش محمد حسنخان که در سنه هزار و صد و بیست و هفت، مطابق (۱۰۹۳ یا ۱۰۹۴) شمسی متولد شده بود؛ گاهی در استرآباد و زمانی میان ترکمانان بسر میبرد. تا اینکه روزی با محمد زمان بیک بن محمد حسین خان قراموسانلو که از طرف نادر شاه حاکم استرآباد بود نزاعی نمود، و نادر جمعی را مأمور استرآباد و گرفتن وی کرد، و آن جماعت بدان ولایت آمده و بسیاری از قاجاریه و غیره را بقتل رسانیده، لیکن محمد حسن خان بطرف دشت ترکمان رفت، و بعد از قتل نادر باز

ص: ۱۶

باسترآباد آمد، و آن ولایت را با مازندران و گیلان بحیطه تصرف آورد، و قریب بیست هزار نفر لشکر منظم فراهم نموده و در استرآباد پا بر مقرر حکمرانی نهاد، تا در سنه ۱۱۶۵ کریم خان زند قصد تسخیر استرآباد را نمود. لیکن منزهما برگشت، و محمد-حسن خان در سنه ۱۱۶۸ در قریه گلون آباد بلوک جی اصفهان با او مصاف داده و اصفهان را گرفت، و در سنه ۱۱۶۹ امیرگونه خان قاجار را والی آن شهر نمود، و در سنه ۱۱۷۰ باهنگ جنگ آزادخان افغان به آذربایجان رفته و بیست هزار لشکر او را شکست داد و هزار خانوار از آفاغنه و اوزبیک را کوچانیده و از راه گیلان بمازندران فرستاد، و در سنه ۱۱۷۱ با لشگری وافر بفارس که مقرر سلطنت کریم خان بود شتافته و او را در شیراز محصور نمود، و بعد از آن شکست خورده و باسترآباد برگشت، و کریم خان در سنه ۱۱۷۲ از عقب او لشکر کشیده و خود بطهران نشست و عساکر فارسی را باسترآباد روانه کرد، و در میانه اشرف و استرآباد تلاقی فریقین شده و جنگی سخت فیما بین روی داد و محمد-حسن خان شکست خورده و در پانزدهم ماه جمادی الاخره این سال، مطابق (...) حوت ماه برجی سنه ۱۱۳۷ شمسی در جرگلباد بدست سبز علی بیک ملازم خود بقتل رسید، و اینک قبر او در نجف است.

آنگاه کریم خان بشیراز رفت و مهم ترین فرزندان محمد حسن خان که عبارت از آقا محمد خان و حسینقلیخان باشند با خود بعنوان گروگان بشیراز برد، لیکن با آنها در نهایت احترام سلوک می نمود، و حسینقلیخان مرقوم در سنه هزار و صد و شصت و چهار مطابق (۱۱۲۹ یا ۱۱۳۰) شمسی متولد شده، و در سنه ۱۱۸۴ از طرف کریم خان مرقوم حاکم دامغان گردید، و در سنه ۱۱۸۵ بوی یاغی شده و محمد خان داد و حاکم استرآباد را کشته و آشوبی بزرگ برپا کرد، تا آخر کریم خان لشکر بدفع او فرستاده و در شب چهارشنبه دوازدهم ماه صفر الخیر سنه هزار و صد و هشتاد و نه، مطابق (...) حوت ماه برجی سنه ۱۱۵۳ شمسی بقتل رسید، و قبر او نیز در نجف است.

و آقا محمد خان، هم چنان در نزد کریم خان محبوس بود تا وی شرحی که در ۱۲۱۷ بیاید وفات نمود. آنگاه از شیراز بطهران آمد و بداعیه سلطنت در آن شهر استقرار یافت، و اینوقت اول سلطنت این طایفه است، گرچه آقا محمد خان تا سال ۱۱۱۰ تاج

ص: ۱۷

گذاری رسمی بعمل نیاورد و بقایای زندیه؛ و بخصوص لطفعلی خان فرزند جعفر خان زند همواره با او در زد و خورد بودند، بلکه اولاد نادرشاه نیز بر خراسان و اطراف آن تسلط داشتند، لیکن چون مورخین این سلسله؛ آغاز سلطنت آنها را از سال

۱۱۹۳ گرفته‌اند ما نیز متابعت نموده و چنانکه گفتیم مبنای سنوات تولد و وفات بزرگانی را که احوالشان را مینویسیم بر آن نهادیم، یعنی کسانی را که از آن سال (۱۱۹۳) بعقب‌تر وفات کرده یا متولد شده‌اند در این کتاب عنوان مینمائیم، و البته در ضمن بسیاری از عناوین اجمالی از احوال با ذکر تولد و وفات دیگرانی را که پیش از آن بوده‌اند بمناسبت ذکر می‌نمائیم.

فصل دوم در تنبیه بر بعضی از مطالب

اول- طریق آوردن احوال رجال و ترتیب عناوین این کتاب بر این وجه است که: هر کس تولد و وفاتش معلوم، و هر دو در سال ۱۱۹۳ یا عقب‌تر تا حین تحریر واقع شده؛ احوالش در سال تولد عنوان و نوشته میشود، با اشاره بوقوع وفات در سال آن و حواله احوال او بسال تولد. و هرکه تولدش قبل از آن و وفاتش در آن سال یا عقب‌تر باشد در سال وفاتش نوشته خواهد شد، و اگر کسی تولدش و وفاتش هر دو در آن سال یا عقب‌تر واقع شده و تولد معلوم نباشد؛ باز در سال وفات نوشته میشود، اما اگر تولد و وفات هر دو در آن سال یا عقب‌تر باشد و هیچ‌کدام را ما ندانیم، یا تولد قبل از آن باشد و وفات در آن سال یا عقب‌تر باشد و باز آنرا ندانیم؛ در ضمن سنوات نوشته نخواهد شد، و در آخر کتاب در فصلی جدا بترتیب حروف اوائل اَسْمَاء؛ عنوان و نوشته خواهد شد.

و ترتیب واردین مشمولین در یک سال؛ اعم از وقوع تولد یا وفات هرکسی در آن بدین نحو است که: هرچه روز و ماه آنها معلوم است بترتیب وقوع نوشته میشود، و آنچه معلوم نیست بترتیب حروف اوائل اَسْمَاء آنها میباشد با مراعات حرف دوم و ما بعدها. و اَسْمَاء آباء در صورت اتحاد، و هکذا نسب و نسبت تا هر جا که لازم باشد مراعات میشود، مانند کتب لغت و رجال و غیره. و شهرت و تخلص شعراء و غیره در صورت معلوم نبودن اَسْمَاء؛ قائم مقام آنها میباشد و کنی و اَلْقَاب و اَسْمَاء زنان همه در هر عنوانی بهمین طریق است و اَسْمَاء مرکبه جزو اولشان ملحوظ

ص: ۱۸

میگردد، چنانکه در معلومین التولد و الوفات در سالی و ماهی و روزی معین متحد بالفرض؛ همین ترتیب حروف مراعات میشود، و در برخی از سنوات که وقایع متفرقه ذکر میشود اگر روز و ماه آن معلوم نباشد بترتیب؛ حرف اول از کلمه اول عنوان آن واقعه؛ ذکر خواهد شد، و در آخر هر سالی؛ همین‌که از نوشتن وقایع آن فراغت حاصل شد، قدری بیاض وا می‌گذاریم که بعدا هرگاه مطلبی مربوط بدان سال دیده شد؛ نوشته شود، و همچنین در آخر هر عنوانی بیاضی وا گذاشته میشود که اگر مطلبی بعدا راجع بصاحب آن عنوان بنظر رسید قلمی گردد، چنان‌که در این مقدمه نیز برای بعضی از اصطلاحات و اطلاعات بیاضی وافر و امیگذازیم، و از این رو ممکن است در بسیاری از تراجم متقدمه؛ چیزهائی نوشته شود که وقوع آن سالها پس از تحریر تراجم متأخره باشد، و ناظرین نباید آنرا حمل بر اشتباه یا موجب نگرانی قرار دهند، و این عمل فقط در نسخه اصلی که آنرا مسودات کتاب می‌گیریم واقع خواهد شد، لیکن همین‌که نسخه از سواد بیاض رفت و مرتب و مدون گردید، این کار متروک و مطالبی که بعدا نسبت بماقبل دیده میشود بعنوان مستدرک در آخر نسخه مرتبه؛ تحریر خواهد یافت.

دویم - کسانی که مشمول ورود در این کتاب هستند، معروفین بعلم از علماء و فقهاء و عرفاء و شعراء و غیره میباشند، یا اینکه چندان معروف نباشند؛ لیکن اثری از تألیف و غیره داشته باشند که سزاوار باشد آنها و آثارشان را معرفی نمود، یعنی در حقیقت از یک جهت کسانی را که معروف اند، احوالشان را اینجا می نویسیم تا هرکس اسم ایشان را در خارج شنیده احوالشان را اینجا بیابد، و از جهتی دیگر کسانی را که چندان معروفیتی ندارند و از جهت علمی یا تألیف کتابی یا شعر گفتن سزاوارند که احوالشان ضبط شود؛ احوالشان را اینجا می آوریم و بدان جهت معروف خواهند شد. و بهمین نظر احوال خیلی از کسانی را که بعنوان علمی شهرتی ندارند و از جمله سلاطین و غیره می باشند، هم اینجا می آوریم که از لحاظ تاریخ نویسی؛ احوال آنها ضبط گردد، چنان که برخی از وقایع متفرقه نیز بهمین نظر نوشته خواهد شد، زیرا که ما در این کتاب دو نظر داریم.

یکی از راه اخلاقی که شرح احوال بزرگان در آن نوشته شود، و دیگران تأسی بأخلاق و عادات و آداب ایشان نموده و بواسطه نخلق بدانها بشاهراه هدایت و ارشاد برسند

ص: ۱۹

دیگر از راه تاریخی، زیرا که شرح احوال رجال هر عصری مهم ترین تاریخ آن عصر، و بهترین معرف برای شناساندن و نمایاندن اوضاع و اطوار آن زمان است، حتی اینکه برخی گفته اند: رجال هر عصری ایجاد تاریخ آنرا می کند، و نوشتن تاریخ هر عصری غیر از احوال رجال آن چیز دیگری نیست.

پس بلحاظ اینکه ذکر بزرگان دین موجب تذکر و تذکار و موقع نزول رحمت پروردگار است، علاوه بر تاریخ بودن آنها، احوال آنها؛ را می آوریم، و اگر کسان دیگری نوشته شوند بلحاظ تاریخ بودن میباشند، و در این صورت اخیر؛ پای بند عواطف و احساسات مذهبی و ملی نخواهیم بود، و عقیده ای را که در مذهب و ملت خود داریم محفوظ و بی طرفانه نگاه خواهیم داشت، و معاریفی را که مخالف آن اند، چه در کتب بی طرفان دیده، و چه از مردمان بی طرف شنیده باشیم، بعقیده صحت خواهیم نوشت و مسئول واقعیت آن نخواهیم شد؛ مانند اینکه کلماتی را که در توصیف و تعریف هرکس مینویسیم چنان که در اول هر عنوانی مأخذ احوال آنرا دست میدهیم از همان مأخذ منقول خواهد بود، و نزاع مذهبی و سیاسی و دینی و ملی با کسی نخواهیم داشت، و از مجادله و مناظره مذهبی و دینی برکنار خواهیم ماند، و آوردن احوال هر مخالف مذهبی دلیل توافق در مذهب با او نیست چنانکه نیاوردنش از بابت عدم اطلاع است نه غرض شخصی، و خدای تبارک و تعالی را بر اینها شاهد گرفته و از جنابش نسبت بآنچه نه مرضی درگاه مقدسش باشد استغفار می نمائیم، و امیدواریم ببرکت آوردن آنها که سزاوارند احوالشان نوشته شود؛ گناه آن چه سزاوار نیست بخشیده شود.

سیم: مبنای سنوات این کتاب؛ بر تاریخ هجری قمری است که تاریخ مذهبی ما مردم مسلمان باشد، و چون بعضی از ملاحظات؛ تاریخ شمسی که همواره لا یتغیر و هر روزی از آن در فصل معینی از سال می افتد غالباً مورد احتیاج و استعمال است، ما هر واقعه ای را در این کتاب نخست بتاریخ هجری قمری نوشته، و سپس آنرا با تاریخ شمسی تطبیق مینمائیم که باز از تاریخ مقدس هجرت بابرکت پیغمبر اسلام علیه و آله الصلوة و السلام بیرون نیفتاده باشیم، و طریق تطبیق آن این است که: همواره آیام و شهور قمری را با آیام بروج آسمانی و سال شمسی مطابق می کنیم.

یعنی اولاً تجدید و ورود سال قمری را که آغاز آن از غره ماه محرم باشد نوشته و تطبیق آنرا نیز با روز و ماه و سال شمسی تعیین می‌نمائیم، و در بین هرسال قمری نیز تجدید سال شمسی را که آغاز آن اول حمل ماه برجی است معلوم میکنیم، الا اینکه تا بسال ۱۳۲۲ قمری نرسیده تعیین تطبیق غره محرم سالهای هجری قمری با ایام بروج شمسی، و همچنین تعیین تجدید و دخول در سال شمسی که اول حمل باشد تقریبی است (الا در بعضی از سالها) و این تقریب یکی دو روز بیشتر نخواهد شد، و در نتیجه؛ تطبیق وقایع هرسالی از قمری با شمسی تقریبی خواهد شد، و از سال ۱۳۲۲ تا هرچه عقب‌تر باشد تحقیقی و از روی تقویم هرسالی تعیین میشود، و در سنه ۱۳۰۹ شرحی در تفصیل سال شمسی و قمری خواهیم نوشت.

چهارم: کسانی که از سادات هستند در هر عنوانی که برای آنها منعقد میشود نسبشان را اگر در دست داشته باشیم تا یکی از ائمه علیهم الصلوة و السلام میرسانیم و اگر تا یکی از آن بزرگواران در دست نباشد تا هر جا در دست باشد می‌آوریم، و در صورت اولی برای توضیح و ضبط أنساب آنها حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را شماره یک فرض نموده، و هرچه پائین بیاید در عقب أسماء آنها شماره می‌گذاریم، و هرگاه در عنوانی دیگر نسب دیگری را آوریم که در یکی از أسماء گذشته باشد؛ بآن که رسیدیم اکتفاء خواهیم کرد.

و کسانی را که از سادات نباشند نیز نسبشان تا هر جا در دست باشد نوشته، و اگر یکی از معاریف از سلاطین و غیره رسید و زیاد طولانی شد، از آن کسی که منتهی بوی شده گرفته و باز تا هرچه پائین آمده شماره می‌گذاریم. و اجمالی از تاریخ تولد و وفات و جای قبر آباء و اجداد هرکسی را تا آنجا که در دست باشد در احوال آنکس ذکر میکنیم که اندکی از معرفی پدران هرکس که آن هم جزو بیان شرح احوال او محسوب خواهد شد بعمل آمده باشد.

بناءبراین نخست نسب مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه را با تاریخ تولد و وفات و مواضع قبور مطهر آنان مقدمه ذکر می‌کنیم و فصل سیم برای بیان این مطلب منعقد خواهد شد.

فصل سیم در نسب حضرت رسول و ائمه أطهار صلوات الله علیهم و تاریخ تولد و وفات و مواضع قبور هریک از آنها.

نسب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و کنی و القاب اجداد وی بطوری که از جلدین کتاب اول «ناسخ التواریخ» در صفحات عدیده مستفاد میشود بدین نحو است.

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله، ابو القاسم محمد ۲۲ فرزند عبد الله ۲۱ بن شیبیه الحمد أبو الحارث عبد المطلب ۲۰ بن أبو فضل عمر و العلی هاشم ۱۹ بن أبو عبد الشمس مغیره عبد مناف ۱۸ بن أبو المغیره قصی زید ۱۷ بن أبو زهره کلاب حکیم ۱۶ بن أبو یقظه مرة ۱۵ بن أبو هصیض کعب ۱۴ بن أبو کعب لوی ۱۳ بن أبو تیم غالب ۱۲ بن أبو غالب عامر فهر ۱۱ بن أبو الحارث مالک ۱۰ بن أبو نخلد قریش نضر ۹ بن أبو نضر کنانه ۸ بن ابو اسد خزیمه ۷ بن ابو الهذیل عمرو مدرکه ۶ بن

ابو عمرو إلياس ۵ بن مضر عمر ۴ بن ابو ربيعه نزار ۳ بن ابو قضاة معد ۲ بن عدنان ۱ عليه السلام است، و تا اینجا در نسب آن جناب هیچ اختلافی نیست و متفق علیه کتبی است که در انساب و غیره بنظر رسیده.

لکن از عدنان تا حضرت آدم علیه السلام در بسیاری از کتب که در دست اختلافاتی دارد، و با اینحال از بابت کمی واسطه بهیچ یک نتوان اعتماد نمود، و شاید از همین جهت باشد حدیثی که در «بحار الانوار چاپ کنیانی ۶: ۲۵» وارد شده که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: همین که نسب من بعدنان رسید، باز ایستید. و نیز روایت شده که: فرمود: دروغ میگویند نسب دانان،^۳ انتهی

ولیکن در «عمدة الطالب: ۱۲» نسب عدنان را تا قیذار بن حضرت اسمعیل علیه السلام پس از قول مشهور، بطوری نوشته که گرچه مخالف همه کتبی است که تاکنون بنظر

(۱) در مورد این حدیث و اینکه کذب در اینجا بمعنی صدق آمده؛ تفصیلات و تحقیقاتی دارد که حق مقام در مقدمه جلد اول «جامع الانساب: ۱۵» با دقت و توضیح هرچه تمامتر آداء شده و لازم است که بدان مراجعه شود.

ص: ۲۲

رسیده، اما از بابت اینکه واسطه آن تقریباً مطابق قاعده است، درست تر بنظر می آید، و ما اینک قول مشهور را؛ چنانکه در جلد یکم کتاب اول «ناسخ» در صفحات مختلفه نوشته، و اندک فرقی با «عمده» دارد؛ آورده و پس از آن قول «عمده» را ذکر میکنیم؛ و آن قول مشهور این است:

عدنان ۷ بن ادد ۶ بن ازد ۵ بن همیسع ۴ بن نبت ۳ بن حمل ۲ بن قیذار ۱، و اما در «عمدة الطالب»، پس از قول کلبی نسابه چنین آورده: عدنان ۴۰ بن ادد ۳۹ بن همیذع ۳۸ بن سلامان ۳۷ بن عوض ۳۶ بن ثور ۳۵ بن قوال ۳۴ بن ابی ۳۳ بن عوام ۳۲ بن ناشد ۳۱ بن حذار ۳۰ بن تدلاس ۲۹ بن تدلاف ۲۸ بن صالح ۲۷ بن حاجم ۲۶ بن ناخش ۲۵ بن ماحی ۲۴ بن عبقی ۲۳ بن عبقر ۲۲ بن عبید ۲۱ بن الدعا ۲۰ بن احمد ۱۹ بن سنتین ۱۸ بن تیرز ۱۷ بن بحر ۱۶ بن لمحس ۱۵ بن ارغون ۱۴ بن عقب ۱۳ ابن ريسان ۱۲ بن عبصر ۱۱ بن اقتاد ۱۰ بن ابهامی ۹ بن مقصر ۸ بن ناحث ۷ بن رازخ ۶ ابن شما ۵ بن یزی ۴ بن عوض ۳ بن عرام ۲ بن قیذار ۱.

که عدنان نسبت بقیذار چهلم بشود، و بعد از آن از قول دیگری طوری باختلاف اسماء ذکر کرده که عدنان نسبت باو سی و نهم میشود، و این دو روایت هرچند (چنانکه گفتیم) مخالف مشهور و مسطورات کتب فن است، لیکن از بابت اینکه تقریباً مطابق با شمار آباء برخی از معاریف بنی اسرائیل که نسبشان درست ضبط شده، نسبت بحضرت ابراهیم علیه السلام میباشد، بنظر درست تر می آید، و خود صاحب «عمده» هم بهمین دلیل این دو قول را درست تر از مشهور می داند.

^۳ (۱) در مورد این حدیث و اینکه کذب در اینجا بمعنی صدق آمده؛ تفصیلات و تحقیقاتی دارد که حق مقام در مقدمه جلد اول «جامع الانساب: ۱۵» با دقت و توضیح هرچه تمامتر آداء شده و لازم است که بدان مراجعه شود.

مثلا در «ناسخ التواریخ» چنان‌که اینک می‌نویسیم، وفات حضرت اسمعیل علیه السلام را در سنه ۳۵۴۸ هبوطی، و ظهور عدنان را در سنه ۴۸۲۱ نوشته، که فاصله آن دو ۱۲۷۳ سال میشود، و نشاید در این مدت پنج نفر میان آنها فاصله باشد، بدلیل اینکه باز در همان «ناسخ» جلوس یواخین را که یکی از ملوک بنی اسرائیل است در سنه ۴۸۲۵ نوشته که معاصر عدنان بوده، و نسبش را این‌طور ذکر نموده:

یواخین ۳۲ بن یویاقیم ۳۱ بن یوشیا ۳۰ بن آمون ۲۹ بن منشه ۲۸ بن حزقیا ۲۷ بن احاز ۲۶ بن یوئام ۲۵ بن عوریا ۲۴ بن اموصیام ۲۳ بن یواش ۲۲ بن اخریا ۲۱

ص: ۲۳

ابن یهورام ۲۰ بن یهوشافاط ۱۹ بن آسا ۱۸ بن ایبا ۱۷ بن رحبعام ۱۶ بن سلیمان ۱۵ بن داود ۱۴ بن ایسا ۱۳ بن عوبید ۱۲ بن باعاز ۱۱ بن سالان ۱۰ بن نحسون ۹ بن عمیناداب ۸ بن ارام ۷ بن حصرون ۶ بن فارس ۵ بن یهودا ۴ بن حضرت یعقوب ۳ بن اسحق ۲ بن حضرت ابراهیم الخلیل ۱ علیه السلام.

که یواخین نسبت بحضرت ابراهیم علیهما السلام نفر ۳۲ میشود، و تقریباً قریب بآن است که ما از «عمده» در آباء عدنان آوردیم.

از آن طرف عدنان بقاء بقول مشهور؛ نسبت بحضرت ابراهیم علیه السلام نهم میشود و از این‌رو تقریباً در طبقه حضرت موسی بن عمران علیه السلام یا وصی او حضرت یوشع ۱۱ می‌افتد، چه حضرت موسی کلیم نسبت بحضرت ابراهیم؛ هفتم، و یوشع؛ یازدهم خواهند شد، بدین نحو:

موسی ۷ بن عمران ۶ بن قهاث ۵ بن لاوی ۴ بن یعقوب ۳ بن اسحق ۲ بن ابراهیم علیه السلام.

و یوشع ۱۱ بن نون ۱۰ بن الیشاماع ۹ بن عمیهود ۸ بن اعداد ۷ بن سولایح ۶ ابن افرائیم ۵ بن حضرت یوسف ۴ بن یعقوب ۳ علیه السلام.

در صورتی که در «ناسخ» با ذکر نسب آنها بدین نحو؛ وفات موسی را در سنه ۳۸۶۸ و وفات یوشع را در ۳۸۹۲ نوشته که تقریباً هریک؛ هزار سال جلوتر از عدنان بوده‌اند، و نشاید گفت که قعود و طرافت موجب این تفاوت شده، چه آنها خیلی کم اتفاق می‌افتد، و آن گهی نه در یک عمود این، و در دیگری آن همواره بهم رسد تا موجب این تفاوت در عصر و نسب گردد.

بهرحال، اینک از حضرت ابراهیم علیه السلام گرفته؛ و تا حضرت آدم أبو البشر نسب او را مطابق «ناسخ التواریخ» جلد هبوط، صفحات متفرقه» پیوند میدهیم، و آن هم اگرچه کم است لیکن؛ با اختلافاتی که در سایر کتب بنظر رسیده چندان تفاوتی نمیکند، و میشود حمل بر طول عمر در آن آزمون نمود، که بنص «کلام الله مجید» حضرت نوح علیه السلام مدت نهصد و پنجاه سال در قوم خود مانده.

پس گوئیم که: حضرت أبو محمد ابراهیم ۲۰ خلیل الله علیه السلام فرزند تاریخ ۱۹ ابن ناحور ۱۸ بن شروع ۱۷ بن راغو ۱۶ بن قالع ۱۵ بن هود نبی علیه السلام عابر ۱۴ بن شالغ

ص: ۲۴

۱۳ بن ابو الانبیاء ارفحشد ۱۲ بن سام ۱۱ بن نوح ۱۰ بن لمک^۴ ۹ بن متوشلخ ۸ ابن اخنوخ ادریس نبی ۷ بن یارد ۶ بن مهلائیل ۵ بن قنیا ۴ بن انوش ۳ بن شیث ۲ ابن حضرت صفی الله آدم ابو البشر ۱ علیه السلام است، که حضرت ابراهیم نسبت بحضرت آدم علیه السلام چنان که شماره نهادیم بیستم میشود، و چون حضرت رسول نسبت بعدنان بیست و دویم، و وی بقول مشهور نسبت بابراهیم نهم است، پس حضرت رسول نسبت بآدم چهل و نهم خواهد شد. و بقول غیر مشهور که عدنان نسبت بحضرت ابراهیم چهل و دویم باشد؛ حضرت رسول نسبت بآدم هشتاد و دویم میشود.

اکنون اشاره بتاریخ تولد و وفات بعضی از این بزرگواران با سایر خصوصیات آنها که معرف عصر و زمان آنها اجمالاً باشد و موضع قبر ایشان تا آنجا که اطلاع داریم بسنوات هبوطی نموده، و بطوری که مذکور شد؛ در عقب اسماء آنها شماره می‌نهییم، یعنی از حضرت آدم را یک و تا پدر عدنان که آدد باشد هرچه شد؛ بقول مشهور شماره می‌نهییم که ادد بیست و هفتم بشود، و بعدنان که رسیدیم؛ باز او را یک گرفته و تا حضرت رسول و حضرت امیر علیهما السلام که بیست و دویم میشود هرچه بشود شماره را تجدید می‌نماییم، و بهمین طریق در آنساب سایرین رفتار خواهد شد، و مأخذ این تواریخ چنان که گذشت جلدین کتاب اول «ناسخ التواریخ» میباشد.

پس گوئیم: حضرت آدم ۱ علیه السلام وفاتش روز جمعه ۱۱ محرم سنه ۹۳۰ قیرش در حرم نجف. حضرت شیث ۲ تولدش سنه ۱۳۰ مدت عمرش ۹۱۲ سال وفاتش ۳ تشرین الاول سنه ۱۲۳۰. حضرت ادریس ۷، تولدش سنه ۸۳۰ مدت مکتش در زمین ۸۶۵ سال رفعلش بآسمان سنه ۱۶۹۵. حضرت نوح ۱۰ تولدش سنه ۱۶۴۲ مدت عمرش ۹۵۰ سال وفاتش ۲۵۹۲ قیرش در حرم نجف. و او فرزندان چندی داشته که ما دو نفر از آنها را در این کتاب مینویسیم، یکی: حضرت سام ۱۱ (ع) که در عمود این نسب است، و دیگر:

یافت ۱۱ که در ۱۲۰۳ نوشته خواهد شد. حضرت سام ۱۱ تولدش سنه ۲۱۴۲ مدت عمرش ۶۰۱ سال وفاتش سنه ۲۷۴۳ قیرش در قصبه نوا در ناحیه حوران دمشق. حضرت

(۱) لمک بفتح اول و سکون ثانی است - متوشلخ بفتح میم و تشدید مثناة فوقیه مضموم و سکون واو و فتح شین معجمه و لام و خاء معجمه است.

ص: ۲۵

^۴ (۱) لمک بفتح اول و سکون ثانی است - متوشلخ بفتح میم و تشدید مثناة فوقیه مضموم و سکون واو و فتح شین معجمه و لام و خاء معجمه است.

ارفخشد ۱۲ تولدش سنه ۲۲۴۴ مدت عمرش ۴۶۲ سال وفاتش سنه ۲۷۰۶. حضرت هود ۱۴، علیه السلام تولدش سنه ۲۶۴۸ مدت عمرش ۴۶۴ سال وفاتش سنه ۳۱۱۲ قبرش بناء بر أصح در غار کوه حضرموت، و در این کتاب ما دو فرزند از او می‌نویسیم، یکی: قالع ۱۵ که در عمود این نسب است و دیگری: قحطان ۱۵ که در ۱۲۰۵ نوشته میشود. حضرت قالع ۱۵ تولدش سنه ۲۷۹۳. حضرت ابراهیم الخلیل ۲۰ علیه السلام تولدش غره ذی الحجه سنه ۳۳۲۳ وفاتش روز ۵ شنبه ۹ محرم سنه ۳۵۰۸ قبرش در مغاره‌ئی در زیر زمین در قصبه قدس خلیل یک منزلی بیت المقدس. فرزندش حضرت ابو العرب اسمعیل ذبیح الله ۲۱ علیه السلام تولدش سنه ۳۴۱۸ مدت عمرش ۱۳۰ سال وفاتش سنه ۳۵۴۸ قبرش در حجر اسمعیل در مسجد الحرام در شهر مکه، فرزندش حضرت قیذار ۲۲ قبرش در کوه ثبیر نزدیکی مکه، (ثبیر بر وزن امیر و بتقدیم مثلثه بر موحده نام چندین کوه است در اطراف مکه و حول و حوش آن).

حضرت عدنان ۱ علیه السلام ظهورش سنه ۴۸۲۱. نواده‌اش حضرت نزار ۳ را ما دو فرزند از او در این کتاب مینویسیم، یکی: ربیعہ ۴ که در ۱۲۰۶ بیاید، و دیگر: مضر ۴ که در عمود این نسب است.

حضرت نضر ۹ علیه السلام مشهور بقریش است، ظهورش سنه ۵۲۸۲.

حضرت کعب ۱۴ وفاتش سنه ۵۶۴۴، حضرت قصی ۱۷ قبرش در کوه حجون مکه.

حضرت عبد مناف ۱۸ قبرش در قبرستان معلا در مکه. حضرت هاشم ۱۹ قبرش در زمین غزه بر دوفرسنگی شهر عسقلان شام.

حضرت عبد المطلب ۲۰ وفاتش ۱۰ ع ۱ سنه ۵۷۹ مسیحی، قبرش نزد جدش عبد-مناف و او فرزندان چندی داشته، یکی: حضرت عبد الله ۲۱ تولدش سنه ۶۱۳۸ مدت عمرش ۲۵ سال وفاتش سنه ۶۱۶۳ قبرش در دار التابعه مدینه.

فرزندش حضرت رسول صلی الله علیه و آله، تولدش وقت طلوع صبح شب جمعه ۱۷ ع ۱ سنه ۵۷۱ مسیحی، مدت عمرش ۶۲ سال و ۱۱ ماه و ۱۱ روز، وفاتش نزدیک غروب آفتاب روز ۲ شنبه ۲۸ صفر سنه ۱۱ هجری قمری، قبرش در حرم مدینه.

فرزندش حضرت أم الحسنین فاطمه زهرا ۲۳ سلام الله علیها، تولدش روز جمعه ۲۰ ج ۲ سنه ۶۱۵ مسیحی، مدت عمرش ۱۷ سال و ۱۱ ماه و ۷ روز، وفاتش روز ۳ شنبه ۲۷

ص: ۲۶

ج ۱ سنه ۱۱، قبرش نزد پدرش.

فرزند دیگر حضرت عبد المطلب ۲۰، حضرت أبو طالب عمران ۲۱ علیه السلام است، وفاتش ۲۶ رجب سنه ۶۲۰ مسیحی، قبرش در مقبره‌ئی بنام خودش در مکه.

فرزندش حضرت امیر المؤمنین أبو الحسن علی ۲۲ علیه السلام، تولدش روز جمعه ۱۳ رجب سنه ۶۰۰ مسیحی، مدت عمرش ۶۲ سال و ۲ ماه و ۸ روز، وفاتش پس از گذشتن ثلثی از شب یکشنبه ۲۱ رمضان سنه ۴۰، قبرش در حرم نجف. و آن جناب چندین نفر فرزند داشته که ما از سه نفر آنها در این کتاب ذکری می‌نمائیم، یعنی حضرت حسنین علیهما السلام را در اینجا و حضرت أبو الفضل العباس علیه السلام را در ۱۲۲۳.

آنچه تاکنون در تواریخ این بزرگواران نوشته‌ایم که خارج از جلدین کتاب اول «ناسخ» است؛ در کتب بسیاری دیگر در هر یک باقوال مختلفه نوشته، و ما مختار خود را از آنها؛ و آنچه از آنها خارج بوده؛ از کتاب «بحار الانوار» علامه مجلسی مجلدات متفرقه و صفحات متشسته گرفته‌ایم، چنانکه تواریخ باقی حضرات ائمه علیهم السلام را که اینک می‌نویسیم نیز از مجلدات «بحار» که در هر یک اقوال مختلفه دارد؛ یک قول را اختیار نموده و می‌نویسیم، و آنچه تاریخ مسیحی نوشته‌ایم، از تبدیل تواریخ قبل از هجرت بدان اختیار کرده‌ایم، بنابر اینکه هجرت در سال ۶۲۲ مسیحی واقع شده باشد؛ چنانکه مرحوم حاج نجم الدوله در «تطبیق» فرموده، و الا طبق «ناسخ التواریخ»؛ هجرت در سال ۶۳۱ مسیحی بوده، چه در آن کتاب؛ تولد حضرت عیسی را که مبدء آن تاریخ است؛ در سال ۵۵۸۵ هبوط، و هجرت را در سال ۶۲۱۶ نوشته.

بهرحال حضرت أبو محمد الامام حسن المجتبی ۲۳ علیه السلام فرزند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، تولدش روز ۳ شنبه ۱۵ رمضان سنه ۳، مدت عمرش ۴۶ سال و ۵ ماه و نیم، وفاتش روز ۵ شنبه آخر صفر سنه ۵۰، قبرش در قبرستان بقیع مدینه در بقعه‌ئی معروف بچهار امام علیهم السلام، و آن جناب با اینکه فرزندان متعدد داشته، بطوری که در «عمدة الطالب: ۳۲» نگاشته؛ از اولاد ذکور از دو نفر عقب بازگذاشته که نسل از آنها باقی مانده.

اول: زید. دوم: حسن المثنی، و ما شعبه‌ئی از اعیان آنها را در این کتاب بترتیب در

ص: ۲۷

۱۲۹۵ و ۱۱۹۵ می‌نویسیم.

فرزند دیگر حضرت امیر المؤمنین ۲۲، حضرت أبو عبد الله سید الشهداء الامام حسین ۲۳ علیه السلام، تولدش روز ۵ شنبه ۳ شعبان سنه ۴ مدت عمرش ۵۶ سال و ۵ ماه و ۷ روز، شهادتش عصر جمعه ۱۰ محرم سنه ۶۱، قبرش در حرم معروف در کربلای معلی.

و از این پس برای سهولت ضبط اسماء علماء سادات و غیره و اجداد آنها؛ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را، شماره یک گرفته و از آن قرار در عقب اسماء ائمه و غیره شماره نهاده و چنین گوئیم:

حضرت امام زین العابدین ابو الحسن علی ۳ بن الحسین ۲ بن علی امیر المؤمنین ۱ علیه السلام؛ تولدش روز یکشنبه ۱۵ ج ۱ سنه ۳۸، مدت عمرش ۵۶ سال و ۸ ماه و ۱۰ روز، وفاتش روز ۵ شنبه ۲۵ محرم سنه ۹۵، قبرش نزد عمش امام حسن علیه السلام، و آنحضرت بطوری که در «عمدة الطالب: ۱۸۳» فرموده از شش پسر عقب باز نهاده بدین ترتیب:

۱- حضرت امام محمد الباقر. ۲- عبد الله الباهر. ۳- زید الشهید. ۴- عمر الاشرف.

۵- حسین الاصغر. ۶- علی الاصغر. و ما در این کتاب حضرت باقر ۴ علیه السلام را اینجا، و عبد الله الباهر ۴ را در ۱۲۷۲، و زید الشهید ۴ را در ۱۱۹۴، و عمر الاشرف ۴ را در ۱۳۲۹، و حسین الاصغر ۴ را در ۱۱۹۳، و علی الاصغر ۴ را در ۱۲۰۲ می‌آوریم و چنین گوئیم که:

حضرت ابو جعفر امام محمد الباقر ۴ علیه السلام، تولدش روز جمعه غره رجب سنه ۵۷، مدت عمرش ۵۷ سال و ۵ ماه و ۷ روز، وفاتش روز ۲ شنبه ۷ ذی الحجه سنه ۱۱۴، قبرش نزد پدرش

فرزندش حضرت ابو عبد الله امام جعفر الصادق ۵ علیه السلام تولدش وقت طلوع صبح شب ۲ شنبه ۱۷ ع ۱ سنه ۸۳، مدت عمرش ۶۵ سال و ۳ ماه و ۲۸ روز، وفاتش روز ۲ شنبه ۱۵ رجب سنه ۱۴۸، قبرش نزد پدرش، و او از چندین نفر عقب باز نهاده که ما در این کتاب چهار نفر را می‌آوریم بدین نحو: ۱- حضرت امام موسی الکاظم ۶ علیه السلام را در اینجا ۲- حضرت اسمعیل ۶ در ۱۲۱۸. ۳- حضرت محمد الدیاج ۶ در ۱۲۴۳. ۴-

ص: ۲۸

حضرت علی العریضی ۶ در ۱۲۶۲، و چنین گوئیم که.

حضرت ابو الحسن امام موسی الکاظم ۶ علیه السلام، تولدش روز یکشنبه ۷ صفر سنه ۱۲۸، مدت عمرش ۵۵ سال و ۵ ماه و ۱۸ روز، وفاتش چاشت روز جمعه ۲۵ رجب سنه ۱۸۳، قبرش در حرم کاظمین، و او از چندین پسر عقب باز نهاده که ما در این کتاب پنج نفر را می‌آوریم بدین ترتیب: ۱- حضرت امام رضا ۷ علیه السلام در اینجا ۲- عبد الله ۷ ۳- ابراهیم الاصغر ۷ هر دو را در ۱۱۹۳. ۴- احمد شاه چراغ ۷ در ۱۲۲۳. ۵-

محمد العابد ۷ در ۱۲۲۹، و چنین گوئیم که:

حضرت امام ابو الحسن علی الرضاء ۷ علیه السلام، تولدش روز ۵ شنبه ۱۱ ذی القعدة سنه ۱۴۸، مدت عمرش ۵۴ سال و ۳ ماه و ۱۹ روز، وفاتش روز جمعه آخر صفر سنه ۲۰۳، قبرش در حرم مشهد.

فرزندش حضرت ابو جعفر امام محمد تقی ۸ علیه السلام، تولدش روز جمعه ۱۰ رجب سنه ۱۹۵، مدت عمرش ۲۵ سال و ۴ ماه و ۲۰ روز، وفاتش روز شنبه سلخ ذی القعدة سنه ۲۲۰، قبرش نزد جدش حضرت کاظم علیه السلام.

فرزندش حضرت ابو الحسن امام علی النقی ۹ علیه السلام، تولدش روز ۳ شنبه ۱۵ ذی الحجه سنه ۲۱۲، مدت عمرش ۴۱ سال و ۶ ماه و ۱۱ روز، وفاتش روز ۲ شنبه ۲۶ ج ۲ سنه ۲۵۴، قبرش در حرم سامره.

و فرزند دیگر حضرت امام محمد تقی ۸ علیه السلام؛ حضرت موسی المبرقع ۹ علیه السلام است که در ۱۲۱۸ بیاید.

و فرزند حضرت امام علی النقی ۹ علیه السلام؛ حضرت ابو محمد امام حسن عسکری ۱۰ علیه السلام است، تولدش روز جمعه ۸ ع ۲ سنه ۲۳۲، مدت عمرش ۲۷ سال و ۱۱ ماه وفاتش روز جمعه ۸ ع ۱ سنه ۲۶۰، قبرش نزد پدرش.

و فرزند دیگر حضرت امام علی النقی ۹ علیه السلام؛ جعفر ۱۰ میباشد که در ۱۲۳۵ بیاید.

و فرزند حضرت امام حسن عسکری ۱۰ علیه السلام؛ حضرت بقیة الله تعالی فی الارضین و حجة الله علی خلقه اجمعین ابو القاسم (م ح م د) مهدی صاحب الزمان ۱۱ علیه السلام

ص: ۲۹

است، تولدش وقت طلوع صبح شب جمعه ۱۵ شعبان سنه ۲۵۵، و او هنوز زنده و مهدی منتظر و موعود است؛ عجل الله تعالی فرجه الشریف.

فصل چهارم در ترجمه و تفسیر بعضی از کلماتی که در این کتاب مکررا استعمال میشود، منقسم بچند قسمت.

قسمت اول: در کلماتی که در جلو اسماء در می آید، و آنها چندین کلمه میباشد

بدین شرح: ۱- آخوند ۲- آقا ۳- امیر ۴- بابا ۵- پیر ۶- حاج ۷- حاجی ۸- خان ۹- خواجه ۱۰- سید ۱۱- شیخ ۱۲- ملا ۱۳- مولی ۱۴- میر ۱۵- میرزا.

و اینک تفسیر آنها بترتیب فوق:

۱- آخوند:

در «حبيب السیر» در احوال ملا فصیح الدین محمد نظامی، میفرماید:

مقرب حضرت سلطانی، اکثر متداولات را در شاگردی مولانا فصیح الدین مطالعه نموده، و از آن جناب به آخواند تعبیر نموده
انتهی.

و همانا مقصود از مقرب حضرت سلطانی؛ امیر علیشیر وزیر معروف است، و از این کلمات چنین برآید که او در نزد ملا فصیح الدین درس خوانده و او را آخواند می گفته، و آنچه ما تاکنون فهمیده ایم این نخستین وقتی است که کلمه آخواند بر أهل علم گفته شده؛ و ظاهرا او آن معدوله و ألف بعد از آن مکتوبه غیر ملفوظه باشد، که در این آیام غیر مکتوبه نیز شده، و بصورت آخوند نوشته و بواو معروف تلفظ میشود، و خود واضح است که این کلمه مشتق از خواندن فارسی و ظاهرا بصرف نظر از ألف ممدوده در اول؛ صیغه مفرد مغایب از فعل ماضی باشد، و مقصود استاد درس است که بر شاگرد چیزی را خوانده باشد، و کلمه میر خواند و خواند میر مؤلفان «روضه الصفا» و «حبيب السیر» نیز از همین ماده و اشتقاق است.

۲- آقا:

در مجله «الهلال سال ۱۱ جلد ۸» گوید: آغا لفظی است فارسی بمعنی رئیس و مهتر، و مانند آن است، آقا انتهی.

و در «فرهنگ‌نامه پارسی ۱: ۱۸۲» فرماید:

ص: ۳۰

لفظ آغا اصلا ترکی مغولی و بغین است، و معنی خواجه و سرور را می‌دهد، و بعدا آقا بقاف شده انتهی.

و شاید بمناسبت همین أصالت آن در غین در بسیاری از جاها آنرا بغین می‌نویسند چنان‌که در «الفیض القدسی» از اول کتاب تا آخر هرچه دارد همه را بغین نوشته، لکن اکثر و أشهر در این اوقات بقاف است، و بعضی آغای بغین را درباره زنان و خواجهگان (خصیان) استعمال میکنند؛ تا فرقی میان مردان و غیر آنان داشته باشد، و از معنی لفظ آقا؛ آغا و ألقاب دیگر که اینک می‌نویسیم چنین برآید، که همه الفاظی که آنها را در اوائل اسماء اهل علم درآورده‌اند؛ بمعنی بزرگتر و رئیس و سرور و مهتر بوده و میباشد، که برای احترام؛ آن الفاظ را پیش از اسماء آنان در می‌آورده‌اند. منتهی در هر عصر و زمانی و مملکت و زبانی این ألقاب مختلف شده.

و ظاهرا نخستین وقتی که این کلمه در جلو اسماء علماء شیعه و مملکت ایران در آمده؛ مائه یازدهم هجری بوده، که می‌بینیم آقا حسین خوانساری و فرزندانش آقا جمال و آقا رضی را بدین کلمه خوانده‌اند، و قبل از آنها در اسماء علماء و غیره؛ در نظر نمی‌آید کسی را بدین نام خوانده باشند، و بعد از آن شایع شده تا به آقا محمد باقر هزار جریبی و آقا محمد باقر بهبهانی و غیرهما رسیده، و هلم جرا تا این زمان ما که بر تمام مردم از ضیعی و شریف و اهل علم و غیره در مکالمات و مکاتبات و سایر محاورات عرفیه گفته میشود، حتی اینکه قائم‌مقام لفظ سید نیز شده، و بجای آن در جلوی اسماء سادات بدون لفظ سید و میر و میرزا نیز در می‌آورند، بلکه در این زمان برای احترام ببعضی اشخاص، این کلمه را در اواخر اسماء آنها درآورده و حسین آقا و هكذا غیر آن می‌گویند، لیکن در اسماء سادات جلوی اسم و در غیر آنها که برای احترام است در عقب در می‌آورند.

در «تذکره القبور: ۳۲» در احوال آقا محمد باقر هزار جریبی که در ۱۲۰۵ بیاید فرماید که: آقای مطلق در کربلا اول او بوده و بعد آقای بهبهانی انتهی.

برای مأخذ این کلام رجوع شود برساله میرزا محمد حسین نجفی در احوال پدرش آقا محمد علی.

ص: ۳۱

۳- امیر:

این کلمه صفت مشبیه از امر یا امر از باب نصر، و بمعنی آمر بصیغه اسم فاعل آن می‌آید، یعنی کسی که متولی کار گروهی باشد، اگرچه اصالت و شرافت نداشته باشد، و همچنین کسی که اصالت و شرافتی داشته باشد، اگرچه فرمان فرمائی بر گروهی نداشته باشد، چنان‌که در «أقرب الموارد» فرموده، پس امیر، فرمانده مردمانی چند زیر دست خود میباشد، و آن همواره در اعراب معمول بوده، و از صدر اسلام تا عقب‌تر بر بزرگان و بخصوص خلفاء اطلاق میشده، لیکن بر پادشاهانی که عنوان خلافت اسلامی نداشته‌اند گفته نمی‌شده، تا قرن هشتم که ظاهراً در آن ایام برای نخستین‌بار پادشاهان؛ امیر گفته‌اند، مانند امیر تیمور و غیره، و در این اواخر تا این زمان قائم‌مقام لفظ سید نیز شده که آنرا با لفظ سید یا بدون آن بر سادات اطلاق می‌کنند.

در «مستدرک ۳: ۴۱۰» فرماید که: امیر مخفف (امیر زائیده) است، و از اینرو که آن اشاره باین است که صاحب آن از اولاد امیر المؤمنین علیه السلام است؛ بر سادات اطلاق میشود، و از خصائص ألقاب آنها می‌باشد انتهی.

لیکن هرگاه در جلو اسماء علماء درآوردند باید آن‌کس سید باشد، مانند میر که مخفف آن است، بخلاف میرزا که آن بر سید و غیره اطلاق میشود، و تحقیق حق در این مقام موقوف بمراجعه مقدمه «جامع الانساب ۱: ۳۶» است.

۴- بابا:

در «برهان قاطع» فرماید: با ثالث بألف کشیده؛ پدر و جد را گویند که پدر پدر و پدر مادر باشد انتهی.

و در «انجمن‌آرا» بعد از ذکر این معنی فرماید: این لفظ را بر پیران کامل اطلاق کنند که بمنزله پدر باشند، چنانکه بابا افضل کاشی و بابا طاهر همدانی و امثال ایشان، و اتراک نیز آتا گویند، مانند زنگی آتا وادون آتا که نام دو نفر از مشایخ خوارزم بوده و قبر ایشان زیارتگاه است، من نیز در آنجا فاتحه خواندم، و مردم اولاد خود را بنام ایشان نذر کنند و مبارک دانند و آتا نیاز خوانند، و در بلاد روم پیران و مرشدان خود را دده گویند، و هرکس را که در کاری بزرگ باشد تعظیماً بابا خوانند انتهی.

۵- پیر:

در «برهان قاطع» فرماید: پیر، بر وزن و معنی پدر است، که عبری أب خوانند انتهی. و در «انجمن‌آرا» فرماید: پیر بر وزن سیر بمعنی پدر است چنان‌که مار

ص: ۳۲

بمعنی مادر؛ و بکسر پا و فتح یاء؛ چنان‌که مولوی گفته:

مانند این عشق ترا مار و پیر نیست

مگذر ز سر عشق که گر در یتیمی

و این لغت دری، و در تبرستان مستعمل است، و بتغییر لهجه این دو لغت در میان اهالی فرنگ نیز بهمین معنی مستعمل و متداول است انتهى.

و از «فرهنگ آندراج» چنین برآید که این کلمه هرگاه بمعنی پدر استعمال شود؛ بر همان وزن پدر، و هرگاه بمعنی سالمند اطلاق شود؛ بسکون یاء بر وزن تیر است انتهى.

و بنابراین آن بکسر اول و فتح ثانی بمعنی پدر است، و مانند بابا که آن هم بمعنی پدر است بر مشایخ اهل طریقت نیز گفته میشود.

و در «برهان قاطع» گوید: پیره بر وزن خیره؛ خلیفه و جانشین و مشایخ ارباب طریقت و خانقاه باشد انتهى.

۶- حاج:

در «المنجد» گوید: حجه حجا، کنصر أطلال الاختلاف الیه، که معلوم میشود حج بفتح اول و تشدید ثانی؛ بسیار رفت و آمد کردن بسوی کسی است، و فعل آن متعدی و از باب نصر آمده. بعد از آن گوید: حج کرد أماکن مقدسه را، یعنی زیارت کرد آن را، و اسم فاعل آن: حاج، و جمع حاج: حجاج بضم و حجیج بفتح و حج بضم اول و تشدید ثانی است انتهى.

و در «تاج العروس» فرماید: نخست حاج را بر واردین مکه بهر قصد که بوده گفته‌اند، برای اینکه هر سال بدان رفت و آمد می‌نموده‌اند، و بعد از آن اطلاق شده بر رفتن مکه بقصد عبادت و بجا آوردن اعمال مقرره انتهى.

و گاهی همین لفظ حاج که اسم فاعل و مفرد است؛ بمعنی جماعت حج‌کنندگان می‌آید، قال فی «أقرب الموارد»: یأتی الحاج اسم جمع بمعنی الحجاج و علیه قول النحاة:

قدم الحاج حتی المشاة انتهى. و کلمه حاجی منتزع از حاج بدین معنی است.

۷- حاجی:

در «کنز اللغات» گوید: حاج: حج‌کننده و جمع حاجی هم آمده؛ همچو یهود که جمع یهودی آمده انتهى.

و کلمه حاج را که در اینجا آورده؛ مقصودش بتشدید جیم است، هرچند تصریح نکرده، زیرا که حاج بتخفیف را بمعنی دیگر با تصریح بتخفیف پس از این آورده.

ص: ۳۳

پس معلوم شد که حاج، بیک معنی جماعتی از مردم را گویند که حج کرده باشند، مانند زنج و یهود و غیره، و یک نفر از آن را که خواهند نام ببرند حاجی با یاء گویند، البته بتخفیف جیم برای سهولت تلفظ مانند زنجی و یهودی که اطلاق بر یک نفر

از این اقوام و جماعت می‌شود، و بناءبراین نشاید گفت که؛ اینکه بیک نفر از زائرین مکه حاجی میگویند غلط است، زیرا که چنانکه اسم فاعل حج، حاج بتشدید جیم می‌آید، اسم جمع حج‌کننده نیز حاج آمده، مانند جان که اسم جمع جن است، و از اینکه شیخ سعدی و خواجه حافظ، در اشعار خود آنرا استعمال کرده‌اند اگرچه این دو نفر فارسی ایرانی بوده‌اند، و بیشتر از آنها ناصر خسرو نیز استعمال کرده، حجتی در صحت استعمال آن تواند بود؛ زیرا که این بزرگواران، اساتید مسلم زبان و زمان خود بوده‌اند، و در زمان آنها این کلمه چنان شایع و کثیر الاستعمال بوده که بمنزله یکی از کلمات فارسی صحیح شده، و آنها را در عبارات فارسی الاسلوب بکار برده‌اند.

۸- خان:

از «فرهنگ آندراج» چنین برآید که: خان بر وزن کان لفظی است ترکی بمعنی شاه، و ازاین‌رو سلاطین ترک را خان گویند انتهی. لیکن در این دو سه مائه اخیره در عقب أسماء مردم ایران برای احترام در می‌آورند.

۹- خواجه:

در «برهان قاطع» نوشته: با ثانی معدوله بر وزن راجه، کدخدا و رئیس خانه را گویند، و بمعنی معظم باشد، و شیخ و پیر و مال‌دار و حاکم و صاحب جمعیت را نیز گفته‌اند انتهی. و خواجه مساح اشاره بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله است، چنانکه در «برهان» و غیره گفته‌اند.

و فعلا در نظر ندارم که قبل از خواجه نظام الملک وزیر، کسی را بدین کلمه خوانده باشند، و در کتاب «الفوائد البهیه: ۲۴۴» نوشته که: آن گاهی اطلاق میشود بر اعزه مردم بقصد تعظیم، انتهی.

۱۰- سید:

صفت مشبهه است، بر وزن فیعل بفتح فاء و سکون یاء و کسر عین از سادیسود أجوف واوی، از باب نصر مثل قال یقول، که چون واو و یاء در یک کلمه پهلوی هم افتاده و اولی آنها ساکن است، واو قلب بیاء و یائین درهم إدغام شده، و این قیاسی است کلی مانند مرموی و غیره.

ص: ۳۴

در «تاج العروس» چندین مصدر برای این فعل ذکر کرده، از این قرار: ۱- سود بضم. ۲- سودد باضافه دال دویم با ضم سین ۳- همین‌طور با فتح سین ۴- بفتح سین و همزه بجای واو ۵- بضم سین و همزه روی واو ۶- سیادت بکسر ۷- سیدوده بفتح و پس از آن سکون، و باین هفت وزن؛ همه بمعنی شرافت و بزرگواری و مهتری آمده، و سودد اسم مصدر نیز هست، و نیز وصف از این فعل، سائد هم آمده که در معنی پائین‌تر از سید، و جمع آن سادة است. و اما جمع سید؛ پس آن بواو و نون مصححا آمده، و بسا باشد که مکسر هم بیاید بر غیر فعله بفتحین، مانند هم‌وزنهایش: هین و میت و جید، که آهناء و أموات و جیاید آمده؛ که این اخیر بدون همزه بر قیاس و با همزه بدون قیاس است، و فیعل بر فعله بفتحین جمع بسته نمیشود، تا

اینجا مستفاد از «تاج العروس» بود که مصدر اول (سود) را هم فرموده غریب است، و بناء بر این سادات جمع ساده خواهد بود نه جمع سید. و این کلمه سید از دیر زمانی میان اعراب متداول و معمول بوده، و بر بزرگان؛ از هر طایفه‌ئی بوده‌اند گفته می‌شده، چنان‌که سید اسمعیل حمیری از معاریف شعراء در عصر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ملقب بسید بوده، با اینکه از طایفه حمیر بوده، و ربطی بینی هاشم و اولاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله نداشته، و در مائه سیم و چهارم هجرت اولاد ائمه علیهم السلام را برای امتیاز از دیگران شریف می‌گفته‌اند و ظاهراً نخستین زمانی که بر آنها سید گفته‌اند، و این اصطلاحی معهود و مخصوص بینی - هاشم شده، اواخر مائه چهارم و اوائل پنجم بوده، که برای اولین مرتبه سید مرتضی و سید رضی را با اینکه شریف می‌گفته‌اند، سید گفتند و پس از آن توسعه در دیگران پیدا کرده تا شایع و معمول گردید. و در مقدمه جلد اول کتاب «جامع الانساب: ۳۰ تا ۳۶» تحقیقات مبسوط و مفصلی درباره کلمه سید و شریف دارد که شایان مراجعه و توجه است.

۱۱- شیخ:

صفت مشبیه است بر وزن فعل بفتح از شاخ یشیخ، أجوف یائی از باب ضرب مثل باع بییع، بمعنی مرد پیر، و جمع آن شیوخ بضم و کسر، و اشیاخ و شیخه بکسر شین با فتح و سکون یاء و شیخان بکسر و مشیخه بر وزن مرحمة، و بکسر شین و سکون یاء، و مشیوخاء بفتح و مد، و مشیخا بدون واو و مشایخ است؛ که بجمله یازده کلمه بشوند، چنان‌که در «شرح ملا محمد حسین طالقانی بر نصاب» أبو نصر فراهی نوشته. و در

ص: ۳۵

«اقرب الموارد» مشایخ را جمع مشیخه و آنرا جمع شیخ، چنان‌که هم اَشایِخ را جمع اَشیاخ نوشته، و در «المنجد» گوید: آن بر استاد و عالم و بزرگ قوم اطلاق میشود، و در «اقرب» فرماید: اطلاق آن بر این سه فرقه و رئیس صناعت همانا باعتبار بزرگی در علم و فضیلت و مقام و مانند اینها است انتهی.

۱۲- ملا:

در نظر چنین دارم که در «غیاث اللغات» گوید: آن مخفف ملاء بصیغه مبالغه از ملاً یماً بمعنی پر بودن است، یعنی این کس پر از علم میباشد، لیکن فعلاً حاضر نیست که مراجعه کنم، و بعضی آنرا مخفف مولی دانند، و اِشکالی در آن است که استعمال مولی چنان‌که می‌نویسیم بعد از استعمال ملا بوده، الا اینکه بگوئیم نخست آنرا بمعنی مولی مخففاً و مصحفاً استعمال، و بعد از آن خود مولی را استعمال کرده‌اند، و ظاهراً آغاز استعمال آن در مائه هشتم هجری بوده که ملا قطب شیرازی و غیره گفته‌اند، و در بعضی از مواضع بعضی از اشخاص را بمنلا (یا ابن المنلا) بنون بین میم و لام مخففه وصف کرده‌اند. قال فی «اقرب الموارد» فی مادة مل: الملا و المنلا (بضم المیم فیهما): الکاهن؛ بلغة التتر، و منه: الملا لصف من القضاة، أو أصلها مولی بالعبیة، فحرفها الا تراک الی ملا، یقولون: قاضی ملا، و أصله قاض مولی؛ أي یلقب بمولانا عند الکلام عنه او الیه انتهی.

۱۳- مولی:

در کتب لغت و رجال و درایت و کلام و غیره، زیاده برده معنی برای لفظ مولی نوشته‌اند، که یکی از آنها بزرگتر و رئیس و صاحب اختیار باشد، و استعمال این کلمه در جلو اسماء علماء بیشتر در مائه یازدهم و در کتاب «ریاض العلماء» بنظر میرسد یا کتبی که از آن نقل نموده‌اند.

۱۴- میر:

مخفف امیر زائیده است بشرحی که اینک می‌نویسیم، و مختص است بسادات، چنان‌که در «مستدرک ۳: ۴۱۰» فرماید بنقل از «برهان» که: میرزا مخفف امیر زائیده است، بلکه امیر و میر نیز مخفف از آن است انتهی.

و شاید این نقل از «برهان جامع» باشد، زیرا که در «برهان قاطع» در نسخه‌ئی خطی که فعلا حاضر است اصلا ماده میرزا را ندارد، و «برهان جامع» حین تحریر حاضر

ص: ۳۶

نیست که مراجعه بدان شود، و نخستین وقتی که این کلمه استعمال شده، مائه هشتم هجرت بوده.

۱۵- میرزا:

در «حبیب السیر» در ضمن سلاطین سربداران فرماید: امیر لطف الله را میرزا می‌گفتند، و معلوم نیست که پیش از او این لفظ را بر کسی اطلاق کرده باشند انتهی.

و این میرزا لطف الله در سنه ۷۵۷ کشته شده، و بعد از آن در مائه نهم متداول شده که فرزندان امیر تیمور گورکانی و اعیان آنها را میرزا گفته‌اند؛ مانند میرزا شاهرخ و غیره که تا این زمان هنوز شایع است، منتهی وقتی باواخر زمان آنها و اوائل زمان صفویه رسیده کلمه میرزا را در عقب اسماء شاهزادگان درآوردند، و مثلا: سلطان حسین میرزای بایقرا و طهماسب میرزا و غیره گفتند، و بعد از آن در اولاد و احفاد نادرشاه و قاجاریه نیز همین‌طور رفتار شده تاکنون، و هرچند که شاهزاده‌ئی از احفاد بسیار دور شاه هم باشد و در تمول و تشخیص و شهرت و اهمیت نیز چندان قابل توجه نباشد، این قاعده تاکنون برقرار است، و فرقی در اعیان این سه سلسله سلاطین هنوز بعمل نیامده.

برخلاف لفظ شاه که در صفویه آن را در جلو اسم درآورده و شاه عباس و غیره گفته‌اند، و در نادر و قاجاریه در عقب اسم درآورده و نادرشاه و فتحعلیشاه و غیره گفتند، و شاید وجه اینکه لفظ میرزا را در صفویه و ما بعدها در عقب اسم درآورده‌اند این باشد که بعد از عصر تیموریه این کلمه با اسماء غیر از شاهزادگان نیز ملحق شده، بنابراین می‌خواسته‌اند امتیازی بین خانواده سلطنتی و غیره در میان باشد، چنان‌که می‌بینیم از چندین قرن پیش از این تاکنون لفظ میرزا ملحق با اسماء اغلب مردم میشود، از خانواده سلاطین و سادات و علماء و عوام و غیره. لکن در «مستدرک ۳: ۴۱۰» فرماید: در هند لفظ میرزا را بر علماء غیر سید اطلاق نمی‌کنند، حتی اینکه آنها میرزای قمی را هم ملا ابو القاسم می‌گویند انتهی. و تحقیق کلام در مقدمه «جامع الانساب ۱: ۳۶» شده.

قسمت دوم - در سایر کلماتی که در احوال علماء و غیره بسیار بدانها برخورد می‌شود

و آنها نیز چند کلمه است بدین شرح: ۱- اجازه ۲- استاد ۳- بیاض ۴- بیت ۵- تألیف ۶- ترجمه ۷- تصنیف ۸- تعلیقه ۹- تلمیذ ۱۰- حاشیه ۱۱- دیوان

ص: ۳۷

۱۲- رساله ۱۳- شاگرد ۱۴- شرح ۱۵- عنوان ۱۶- کتاب ۱۷- متن ۱۸- هامش و اینک تفسیر آنها بترتیب مذکور:

۱- اجازه:

مصدر باب افعال است، از جاز یجوز، أجوف واوی، از باب نصر بمعنی دستوری و اذن دادن بکسی برای کاری، و اجازه علماء بیکدیگر؛ یا بدین است که یکی اذن بدیگری میدهد در ورود در امور شرعی که وظیفه مجتهد است، و آنرا اجازه تصدیق اجتهاد گویند، و این چندان مقصود ما نیست. دیگر این که کسی بدیگری اذن بدهد در روایت کردن حدیث که خود او هم از دیگری این اجازه را داشته باشد، یا از زیادت و آنهم بدین طریق اجازه داشته باشد، و هکذا تا برسد بیکی یا بیشتر از ائمه اثنی عشر علیهم السلام، که آنرا اجازه روایتی گویند، و بیشتر، ما در این کتاب در مقام ذکر این نوع اجازه هستیم.

۲- استاد:

در «برهان قاطع» گوید: استاد بضم اول و سکون دال، آموزگار و آموزاننده باشد، و داننده صنعتی را در امور کلیه و جزئیه نیز استاد گویند انتهی

و در «المنجد» گوید: الاستاذ: المعلم المدبر العالم (ج) أساتذة و أساتید انتهی.

و از اینکه آن را در این دو کتاب لغت فارسی و عربی ذکر کرده‌اند، معلوم می‌شود این کلمه اصلا فارسی باهمال دال است، و در عبارات عربی آنرا بعنوان تعریب بکار برده و دال مهمله را ذال معجمه نموده‌اند.

۳- بیاض:

در «الذریعه ۳: ۱۶۶» فرماید: بیاض غالبا أجزائی را گویند که أوراق آن از طرف پهنا باز شود، زیرا که یکی از طرفین عرض آن همواره دوخته میشود، و از طرف دیگر باز می‌گردد، برخلاف سائر کتب که یکی از طرفین طول آن دوخته و از طرف دیگر باز میشود، چنانکه غالبا دفتر و سفینه هم آنرا گویند که مانند بیاض باشد، و گاه باشد که بیاض را مطلقا یا مقیدا بر کتابی اطلاق کنند، و اگرچه دوختن و بازشدنش از طرف طول باشد. آن‌گاه چندین کتاب را نام برده که أسماء آنها را بیاض نهاده‌اند، و همانا وجه تسمیه این نوع از مکتوبات به بیاض این است که، چندین ورق کاغذ سفید (مقصود نوشته است نه رنگ مخصوص) را این‌طور بهم دوخته و همراه خود

می‌برده‌اند که هرگاه چیزی بیابند، در آن بنویسند، و پس از آن‌که از بیاض بسواد آمده و اوراق آن هم نوشته شده بهمین اسم اولی بیاض باقی می‌مانده انتهی.

۴- بیت:

در لغت بمعنی خانه است، و نیز دو مصراع کلامی که موزون باشد یک بیت خوانند، و در احوال علماء؛ برای تعیین بزرگی و کوچکی تألیفات آنان استعمال میشود، بدین نحو که هر پنجاه حرفی را یک بیت می‌گویند، چنان‌که در «قصص العلماء: ۱۶۲» فرموده؛ و طریق تعیین آن این است که عدد حروف یک سطر را شمرده، و حاصل را در عدد سطور یک صفحه ضرب می‌کنند. آنگاه عدد حاصل را در عدد صفحات کتاب ضرب میکنند، و بدین طریق شماره آیات یک کتاب تقریباً بدست می‌آید.

۵- تألیف:

تألیف مصدر باب تفعیل است، از الف یألف مهموز الفاء، از باب ضرب یضرب، چون أزر یأزر، و مصدر مجرد آن ألفت بضم می‌آید؛ یعنی فراهم شدن، و چون کتاب فراهم شده از کلماتی است آنرا مؤلف بفتح لام و مجازاً تألیف، و فراهم کننده آنرا مؤلف بکسر خوانند.

۶- ترجمه:

در «الذریعه ۴: ۷۲» در مقدمه ذکر ترجمه کتب فرماید: ترجمه بناء رباعی است، زیرا که فعلش ترجم چون دحرج است، و أصل معنای آن تفسیر و کشف و بیان است، چنان‌که گویند: ترجمه: یعنی تفسیر و بیان کرد آنرا، و ترجم لسانه؛ یعنی تفسیر کرد آنرا بزبانی دیگر، و ترجمان؛ تفسیرکننده زبان است، چنان‌که در «صحاح» و «قاموس» نوشته، و مترجم کتاب؛ کسی است که آنرا بلغت دیگری ترجمه کند. پس کتاب مفسر بفتح، اصل، و کتاب مفسر بآن، ترجمه آن اصل؛ و وجودش مترتب بر آن و متفرع از آن است و آن کتابی تازه و مغایر با اصل خود خواهد بود انتهی. و در نزد بیان تراجم اشخاص؛ ذکری از ترجمه احوال کسی نفرموده؛ و در «مقیاس الهدایة» بعد از تفسیر ترجمه باین که: آن تفسیر لغتی بدیگری است، فرماید: اطلاق ترجمه بر شرح حال مرد؛ مجازی است که اصطلاح بر آن نموده‌اند، زیرا که آن تفسیر نام مرد بمرادفش در لغت دیگری نمیباشد بلکه شرح حال او است انتهی.

و در «اقرّب الموارد» و «المنجد» نوشته‌اند که: ترجمه، تفسیر و ذکر سیرت

شخصی و اخلاق و نسب و زندگانی او است، و جمع آن تراجم می‌آید. و ترجمه کتاب؛ فاتحه آن است و در «اقرّب» این زیادتی را دارد که: جوهری این کلمه را در رجم بناء بزیدتی تاء و در «قاموس» در ترجم ذکر کرده است؛ در فصل تاء از باب میم انتهی.

و در «مستدرک الوسائل ۳: ۶۱۴» احوال حضرت شاه عبد العظیم علیه التحیة - و التسلیم را از رساله‌ئی که مرحوم صاحب ابن عباد مخصوص احوال آن جناب تألیف کرده، و نسخه‌ئی خطی قدیمی از آن بخط بعضی از بنی بابویه که تاریخ خط سنه ۵۱۶ و در نزد حاجی بوده نقل میکند بعین عبارت؛ تا میرسد بتالیفات او و می‌فرماید:

(له کتاب یسمیه کتاب یوم و لیلته، و کتب ترجمتها: «روایات عبد العظیم بن عبد الله - الحسنی» تا آخر.

و از این عبارت صاحب که خود در قرن چهارم، و از فحول ادباء و اهل لغت در زمان خود بوده، چنین برمی‌آید که ترجمه در آن قرن برای عنوان استعمال میشده، زیرا مدلول این عبارت چنین است که حضرت شاه عبد العظیم علیه السلام کتابهایی دارد که عنوان آنها «روایات عبد العظیم - الخ» است، یعنی در اوائل آنها که می‌خواسته‌اند کتاب معرفی شود، این عبارت را می‌نوشته‌اند، و عنقریب در لفظ عنوان؛ ما ذکر میکنیم که معنی لغوی عنوان، هر چیزی است که ترا بر غیر خودش آگاه نماید، و فاتحه کتاب که در «اقرّب» و «المنجد» برای معنی ترجمه نوشته‌اند همین است، و بناءبراین ترجمه بر ذکر سیرت و اخلاق و احوال کسی، معنی میدهد و اطلاق آن بر مدلول و مفهوم عنوان درست است.

۷- تصنیف:

صنف بکسر و فتح صاد یعنی نوع، چنان‌که در «اقرّب الموارد» است، و گوید: این‌که گویند چیزی را تصنیف کرد، یعنی آن را نوع نوع نمود، و بعضی را از بعضی دیگر جدا کرد، و اگر گویند: کتاب را تصنیف کرد، یعنی: آن را تألیف کرد، انتهی.

و ما قریبا معنی تألیف را بیان کردیم، و اینک گوئیم که برحسب لغت، چون مطالب یک کتاب از جاهائی فراهم میشود آنرا تألیف، و چون این فراهم شده‌ها هر یک در تحت انواع و اقسامی درمی‌آید تصنیف خوانند.

و اما اصطلاحاً فرق تصنیف و تألیف این است که. تألیف کتابی است که فقط مؤلف آن مطالبی از مواضع متفرقه در آن جمع کند، و از خود تحقیقات و مطالبی علمی

ص: ۴۰

نداشته باشد، و تصنیف آن است که: فراهم‌کننده آن از خود مطالب علمی و تحقیقات و نتایج افکار و معلومات خود را در آن بیاورد.

۸- تعلیقه:

در «المنجد» گوید: تعلیقه چیزی است که آویخته شود بر کنار کتاب یا دور و کنار آن، و جمع آن تعالیق است انتهى.

و در «الذریعه ۴: ۲۲۳» فرماید: تعلیقه، شرح و بیان بر بعضی از مواضع هر کتابی است که غالباً در دور و کنار آنجای کتاب نوشته میشود و تقریباً چندان فرقی با حاشیه ندارد، الا این که نوشتن اطراف کتب معقول را غالباً تعلیقه میگویند، پس شاید که بعضی از این نوع نوشتن‌ها را تعلیقه گویند تا اشاره بدقت مطالب و تحقیقات عقلیه آن بوده باشد، و در (ج ۶ ص ۷) فرماید: گویا اهل علوم عقلیه نخواستند تعلیقات فلسفی خود را بحاشیه بنامند برای اینکه معنی حشو (یعنی زیادتی) از آن نمایان است انتهى.

۹- تلمیذ:

در «ریاض العلماء» (علی ما نقل عنه) فرماید: تلمیذ بکسر اول چو قطمیر خادم و غلام صانع و یادگیرنده صنعتی است، و تاء آن اصلی و وزنش فعلیل است و إهمال دال؛ لغتی در آن است انتهى.

و در «اقرب الموارد» فرماید: بعضی گفته‌اند: آن کسی است که وامیگذارد خودش را بر معلمی تا او صنعت خود را بیاد وی بدهد، چه علم باشد یا غیر آن؛ پس مدتی او را خدمت میکند تا آن صنعت را از او یاد گیرد انتهى.

و در «کنز اللغاة» آن را بکلمه شاگرد معنی کرده.

پس از این کلمات معلوم شد که: تلمیذ بکسر در اصل لغت بمعنی خدمتکار است، و چون کسی میخواهد چیزی یا کاری را از کسی یاد گیرد و چندی در خدمت او مییابد، آن یادگیرنده را تلمیذ یاددهنده گفته‌اند، و بعد از آن برای اینکه بگویند کسی این طور بوده؛ فعلی جعلی برای آن اختیار و برطبق آن فعل مصدر و اسم فاعل و غیره درست کرده‌اند، و آن را مانند بسیاری دیگر از أفعال جعلی، فعل رباعی مجرد گرفته‌اند و گفته‌اند: تلمذ چو دحرج. قال فی «ریاض العلماء»: تلمذه تلمذه، کدحرجه دحرجة بمعنی خدمت انتهى.

ص: ۴۱

و بناء براین که فعل رباعی مجرد، متعدی؛ و مطاوعه آن؛ رباعی مزید تفعّل است، روا باشد که اگر کسی دیگری را بشاگردی خود بگیرد گویند: تلمذ، و آن که آنرا قبول میکند بگویند: تتلمذ.

قال فی «المنجد»: تلمذ الولد فتتلمذ، اتخذه تلمیذا. (ج): تلامیذ و تلامذة، و هو من تعلم منک علماً أو صنعة انتهى. و روا باشد که همین رباعی مجرد متعدی را مانند مزید آن لازم گرفته و فاعل تلمذ را خود شاگرد را گیرند.

قال فی «أقرب الموارد»: تلمذ له و تتلمذ: صار تلمیذا له انتهى.

و قال فی «ریاض العلماء»: و أخطأ من ظن أن تاء. مزیدة و يجعله مشنقا من لمد، بل رباعی انتهى.

و در این زمان ما؛ بر تمام آلسنه و مکتوبات اهل علم و ادب حتی فحول ادباء (الا ما شد و ندر) این غلط؛ دائر، و همه آن را از لمذ بیاب تفعل دانسته و تلمذ بتشدید میم با فتح در فعل ماضی، و ضم در مصدر، و متلمذ بکسر در اسم فاعل استعمال میکنند، و این غلطی سخت ناشایسته و زشت است.

۱۰- حاشیه:

در «کنز اللغات» فرماید: حاشیه: طرف و کناره، و در «کشف الظنون ۱: ۴۱۵» فرماید: حاشیه عبارت از اطراف کتاب است، و بعد از آن؛ عبارت از چیزی شده که در آن اطراف نوشته میشود انتهی.

و در «الذریعه ۶: ۷ و ۸» شرحی مستوفی درباره حاشیه نگاشته که ما را از هر جهت از بحث در اطراف آن بی‌نیاز مینماید. و اینک ترجمه آن چنین است که میفرماید:

حاشیه، زیادات و إلحاقات و شروحو است که در اطراف کتابها مینویسند، و آن از حشو بمعنی زائد، یا از حاشیه بمعنی کناره از باب تسمیه حال بنام محل است، و چندان فرقی با تعلیقه ندارد. (تا این که فرماید): همانا تاریخ تعلیق حواشی بر کتب در اسلام بر میگردد بزمان انتشار خود آن کتب، زیرا هرکسی که چیزی از علم خوانده و میتوانسته بنویسد؛ این نوع تصنیف را از دست نداده، چه إبداء رأی برای هرکسی که میتواند؛ امری طبیعی خواهد بود، و همانا قبل از قرن عاشر، حاشیه نوشتن منحصر بوده بکشف غوامض مسائل و شرح بعضی از عبارات پیچیده، و از حواشی بعد از این تاریخ

ص: ۴۲

ممتاز بوده باینکه آنها واضح تر از متون خود که برای توضیح آنها مینوشته‌اند بوده، و بعد از آن در عهد صفویه و قاجاریه نوشتن حواشی زیاد شده، و با إغلاق و تعقیدی سخت بظهور رسیده که دست کمی از مشکلات متن خود نداشته. و هرچه پیشتر آمده این اثر بیشتر از سابق در آن بوضوح پیوسته، و میتوان گفت در این تاریخ حواشی بر سه قسم گردیده:

اول: حواشی بر کتب ادبیه و خصوصا آنهایی که مورد تدریس قرار گرفته، که حواشی آن کتب بغایت زیاد، و همه برای تشریح و تنقیح و بسط و تعلیلات زائده و استدراک نکاتی که ما تن برای اختصار حذف کرده بعمل آمده، و اندکی از این امور تجاوز بانتقاد نموده.

دویم: حواشی بر کتب دینی، و آنها یا در مسائل اصلیه است یا فرعیه.

اما اول، پس حواشی آنها همانا توضیح مراد ما تن و استدلالات عقلیه یا نقلیه برای او، یا رد و انتقاد است، و در این مورد بحاشیه اکتفاء نکرده بلکه رسالات مستقله در آن نوشته شده. و اما مسائل فرعیه، پس حواشی آنها یا مختصر و فتوائی است که محشی چیزی را که در مسئله برخلاف استنباط ماتن استنباط کرده مینویسد، یا مفصل و مبسوط و متضمن بحث در اسناد اخباری است که مورد استدلال قرار گرفته، یا در کیفیت استدلال و استنباط، یا انتقاد خفیفی است.

سیم: حواشی علوم عقلیه، و آن در عهد تیموری اخیر؛ بالا گرفت، و بواسطه آن که اصحاب آن نظریات خود را حق میدانستند؛ معرکه آراء متخالفه گردید، و بمجرد اینکه کسی رساله یا کتابی مینوشت بآنندک وقتی حواشی چندی بر آن وارد میشد، و چیزی نمیگذشت که آن حواشی؛ خود بمنزله متنی مفروض، و مورد حواشی دیگر چندی میگردد، که یا نصرت از مؤلف اصل بود، یا نصرت از محشی آن، یا ابداع رأی ثالثی، یا محاکمه بین آنها، و اینک ما می بینیم که هر کتابی بضمیمه حواشی از وضع اولی خود بیرون رفته و باهم تألیفی از محشی میگردد، زیرا که وی بعضی از این کتاب حاشیه شده را که حاشیه نکرده امضاء نموده و بعضی را که حاشیه کرده، ابداعی از خود آورده، چنانکه اکثر تصانیف مستقله نیز همین طور است که مؤلف آن بعضی از مطالبی را که دیگری متعرض شده و بعضی را که خود ابداع کرده در آنها جمع میکند، منتهی در حاشیه نوشتن؛ محشی مطالب غیر خود را بهمان که آن غیر آورده اکتفاء میکند و زحمت و انوشتن آنرا بخود نمیدهد

ص: ۴۳

و هرچه خود ابداع میکند میآورد، و از این رو عدد حواشی چندان شده که از حیز احصاء بیرون رفته، و تمام آنها اهمیتی تاریخی دارد، از این که مورد بحث؛ تطور عقلی آن کسی است که این افکار در او بهم رسیده، تا اینجا نقل از «الذریعه» شد.

و این حواشی گاهی در همان اطراف کتاب باقی میماند که آنرا بتعبیر «مجالس المؤمنین» حاشیه کنار کتابی، و در این آزمونه غیر مدونه میگویند، و گاهی در جائی جمع شده و بحاشیه مدونه مذکور میگردد.

۱۱- دیوان:

این کلمه مشتق است از دان بدون؛ أجوف واوی از باب نصر، مثل قال یقول، و آن بکسر و فتح فاء هر دو آمده، و در أصل دوان (بتشدید واو) بوده که یکی از واوهایش تبدیل بیاء شده.

در «کنز اللغة» گوید: دیوان کتاب حساب و کتاب شعر. و قال فی «تاج العروس» قال أبو عبیده: هو فارسی معرب، و آورده الجوالیقی «فی المعرب»، و کذا الخفاجی فی «شفاء الغلیل» و قال الکسائی: هو بالفتح لغة مولدة. و قال سیبویه: انما صحت الواو فی دیوان؛ و إن کانت بعد الیاء و لم تعتل کما اعتلت فی سید؛ لأن الیاء فی دیوان غیر لازمة و انما هو فعال من دونت و الدلیل علی ذلک قولهم: دواوین، فدل ذلک علی أنه فعال، و انک انما أبدلت الواو بعد ذلک. قال: و من قال دیوان فهو عنده بمنزلة بیطار.

و بالاخره در «تاج» پس از چند سطر دیگر نوشته که: دیوان اطلاق شده بر دفتر، پس از آن بر هر کتابی، و گاهی مخصوص میشود بشعر شاعری معین، و این معنی بر دیوان نخست مجاز بوده، و پس از آن حقیقت در آن شده. آن گاه فرموده که: خلاصه، دیوان پنج معنی دارد: ۱- نویسندگان ۲- جای آنها ۳- دفتر ۴- هر کتابی ۵- مجموعه شعر.

تا اینجا نقل از «تاج العروس» است، و در «اقرّب الموارد» دیاوین بیاء را در جمع آن نقل کرده و آن دلیل بر لزوم و اصالت بیاء خواهد بود.

۱۲- رساله:

در «المنجد» گوید: رسل کعلم یرسل رسلا بالتحریک و رساله بالفتح:

تدلی (یعنی پائین رفت). و رساله بفتح و کسر؛ اسم از أرسل است، و صفحه چه‌ئی است که کلام مرسل در آن نوشته میشود، و جمع آن رسائل و رسالات است انتهی.

ص: ۴۴

و در «کشف الظنون ۱: ۵۳۷» فرماید: رساله مجلدی است مشتمل بر کمی از مسائلی که بر یک نوع باشد، و اصل آن نامه‌ئی است که از بزرگی فرستاده شده باشد انتهی.

و در اصطلاح این ایام، هر کتابی را گویند که چندان بزرگ نباشد، و بخصوص اگر نام معینی برای آن معلوم نکرده باشند، و بسیاری کسان؛ کتبی را که برای مسائل عملیه مقلدین نوشته باشند؛ رساله خوانند.

۱۳- شاگرد:

معروف است، یعنی کسی که از دیگری چیزی را یاد گیرد، چه علم باشد و چه کاری، و این کلمه با اینکه فارسی است، در «برهان قاطع» و «انجمن‌آرا» بنظر نرسید، فقط در «برهان» دارد که: شاگردی، معروف است؛ که در مقابل استادی باشد انتهی.

۱۴- شرح:

«در کنز اللغات» نوشته: شرح آشکارا کردن انتهی. و آن از باب منع مستعمل، و اصطلاحا این است که کسی مطالب کتاب دیگری را مانند حاشیه؛ توضیح و تفسیر و تسهیل کرده و أقرب بفهم نماید. یا علل و وجوه استدلالات و مطالبی دیگر از این قبیل در آن بیاورد؛ که غرض او تقریب بأذهان نباشد، بلکه بسا فهم آنها مشکل تر باشد.

و فرق آن با حاشیه این است که این شارح این مطالب خود را در اصل متن کتاب بنویسد آن‌گاه بسا باشد که تمام کلام متن را ذکر نکند، بلکه هر جا را که میخواهد شرح بدهد ذکر میکند، و بعد؛ از خود کلماتی در شرح آن بیاورد، مانند «تفسیر کشاف» و بسا باشد که تمام کلمات متن را ذکر کرده، و در شرح و توضیح آنها از خود کلماتی بیاورد.

و این قسم اخیر نیز دو نوع است: یکی اینکه یک مقداری از عبارات اصل را (چه کم باشد یا زیاد) ذکر کند، و بعد از آن؛ آنها را شرح نماید، و در این صورت کلمات متن از شرح مجزی و ممتاز باشد، مانند «شرح آموزج» و غیره. دیگر اینکه عبارات اصل را با شرح ممزوج نموده و درست یک کتابی بوجود آورد که هرگاه خود امتیازی بکلمات اصل ندهد؛ از خط روی آنها کشیدن، یا برنگی غیر از رنگ مداد اصل نوشتن، یا درشت و جلی نوشتن، و غیره؛ امتیاز دادن اصل و شرح چندان واضح نباشد الا برای قلیلی که خیلی آشنا بعبارت اصل باشند. و هرچه مهارت و قدرت این شارح در ادب و

لغت و تصرف در کلمات و فصاحت و بلاغت بیشتر، و در احاطت بآلفاظ و معانی؛ استادتر باشد؛ امتیاز کلمات متن و شرح از یکدیگر مشکل تر گردد، و اغلب شروح از این نوع اخیر است از شیعه و سنی مانند «شرح تصریف» و «شرح الفیه» سیوطی و «شرح لمعه» و «تاج العروس» و «ریاض المسائل» و «جواهر الکلام» و غیره که مؤلفین این شروح؛ نهایت زبردستی و استادی را در مزج عبارات اصل با شرح در آنها بکار برده‌اند، و اگر بواسطه امتیازات مرقومه نباشد؛ بعسرت توان امتیاز بین آنها داد، و خصوصاً «تاج العروس» که امتیاز کلمات متن از شرح بوقوع متن در درون پراتنز میباشند، و این را شرح مزجی نامند.

در «اخبار الاوائل ۳۴» نوشته که: اول کسی که شرح مزجی نوشت از علماء امامیه خواجه نصیر طوسی بود، و اکنون آن شرح حاضر است انتهی. ولیکن اینجا معین نکرده که خواجه بر چه کتابی این شرح مزجی را نوشته، و در احوال خواجه از «روضات» و غیره ملاحظه میکنیم که وی چندین کتاب از خود و دیگران را شرح کرده.

و نیز در «اخبار الاوائل: ۱۰۶» گوید که: اول کتابی که در شرح مزجی از امامیه نوشته شد «شرح فصول» خواجه است، نسخه‌ئی از آن دیده شد انتهی.

و باز اینجا نام شارح را معلوم نکرده. و نیز در «روضات: ۲۹۵» بعد از ذکر «شرح ارشاد» علامه از شهید ثانی فرموده که: کسی در طریقه شرح مزجی بمتن بر شهید ثانی سبقت نگرفته، و بعد از ذکر چندین شرح مزجی از آن مرحوم، فرموده: همانا رغبت او در شروح مزج برای این بوده که چون دید عامه همه آن را دارند و اصحاب ما ندارند، حمیت، وی را بشروح مزجی واداشت، با این که خود آن بنفسه چیزی نیکو است.

۱۵- عنوان:

در «کنز اللغاة» گوید: یعنی دیباچه کتاب، و در معنی دیباچه گوید:

اول کتاب، و روی آدمی انتهی.

و در «اقراب الموارد» فرماید: عنوان و عنیان کتاب (بو او و یاء در ثالث) بکسر و ضم اول: نشانه و دیباچه آن است، و اصل آن عنان بر وزن رمان بوده، و وجه تسمیه آن این است که این کلمه از عن یعن از باب ضرب بمعنی رخ آوردن است، و چون نخستین چیزی که از دو طرف کتاب پیدا میشود همانا آن است که میرساند آنچه کتابی است؛

از این رو آن را عنوان گفته‌اند، زیرا هرچه تو بدان استدلال نموده و غیر خودش را بر تو آشکار کند؛ آن عنوان آن چیز خواهد بود، یقال: الظاهر عنوان الباطن. و از این کلمه فعلی جعلی بر وزن رباعی مجرد بناء نهاده و گفته‌اند: عنون الكتاب عنونة: کتب عنوانه، و یقال: عنونه و عننه و عناه، و الاسم العنوان انتهى بخلصة ما فيه.

۱۶- کتاب:

در «المنجد» گوید: کتاب چیزی است که نوشته در آن نوشته شود؛ و جمع آن: کتب، بضم تین است. و هم آنجا گفته: کتب الكتاب کنصر کتبا بالفتح و کتابا و کتابة و کتبه بالكسر فی الثلاثة، صور فيه اللفظ بحروف الهجاء انتهى.

و در این زمان معروف است، و فرق آن با رساله این است که کتاب تقریبا تا اندازه‌ای باید بزرگ باشد، و کتب کوچک را در اصطلاح علماء غالبا رساله گویند، چنان‌که در رساله گفتیم.

۱۷- متن:

در «قاموس» چندین معنی برای متن نوشته که یکی از آنها زمین سخت بلند است، و فعل آن از باب شرف آمده، و در «المنجد» فرماید: متن کتاب، خلاف شرح و حواشی است انتهى. و آنچه منظور ما در این کتاب است؛ همین معنی منقول از «المنجد» میباشد.

۱۸- هامش:

در «المنجد» گوید: همش الشيء، من أبواب منع و نصر و ضرب؛ همشا بالفتح: جمعه، و اهتمش القوم: اختلطوا، و هامش اسم فاعل و حاشیه کتاب، و باین معنی اخیر مولد است انتهى.

قسمت سیم: در کلماتی که بعنوان لقب و منصب بر اشخاصی داده شده و آنها بدان کلمات مخاطب و معروف گردیده‌اند،

و در این کتاب گاهی بدانها برخورد میشود؛ بترتیب حروف، و نقل از کتاب «تذكرة الملوک» با اشاره بصفحات آن؛ و هرچند آنچه در آن کتاب نوشته مربوط بدربار دولت سلاطین صفویه و خصوصا اواخر آن است؛ لیکن چون تا دیر زمانی بعد از آن بلکه تا این زمان نیز بسیاری از آنها بهمان معانی و مفاهیم باقی مانده؛ از آن جهت آنرا مأخذ نقل قرار دادیم.

۱- اعتماد الدوله:

در وزیر اعظم بیاید.

ص: ۴۷

۲- امیر:

بغیر از معنائی که از پیش گذشت، در «تذکره الملوک: ۴ و ما بعدها» تفصیلی نوشته بخلاصه این‌که: امراء ایران مطلقاً دو نوع بوده‌اند: امراء سرحد، و امراء دولت-خانه. و امراء سرحد چهار قسم است، اول: ولات. دویم: بیگلر بیگیان. سیم: خوانین چهارم: سلاطین، و هریک از این چهار طبقه بترتیبی که نوشته شد در مرتبه منصب و درجه اعتبار بیشتر و بیشتر از ما بعد خود میباشند، یعنی؛ والی مقدم بر بیگلر بیگی، و هکذا، و والی عربستان باعتبار سیادت و شجاعت و زیادتی ایل و عشیرت از والی‌های دیگر بزرگتر و عظیم‌الشأن‌تر است، و بعد از آن والی لرستان فیلی است، که باعتبار اسلام‌آغاز از والی گرجستان است، و بعد از مرتبه والی گرجستان، والی کردستان است، و بعد از او حاکم ایل بختیاری.

بیگلر بیگی کسی بوده که فرمانفرمای یکی از این سیزده ولایت بوده. اول:

قندهار. دویم: شروان. سیم: هرات. چهارم: آذربایجان. پنجم: چخور سعد. ششم:

قزلباغ و گنجه. هفتم: استرآباد. هشتم: کوه گیلویه. نهم: کرمان. دهم: مرو-شاهی جهان. یازدهم: قلمرو علیشکر. دوازدهم: مشهد مقدس معلی. سیزدهم: دار-السلطنه قزوین.

اما امراء دولتخانه چهار نفر بوده‌اند که آنها را ارکان دولت قاهره می‌گفته‌اند اول: فورچی‌باشی. دویم: قوللر آقاسی. سیم: ایشیک آقاسی‌باشی. چهارم: تفنگچی آقاسی. و این چهار نفر با وزیر اعظم و دیوان بیگی و واقعه‌نویس که مجموع هفت نفر میشوند در قدیم داخل امراء جاقی بوده، و در اواخر زمان شاه سلطان حسین در مجمع ناظر و مستوفی الممالک و امیر شکارباشی داخل شدند انتهی مختصراً.

۳- امیر آخورباشی:

در «تذکره: ۱۴» نوشته که: نظم و نسق طوایل سرکار خاصه شریفه و دواب پیشکشی که باسطیل خاصه می‌آورده‌اند با او بوده انتهی.

۴- ایشیک آقاسی‌باشی:

در «تذکره: ۸» فرماید: وی ریش سفید کل یساولان صحبت و ایشیک آقاسیان و قاپوچیان دیوان و نسق مجلس و ترتیب مجلس نشینان و ایستادگان مجلس از اعلی تا ادنی با او است انتهی مختصراً.

ص: ۴۸

۵- ایشیک آقاسی‌باشی حرم:

در تذکره: ۲۷» نوشته که: وی کسی بوده که پیرتر و قدیمی‌تر مردمان دربار پادشاهی بوده، و شب و روز در حرم حاضر و قاپوچیان و ایشیک آقاسیان حرم؛ تا بین و تابع فرمان او بوده‌اند.

۶- ایشیک آقاسی باشی مجلس:

در «تذکره: ۲۷» شرحی نوشته بخلاصه این‌که: از امراء زادگان و غیر ایشان هرکس لیاقت خدمت حضور شاه را در مجالس عام داشته، وی را ایشیک آقاسی مجلس می‌گفته‌اند، و آنها تابع و تاین یک نفر بعنوان ایشیک آقاسی باشی مجلس بوده‌اند انتهى.

۷- بیگلر بیگی:

در ضمن مقرب الخاقان بیاید.

۸- تفنگچی آقاسی:

در «تذکره: ۹» فرماید: وی ریش سفید مین باشیان و یوزباشیان و جارچیان و ریکایان و قاطبه تفنگچیان است، و تیول و مواجب ایشان بتجویز و تصدیق او برقم وزیر دیوان اعلی میرسیده انتهى.

۹- حکیم باشی:

در ضمن مقرب الخاقان بیاید.

۱۰- خلیفه الخلفاء:

در «تذکره: ۱۸» نوشته که: شغل وی آن بوده که بدستور زمان شیخ صفی الدین در شبهای جمعه درویشان و صوفیان را در توحیدخانه مبارکه جمع و بذکر کلمه طیبه لا اله الا الله بطریق ذکر جلی اشتغال نمایند، و در شبهای جمعه نان و حلوا و طعام و در سایر اوقات نان و طعام مقرری درویشان را صرف نمایند، و دو نفر خلیفه و خادم باشی و چند نفر عمله توحیدخانه و خلیفه در کل ممالک محروسه بجهت امر بمعروف و نهی از منکر از طرف او تعیین میشده.

۱۱- خواجه سرا:

در ضمن مقرب الخاقان بیاید.

۱۲- دواتدار:

در ضمن مقرب الخاقان بیاید.

۱۳- دیوان بیگی:

در «تذکره: ۱۳، فرموده: وی در هفته‌ئی دو روز مرجع شکایات مردمان خارج از دربار بوده، چه از اهل شهر و دیهات و چه از مردمان شهرهای دیگر که اگر از بیگلر بیگیان و فرماندهان خود شکایتی داشتند باو میگفتند تا بعرض

ص: ۴۹

پادشاه برساند و رسیدگی بدان شود.

۱۴- صدارت خاصه و عامه:

در «تذکره: ۲» فرماید: لازمه منصب مطلق صدارت؛ تعیین حکام شرع و مباشرین اوقاف تفویضی و ریش‌سفیدی جمیع سادات و علماء و مدرسان و شیخ الاسلامان و پیش‌نمازان و قضاة و متولیان و حفاظ و سایر خدمه مزارات و مدارس و مساجد و بقاع الخیر و وزرای اوقاف و نظار و مستوفیان و سایر عماله سرکار موقوفات و محرران و غسلان و حفاران با او است، و دیوان أحداث اربعه را که عبارت از قتل و ازاله بکارت و شکستن دندان و کور کردن است، و حکام شرع دیگر را مدخلیت در أحداث اربعه نیست، و امور شرعی سرکار فیض آثار متعلق و مختص عالیجاه صدرخاصه است و صدر ممالک را مدخلیتی در آن نیست، و صدر خاصه روز شنبه و یک‌شنبه با دیوان بیگی در کشیک‌خانه عالی‌قاپو بدیوان مینشیند. آن‌گاه چندین شهر کوچک را در ایران نام برده و گفته: حکام شرع آنها را صدر خاصه تعیین و امور متعلق بصدر خاصه را در این ولایات نایب‌الصداره و سایر مباشرین صدر خاصه متوجه میشده‌اند.

عالیجاه صدر ممالک، صاحب اختیار تعیین حکام شرع و مباشرین موقوفات از مزارات و مدارس و مساجد و غیرهم از کل ممالک محروسه از آذربایجان و فارس و عراق و خراسان میباشد سوای آنچه در تحت اسم صدارت تفصیل یافته با صدر ممالک است، و در بعضی از آژمنه سلاطین صدارت خاصه و عامه با یک شخص بوده و مجملاً عزل و نصب مباشرین موقوفات اگر تفویضی بوده باشد، بصدور خاصه و عامه متعلق است، و اگر شرعی باشد هیچ‌یک از حکام شرع و صدور را مدخلیتی در آن نیست، بلکه شرعاً هرکس را واقف اوقاف، متولی و صاحب اختیار قرار داده مباشر خواهد بود، و تغییر آن مخالف شریعت مقدسه نبوی است انتهی.

از آنچه نوشتیم معلوم شد که صدارت؛ تصرف در امور موقوفات بوده، و آن بکلمه عامه و خاصه مقید میشده، صدر عامه که او را صدر ممالک هم میگفته‌اند صاحب اختیار تعیین متولی چهار ولایت مذکور در ایران، و صدر خاصه؛ صاحب اختیار تعیین متولی شهرهای دیگر که ذکر شد بوده، که در این شهرها هر موقوفه‌ئی که واقف آن قرار میداده که تولیت آن با حاکم شرع باشد؛ اینها آن حاکم شرع را تعیین میکرده‌اند، و این صدر خاصه یا عامه خود در پای‌تخت که اصفهان بوده می‌نشسته و جای جلوس صدر خاصه در چند روزی معین در هر هفته‌ای برای رسیدگی باین امور در عمارت عالی‌قاپو بوده، و اینها هرکس را برای رسیدگی باین امور در شهرهای دیگر معین میکرده‌اند او را نایب‌الصدر میگفته‌اند.

ص: ۵۰

۱۵- صدر خاصه:

و ۱۶- صدر عامه و ۱۷- صدر الممالک: در ضمن صدارت گذشت.

۱۸- قاپوچی باشی خلوت یادیوان:

چندین نفر در خلوت، و چندین نفر دیگر در دیوان، سمت قاپوچی گری داشته، و رئیس فرقه اول را قاپوچی باشی خلوت، و رئیس فرقه دیگر را قاپوچی باشی دیوان می‌گفته‌اند.

۱۹- قاضی:

در «تذکره: ۳» فرماید: قاضی اصفهان بغیر از جمعه در خانه خود بتشخیص دعاوی شرعیه مردم موافق قانون شریعت غرا و ملت بیضا میرسید، و ضبط مال غایب و یتیم را بعد از زمان شیخ جعفر قاضی بهرکس قاضی اصفهان میشد رجوع مینمودند انتهی.

۲۰- قاضی عسکر:

در «تذکره الملوک: ۳» فرماید: قاضی عسکر، در کشیکخانه دیوان بیگان بحکم شرعی عساکر منصوره میرسیده، و بعد از آن که صدر در اصفهان تعیین، و مقرر شد که دیوان بیگی در حضور صدر بمرافعه شرعیه عباد الله رسد، آمدن قاضی عسکر بکشیکخانه دیوان بیگی متروک گردید، و شغل قاضی عسکر در اواخر زمان سلاطین صفویه؛ منحصر بآن شد که عساکر نصرت مآثر؛ سواد ارقام تنخواه مواجب خود را که بممالک محروسه میفرستادند، بمهر قاضی عسکر می‌رسانیدند، و مادام که سواد ارقام تنخواه مواجب قشون بمهر قاضی عسکر نمی‌رسید؛ بیگلربیگیان و حکام ولایات؛ سواد مزبور را اعتبار و اعتماد نموده تنخواه نمیدادند.

۲۱- قورچی باشی:

مشار الیه؛ عمده‌ترین امراء دولت، و تیول، و همه ساله و تنخواه قاطبه قورچیان بعد از تصدیق قورچی باشی برقم وزیر أعلا رسیده و پرداخت می‌گردد.

۲۲- قوللر آقاسی:

یعنی سرکرده غلامان شاهی، چه قول در ترکی بمعنی غلام و قوللر جمع آن است، و صاحب منصب ایشان قوللر آقاسی است.

بعد از عالیجاه قورچی باشی؛ وی عمده‌ترین امراء و ارکان دولت است، و تیول و مواجب همه ساله و انعام قاطبه غلامان؛ بعد از تجویز او برقم وزیر دیوان اعلیٰ میرسیده، و او از امراء جانقی است.

۲۳- مجلس نویس:

جواب نامه‌هایی که از پادشاهان بیادشاه ایران نوشته میشده باید واقعه نویس انشاء نموده، و مجلس نویس بنویسد.

۲۴- مستوفی الممالک:

مشار الیه از جمله امراء عظام، و شغل و عمل وی

ص: ۵۱

بغایت عظیم است، تعیین دخل و خرج مملکت از مالیات هر ولایت و تیولات و سائر عوائد و مخارج؛ همه باید بتصویب او باشد.

۲۵- معیر الممالک:

در ضمن مقرب الخاقان بیاید.

۲۶- مقرب الخاقان:

این طایفه دو نوع بوده‌اند: یکی خواجه‌سرایان که در اندرون حرم رفت و شد داشته، و اینها از جنس سیاه‌پوست و همه با ریش سفید بوده‌اند. و دیگر اشخاصی غیر از اینها که برای احتیاجاتی گاهی وارد حرم‌سرا میشده‌اند، و آنها هشت فرقه بوده‌اند:

اول: حکیم‌باشی که ریش سفید اطباء خاصه بوده. دویم: منجم‌باشی که رئیس منجمانی بوده که هرروزه بدر دولت خانه حاضر بوده‌اند که اگر پادشاه بنای امری و اختیار کاری می‌خواهد نماید، تحقیق سعد و نحس و تعیین ساعت آنرا بنمایند. سیم:

معیر الممالک که باید کارکنان ضرابخانه؛ طلا و نقره را بعیار و وزن مقرر بدون غل و غش بتعیین ایشان سکه بزنند.

چهارم: منشی الممالک و او موظف باین بوده که پروانجات و حکم‌هایی که دیوان بیگی میداده آنها را بسرخی آب و طلا؛ بدین الفاظ برحسب اقتضاء مقام طغرا میکشیده: حکم جهان مطاع شد، فرمان همایون شد، فرمان همایون شرف نقاد یافت.

پنجم: مهرداد مهر همایون که ارقام وزارت‌ها و استیفاها و کلانتری و امثال آنرا بعد از ثبت دفاتر وی در گوشه عنوان بدین مهر مهور مینموده.

ششم: مهرداد مهر شرف نقاد که احکام قاطبه ارباب مناصب جزو و کل را که در اردوی معلی با ممالک محروسه بوده‌اند، در برابر مهر همایون مهر میکرده، و این مهر کوچکتر از سابق بوده.

هفتم: مهرداد مهر آثار که ارقامی را که واقعه‌نویسان طغرا میکشیده‌اند، دارنده این مهر، طبق مقرراتی که معمول بوده و جهی میگرفته و این مهر را بدان میزده و او هماره در پهلوی دواتدار پروانجات می‌ایستاده.

هشتم: دواتدار که وی پهلوی قورچی‌باشی در صف قورچیان می‌ایستاده، و از ارقام حوالجات؛ تنخواهی که صادر میشده، از هر تومانی نیم‌شاهی میگرفته انتهی.

و مقصود از دواتدار در اینجا همان است که در این أعصار منشی میگویند و چون دوات نویسندگی را داشته او را دواتدار و یا برای تخفیف دواتدار می‌گفته‌اند. قال فی «المنجد: ۲۲۶» فی مادة دود: الدواتدار و الدویدار: الکاتب انتهی.

۲۷- ملاباشی:

در «تذکره: ۱» فرماید: مشار الیه سرکرده تمام ملاحا، در ازمنه سابقه سلاطین صفویه، ملا باشیگری منصب معینی نبود، بلکه افضل فضلی هر

ص: ۵۲

عصری در معنی ملاباشی، در مجلس پادشاهان نزدیک بمسند، مکان معینی داشته، اُحدی از فضلاء و سادات نزدیکتر از ایشان در خدمت پادشاهان نمی‌نشستند، و ایشان بغیر از استدعاء وظیفه بجهت طالب علمان و مستحقین و رفع تعدی از مظلومین و شفاعت مقصرین و تحقیق مسائل شرعیه و تعلیم ادعیه و امور مشروعه؛ بهیچ‌وجه بکار دیگری دخل نمی‌کردند انتهی.

۲۸- منجم‌باشی

و

۲۹- منشی الممالک

و

۳۰- مهرداد مهر شرف نفاذ

و

۳۱- مهرداد مهر آثار

و

۳۲- مهرداد مهر همایون:

در مقرب الخاقان گذشت.

۳۳- ناظر بیوتات،

مخارج بیوتات خاصه سلطنتی را که همه ساله وزیر بیوتات تعیین میکرد ناظر بیوتات تصدیق و مهر نموده و حواله تأدیه آنرا بوزیر اعظم مینموده و صاحب اختیار کل سی و سه کارخانه بیوتات معموره بود.

۳۴- نایب الصدر:

در ضمن صدارت گذشت.

۳۵- نقیب:

نقب در لغت بمعنی شکافتن و نقیب بمعنی شکافته است. و در اصطلاح علماء نسابه، نقیب کسی است که متولی امور سادات بوده و آنساب قدماء و مولدین را ضبط کند تا سید اصلی از داخلی تمیز یابد. در مجله مبارکه «المرشد سال ۴ جزء ۴» شرحی در موضوع نقابت نوشته که با ملاحظه مقدمه جلد اول کتاب مستطاب (جامع - الانساب: ۳۸) خلاصه آن این میشود که: نخستین کسی که پیشنهاد تأسیس نقابت بر سادات را بدربار خلیفه وقت المستعین بالله عباسی نمود؛ سید جلیل حسین بن احمد بن محمد بن یحیی بن حسین ذی الدمعة ابن حضرت زید شهید علیه السلام بود، و خلیفه این تقاضا را از او پذیرفته و خود وی را بنقابت منصوب نمود، و از آن زمان باز تاکنون در شهرهای متعدده؛ نقباء کثیره منصوب و همی یکی بعد از دیگری بدین سمت برقرار میگردد، بلکه در بسیاری از اعصار و ادوار در عصر واحد؛ نقباء کثیره معین بوده که هرکدام نقیب شهری یا قریه‌ئی یا طایفه دیگری دون دیگری، و غیر آنها از خصوصیات بوده‌اند، و او که سمت ریاست بر همه آنها داشته، یا بعضی از آنها را خودش نصب نموده درحالی که خود منصوب از قبل خلیفه وقت یا سلطان عصر بوده؛ وی را نقیب الممالک یا نقیب النقباء می‌گفته‌اند، و این جریان هم در سلاطین و ممالک شیعه و هم در سنی هر دو معمول و سادات هر دو فرقه آنرا مشمول بوده‌اند.

۳۶- وزیر اعظم - اعتماد الدوله:

در «تذکره الملوک: ۵» فرماید: عالیجاه وزیر اعظم دیوان اعلی و اعتماد الدوله، عمده‌ترین ارکان دولت، و قاطبه امراء درگاه و سرحدات ولایات، و دادوستد کل مالیات بدون تعلیقه و امر عالی جاه معظم الیه، دادوستدی نمی‌شود انتهی. مقدمه بهمین جا پایان یافته و اینک شروع در اصل مطلب میشود

سنه ۱۱۹۳ قمری مطابق سنه ۱۱۵۷ شمسی غره محرم الحرام ... جدی ماه برجی سنه ۱۱۵۸ شمسی ... ربیع المولود اول حمل ماه برجی

* (۱- وفات سید أبو الحسن ۲۲ شوشتری) *

وی فرزند مرحوم سید عبد الله ۲۱ بن سید نور الدین علی ۲۰ بن سید نعمت الله ۱۹ جزائری ابن سید عبد الله ۱۸ بن سید محمد ۱۷ بن سید حسین ۱۶ بن سید أحمد ۱۵ بن سید محمود ۱۴ بن سید غیاث الدین ۱۳ بن سید مجد الدین ۱۲ بن سید نور الدین ۱۱ بن سید سعد الدین ۱۰ بن سید عیسی ۹ بن موسی ۸ بن الامام زاده عبد الله ۷ بن الامام موسی الکاظم ۶ علیه السلام است.^۵

در این نژاد نیز مانند عدنان تا قیذار (چنانکه در مقدمه گذشت) چند نفر افتاده دارد.

زیرا که در این دوره چهارده مائه اسلامی بتجربه و تفحص کسانی که درست أنساب و تواریخشان مضبوط است در هر صد سالی تقریباً سه نفر باید باشد، و از زمان تولد سید نعمت الله ۱۹ مذکور در این سلسله تا اواسط زمان حضرت کاظم علیه السلام که نهصد سال میشود سیزده نفر هستند که تقریباً نصف میزان معمول باشد. و دلیل دیگر اینکه از تولد سید نعمت الله مرقوم تاکنون که تقریباً سیصد سال است در حدود هشت نفر میباشند، چنانکه در سنه ۱۲۱۱^۶ بیاید؛ و لکن خود سید نعمت الله در «الأنوار النعمانیة: ۱۲۷» و بسیاری دیگر این نسب را همین طور نوشته و درست دانسته‌اند. بلکه نواده‌اش

(۱) لفظ سید که در جلوی این أسماء گذارده شده مطابق «تحفة العالم» و غیره است. و أعدادی که در عقب هر نامی گذارده شده مشعر بر این است که فاصله صاحب نام تا حضرت امیر المؤمنین که شماره ۱ تعیین شده چقدر است، چنانکه در مقدمه نیز گذشت.

(۲) مقصود از سنوات غیر مقید، از اول تا آخر این کتاب؛ هجری قمری است.

ص: ۲

سید عبد الله ۲۱ مذکور در «تذکره شوشتری» فرماید: این چنین نسب قلیل الواسطه را علماء أنساب، عالی گویند.

بهر حال؛ حضرت امام موسی الکاظم ۶ علیه السلام در فصل دوم مقدمه ذکر شد.

^۵ (۱) لفظ سید که در جلوی این أسماء گذارده شده مطابق «تحفة العالم» و غیره است. و أعدادی که در عقب هر نامی گذارده شده مشعر بر این است که فاصله صاحب نام تا حضرت امیر المؤمنین که شماره ۱ تعیین شده چقدر است، چنانکه در مقدمه نیز گذشت.

^۶ (۲) مقصود از سنوات غیر مقید، از اول تا آخر این کتاب؛ هجری قمری است.

فرزندش؛ حضرت امامزاده عبد الله ۷ از امامزادگان بزرگ و قبرش در آبه که آنرا آوه نیز گفته‌اند و قصبه ایست از ساوه، معروف است، چنان‌که در «بعض - مثالب النواصب - معروف بکتاب النقص: ۱۷۰» نوشته؛ و دو فرزند ما از او در این کتاب می‌نویسیم. یکی: سید موسی ۸ که در اینجا ذکر شده و دیگر: سید حسن ۸ که در ۱۲۳۸ بیاید.

و مرحوم سید نعمت الله ۱۹ مزبور از بزرگان علماء و صاحب مؤلفات کثیره عالیه و تحقیقات وافیه است، از آن جمله: کتاب «الأنوار النعمانیه» در معرفت نشأه انسانیه - دو جلد - که حاوی بسی از مطالب جلیله و تحقیقات علمیه است. انجام تألیف آن شب ۲۲ ماه رمضان سنه ۱۰۸۹. تولدش سنه ۱۰۵۰. وفاتش شب جمعه ۲۳ شوال سنه ۱۱۱۲ در منزل جایدر از دهات لرستان فیلی، و قبرش نیز در همان جا است.

یکی از فرزندان او: سید ولی الله ۲۰ از افاضل علماء بوده چنان‌که در «لباب - الألقاب: ۳۸ نخ» فرموده.

و فرزند دیگرش: مرحوم سید نور الدین ابو عبد الله علی ۲۰، که در عمود این نسب ذکر شده و بلقب خود نور الدین مشهور گردیده، و او را سید نور الدین جزائری گویند؛ نیز از علماء و دارای تألیفات چندی است، از آن جمله: «کتاب الفروق» در فرق لغات مترادفه عربی که آن را «فروق اللغات» نامیده، و خیلی برای فقهاء و ادباء نافع و مغنی از کتب دیگر است، تولدش سنه ۱۰۸۸. وفاتش شب ششم ذی الحجه سنه ۱۱۵۸. قبرش در جوار مسجد جامع شوشتر.

سید نور الدین هشت نفر پسر داشته، که ما چهار نفر از آنها را در این کتاب می‌آوریم؛ یعنی: ۱- فرزند اول او سید عبد الله ۲۱ را در این سال. و ۲- فرزند هشتم سید رضی ۲۱ را در ۱۱۹۴. و ۳- فرزند هفتم سید طالب ۲۱ را در ۱۲۲۰. و ۴- فرزند چهارم

ص: ۳

سید محمد ۲۱ را در ۱۲۸۳.

فرزند اول: مرحوم سید عبد الله ۲۱ شوشتری (ره) از أجله علماء محققین و افاضل رجال أهل اسلام است، و در میان علماء؛ معدودی چون او در تحقیقات علمیه و فنون عدیده بهم رسیده‌اند، و تألیفات چندی دارد که همه در موضوع خود نادر و نافع و از جلایل مؤلفات و نفایس آثار بشمار آیند.

از آن جمله: کتاب «الذخر الرابع» در شرح «مفاتیح الشرایع» ملا محسن فیض در فقه؛ که متن و شرح هر دو بغایت جلیل و مفید می‌باشد. و شعر هم میگفته و تخلص فقیر می‌نموده، و همانا فقیر تخلص چند نفر دیگر غیر از او است؛ اول: فقیر عباسی دهلوی که نامش شمس الدین از اولاد بنی عباس و معاصر همین سید عبد الله بوده و در سنه ۱۱۷۹ وفات نموده، چنانکه در «الذریعه ۸: ۴۰» فرموده. دویم: فقیر نوقانی، که او حاج میرزا علی اکبر خراسانی است و در ۱۳۰۰ بیاید.

تولد سید عبد الله ۲۱ در شعبان سنه ۱۱۰۴ و وفاتش سنه ۱۱۷۳ و قبرش نزد پدرش می‌باشد. و او چندین نفر پسر داشته، از آن جمله؛ یکی: سید محمد هادی ۲۲ که نواده‌اش مرحوم سید نور الدین محمد ۲۴ بن سید نعمه الله ۲۳ بن سید محمد -

هادی مذکور، از اهل علم و ادب بوده، و کتابی بنام «الاسمعیلیه» در آنساب سادات مرعشیه شوشتر برای میرزا اسمعیل خان مرعشی که در ۱۲۰۹ بیاید، تألیف نموده و در روز دوشنبه ۱۶ شعبان سنه ۱۲۳۸ از تألیف آن فارغ شده و چندین نفر بر آن تکمله نوشته‌اند. اول: سید محمد برادر میرزا اسمعیل خان مذکور. دویم: سید أحمد شوشتری و این دو نفر در ۱۲۰۹ و ۱۳۵۶ بیایند.

سید نور الدین ۲۴ مذکور خود در حدود ۱۲۴۵ وفات کرده، چنانکه در «الذریعه ۲: ۶۹» فرموده.

و دیگر: سید محمد جواد ۲۲ که در ۱۲۱۵ بیاید.

و دیگر از جمله فرزندان: مرحوم سید أبو الحسن ۲۲ صاحب این عنوان است، که از علماء دوران و فضلاء اوان بوده، و در نزد پدر بزرگوار خود سید عبد الله درس خوانده، و بعد از وفات وی از جانب کریم خان شیخ الاسلام شوشتر گردیده، و بافاضاست

ص: ۴

و افادت اشتغال ورزید، و در ایام جوانی بحیدرآباد دکن رفت و با همه فضائل در علوم طب و ریاضی سرآمد اقران خود بوده، و چندین رساله در این دو فن تألیف فرموده و هم شرحی مبسوط بر «مفاتیح الشرایع» نوشته که تمام نشده. و میر عبد اللطیف خان که در ۱۲۲۰ بیاید در نزد او درس خوانده و آخر در ماه شوال المکرم این سال، چنانکه در «تحفة العالم: ۷۵» فرموده، مطابق (میزان - عقرب) ماه برجی وفات کرده و در شوشتر در مقبره‌ئی مخصوص دفن شده. و فرزندان و اعیانی چند از او مانده، و یکی از آنها مرحوم حاج سید محمد ۲۵ بن سید محمد تقی ۲۴ بن سید محمد ۲۳ بن سید أبو الحسن ۲۲ مسطور است که در ماه رمضان سنه ۱۳۰۹ تعداد پانصد و بیست و یک جلد کتاب بنام او وقف بر کتابخانه آستانقدس رضوی گردیده، چنانکه در پشت هریک از آنها نوشته شده.

در «فهرست کتابخانه مبارکه ۴: یا» فرماید که او در آغاز جوانی از شوشتر بیرون رفت و پس از پانزده سال تحصیل بمنظور تبلیغ و ترویج اصول و شعائر مذهبی و دینی به بمبئی رفت و تا آخر عمر پیشوای فرقه امامیه آن شهر بوده و همواره بتقوی و وعظ و ترویج احکام اشتغال داشت، تا در ۱۲ رجب سنه ۱۳۰۹ وفات کرد انتهی.

* (۲- وفات میرزا أبو الحسن بحرینی) *

میرزا أبو الحسن فرزند محمد، و خود از علماء و فقهاء و شعراء با إعزاز، و ساکن شیراز بوده، و کتب چندی تألیف نموده. اول: «تفسیر» بزرگی بنام کریم خان که برخی از جلدهای آن در شیراز نزد احماد او موجود است. دویم: «شرح نهج البلاغه».

سیم: «شرح کتاب الآداب الدینیة» تألیف شیخ أبو علی طبرسی. چهارم: «شرح - کتاب الاحتجاج» تألیف شیخ أبو طالب طبرسی. پنجم: «شرح صحیفه سجادیه».

و او در این سال وفات کرده، و در شاه چراغ دفن شده.

* (۳- تولد سید أحمد ۳۷ زوین نجفی) *

زوین ظاهرا تصغیر زین، و مقصود، جدش زین الدین که اینک ذکر میشود باشد، چنانکه در «أعیان الشیعه» نوشته.

سید أحمد ۳۷ فرزند سید حبیب ۳۶ بن سید أحمد ۳۵ بن سید مهدی ۳۴ بن سید

ص: ۵

محمد ۳۳ بن سید عبد العلی ۳۲ بن سید زین الدین ۳۱ بن سید رمضان ۳۰ بن سید صافی ۲۹ بن سید جواد ۲۸ بن سید محمد ۲۷ بن سید عطیس ۲۶ بن سید حبیب الله ۲۵ بن سید صفی الدین ۲۴ بن سید جلال ۲۳ بن سید موسی ۲۲ بن سید علی ۲۱ بن سید حسین ۲۰ بن أبو الحسن عمران ۱۹ الهاشمی بن أبو علی حسن ۱۸ بن سید رجب ۱۷ بن سید طالب ۱۶ بن عماد (عمار خ ا. حماد خ ا) ۱۵ بن سید فضل (مفضل خ ا) ۱۴ بن محمد ۱۳ بن صالح ۱۲ بن أبو العباس أحمد البن ۱۱ بن الأمير أبو الحسن محمد الأشتر ۱۰ بن عبید الله الثالث ۹ بن أبو الحسین علی ۸ بن أبو علی عبید الله الثاني ۷ بن أبو الحسن علی الزوج الصالح ۶ بن أبو علی عبید الله الأعرج ۵ بن أبو عبد الله حسین الأصغر ۴ بن الامام زین العابدین علی علیه السلام است.

حضرت امام زین العابدین ۳ علیه السلام در صفحه ۲۷ مقدمه ذکر شد.

فرزندش حضرت حسین الأصغر علیه السلام امامزادهئی بزرگوار بوده و روایت از پدر و برادرش حضرت باقر علیهما السلام نموده. قبرش در نزدیکی قریه گرماب بلوک بار معدن نیشابور. و او چنانکه در «عمدة الطالب: ۳۰۵» نوشته از پنج نفر عقب باز نهاد که ما در این کتاب نام سه نفر آنها را می آوریم. یکی: علی ۵ که در ۱۱۹۹ بیاید. و دیگر: أبو محمد حسن المحدث ۵ که در ۱۲۰۴ بیاید. و دیگر: جناب عبید الله الأعرج ۵ که از رجال بزرگ و از أصحاب حضرت صادق علیه السلام بوده، و سر سلسله جماعتی کثیره از سادات بزرگ است که آنها را أعرجی خوانند و بدین کلمه از سایر سادات حسینی متمیز گردند. او در مزرعه ذی امران (یا ذی امان) وفات کرد.

و بطوریکه در «عمدة الطالب: ۳۱۲» نوشته از چهار مرد عقب باز نهاد. ۱: جعفر الحجه ۶، ۲: علی الزوج الصالح ۶، ۳: محمد الجوانی ۶، ۴: حمزه مختلس الوصیه ۶.

و ما در این کتاب از محمد الجوانی و حمزه مختلس الوصیه عقبی نیاوریم، و جعفر الحجه را در ۱۲۰۵ آورده، و در اینجا فقط گوئیم که:

جناب علی الزوج الصالح ۶ که او را علی الصالح هم گفته اند از روات حضرت کاظم علیه السلام بوده.

فرزندش عبید الله ثانی ۷ از پدر خود روایت نموده.

ص: ۶

فرزندش علی ۸ مردی محدث و از اهل کوفه بوده.

نواده‌اش محمد الأشر ۱۰ از معاریف عصر خود بوده.

سید حبیب ۳۶ از علماء و شاگرد شیخ جعفر نجفی بوده، و «کتابی در کبائر» تألیف کرده.

فرزندش سید أحمد ۳۷ صاحب عنوان، از علماء و عرفاء و أدباء و أعلام عصر خود بوده که در این سال، مطابق (۱۱۵۷-۱۱۵۸) در رماحیه^۷ متولد شده، و در سنه ۱۲۳۲ بایران آمده و چندی در مدرسه صدر طهران مانده، و آنجا علوم و آداب عربیه را تدریس و خود نیز در علوم غریبه نزد بعضی تدریس نموده، بعد از مدتی بمشهد رفت و سفرنامه‌ئی نگز در مشاهدات خود در آن سفر نگاشت. و در سنه ۱۲۴۲ از راه بیابان بقصد حج از نجف بحجاز رفت، و «أرجوزه‌ئی در مناسک» و تعیین امکانه مقررات حج در آن سفر بنظم آورد.

سید أحمد نخست مایل بوحدهت وجود بوده و آخر از آن برگشت و رساله‌ئی در رد قائلین آن تألیف کرد، و اینک صورت تالیفات او:

أول: کتاب «أنیس الزوار» در أدعیه و زیارات. دوم: کتاب «رائق المقال» در فائق أمثال، که در آن امثله شایعه را بترتیب حروف تهجی جمع و شرحی مختصر بر هر یک نوشته. سیم: «رساله‌ئی در رد وحدت وجود». چهارم: کتاب «سفرنامه حجاز». پنجم: کتاب «سفرنامه خراسان». ششم: کتاب «مستجاب الدعوات» در آنچه متعلق است بجمیع اوقات، برسک «عدة الداعی» ابن فهد؛ ولی مفصل تر از آن، و تألیف آن در سالی بوده که طاعون در عراق عرب واقع و خود پس از سبک شدن آن بهمان مرض وفات کرد. یعنی پس از مدت هفتاد و چهار سال قمری عمر در سنه هزار و دویست و شصت و هفت در نجف اشرف وفات کرد، چنانکه در مجله مبارکه «المرشد» ۸۳ و ۸۴ سال ۴ جزء ۲ صادره در ذی القعدة ۱۳۴۷ نوشته، و آنجا گفته که بنا بر مشهور عقبی از وی باز نماند.

(۱) رماحیه جائی است در عراق عرب که نامش در اصل روم ناحیه بوده و از کثرت استعمال واو محذوف و میم و نون در یکدیگر ادغام شده‌اند، چنانکه در پاورقی ص ۸۱ مجله مرقوم «المرشد» سال ۴ نوشته

ص: ۷

^۷ (۱) رماحیه جائی است در عراق عرب که نامش در اصل روم ناحیه بوده و از کثرت استعمال واو محذوف و میم و نون در یکدیگر ادغام شده‌اند، چنانکه در پاورقی ص ۸۱ مجله مرقوم «المرشد» سال ۴ نوشته

* (۴- وفات شیخ محمد عباده عدوی) *

وی از علماء اهل سنت و «حاشیه‌ئی بر شرح شذور الذهب» ابن هشام در نحو دارد، و در اینسال وفات کرده، چنانکه در «کنز العلوم: ۶۶۲» نوشته.

* (۵- تولد آقا سید صدر الدین ۳۵ عاملی ره) *

وی سید محمد ۳۵ بن سید صالح ۳۴ بن سید محمد کبیر ۳۳ بن سید شرف الدین ابرهیم ۳۲ بن سید زین العابدین ۳۱ بن سید نور الدین علی ۳۰ بن سید نور الدین علی ۲۹ بن سید عز الدین ۲۸ بن سید أبو الحسن محمد ۲۷ بن سید حسین ۲۶ بن سید علی ۲۵ بن سید محمد ۲۴ بن سید تاج الدین أبو الحسن العباس ۲۳ بن سید شمس الدین محمد ۲۲ بن سید جلال الدین عبد الله ۲۱ بن سید أحمد ۲۰ بن حمزة الأصغر ۱۹ بن سعد الله ۱۸ بن حمزة الأكبر ۱۷ بن أبو السعادات محمد ۱۶ بن أبو محمد عبد الله ۱۵ بن أبو الحارث محمد ۱۴ بن أبو الحسن علی ۱۳ (معروف بابن الدیلمیه) ابن أبو طاهر عبد الله ۱۲ بن أبو الحسن محمد المحدث ۱۱ بن أبو الطیب طاهر ۲۰ بن حسین القطعی ۹ بن أبو سبحة موسی الثانی ۸ بن أبو محمد ابرهیم الأصغر المرتضی ۷ بن الامام موسی الکاظم ۶ علیه السلام است.

حضرت کاظم علیه السلام در صفحه ۲۸ مقدمه گذشت. فرزندش حضرت ابرهیم الأصغر ۷ از بزرگان امامزاده‌ها است، و نزد حضرت سید الشهداء علیه السلام در کربلا دفن است، لیکن اثر قبرش اکنون نمایان نیست، چنانکه در «أعیان الشیعه جزء ۵ جلد ۶» فرموده. و در «تریاق المحبین» وفات وی را در بغداد بشهادت ذکر کرده، و تاریخش را بظن غالب در سنه ۲۰۵ نوشته و او را امیر یمن دانسته، و گوید قبرش در نزدیکی قطیعه که محله‌ئی است در بغداد مشهور است، انتهى. و همانا قطیعه فعل بمعنی مفعول، و تأنیث آن بجهت این است که وصف أرض واقع شده، و آن از قطع از باب منع در لغت بمعنی جدا کردن جزئی را است از کلش، و در اصطلاح این است که امام یا خلیفه زمینی بدون مالک را بکسی بدهد که او آنرا آباد و تحجیر نماید و ملک خود او باشد، و طلبیدن چنین زمینی را از خلیفه استقطاع و دادن او آنرا بکسی إقطاع گویند که دو مفعول بگیرد، اول آن کسی که زمین را باو میدهند، و دوم خود آن زمین و آن زمینی که داده می‌شود قطعه بضم قاف و جمع آن قطع بضم و بعد از آن فتح و قطعات بدو ضمه است. و چون

ص: ۸

منصور دوانیقی بغداد را ساخت بسیاری از اراضی اطراف آنرا بأشخاص معین داد و پس از آباد شدن آنها را قطیعه باضافه آن بأسماء مالکینش یا کلمات دیگر گفتند. و در این صورت قطیعه نام چندین محل است در بغداد که تمیز هریک بمضاف الیه‌های آنها می‌باشد، چنانکه در «معجم البلدان» و «تاج العروس» و غیره آنها را ذکر کرده‌اند.

بنابراین نمی‌توان معلوم کرد که این قطیعه که مدفن ابرهیم الأصغر است کدام یک می‌باشد، و نسبت بآن قطعی بتحریر است؛ چنانکه قیاس نسبت بفعلیه بفتح فا می‌باشد در صورت عدم اضافه و صحت عین؛ اگرچه در حین نسبت مضاف الیه ذکر نشود.

و بهمین جهت در «تاج العروس» اشخاصی را که منسوب باین محل هستند به قطعی باثبات یاء وصف کرده.

مجملاً، فرزندش أبو سبحة موسی الثانی ۸ که کنیه او را أبو الحسن نوشته‌اند؛ در ع ۲ سنه ۲۲۰ در بغداد وفات کرده چنان‌که در «ترجمه تاریخ قم: ۲۲۲» نوشته، و در مقابر قریش دفن شده، چنان‌که در «تریاق المحبین» است. و در پاورقی «عمدة الطالب: ۱۹۰» فرماید که او را أبو سبحة گفتند برای این‌که از تسبیحی که در دستش رنگین شده بود بسیار تسبیح می‌گفت، و سبحة بضم سین بمعنی تسبیح است، انتهى.

ولی چندان اعتمادی بمرقومات «تریاق المحبین» در مورد این دو نفر نمی‌باشد، و ما چندین فرزند از او در این کتاب می‌آوریم. یکی: أحمد ۹ الأكبر الصالح که در ۱۲۱۳ بیاید. و دیگر: علی ۹ که در ۱۲۵۰ بیاید. و دیگر: حسین ۹ القطعی که در عمود این نسب ذکر شد.

بهرحال سید عز الدین حسن ۲۸ از علماء بوده. تولدش سنه ۹۰۶. وفاتش شب ۹ رجب سنه ۹۶۳. قبرش در قریه جبع جل عامل.

فرزندش سید نور الدین علی ۲۹ از علماء بزرگ و شاگرد و شوهر دختر مرحوم شهید ثانی بوده.

فرزندش سید نور الدین علی ۳۰ دویم، از علماء معروف و صاحب تألیفاتی است.

از آن جمله: کتاب «الأنوار البهیه» در شرح «اثنی عشریه صلوتیه» شیخ بهائی (ره).

ص: ۹

انجام تألیف آن ۸ ج ۱ سنه ۱۰۲۴ تولدش سنه ۹۷۰ وفاتش ۱۷ ذی الحجه سنه ۱۰۶۸.

فرزندش سید زین العابدین ۳۱ از علماء و فضلاء بوده، وفاتش سنه ۱۰۷۳.

فرزندش سید شرف الدین ابرهیم ۳۲ از علماء با تعظیم است، و از موقعیت و مقامی که داشته جماعتی از اولاد او در این أعصار خود را بوی منتسب نموده که آنها را آل شرف الدین می‌خوانند، یا أسماء آنها را بلقب او (شرف الدین) اضافه می‌نمایند و از جمله آنها سید عبد الحسین ۳۸ شرف الدین است که در ۱۲۹۰ بیاید، و کتابی بنام «بغیة الراغبین» در أحوال آل شرف الدین تألیف کرده که گذارش تاریخی این خانواده را در آن بشرح ذکر نموده.

تولدش سنه ۱۰۳۰. مدت عمرش ۵۰ سال. وفاتش سنه ۱۰۸۰ در شحور از قرای جبل عامل.

فرزندش سید محمد کبیر ۳۳ شاگرد شیخ حر عاملی صاحب «وسائل» و «أمل الآمل» بوده و هم از آنجناب روایت نموده و دختر او را بزوجیت داشته، و فرزندش سید صالح از او روایت نموده، و فرزندان داشته. یکی: سید محمد ۳۴ که در ۱۲۹۰ در آباء سید عبد الحسین مرقوم بیاید. و دیگر: سید صالح ۳۴ که در عمود این نسب است.

این سید صالح نواده دختری شیخ حر است، چنانکه معلوم شد. و خود دختر شیخ علی بن محیی الدین بن شیخ علی (صاحب «الدر المنثور») ابن شیخ محمد بن شیخ حسن (صاحب «معالم») ابن شیخ زین الدین شهید ثانی را بزوجیت داشته، و از علماء عصر خود و مرجع امور امامیه در بلاد شامیه بوده. و همانا وی در سنه ۱۱۲۲ متولد شده، و در سنه ۱۱۹۷ در اثر ظلم أحمد جزار که در ۱۲۱۹ بیاید؛ از ولایت جبل عامل هجرت و در کاظمین سکونت نموده، و پس از ۹۵ سال عمر در سنه ۱۲۱۷ وفات کرده، و چندین فرزند ما از او در این کتاب می‌آوریم. یکی: سید محمد علی ۳۵ که در ۱۲۳۷، و دیگر:

سید أبو الحسن ۳۵ که در ۱۲۷۵ بیایند. و دیگر: آقا سید صدر الدین محمد ۳۵ صاحب این عنوان که بلقب خود شهرت گرفته و او را آقا سید صدر الدین عاملی گویند. و همانا وی از علماء و فقهاء عصر خود بوده، و در علوم ادبیه و سرودن اشعار عربیه تبخری غریب داشته.

ص: ۱۰

شرح أحوالش در «روضات الجنات: ۳۳۳» و بعضی از مواضع دیگر نوشته، و از آنها چنین برآید که او در این سال در قریه جب شیت از بلاد بشاره جبل عامل، چنانکه در «الاسناد المصفی: ۲۳» نوشته؛ از بطن دختر شیخ علی مرقوم متولد شده؛ و در «روضات» فرموده که وی خود برای من فرمود که در قلعه قشیب نزدیک معمرک از دهات جبل عامل متولد شده، انتهی.

بهرحال، وی با پدر خود بتاریخی که ذکر شد بعراق عرب آمد و سالها در کاظمین و نجف اشرف ماند، و در نزد سید بحر العلوم، و شیخ جعفر نجفی، و سید جواد عاملی، و آقا سید محسن کاظمینی، و سید سلیمان بن معتوق عاملی، و غیر آنها در فقه و أصول درس خواند تا خود از علماء و فقهاء گردید؛ و همواره با ادباء عراق بمحاورات شعریه و مجالس ادبیه بسر میرسانید، و بخصوص سید بحر العلوم در فنون ادب و معرفت بأشعار و أسلوب کلام عرب اعتمادی تمام بوی داشت. و در آن سرزمین مخدره جانجان خانم دختر شیخ جعفر نجفی را تزویج کرد، و از چندین نفر اجازت روایت یافت. اول: پدرش سید صالح.

که روایت می‌کند از پدرش سید محمد کبیر. دویم: شیخ سلیمان مذکور، از سید محمد کبیر مرقوم، از شیخ حر عاملی از جماعتی. منجمله علامه مجلسی که سلسله سندش در أحوال آقا محمد باقر بهبهانی در ۱۲۰۵ بیاید. سیم سید بحر العلوم که در ۱۲۱۲ بیاید. چهارم: آقا سید محسن کاظمینی. پنجم: شیخ جعفر نجفی. ششم: آقا سید علی کربلائی. هفتم: میرزا مهدی شهرستانی.

آقا سید صدر الدین، بعد از سالها که در عراق عرب مانده بود باصفهان آمد و آنجا سکونت نمود، و شهرت و اهمیتی تمام بهمیرسانید؛ و از جمله علماء آن شهر معدود گردید.

اگرچه در آن زمان بواسطه شهرت و ریاست مرحوم سید حجة الاسلام رشتی؛ سایر علماء اصفهان؛ چنانکه در «قصص العلماء: ۱۰۷» نوشته در تحت الشعاع او واقع شده بودند.

و آنجا بتدریس و افاضت پرداخت؛ و چندین نفر از فیض تدریس و روایت از او سرافراز و بمقامات عالیہ ممتاز گردیدند.

أول: مرحوم سید محمد حسن موسوی؛ که در ۱۲۶۳ بیاید. دویم: مرحوم حاج میرزا زین العابدین خوانساری که در ۱۲۷۵ بیاید. سیم: مرحوم شیخ أنصاری که در ۱۲۱۴ بیاید و این سه نفر مخصوصا از او اجازت روایت داشته‌اند. چهارم: مرحوم آقا میرزا محمد -

ص: ۱۱

باقر چهارسوئی، که در «روضات» در أحوال او فرماید: وی را با من شفقتی تمام بود و مرا در تألیف این کتاب یاری فرمود. و در بعضی از تراجم دیگر اشارت بدان دارد که از وی استفاده‌هایی نموده. پنجم: آقا میرزا محمد هاشم چهارسوئی، که نزد او درس خوانده و هم از او روایت می‌کند.

مرحوم آقا سید صدر الدین چندین کتاب نیز تألیف نموده. أول: کتاب «أسرة العترة» در فقه استدلالی که مجلدی بزرگ است. دویم: «حاشیه بر کتاب نقد الرجال» میر مصطفی تفریسی. سیم: «رساله‌ئی در أحوال محمد بن ابي عمیر» که در «قصص - العلماء: ۱۰۸» فرموده. چهارم: «رساله‌ئی در حجیت مظنه» انجام تألیف آن سنه ۱۲۴۲. پنجم: «رساله‌ئی در شرح مقبوله عمر بن حنظله» ششم: «رساله‌ئی در - مسائل ذو الرأسین» بر طریقه‌ئی که شیخ جعفر نوشته. هفتم: کتاب «قرة العین» در نحو که آن را در اواخر عمر خود در مدت بیش از یکماه برای فرزندش سید محمد تقی تألیف کرده و شواهد مباحث و مسائل آن را از آیات مبارکه قرآن مجید آورده با بعضی شواهد منظوم و منثور دیگر. و این کتاب با اختصارش از جلائل کتب نحویه و دارای مطالب نادره و فوائد نافعہ بسیاری است. هشتم: کتاب «القسطاس المستقیم» در أصول فقه.

نهم: «قصائد و أشعار» فاخره بسیاری مطولا و مختصرا که بعضی از آنها را هم خود شرح نموده. دهم: کتاب «قوت لا یموت» که رساله‌ئی است عملہ برای مقلدین.

یازدهم: کتاب «المجال» در رجال، که در «الاسناد المصفی: ۲۴» و جاهای دیگر نوشته‌اند. دوازدهم: کتاب «المستطرفات». سیزدهم: «منظومه‌ئی - در رضاع» بوضعی لطیف با شرح آن. چهاردهم: «حواشی متفرقه بر منتهی المقال» که مرحوم آقا سید حسن صدر آنها را تدوین نموده و بنام «نکت الرجال» بر منتهی المقال، موسوم فرموده.

مرحوم آقا سید صدر الدین بطوریکه در «روضات» نوشته در اواخر ماه شوال سنه ۱۲۶۲ از اصفهان که موطن اهل و عیالش بود با بعضی از فرزندان صغار خود بعزم سفر عتبات بیرون رفت، و میفرماید: بواسطه ضعف بنیه و غلبه أمراض بر بدن وی بسی درباره این سفر من با او سخن گفتم و قبول نفرمود و سفر کرد، تا در أوائل ذی الحجه

ص: ۱۲

بکاظمین رسید و چندین ماه مجاور تربت جد بزرگوار خود بود، و بعد از آن بکربلا و از آنجا بنجف رفت و بعزم مجاورت بقیه عمر در نجف، بخانه برادر خود سید أبو الحسن که مجاور غری سری بود منزل نمود. تا اینکه در شب جمعه چهاردهم ماه محرم سنه هزار- و دویست و شصت و سه که صبح آن روزی بسیار سرد بود و باران می‌بارید وفات نمود.

و شیخ محمد بن شیخ علی بن شیخ جعفر نجفی بر او نماز گذارد، و در یکی از حجرات صحن مقدس که طرف بالاسر و روبروی قبله حضرت مقدسه است دفن شد، انتهى. و آن حجره برطرف راست کسی است که از در سلطانی وارد صحن می‌شود. و همانا شب چهاردهم محرم مذکور مطابق یازدهم جدی ماه برجی بوده، لیکن إشکالی چند بر این کلمات وارد است. یکی اینکه در همین «روضات: ۱۵۵ سطر ۱۵» دهم صفر این سال (۱۲۶۳) را نیز جمعه نوشته، و اینها باهم نمی‌سازد؛ چه محرم ناقص باشد و چه تمام.

و از ملاحظه بعضی قرائن چنین برآید که جمعه بودن چهاردهم محرم درست و دهم صفر غلط است. و مرحوم آقا سید حسن صدر در «طبقات الاجازات بالروایات: ۶ نخ» وفات را در شب اول صفر همین سال (۱۲۶۳) نوشته.

دیگر اینکه آقای آلفت در کتاب «نسبنامه» وفات را در ۱۲۶۴، بدون تعیین ماه و روز نوشته و شفاها می‌فرمود اصلاً ۱۲۶۳ غلط است، بدلیل همین عبارت خود صاحب «روضات» که می‌فرماید: وی در اوایل ذی الحجه ۱۲۶۲ بکاظمین رسیده و چندین ماه مانده و بعد بکربلا و از آنجا بنجف رفته؛ نتواند بود که در محرم ۱۲۶۳ وفات کرده باشد، انتهى.

و بدین دلیل و اختلافی که در وفات او در مواضع عدیده دیده شده نتوان وفات را در ۱۲۶۳ دانست، مضافاً باینکه در نسخه‌ئی از «روضات» چاپی، همین چاپ اول که مورد نقل ما است؛ و آنرا مرحوم آقا میرزا مسیح فرزند مؤلف تصحیح نموده و در نزد احفاد او موجود است و چاپ دویم از روی آن چاپ شده، ۱۲۶۳ را در این جا به ۱۲۶۴ تصحیح فرموده. و در خلاصه تقویم آن سال که در دست داریم، غره محرم ۱۲۶۴ را جمعه نوشته که چهاردهم هم نتواند جمعه باشد. الا اینکه چون ذی الحجه ۱۲۶۳ را ندانیم ناقص یا تمام گرفته‌اند، ممکن است کسی که غره محرم ۱۲۶۴ را جمعه دانسته، ذی الحجه

ص: ۱۳

را ناقص گرفته باشد و طبق آن جمعه غره محرم باشد، و اگر ذی الحجه را تمام بگیرند غره محرم، شنبه و چهاردهم، جمعه باشد.

در «مستدرک ۳: ۳۹۷» نیز وفات را سنه ۱۲۶۴، و در «الذریعه ۲: ۵۷» و ۶: ۲۲۸ و ۲۷۸» و «الاسناد المصفی: ۲۳» در سنه ۱۲۶۳ نوشته‌اند، و همه اینها بدون تعیین روز و ماه است. و در حاشیه آقا نجفی مرعشی بر «هدایة الأنام» اول صفر ۱۲۶۲ نوشته، که علی التحقیق غلط است، و ظاهراً همان ۱۲۶۳ درست باشد؛ منتهی در غیر ماه محرم آقا سید صدر الدین در حیات خود زنان عدیده تزویج کرد، و از آنها فرزندان ذکورا و إناثا بهم رسانید که عدد آنها بیازده نفر میرسد، بدین شرح:

أول: سید محمد علی ۳۶ آقا مجتهد که در ۱۲۷۴ بیاید. دویم: سید أبو جعفر ۳۶ که در ۱۳۲۴ بیاید. سوم و چهارم و پنجم و ششم: چهار نفر دختر که بترتیب زوجات ملا محمد صالح جویباره‌ئی، که در ۱۲۸۵ بیاید، و حاج شیخ محمد باقر نجفی، و آقا میرزا محمد هاشم چهارسوئی که هر دو در ۱۲۳۵ بیایند، و میرزا محمد تقی حسین‌آبادی بوده‌اند. و مادر این شش نفر، دختر شیخ جعفر نجفی بوده. هفتم: حاج سید اسمعیل ۳۶ صدر که در ۱۲۵۸ بیاید، از زوجه‌ئی دائمیه یزدی. هشتم: سید أبو الحسن ۳۶. نهم:

سید حسین ۳۶ که در سنه ۱۳۳۱ وفات کرده، از مادر سید أبو الحسن. دهم: دختری که زوجه شیخ عبد الهادی قاضی بوده. یازدهم: دختری که زوجه شیخ محمد شریف دزفولی بوده، و مادران این چهار نفر اخیر، بلکه حاج سید اسمعیل نیز، با احتمالی که در «نسب‌نامه ألفت: ۳ و ۲۱۶» داره همه منقطعه بوده‌اند. و در آنجا در صفحات متفرقه اولاد و أحفاد هر یک از این یازده نفر فرزند ذکورا و إناثا بتفصیل ذکر شده، لیکن از سید محمد تقی ۳۶ که «قرة العین» بنام او تألیف شده و سید اسمعیل ۳۶ که مرحوم آقا سید صدر الدین در شوال ۱۲۳۲ ده جلد از مجلدات «بحار الأنوار» را برای او و چند نفر از دختران خود وقف کرده، اسمی نبرده، و وجه آن ظاهرا اینست که مقصود از ضبط اولاد هر کسی در آن کتاب اولادی بوده که از آنها فرزندی بوجود آمده یا خود اهمیتی تمام داشته؛ و این دو نفر ظاهرا در کودکی یا در جوانی وفات کرده‌اند؛ چنانکه بعد از وفات سید اسمعیل مرقوم؛ حاج سید اسمعیل صدر متولد و بنام او نامیده شده.

ص: ۱۴

اینک این دو بیت از آقا سید صدر الدین در وصف کتاب «مغنی» اینجا آورده شد چنانکه در «روضات: ۴۵۶» نقل کرده:

و تفکر و تدبر و تذکر

«مغنی اللیب» تصفح و تتبع

و لشرح بدر الدین شأن اکبر

فاجعل لها مغنی اللیب ذریعة

* (۶- تولد سلطان مصطفی خان ۸۴ چهارم عثمانی) *

وی فرزند سلطان عبد الحمید خان ۸۳ اول است که در ۱۲۰۳ بیاید؛ و خود از سلاطین سلسله عثمانی است که در این سال متولد شده و در سنه ۱۲۲۲ جلوس بسطنت نمود، و در سنه ۱۲۲۳ پس از سی سال قمری عمر وفات کرد؛ چنانکه در «أحسن التواریخ» نوشته

سنه ۱۱۹۴ قمری مطابق سنه ۱۱۵۸ شمسی شنبه غره محرم ... جدی ماه برجی

* (۷- وفات میرزا بابای جوهری تبریزی) *

وی فرزند حاجی کاظم، و خود مردی فاضل و عالم و ریاضی‌دان و مهندس بوده و طبعی عالی داشته، و سالها در خدمت مرحوم شیخ یوسف بحرینی و آقا محمد باقر بهبهانی که در ۱۲۰۵ بیاید درس خوانده. و تألیفاتی دارد. اول: کتاب «روضه الواعظین» در موعظه. دوم: «نظم قصه یوسف و زلیخا». و آخر در شب شنبه اول ماه محرم الحرام این سال در تبریز از زلزله زمین وفات کرد؛ چنان‌که در «دانشمندان آذربایجان: ۱۰۰ و ۳۵۴» نوشته. و در آن کتاب در صفحه ۱۰۰ فرماید که از مشاهیر آذربایجان در این زلزله چندین نفر در زیر خاک مانده و وفات کردند، مانند علامه العلماء أبو علی مراغه‌ئی و ملا اسمعیل و فضلعلی بیک، برادر عبد الرزاق بیک مفتون (که در ۱۲۴۳ بیاید)، و میرزا فضل الله طیب، که همه از فضلاء بزرگ بودند، انتهی.

جوهری، تخلص چندین نفر دیگر غیر از این جوهری صاحب عنوان است. اول:

جوهری تبریزی دیگر، که او میرزا مقیم بن ملا بایندرو در مائه یازدهم بوده، و در «تذکره - نصرآبادی: ۴۰۱» ذکر شده. دوم: جوهری تبریزی دیگر، که او نیز میرزا مقیم و فرزند میرزا علی اکبر بوده، و در «دانشمندان آذربایجان: ۱۰۰» ذکر شده. و در این

ص: ۱۵

دو کتاب درباره هریک از این دو نفر غیر از اختلاف نام پدر چیزهای دیگر هم نوشته‌اند که نتوان درست حکم باتحاد آنها نمود. سیم: جوهری هراتی، که در ۱۲۵۳ بیاید.

سنه ۱۱۵۹ شمسی ... ربیع المولود اول حمل ماه برجی

* (۸- وفات سید رضی ۲۱ شوشتری) *

وی فرزند هشتم سید نور الدین ۲۰ جزایری است، که در ۱۱۹۳ شماره ۱ گذشت و خود از أفاضل أهل علم و أصحاب عرفان بوده، و شعر هم می‌گفته و تخلص أقدس می‌نموده.

و بطوری که در «تحفة العالم: ۷۳» فرموده؛ وی چندی در خدمت پدر بزرگوار و برادر والاتبار خود درس خوانده تا بدرجه کمال رسید و جامع علوم ظاهر و باطن و وارسته‌ئی غریب و عجیب گردید، و در جوانی با برادرش سید حسین بهند افتاد، و بعد از آمدن برادر مدتی در شاه جهان‌آباد، خدمت وزیر أبو المنصور خراسانی بود، و بالأخره عازم وطن شد، و چون در آن روزگار راه کابل و قندهار مسدود بود ناچار بحیدرآباد دکن آمد که از آنجا روانه وطن شود. چون بدانجا رسید نظام الملک آصف جاه او را نگاه داشته و آنچه خواست بوطن برگردد میسرش نشد، و لیکن مناصب دیوانی بلکه شرعیه را هم آنچه گفتند نپذیرفت، و پانزده شانزده سال پیش از وفات، خلوت بر مزاجش غالب آمده در صومعه‌ئی که داشت منزوی گردید و پا از آنجا بیرون نکشید، تا در شب دوشنبه بیست و چهارم ماه جمادی الأولى اینسال؛ مطابق (...). جوزا ماه برجی در همانجا وفات کرد، و جنازه‌اش را بیرون آورده دفن کردند.

سید رضی، «دیوانی در اشعار» و «حواشی و تعلیقاتی بر بسیاری از کتب علمی» دارد. و فرزندش میر عالم بهادر ۲۲ در ۱۲۲۳ بیاید، و فرزند دیگرش: سید زین العابدین ۲۲ در سنه ۱۲۱۳ در سریرنک پتن، چنانکه در «تحفة العالم: ۱۰۵» نوشته؛ وفات کرد و فرزندان باز نهاد.

* (۹- تولد حاج میرزا زین العابدین شروانی، مستعلی شاه)*

شروان: بکسر شین و سکون راء بدون یاء در بین آنها، ولایتی است معروف در ایران

ص: ۱۶

که اینک در تصرف روسیه است، چنانکه در «روضات: ۶۴۴» بدان تصریح فرموده، و نیز در صفحه ۷۸ منسوب بدان را بکسر شین ضبط کرده؛ و در «معجم البلدان ۵: ۲۵۸» آنرا بفتح شین ضبط کرده، و ظاهراً آن برای تعریب بوده که میخواستند لاقلاً اندک فرقی بین أسلوب عربی و تلفظ فارسی موجود باشد. و این ولایت محدود است از طرف شمال بجبال آلبرز و ملک داغستان، و از جانب جنوب برود کروموغان، و از سمت مشرق بدریای خزر، و از جهت مغرب بگرجستان؛ چنانکه در «ریاض السیاحه: ۵۱» تألیف صاحب عنوان نوشته. و قصبه این ولایت، یعنی قاعده و حکومت نشین آن، شهر شماخی بفتح شین و تخفیف میم است؛ چنانکه در «معجم: ۲۹۱» و «ریاض: ۵۳» فرموده‌اند.

و این شهر را یزیدیه نیز می‌گویند، چنانکه در «معجم ۸: ۵۰۷» نوشته. و در بعضی از مواضع نام این ولایت را شیروان بیاء بعد از شین نوشته‌اند، و آن غلط است. عجب اینکه صاحب عنوان با آنکه خود از آن ولایت بوده، در «ریاض» در دو صفحه مذکور و ما بین آنها در مواضع عدیده؛ آنرا بعنوان شیروان؛ بادخال یاء در بین شین و راء ذکر کرده. و در «روضات: ۶۴۴» فرموده: گویا کسی که آنرا بیاء گفته اشتباه به شیروان بفتح راء بر وزن ایروان نموده، و آن؛ چنانکه در «قاموس» نوشته، قریه- ای است ببخارا، انتهی. و در «معجم: ۳۲۴» نوشته که شیروان، بکسر شین و سکون یاء قریه‌ای است در پهلوی بمجکت (بفتح باء و سکون میم و کسر جیم و فتح کاف و سکون ثاء مثلثه) از نواحی بخارا. و سپس چندین نفر از علماء را از آن آورده، چنانکه این شروان مورد بحث نیز مولد و موطن جماعتی از علماء و عرفاء و شعراء بوده، از آن جمله:

حکیم خاقانی، و ملا میرزای شروانی، و صاحب عنوان، و غیره.

بهرحال، مرحوم حاج میرزا زین العابدین، صاحب عنوان، فرزند ملا اسکندر است که وی مردی عالم بوده و فرزندان داشته. یکی: صاحب عنوان، و دیگری: حاجی محمد علی که از معارف زمان بوده و کتابی بنام «شرافة الانسان» تألیف نموده، که ألحق خوب کتابی است؛ چنانکه در «طرائق الحقائق ۳: ۱۲۸» نوشته.

صاحب عنوان، خود از عرفاء و فضلاء و مردی دانشور و کامل و مطلع بر أحوال بلاد و رجال بوده، و بواسطه تألیف «بستان السیاحه» و «ریاض» و حسن معاشرتی که با فرق

ص: ۱۷

آنم نموده و سیاحت کاملی که کرده و معلوماتی از آن بدست آورده؛ مشرب تصوف و عرفان و طریقه نعمت اللهیه نور علیشاهی را رونقی بسزا بخشیده، و خود پیشوا و مرشد جماعتی از معاریف این فرقه گردیده، و در بین این طائفه شهرتی وافر بهم رسانیده، و او دارای اخلاق حمیده و احوال پسندیده بوده.

در «طرائق الحقائق ۳: ۱۲۷» شرحی در آداب و اخلاق وی نوشته، بخلاصه اینکه:

در مآکول و مشروب بأقل ما یقنع قناعت و با وجود فقر و فاقت، نهایت سخاوت و مناعت را داشته. غالباً روبروی قبله نشست، و در بروی مساکین و فقراء نبستی. سحرها قبل از طلوع فجر بیدار و تا گاه ظهور خورشید بأوراد و اذکار در کار بودی. شهور رجب و شعبان و رمضان را همه ساله صائم و با تقلیل طعام و ذکر دائم بسر می آورد، و در احوال مریدین و مخلصین در عین قدرت تصرفات غریب می کرد. انتهی.

شرح احوالش را خود در دو کتاب مذکور بتفصیل هرچه تمامتر نوشته، و بعد از آن بنقل و اختصار از آنها و اضافات دیگر، در چندین کتاب؛ مثل «مجمع الفصحا ۲: ۸۳» و «ریاض العارفین» و «فارس نامه ناصری ۲: ۱۴۴» و «طرائق الحقائق ۳: ۱۲۴» که نسبتاً مفصل و جامع تر است، و «شمس التواریخ: ۵۵» و غیره. نوشته اند. و آنچه از همه آنها برمی آید اینکه: وی در پانزدهم ماه شعبان المعظم این سال مطابق (...)

أسد ماه برجی متولد شده، و در پنج سالگی به همراه پدر خود و سایر متعلقین بعبتات عالیات آمده، و در کربلا مجاور شدند، و وی مدت دوازده سال در آن سرزمین در نزد پدر خود و بعضی از علماء دیگر بتحصیل علوم رسمیه پرداخت و فیض صحبت جماعتی از علماء و عرفاء را دریافت، مانند: آقا محمد باقر بهبهانی، و سید بحر العلوم، و ملا عبد الصمد همدانی، و میرزا محمد مهدی شهرستانی، و شیخ جعفر نجفی، و آقا سید علی کربلائی، و شیخ موسی بحرینی، و حاج میرزا محمد اخباری، و سید معصوم علیشاه دکنی، و نور علیشاه و حسینعلی شاه اصفهانیان، و رضا علیشاه هراتی، و رونق علیشاه بمی کرمانی، و غیرهم.

و از تأثیر نفس این بزرگواران قائد توفیق گریبان گیرش شده و جذبهئی از حق او را ربود که لجذبة من جذبات الحق یوازی عمل التقلین. و من عند الله ملهم باین شد که وراء علوم ظاهری علمی باطنی نیز هست که باید آنرا تحصیل کرد و خود نوشته که از

ص: ۱۸

این اندیشه إنقلاب احوال بهم رسید، و کار بسرحد پریشانی کشید، و عزم جزم نمود که بخدمت اهل تحقیق هر دیار برسد، و حقیقت طوائف أمم را برأی العین به بیند.

پس بدین اراده بیگداد رفت و از آنجا وارد عراق عجم گردید و اکثر بلاد آنرا دید و بصحبت طوائف مختلفه رسید. پس بدار المرز گیلان وارد؛ و خود نوشته که از کثرت باران و قلت یاران تر آمده برآمد؛ و چندگاه در بلاد شروان و مغان و طالش و

آذربایجان سیاحت کرد، و لوازم مجالست و معاشرت با هر فرقه را بعمل آورد. و بعد از آن بکشور هند رفت، و بملک پنجاب و بنگاله و گجرات و دکن درآمد. آنگاه بکشتی نشست و بسیاری از جزایر هندوستان و سودان را دید، و عجائب بحار و غرائب روزگار را مشاهده نمود.

و از تلاطم امواج دریاها و تراکم افواج راجه‌ها زحمت بسیار کشید، و رنج بیشمار دید؛ تا آخر الامر بولایت سند افتاد، و از راه مولتان و جبال بکشمیر رسید، و مدتی در آن دیار توقف نمود. و بعد از دیدن آن ولایت از راه مظفرآباد و کابل بولایت طخارستان و توران و جبال بدخشان افتاد، و از آنجا بخراسان آمده، و از راه عراق بفارس وارد شد. آنگاه از راه دارابجرد و هرمز بعمان و از راه حضرموت و بنادر یمن و بر حبش بجده رسید، و از آنجا بصوب حجاز رفت. و بعد از آداء مناسک حج و عمره بمدینه طیبه آمد، و بزیارت حضرت خیر الأنام و ائمه بقیع علیهم السلام تشریف حاصل کرد. سپس از راه دریا بکشور سعید مصر آمد و شام و روم و آرمینیه کبری و صغری و دیار بکر و جزایر روملی و بلاد انا- طولی را سیاحت نمود. و از راه آذربایجان بطهران رسید، و مدتی در آنجا مکث کرد، و بعد از آن عزیمت همدان نمود، و از همدان باصفهان، و از آنجا بفارس، و از فارس بکرمان رفت، و بعد از چندی بشیراز، و از آنجا بیگداد رفت، و در سنه ۱۲۳۵ تاهل اختیار کرد، و بعد از وفات مجذوبعلیشاه که در ۱۲۳۸ بیاید؛ خلیفه و جانشین وی و قطب سلسله علیه باصطلاح صوفیه گردید، و در شیراز سکونت گزید. و بواسطه مسئله تصوف علماء آن شهر بمعادات او برخاستند. و حسینعلی میرزا فرمانفرما بحکم محکم علماء وی را در سنه ۱۲۴۱ از آن شهر بیرون کرد، و او بآذربایجان رفت. و بعد از آن مطابق میل خود بشیراز باز آمد، و در آنجا بر وفق دلخواه مسکن نمود، و قریه کشن از بلوک حومه شیراز که در یک فرسخی آن شهر بطرف مغرب واقع است بتیول وی برقرار شد، و او

ص: ۱۹

چندین دست خانه و حمام در شیراز پرداخت، و در آن شهر تا آخر عمر بسر آورد. و در طول مدت عمر چندین کتاب تألیف کرد:

اول: کتاب «بستان السیاحه» انجام تألیف آن ۲۷ رجب سنه ۱۲۴۸ در شیراز.

دویم: کتاب «حدائق السیاحه». سیم: کتاب «ریاض السیاحه» بنام نواب محمد رضا میرزا ابن فتحعلیشاه، انجام تألیف آن در قومه اصفهان سنه ۱۲۳۷؛ و این سه کتاب همه بعنوان مسالک و ممالک، و اول و سیم مطبوع و منتشر گردیده، و دویم تاکنون بنظر نرسیده. و «ریاض» بترتیب اقلیم و ممالک و «بستان» بترتیب حروف هر شهر و مکانی است. و در هر دو در بسیاری از مواضع شرح حالی از رجال ذکر شده و بعدا مسئله تصوف عنوان و بأقصى الغایه در اثبات حقیقت آن سعیی موفور بعمل آمده، و مخصوصا «بستان» گنجینه‌ئی است نفیس از فوائد متفرقه و علوم عدیده، و مشتمل است بر بسیاری اخبار و أدله حقیقت مسئله تصوف و عرفان.

حاج میرزا زین العابدین شعر هم می‌گفته، و تخلص تمکین می‌نموده، چنان‌که در تصوف هم ملقب به مستعلیشاه بوده. و هم تمکین تخلص سید رضاء بمی بوده و اینک این اشعار از این تمکین صاحب عنوان بنقل از «مجمع الفصحاء ۲: ۸۳» و «فارسنامه ناصری ۲: ۱۴۴» اینجا آورده شد:

در فقر بدیده‌ایم ما شاهی را
و اندر غم عشق راه آگاهی را
هر سلسله و طریقه دیدیم ولی
جستیم طریق نعمت الهی را

و هم از او است:

أندر پی انسان همه آفاق بگشتم
بسیار بگشتم من و بسیار ندیدم
تمکین، بکه گویم غم دل را که بگیتی
جز یار ندیدم من و آن یار ندیدم
آنکه در دور جهان در طلبش گردیدم
از آزل همره من بود چو نیکو دیدم
شمس چون جلوه کند ذره شود سرگردان
منم آن ذره که سرگشته آن خورشیدم
نیستم معتقد تقوی خود در ره دوست
لیک بر لطف ویم هست بسی امیدم

و هم از او است:

گفتم که جهان و همه أوضاع جهان چیست؟
بیر خردم گفت که خوابی و خیالی!
بس راه سپردیم و کمال همه کس را
دیدیم و بجز عشق ندیدیم کمالی!

ص: ۲۰

تمکین، دیدی که جمله دیدی و گذشت
رفتی و رساندی و رسیدی و گذشت
غمگین نشوی که واعظت کافر خواند
فردا است که این نیز شنیدی و گذشت!

از تهمت و طعنم چو از این شهر برانی

زاهد ز تو این خانه، که من خانه بدوشم!

از کلمات مرقومه معلوم شد که مرحوم حاج میرزا زین العابدین از خدمت مرحوم مجذوبعلیشاه کسب تصوف و عرفان نموده و ارشاد و تربیت یافته. و اینک گوئیم که هم او در طول مدت سیاحت و نیز در اوقات توقف در شیراز جماعتی را ربوده و مجذوب خویش نموده و در طریقت تصوف تربیت فرموده، و آنان از جمله مخلصین و مریدین وی معدود می‌گردند، و اینک اَسْمَاء چندین نفر از آنها بنقل از «طرائق الحقائق - ج ۳» در مواضع متفرقه (از ص ۱۳۰ تا ۱۴۵) نوشته خواهد شد:

أول: مرحوم میرزا اسحق محلاتی که از سالکین آگاه و عارفین بالله بوده، و شعر هم می‌گفته و تخلص آنور می‌نموده، و فهرست کسانی که آنور تخلص دارند در ۱۲۱۶ بیاید، و این رباعی از این آنور (میرزا اسحق مرقوم) است:

أنور که ز سر وحدت آگاهی یافت

از دولت فقر ملکت شاهی یافت

شد خاک گدایان در مستعلی

تا ره بیساط نعمت الهی یافت

و او در حدود سال ۱۲۶۰ در طهران وفات یافته.

و این میرزا اسحق خواهری داشته که وی از عارفات عهد و مادر میرزا کاظم خان محلاتی است که او سال‌ها در پاریس در فیزیک و شیمیائی درس خوانده، و در مدرسه دار الفنون طهران معلم کل علوم طبیعی بوده، و با اینحال در طریقت غلوی داشته، و در روز ۲۱ شوال سنه ۱۳۱۳ وفات کرده.

و فرزندش جناب مقرب الخاقان، محمود خان از اُطباء حاذق فن جدید، و درویشی را بارث دارا بوده، چنانکه در «طرائق ۳: ۱۳۱» فرموده. دوم: مرحوم رضاء قلیخان هدایت که در ۱۲۱۵ بیاید. سیم: مرحوم حاج میرزا کوچک رحمتعلیشاه، زین العابدین شیرازی که در ۱۲۰۸ بیاید. چهارم: حاج میرزا آقاسی عباس ایروانی که در ۱۱۹۸ بیاید. پنجم: مرحوم میرزا عبد الحمید بن ملا عبد الغفار شیرازی که پدرش از مقدسین

ص: ۲۱

آن دیار، و خود از عرفاء و شعراء بوده، و تخلص بهجت می‌نموده.

میرزا عبد الحمید، در ربیعان جوانی و عنفوان زندگانی از علوم رسمیه بهره‌مند شده، و بمفاد الخط لأهل العلم جمال، خط نسخ تعلیق را نیکو نوشتی و از زحمت بنان؛ بنان رسیدی، و بمحنت نویسندگی معیشت نموده و منت از حاتم طائی نکشیدی، و همیشه مایل بصحبت ارباب حال و أصحاب کمال بودی، و مدت‌ها با صاحب عنوان طریق معاشرت و مجالست پیمودی، و اظهار خلوص عقیدت نمودی، و چندی با مرحوم حاج محمد - حسین حسینی که در ۱۲۴۹ بیاید ابواب آمد و شد گشودی، و گاهی برحسب حال و مقال اشعار نیکو سرودی. و از آن جمله این چند شعر نوشته شد:

که هرکه را نگرم روی او است در نظرم

گفتن بر بیگانه سزاوار نباشد

کاول قدم بخانه خمار می‌رود

چه جلوه کرد ندانم نگار عشوه گرم

أسرار خرابات و رموز دل عشاق

رندی براه عشق سبکبار می‌رود

و او در حدود هزار و دویست و پنجاه و اندی وفات کرده، چنان‌که در «فارسنامه - ۲: ۱۳۳» فرموده. و فهرست أسماء شعرائی که بهجت تخلص دارند در ۱۲۲۳ بیاید.

ششم: مرحوم حاجی عبد الرسول اشتهاردی که در ۱۲۳۰ بیاید. هفتم: مرحوم میرزا علی، ثابتعلی قهفرخی (ره).

قهفرخ معرب کوه فرخ، و نام قریه‌ئی است در بلوک چهارمحال اصفهان، و مرحوم میرزا علی چنان‌که نیز در «طرائق ۳: ۱۳۱» نوشته، مردی عارف و شاعر بوده، و اشعاری در أسماء أقطاب سلسله نعمت اللهیه از زمان خود تا امام علیه السلام بنظم آورده که این چند بیت از آنها است:

خواه در چین خواه در شام و حلب

علم روزان و شبان با جهد و جد

هرچه غیر از قول مردان؛ بادگیر

آن‌که از دنیا و ما فیها گذشت

رخت از خشگی سوی دریا کشید

أولین دم هستی خود را بسوخت

گفت پیغمبر که دانش کن طلب

کن طلب از مهد تا وقت لحد

علم را ز افواه مردان یاد گیر

مرد کبود؟ آن‌که از دنیا گذشت

جز خدا از هرکه بینی پا کشید

آن‌که از یاد خدا آتش فروخت

ص: ۲۲

بر بساط لطف حق پهلوی نهاد

دیگران مردان این ره نیستند

آرزوی خویش بر یکسو نهاد

این گروه رند ربا نیستند

بیشه شیران نه جای روبه است	خرمن آتش نه مأوای که است
خود نه جولانگاه خفاش است این	منظر مهر ضیاپاش است این
چونکه منزلگاه رندان است این	بهر زاهد طرفه زندان است این
چون سخن از حلقه مردان رسید	بس قلم باید بهر دفتر کشید
هرکه در راه طریقت ره رود	باید از مردان ره آگه شود
پس نگارم نسبت این سلسله	از دل شیران برآرم ولوله
گرچه از مردان این ره نیستم	پیرو پیران ربا نیستم
تا بود جان چاکر اهل دلم	مهر ایشان است در آب و گلم
بر در پیران این ره بندهام	من سگ این آستان تا زندهام
گر بخواندم سگ این آستان	پای بگذارم بفرق فرقدان
بنده درگاه سلطان ولی	چاکر اهل صفا ثابتعلی
چون رخ از هر دو جهان برتافتم	این لقب از پیر کامل یافتم
پیر کامل قطب گردون کمال	مظهر حق در دریای وصال
در شریعت پیشوای اهل دین	در طریقت مرجع اهل یقین
آنکه از جام وفا مست علی است	در گشاد کارها دست علی است

(تا آخر)

هشتم: مرحوم آقا محمد تقی عارف اصفهانی (ره) که بناء بمسطورات (ص ۱۳۱) نیز در شیراز متولد شده، و امر معیشت از تجارت می گذرانیده، و در اوائل حال بکمند عشق جوانکی عطار گرفتار، و بیوی محبت او مشام جان را معطر می کرد، و آخر بمفاد المجاز قنطرة الحقیقة، جذبات شوق الہی در کانون دلش جلوات نموده و بخدمت صاحب عنوان رسید، و حلقه ارادتش را در گوش جان و دل کشید، و در زمره فقیران صداقت کیش و درویشان ارادت آندیش درآمد، و این اشعار آبدار از افکار اَبکار اوست:

تا که شور عشق او در سر فتاد
بر روی مهت زلف سیه ریخته دیدم
این بود امیدم که کشی زارم و آفسوس
در زیر پر خویش کشیده است سر از غم
این سر شوریده سامانی گرفت
روز و شب خود را بهم آمیخته دیدم
در کوی تو خون دیگران ریخته دیدم
هر مرغ که از دام تو بگریخته دیدم

و این آقا محمد تقی در اشعار تخلص عارف داشته، و فهرست أسماء شعرائی که عارف تخلص داشته‌اند، در ۱۳۰۰ بیاید.

نهم: مرحوم آقا محمد تقی منصور علی خوئی که در ۱۲۷۴ بیاید. دهم: نواب محمد رضا میرزا افسر که در ۱۲۱۱ بیاید. یازدهم: سید محمد صالح کرمانی. دوازدهم:

سید محمد علی منیر علیشاه سیرجانی، و شرح احوال این هر دو در ۱۳۰۳ بیاید. سیزدهم:

سید محمد علی عزت علیشاه که در ۱۲۱۹ بیاید.

مرحوم حاج میرزا زین العابدین با این که مکرر بمکه معظمه و مدینه منوره مشرف شده بود؛ در اواخر عمر باز آرزوی حج بیت الله الحرام نمود، و بدین قصد روانه شده و پس از مراجعت در سنه هزار و دویست و پنجاه و سه، چنان که در «شمس التواریخ: ۵۵» فرموده؛ در نزدیکی جده بر روی دریا وفات کرده و سیاح عالم ملکوت گردید، و هم در جده در قبرستان حضرت حواء علیها السلام دفن شد. و فرزندان از او باز ماند.

یکی: میرزا جلال الدین محمد که در سنه ۱۲۴۸ متولد شده، و پس از پدر در نزد رحمتعلیشاه تربیت یافت، و چندی در بلوک دشتی فارس متوطن و با خوانین آنجا مصاهرت بهم رسانید، و برای دوستی آنها صدمات بسیار کشید، و سی با صدق و صفاء و محبت و وفاء بوده، و در حدود سال ۱۲۹۰، از رنج این خاکدان فراغت یافت، و خلفی از او باز نماند؛ چنان که در «طرائق ۳: ۱۲۸» نوشته.

دیگر: میرزا علی صدر العرفاء که در ۱۲۵۳ بیاید. و در «تذکرۃ العارفین: ۱۰۹» عنوانی دارد بنام میرزا أحمد شیروانی و در آن فرماید: از نبیره مستعلیشاه است که بدست حاج شیخ عماد الدین حکیم إلهی تشریف در فقر حاصل نموده، انتهی.

و ما ندانستیم که وی از نسل کدام یک از فرزندان صاحب عنوان است.

ص: ۲۴

* (۱۰- تولد ابن جمیل سنی بغدادی) *

وی عبد الغنی أفندی معروف باین جمیل و مکنی بأبو محمود و از بزرگان علماء أهل سنت بوده و شعر هم می گفته، و سید عبد الله آلوسی که در ۱۲۴۸ بیاید کتابی بنام «الروض - الخمیل» در مدایح عبد الغنی جمیل در أحوال وی تألیف کرده که فرزندش سید محمود شطری از آن را در «المسک الأذفر» نقل نموده، و از آن چنین برآید که وی در بیستم ماه ذی القعدة الحرام این سال، مطابق (...). عقرب ماه برجی متولد شده، و کسب کمالات و تحصیل علوم عربیت نموده تا بمقامی سامی رسید، و در سخن سرائی بدرجه ئی عالی ارتقاء گزید و از غایت علو همت همواره بطریق حماسه اشعاری می سرود، چنان که در قصیده ئی گوید:

مجالسهم عاف الکریم حلولها

أیذهب عمری هکذا بین معشر

من الناس لا عاش الزمان ملولها

و أبقى وحيدا لا أرى ذا مودة

إذا كان مفری الأدمیم نزیلها

و کیف أرى بغداد للحر منزلها

و فی الأرض للحر الکریم بدیلها

فما منزل فیهِ الهوان بمنزل

و او مکرر بطرف شام سفر نمود، و در آنجا از شیخ عبد الرحمن کزیری و شیخ حامد عطار إستجازات بجمع کتب حدیث بهم رسانید، و در سنه ۱۲۴۷ رضاء پاشا، وی را از شام ببغداد طلبید، و إفتاء فرقه حنفیه را بوی مفوض گردانید؛ و پس از چندی نفرتی میانه ایشان بهم رسید؛ و در اثر آن أموال أفندی که از آن جمله هفت هزار جلد کتب قلیل النظیر بود عرضه نهب و غارت گردید. و بعد از آن باز پاشای مرقوم باستمالت خاطر وی گرائید. و بالأخره؛ أفندی پس از مدت هشتاد و پنج سال قمری و نوزده روز عمر؛ در نهم ماه ذی الحجة الحرام سنه هزار و دو بیست و هفتاد و نه؛ مطابق (...). جوزا ماه برجی بسرای باقی شتابید؛ و چندین نفر از شعراء برای وی مرثیه ها سرودند؛ از آن جمله سید عبد الغفار أخرس که در ۱۲۹۱ بیاید قصیده ئی طولانی گفته که این چند شعر از آن است:

و أسکب من عینی الدموع الجواریا

سأبکی و أستبکی علیک المعالیا

و اصلی لظی نار الأسی كلما أرى
و إن لم يكن يجدى البكاء و لم يعد
و من حق مثلى أن يذوب حشاشة
خلت من أبى محمود دار عهدتها

مکانک ما قد کان بالأمس خالیا
علی الأسی من ذلک العهد ماضیا
من الحزن أو بیکی الدیار الخوالیا
تضیء به أرجائها و النواحیا

(إلى آخر القصيدة)

* (۱۱- وفات زبیده شاعره اسلامبولی) *

وی بطوری که در «خیرات حسان ۲: ۱۴» نوشته دختر محمد أسعدی أفندی ابن اسمعیل أفندی شیخ الاسلام مشهور اسلامبول، و خود از فضلاء و شعراء و نساء مشهوره آن شهر بوده، و در علوم فقه و لغت و ادب مهارتی تمام داشته، و شعر فارسی و ترکی را نیکو می سروده، و سلاطین و وزراء اواخر مائه دوازدهم را مدح نموده و بیشتر وقت خود را بمطالعه کتب می گذرانیده، و اشعار خود را مدون کرده، و چون پدرش محمد اسعد افندی، و برادرش شیخ الاسلام شریف افندی نیز شعر می گفته اند؛ دیوان او را بدیوان خود ملحق کرده یعنی آنها را در یک مجلد قرار داده اند، و بعد از آن ناسخین؛ این وضع را رسم کرده که در استکتاب اشعار این پدر و پسر و دختر، اول گفته اسعد افندی و بعد ابیات شریف افندی و در آخر، دیوان زبیده را می نویسند. و این زبیده بزوجیت درویش أفندی نقیب الأشراف که از صدور آن عصر بود درآمد، و پسرش که فطنت تخلص داشته نیز از مشاهیر شعراء شمرده می شود، چنان که در «تاریخ مرادی» فرموده لیکن در کتاب «مشاهیر النساء» گفته که فطنت تخلص همان زبیده است، و ترتیبی را هم که در استنساخ دواوین گفتیم؛ گوید خلاف مشهور است. و بدین بیان که فطنت تخلص همان زبیده باشد، در «خیرات حسان ۲: ۳۰» ثانیاً در حرف فاء عنوانی برای او بسته؛ و این چند شعر ترکی را از او آورده:

غزل:

سنبل خم اولور رشک ایله کاکل بوکولنجه

صید دل شهباز نگاهک سوز و لنجه

کلر قزار رشرم ایله اول غنجه کولنجه

عقاد خی اولورسه دوشر پنجه عشقه

هر تاری بر رمار اولور گنج حسنده

رخسار که زلف سیهک شانه بولنجه

جان ویرمک ایسه قصدک اگر عشق ایله فطنت

خاک در دلدار دن آیر لمه او لنجه

و هم این دو بیت از برادر او بنقل از همان «خیرات حسان ۲: ۳۰» آورده شد:

حق، علیم است ندانی بحقیقت أحكام

چون بتحقیق در أفلاک مقوم باشی

عالم الغیب خداوند حکیم است همان

سخنت کذب بود گر تو منجم باشی

و این فطنت که اینجا ذکر شد غیر از فطنت طرابزونی است که در ۱۲۵۸ بیاید.

و بالأخره، زبیده صاحب عنوان در ماه ذی القعدة الحرام این سال، چنانکه در «خیرات حسان» نوشته مطابق (عقرب- قوس) ماه برجی وفات کرده، و در اسلامبول در محله آیوب در قبرستان در کوشک ادریس دفن شد.

* (۱۲- وفات مرحوم سید أبو الحسن ۲۴ عاملی ره) *

وی مرحوم سید موسی ۲۴ بن سید حیدر ۲۳ بن سید أحمد ۲۲ بن ابراهیم ۲۱ بن أحمد ۲۰ بن قاسم ۱۹ بن أبو عبد الله حسین المقری ۱۸ بن محمد ۱۷ بن عیسی ۱۶ بن طاهر ۱۵ بن أبو طاهر محمد ۱۴ بن أبو الحسن علی ۱۳ (معروف بابن هیفا) بن محمد ۱۲ بن أحمد الناصر ۱۱ بن أبو الصلت یحیی ۱۰ بن ابو العباس احمد ۹ بن ابو الحسن علی ۸ بن عیسی ۷ بن ابو الحسین یحیی ۶ بن ابو عبد الله ذو الدمعه حسین ۵ بن ابو الحسین زید شهید ۴ بن الامام زین العابدین ۳ علیه السلام است.

حضرت امام زین العابدین علیه السلام در صفحه ۲۷ مقدمه گذشت.

فرزندش حضرت زید شهید ۴ علیه السلام، از اجله امامزادگان و شهداء و روات و بزرگان دین است. تولدش را در «الشیعة و فنون الاسلام» در سنه ۸۰ نوشته، چنانکه در ترجمه آن «شیعه یا پدیدآوردندگان فنون اسلام: ۲۷» ذکر کرده. و در «ایمان

زید بن - علی: ۸» بنقل از «الحدائق الوردیه» در سنه ۷۵ نوشته است. شهادتش روز ۲ شنبه ۲ صفر سنه ۱۲۲ در کوفه، و جسدش را مدت‌ها مصلوب نموده و بعد از آن سوزانیدند.

و وی را چهار نفر پسر بوده، اول: حضرت شاهزاده یحیی ۵ که پس از پدر خروج کرده، و در عصر جمعه اواخر سنه ۱۲۵ در حوالی جوزجان شهید و در ارغونه از توابع جوزجان دفن

ص: ۲۷

شد که هم‌اکنون قبرش در نزدیکی گنبد قابوس میانه جرجان و استرآباد معروف و زیارتگاه است و از او عقبی بازمانده. دویم: جناب أبو یحیی عیسی ۵ مؤتم الأشبال که در سنه ۱۰۹ متولد شده و پس از مدت ۶۰ سال عمر در سنه ۱۶۹ در کوفه وفات کرد؛ و گرچه اعیابی از او بازمانده، لکن ما اعیابی متصل از او در این کتاب نیاوریم. سیم: حسین ۵ ذو الدمه که اینک اینجا ذکر می‌شود. چهارم: محمد ۵ که در ۱۱۹۹ بیاید.

پس اینک در اینجا گوئیم که: حضرت حسین ۵ ذو الدمه که او را ذو العبره هم گفته - اند، سیدی بزرگوار و از روات أخبار بوده که در سنه ۱۱۶ متولد شده. و وفاتش را در سنه ۱۴۰ نوشته‌اند، ولی ظاهراً غلط مینماید. فرزندش یحیی علیه السلام در سنه ۲۰۷ در بغداد وفات کرده. و مادر او خدیجه ۵ دختر عم پدرش حضرت باقر علیه السلام یا عم دیگرش جناب عمر الأشرف ۴ بن الامام زین العابدین علیه السلام است.

و سید احمد ۲۲ یا پدرش سید ابراهیم ۲۱ اول کسی است از این سلسله که در حدود سال ۱۰۸۰ از شهر حله عراق بجبل عامل آمده و آنجا در قریه کفره از اعمال صور و تبیین توطن نمود، و پس از آن بمجدل سلم از اعمال ناحیه هونین آمد. آن‌گاه او یا یکی از اولادش بشقراء از ناحیه هونین آمدند. و تاکنون اعیان او در آنجا می‌باشند.

و از جمله ایشان سد حیدر ۲۳ است که در عمود این نسب افتاده، و دو فرزند ما از او در این کتاب می‌نویسیم. یکی: سید محمد ۲۴ که در ۱۲۲۶ بیاید. و دیگر: سید أبو الحسن ۲۴ صاحب این عنوان، و چنین گوئیم که:

سید أبو الحسن ۲۴ بطوریکه در «أعیان الشیعه» نوشته از علماء بزرگ و سادات جلیل القدر جبل عامل بوده، و در آنجا مجلس درسی داشته و چندین نفر؛ از شاگردان او می‌باشند. اول: برادرزاده اش مرحوم سید جواد ۲۵ عاملی که در ۱۲۲۶ بیاید.

دویم: فرزندش سید حسین ۲۵ که در ۱۲۳۰ بیاید. سیم: شیخ ابراهیم بن یحیی عاملی که در ۱۲۱۴ بیاید.

مرحوم سید أبو الحسن در سنه ۱۱۸۲ مسجد جامع بزرگی در قریه شقراء جبل عامل بناء نهاده و شاگردش شیخ ابراهیم مذکور در تاریخ آن گفته:

أبو الأمين العلوى الذى
صبر من كسب العلى كسبكم
أمسى خطيب الدين فى جامع
قد جمع الله به شملكم
يقول فى تاريخه: آمرا
يا أيها الناس اتقوا ربكم

سید أبو الحسن در این سال وفات کرد، و شاگردش شیخ ابراهیم قصیده‌ئى در مرثیه وی گفته که در آن فرزندانش سید محمد
أمین و سید حسین را تعزیت نموده و این چند بیت از آن است:

أتعجب من دمعى السخى اذا جرى
لأنت خلى ما سمعت بما جرى
ألم تر أن المجد حب سنامه
و أن فؤاد المكرمات تظفرا
و أن رياض الفضل صوح نبتها
و كان لعمرى بالفضائل مزهرا
و أن عقود العلم من بعد جيدها
أبى الحسن الماضى محللة العرى
فقدنا به بدر السماء و نوره
فدمعى ياقوت و قد كان لؤلؤا
و فودى كافور و قد كان عنبرا
فيا قبره و اريت منه مهندا
صقيلا بأسرار العلوم مجوهرا
و يا قبره و اريت و الله مور دا
لكل جميل فى الوجود و مصدرا
و يا قبره و اريت أفضل عالم
تستر نور العلم لما تسترا
و يا قبره و اريت شمسا منيرة
لها كان ينجاب الظلام عن الورى
فديت الذى أمسى رهين جنادل
ظفرن بخير الناس مرئى و مخبرا

فدیت الذی أُمسی رهین جنادل	سلبن من العافین منتجع القرا
و ما کنت أدری قبل ما غاب تبینها	محباه أن البدر یغرب فی الثری
فمن لأصول الدین یفصح روحها	بتحقیقه حتی ترى الحق مزهرا
و من لمعانی الذکر بیدی بدیعها	بأوری زناد فی البیان و أسورا
و من لأحادیث النبى و آله	یمیط غطاها موضحا و مقررا
و من لفنون النحو بیدی عویصها	و یظهر من معناه ما کان مضمرا
و من للمعانی و البیان مبین	بأفصح ما قال البلیغ و أخصرا
لقد أفصح الدین الحنیفی بعده	ذلیلا فیاللّه من حادث عرا

ص: ۲۹

تحول عن دار الشقاء مکرمًا	و صار الی دار النعیم مطهرا
و ما زال ذاک النور حتی أفادنا	هلالین بل بدرین لن یتسترا
و لا جف ذاک البحر حتی أفادنا	بویلین بل بحرین لن یتکدرا
رضیعی لبان العلم و الحلم و الندی	و أفضل من فوق البسیطة عنصرا
لقد زال عنا بالأمین و صنوه	حسین فولی الحزن عنا و أدبرا

(الی آخر القصیدة)

و چنانکه ضمنا معلوم شد، وی را فرزندان چندی بوده، از آن جمله یکی:

سید محمد امین ۲۵، و فرزندان او یکی سید علی امین ۲۶ است که در ۱۲۴۹، و دیگری سید احمد امین ۲۶ که در ۱۲۵۴
بیابند. و فرزند دیگر صاحب عنوان؛ سید حسین ۲۵ است که در ۱۲۳۰ بیاید.

سنه ۱۱۹۵ قمری مطابق سنه ۱۱۵۹ شمسی غره محرم الحرام ... جدی ماه برجی

* (۱۳- وفات میر سید علی ۳۲ نائینی طباطبائی) *

وی فرزند میر محمد رفیع ۳۱ بن محمد مهدی ۳۰ بن أبو الحسن ملقب ببهاء الدین محمد ۲۹ بن رفیع الدین محمد ۲۸ معروف بمیرزا رفیعا بن حیدر ۲۷ زین الدین علی ۲۶ بن میر حیدر ۲۵ بن حیدر ۲۲ علی ۲۱ بن بهاء الدین حیدر ۲۰ ملقب بأبو الفتوح بن کمال الدین حسن ۱۹ بن شهاب الدین علی ۱۸ تقیب ابن فتوح الدین أحمد ۱۶ بن عباد ۱۵ بن شهاب الدین علی ۱۴ بن حمزه ۱۳ بن طاهر ۱۲ أبو الحسن شهاب الدین علی ۱۱ فتوح الدین احمد ۹ مکنی به ابو المحمود بن ابو جعفر ۸ ملقب بزین العابدین بن عباد احمد ۷ شهیر برئیس بن ابراهیم ۶ طباطبای بن ابو ابراهیم الامامزاده اسمعیل الدیاج الأكبر ۵ بن ابو اسمعیل ابراهیم الغمر ۴ بن ابو محمد حسن المثنی ۳ علیه السلام است.

این نسب بطوری که اینجا آورده شده، غیر از وضع اعداد بر آنها؛ نقل از «تاریخ نائین ۳: ۹۳ و ۹۶» است، و ما را از میر سید علی ۳۲ صاحب عنوان تا میرزا رفیعا ۲۸ تردیدی در صحت آن نمیباشد. لکن از میرزا رفیعا ۲۸ تا حضرت حسن المثنی ۳

ص: ۳۰

علی التحقیق اشتباهات و اسقاطات عدیده در آن رخ داده که ما با ملاحظه آن اشتباهات روی آنها شماره نهادیم، و اکنون تا آنجا که میتوانیم آنرا در دو قسمت تصحیح می‌نمائیم.

یکی: از حضرت حسن المثنی ۳ علیه السلام تا شهاب الدین علی ۱۸ تقیب، و دیگر: از شهاب الدین مرقوم تا میرزا رفیعا؛ پس چنین گوئیم که:

حضرت حسن المثنی ۳ علیه السلام در مقدمه ذکر شد، و آنجا وعده دادیم که أعقاب او را در این سال ذکر کنیم. اینک گوئیم که:

آن جناب امامزاده‌ئی بزرگوار و از روات احادیث و أخبار بوده. و در سنه ۹۷ چنان‌که در «عمدة الطالب: ۸۶ در پاورقی» نوشته وفات نموده، و بطوری که در «منتخب التواریخ - خراسانی: ۱۳۹» فرموده در بقیع دفن شده، و در «عمده: ۸۷» عقب او را از پنج نفر نوشته: عبد الله المحض ۴. ابراهیم الغمر ۴. حسن مثلث ۴؛ که این هر سه از بطن فاطمه دختر حضرت سید الشهداء علیه السلام بوده‌اند، و داود ۴ و جعفر ۴؛ که مادرشان ام ولدی بنام حبیبیه رومیه بوده. و در این کتاب ما فقط اولاد عبد الله المحض ۴ را در ۱۲۰۵ و اولاد حضرت ابراهیم الغمر ۴ را اینجا آورده و چنین گوئیم که:

حضرت ابراهیم الغمر ۴ علیه السلام بطوری که در «عمدة الطالب: ۱۴۹» نوشته سیدی شریف بوده، و بواسطه جودی که داشته ملقب بغمر شده؛ و حدیث هم روایت کرده.

و غمر چنان‌که از «أقرب الموارد» برآید: صفت مشبیه مانند صعب و بمعنی کریم است.

و در «عمده: ۱۵۰» فرماید: وی در سنه ۱۴۵ در حبس منصور بسن شصت و نه وفات کرد، و او همان صاحب صندوق در کوفه است که قبرش را زیارت می‌کنند، انتهى.

و در پاورقی این صفحه نوشته که قبر او نزدیک کرای سعد بن ابی وقاص معروف، برطرف چپ کسی است که از راه‌آهن بشریعه کوفه برود و تاکنون مزار وی معروف است، انتهى.

و هم در این صفحه و پاورقی آن دارد که این ابراهیم با اینکه چندین نفر پسر و دختر داشته، فقط أعقابش از فرزندش حضرت اسمعیل الدیباج ۵ باقی‌مانده، و هم آنجا نوشته که وی را شریف خلاص می‌گفتند، و در وقعه فخر حاضر بوده، انتهى. و حضرت امامزاده اسمعیل مذکور ملقب به الدیباج الأكبر، و بنا بر آنچه مشهور بلکه در بعضی از

ص: ۳۱

کتب نیز مسطور است در اصفهان مدفون می‌باشد. و اینک قبر وی در کنار شرقی خیابان هانف نزدیک بفلکه شکرشکن واقع، و بر آن گنبد و بارگاه و حرم و صحن و دستگاهی مجلل برپا است که آنرا بنام وی امامزاده اسمعیل می‌گویند؛ لکن مدرک درستی در وقوع قبر وی در این محل بنظر نرسیده.

فرزندش حضرت ابراهیم ۶ ملقب بطباطبا است، و در وجه تلقب وی بدین کلمه در «عمده: ۱۶۱» فرموده که پدرش وقتی در کودکی وی خواست جامه‌ئی برایش ببرد و او را مخیر بین پیراهن و قبا نمود و او گفت طباطبا یعنی قبا، انتهى.

و این ابراهیم طباطبا بطوری که در «تاریخ نائین ۳: ۹۴» نوشته، دختر أحمد ابن رستم معاصر مرداویج حکمران اصفهان را بزوجیت داشته؛ و أحمد مرقوم رقباتی بعنوان وقف اولادی بر سادات طباطبائی وقف نموده که آنها عبارت است از: زواره و جوزان، و سروشنان، و کشه، و طرق، و تار، و قدری از ورامین؛ و تاکنون دودانگ از زواره و جوزان بوقفیت باقی و این سلسله از آن استفاده می‌کنند، انتهى.

و این أحمد واقف را ما ندانستیم کیست. اگر چنانکه آنجا نوشته معاصر مرداویج بوده نتواند پدرزن ابراهیم طباطبا باشد، زیرا که مرداویج بطوری که در «تاریخ - اصفهان» جابری نوشته، در سنه ۳۲۳ بقتل رسیده، و ابراهیم طباطبا از رجال مائه دویم و در طبقه حضرت کاظم علیه السلام بوده، و فرزندش محمد ۷ برادر أحمد الرئیس مذکور در عمود این نسب، چنانکه در «عمدة الطالب: ۱۶۱» در پاورقی نوشته در سنه ۱۹۹ وفات نموده، و در «شجره‌نامه سادات وهابی‌ها» قضیه وقف کردن و دختر أحمد داشتن را درباره علی الشهاب شاعر ۱۱ می‌نویسد، و ما بنام او که می‌رسیم می‌نویسیم، و آنجا درست و در «تاریخ نائین» اشتباه است.

بهرحال ابن ابراهیم سرسلسله جماعتی از سادات حسنی است که همه را بنام و نسبت وی طباطبائی می‌خوانند، و آنها قومی عظیم و گروهی انبوه و در اقطار عالم از ایران و عراق عرب و شام و حجاز و هند و مصر و یمن و غیره موجوداند، و

جماعتی از رجال از علماء و معاریف و شعراء و غیره در هر عصری از آنها بهم رسیده‌اند که در این کتاب بسیاری از آنها برمی‌خوریم، و در «مجله المرشد سال ۱ شماره ۲: ۴۶» قبر او را در چملان

ص: ۳۲

اصفهان نوشته که معلوم نیست مدرک درستی داشته باشد.

و از حضرت حسن المثنی ۳ تا این ابراهیم ۶ طباطبا مرقومات «تاریخ نائین ۳:

۹۳» که نسب صاحب عنوان از آن نقل شد با «عمدة الطالب» موافق است، و بعد از آن در اسماء و عناوین بعضی دیگر که در «عمده» هستند و چند نفر دیگر که در آنجا نیستند و در «مستدرک الوسائل ۳: ۳۸۳» و «مجله المرشد» و غیره ذکر شده، اختلافاتی موجود است که نظر بعدم اعتبار تاریخ مذکور نسبت بدانها، ما آن اسماء را ثانیاً از آن مواضع نقل نموده، و چنین گوئیم که: بطور صحیح از شهاب الدین علی ۱۸ نقیب تا ابراهیم طباطبا این نحو است:

شهاب الدین ابو المکارم علی ۱۸ بن عباد ۱۷ بن ابو المجد احمد ۱۶ بن عباد ۱۵ ابن علی ۱۴ بن حمزه ۱۳ بن طاهر ۱۲ بن ابو الحسن علی الشهاب الشاعر ۱۱ بن ابو الحسن محمد الشاعر ۱۰ بن ابو الفتوح احمد ۹ بن ابو جعفر محمد الأصغر ۸ بن ابو عبد الله احمد الرئيس ۷ بن ابراهیم طباطبا ۶.

أبو جعفر محمد الأصغر ۸ را در «عمدة الطالب: ۱۶۳» در پاورقی نوشته که نزد جدش در چملان اصفهان دفن است، انتهى. و فرزندش أبو الفتوح أحمد ۹ مرقوم را در «مجله المرشد، شماره مذکور» نوشته که در محله جویباره اصفهان در حدود بازار غازی دفن است.

و فرزندش أبو الحسن محمد الشاعر ۱۰ از معاریف شعراء عصر خود در اصفهان بوده، و کتابی بنام «نقد الشعر» تألیف فرموده، و در سنه ۳۲۲ وفات نموده، چنان‌که در «پاورقی - صفحه ۱۶۳ عمده» ذکر کرده و وفات او در اصفهان بوده.

فرزندش أبو الحسن (یا أبو الحسن) علی الشهاب ۱۱ از معاریف سادات و داماد أحمد بن مطیار بوده.

در «شجره‌نامه سادات وهابی‌ها: ۸» نوشته: که مطیار مرقوم نسب بطوس این نوذر می‌رسانیده، و از أمراء آکاسره بوده، و منصب سپه‌داری داشته؛ و أحمد بن محمد بن رستم نواده وی بکرم و سماحت معروف و حکومت اصفهان را داشته؛ و بعد از آن‌که بشرف اسلام مشرف شده؛ دختر خود أمیره فاطمه را باین سید أبو الحسن تزویج کرده و أملاک و مستغلات و قنوات بسیاری وقف بر اولاد أمیره فاطمه نمود که تا این

ص: ۳۳

نزدیکی‌ها بعضی از آنها باقی بود، انتهی. و این قضیه موقوفات اولادی و تزویج دختر احمد حاکم اصفهان، همان است که نوشتیم در «تاریخ نائین» درباره ابراهیم ۶ ذکر کرده، و آنجا با آن تفصیل غلط، و اینجا باین اجمال درست است. و در کتاب «هدیه لآل العباء: ۲۷» گوید: قبر این علی الشهاب در زواره است.

و ما دو فرزند از این علی الشهاب ۱۱ در این کتاب می‌نویسیم:

یکی: سید عماد الدین ۱۲ در ۱۲۱۳، و دیگر: طاهر ۱۲ که در عمود این نسب است. و این طاهر را در «أخبار الأوائل: ۶۹» نوشته که در خوزستان دفن است و آنجا بواسطه سقطاتی که در میان این طاهر ۱۲ و علی ۱۸ واقع شده؛ یک نفر عباد بیشتر ندارد و او را وصف بنسابه نموده، که ما ندانستیم وی عباد ۱۵ در اینجا یا عباد ۱۷ است.

بهرحال، چنان‌که اشاره نمودیم، در «تاریخ نائین» از بالا بیائین تا این شهاب - الدین أبو المکارم علی را ما توانستیم با مرقومات «مستدرک» و غیره تطبیق کنیم، و نام محمد الشاعر ۱۰ را هم که از آنها افتاده بود آوردیم، و اینک در مورد میرزا رفیعا ۲۸ تا شهاب الدین علی نقیب ۱۱ گوئیم: بطوری‌که از «تاریخ نائین ۱: ۵۸ و ۵۹ و ۳: ۹۳» معلوم میشود با نظریه‌ئی که ما خود در إسقاط کلمه (ابن) بین یکی دو تا از این اَسْمَاء داریم: میرزا رفیعا ۲۸ فرزند حیدر ۲۷ بن زین الدین علی ۲۶ بن میر حیدر ۲۵ بن مرتضی ۲۴ بن علی ۲۳ بن حیدر ۲۲ بن علی ۲۱ بن بهاء الدین حیدر ۲۰ بن کمال الدین حسن ۱۹ ابن شهاب الدین علی ۱۸ نقیب مذکور است، که از حضرت حسن المثنی ۳ تا میرزا رفیعا ۲۸ بیست و شش نفر می‌شوند، و چون بناء بر قاعده‌ئی که در مقدمه گفتیم حضرت حسن المثنی شماره نسبش ۳ می‌شود؛ میرزا رفیعا ۲۸ خواهد بود، و در نتیجه: میر سید علی صاحب عنوان نسبت بحضرت امیر علیه السلام، نفر ۳۲ میشود، چنان‌که در صدر عنوان و نیز در این سطور شماره بر آنها نهادیم.

اکنون سخنی چند در اطراف این اَسْمَاء می‌نویسیم، و چنین گوئیم که:

برای شهاب الدین علی ۱۸ نقیب مذکور که بناء بتوضیح و تصحیح ما، شهاب الدین أبو المکارم علی ۱۸ باشد؛ ما دو فرزند در این کتاب می‌آوریم. یکی: عباد ۱۹ که در ۱۲۰۴ بیاید. و دیگر: کمال الدین حسن ۱۹ مذکور در عمود این نسب، که فرزندش

ص: ۳۴

بهاء الدین حیدر ۲۰ را در «تاریخ نائین ۳: ۹۸» نوشته که در زمان هلاکو شهید شده و در زواره دفن است، انتهی. و برحسب طبقه بالا تواند بود که این بهاء الدین حیدر در مائه هفتم و معاصر هلاکو بوده باشد. لکن برحسب طبقه پائین نتواند بود، که از وی تا میرزا رفیعا هفت نفر فاصله باشد بتصحیحی که ما گردیم (و الا آنچه در صفحه - مذکور نوشته سه نفر فاصله می‌باشد) در صورتیکه چنان‌که در مقدمه و جاهای دیگر گفتیم، باید در هر صد سالی سه نفر باشند، و در بسیاری از اَنسابی که در این کتاب می‌نویسیم این اسقاطات بعمل آمده، و خود مؤلف تاریخ مذکور نیز پی بدین اسقاطات و اغتشاشات این اَنساب برده و در (ج ۴ ص ۵۷) بدان اشاره نموده. و این بهاء الدین حیدر در ۱۳۲۹ بار دیگر بعنوان صدر الدین بن حسن ذکر می‌شود که ظاهراً غلط؛ و صحیح آن همان حیدر باشد.

بهرحال، میر حیدر ۲۵ بن مرتضی ۲۴ را در این کتاب ما دو فرزند برایش می‌نویسیم یکی: مرتضی ۲۶ در ۱۲۷۹. و دیگر: زین الدین علی ۲۶ مذکور در عمود این نسب که در این صفحه فرزند او حیدر زین الدین علی را بتعبیر خود او (که ما آنرا حیدر بن زین الدین علی نوشتیم) گوید: همان امامزاده حیدر مدفون در نائین است. و نیز در (ج ۱ ص ۶۶) قبر او را در محله گلوان نائین نوشته؛ و در (ص ۱۰۱) عنوانی مخصوص بنام او آورده؛ و در (ج ۳ ص ۷۸) تصریح کرده که امامزاده حیدر پدر میرزا رفیعا است.

و مرحوم میرزا رفیعا ۲۸ اعلی الله مقامه؛ از اجله علماء محققین و حکماء و متکلمین در مائه یازدهم بوده؛ و چندین کتاب تألیف نموده، از آن جمله کتاب «شجره الهیه» در اصول دین، که آنرا در سنه ۱۰۴۷ تألیف فرموده. و میر جمله محمد سعید اردستانی که در سنه ۱۰۷۲ در هند وفات کرده و هم در آن ولایت دفن است؛ رقباتی را در اردستان بر اولاد و غیره وقف نموده و تولیت آن را باین میرزا رفیعا داده و تاکنون آن رقبات در دست اولاد واقف است؛ چنانکه در «تاریخ نائین ۳: ۹۴» گفته. و میرزا رفیعا در ۷ شوال سنه ۱۰۸۲ چنانکه در «روضات: ۶۴۱» فرموده وفات کرده، و در تخت پولاد دفن شده، و بر قبرش گنبدی رفیع و تکیه‌ئی وسیع ساخته‌اند که تاکنون برقرار و بنام خود او تکیه میرزا رفیعا می‌گویند. و أعقاب آن جناب تاکنون در اردستان و زواره و نائین و غیره موجود. و طایفه بزرگی از آنها تشکیل شده. و جماعتی از علماء و رجال

ص: ۳۵

و معاریف از آنها بهم رسیده، که بسیاری را هم ما در این کتاب ذکر خواهیم کرد.

بعضی که نسبشان را نتوانیم بوی متصل نمائیم اشاره بیودن آنها از أعقاب او می‌نمائیم، و بعضی دیگر را نسبشان را تا او متصل می‌کنیم. و از قسم دویم همین اندازه اینجا گوئیم که:

فرزند آن جناب، مرحوم میرزا أبو الحسن ۲۹ که در عمود این نسب واقع شده بطوری که در «تاریخ نائین ۳: ۹۵» نوشته، در اواسط شوال سنه ۱۰۹۸ وفات کرده.

و نواده‌اش میرزا رفیع الدین محمد ۳۱ از علماء بوده، و ما دو پسر از او در این کتاب می‌آوریم.

یکی: میر محمد حسین ۳۲ در ۱۲۷۹.

و دیگر: مرحوم میر سید علی ۳۲ صاحب این عنوان که از علماء و فقهاء عصر خود بوده، و در نجوم و طب و ریاضیات تسلط داشته، و شعر هم می‌گفته، و در نزد پدر خود درس خوانده، و چندین کتاب تألیف کرده. اول: «حاشیه بر تفسیر بیضاوی». دویم:

«رساله‌ئی در إثبات این که رجعت از ضروریات مذهب شیعه است». سیم: «رساله‌ئی - در حرمت ریش تراشیدن». چهارم: «رساله‌ئی در وجوب نماز جمعه عینا».

و او در دهم ماه محرم الحرام این سال مطابق (...) جدی ماه برجی وفات کرده چنانکه ما خود قمری آنرا بر روی سنگ قبرش مقارن تحریر این ورقه دیدیم، و نیز آقا نجفی مرعشی در «حاشیه هدایة الأنام: ۳۵» و همچنین در «تاریخ نائین ۱: ۱۲۳» همین طور نوشته‌اند. لکن در کتاب «جواهر الکلام: ۴۹۵» فرموده که آقا نجفی مذکور در حاشیه هدایه ۱۰ محرم سنه ۱۰۹۵ نوشته، و بعد از آن گوید: خودم در قم خدمت آن جناب رسیده، و احوال میر سید علی را از او خواستم و او نوشت و داد، و در آخر آن وفات او را در ۱۰ محرم سنه ۱۱۹۸ نوشته بود، انتهی. و گویا نظر مؤلف «تاریخ نائین» بهمین بوده، که در «جلد ۳ ص ۹۶» او نیز ۱۰ محرم سنه ۱۱۹۸ نوشته، و اینها همه اشتباه در اشتباه است. یعنی آقا نجفی چنانکه گفتیم در حاشیه مزبور (۱۰ محرم ۱۱۹۵) گفته و وفات هم نتواند در ۱۰۹۵ باشد. و در این همه مواضع فقط روز و ماه و سال قمری نوشته شده و تطبیق آن با برجی و شمسی از خود ما می‌باشد.

بهرحال، قبر این میر سید علی در امامزاده سنی فاطمه در اصفهان موجود

ص: ۳۶

است. بدین شرح: که از فلکه چهارسو بطرف دروازه طهران که برود، پس از صد قدم تقریباً از سمت راست، بکوچه‌ئی میرسد، و چند قدم معدودی که رفت قبرستان سابق جلوی مقبره نمایان، و قبر میر سید علی در لب جوی آب اول قبرستان واقع و آنرا مقداری از زمین با سنگ برآورده، و لوحی بر آن موجود، و ما را چنانکه گفتیم مقارن تحریر بر آن ورود رو نمود، و آنچه اینجا در احوال او و تألیفات و غیره نوشتیم مأخوذ از همین «جواهر الکلام» بنقل از آقا نجفی است.

* (۱۴- تولد میرزا حسن مستوفی الممالک آشتیانی)*

آشتیان، بألف ممدوده و شین معجمه و تاء مثناة فوقیه با ألف دیگر و نون: قصبه‌ئی است تابع شهر سلطان‌آباد در عراق عجم^۱ و این خانواده مستوفی الممالک، چنانکه در کتاب «رجال آذربایجان: ۱۷۷» نوشته از نسل حضرت مالک الأشرر رضی الله عنه میباشند.

و مقدمه در اینجا باید بگوئیم که:

شتر، بفتح شین و سکون تاء بمعنی قطع است. و أشر بفتح همزه و سکون شین و فتح تاء أفعال وصفی از آن است، و چون مالک مرقوم لب پائینش شکافته شده بود بدین کلمه ملقب و معروف گردیده. و وی فرزند حارث از قبیله نخع و ساکن کوفه و از أجله تابعین و أصحاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بوده، و در سنه ۳۸ در شهر قلزم سه منزلی مصر بعسل مسموم که بکید و کین معویه باو خورانیده بودند وفات نموده، و بطوریکه در «مجالس المؤمنین ۱: ۲۸۹» نوشته جسد او را از آنجا بمدینه آورده و دفن نمودند. و اولاد و أعقاب او در قرون عدیده و ولایات بعیده همواره موجود بوده و میباشند، و در بعضی از اعصار بعضی از معاریف و رجال از آنها بهم رسیده‌اند، از آن جمله این خانواده مستوفی الممالک میباشند.

^۱ (۱) سلطان‌آباد در این اعصار به أراک مشهور شده است.

و میرزا حسن صاحب این عنوان فرزند میرزا محمد کاظم و برادر کهنتر میرزا محمد - علی مایل شاعر آشتیانی است، و برادر دیگر ایشان میرزا عبد الله خلف است که در ۱۲۵۴ بیاید. و ما نخست اجمالی از احوال میرزا محمد علی مذکور را در اینجا می آوریم و بعد از آن احوال برادرش میرزا حسن صاحب عنوان را می نویسیم، و چنین گوئیم که:

(۱) سلطان آباد در این أعصار به آراک مشهور شده است.

ص: ۳۷

مرحوم میرزا محمد علی مرقوم، بطوری که در «مجمع الفصحاء ۲: ۴۸۳» فرموده از معاریف رجال و اعیان ایران در عصر خود بوده، و در مراتب شاعری پایه‌ئی أعلا و درجه‌ئی قصوی داشته، و سال‌ها وزیر و مستوفی و پیشکار محمد شاه در آذربایجان و طهران بوده، و در زمان حیات او بدرود جهان نموده. آن‌گاه در «مجمع» اشعار بسیاری از او آورده که ما فقط چند بیت از آن را اینجا نقل میکنیم، و تخلص او مایل بوده.

در مدح حضرت فاطمه معصومه بنت حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام:

ای بانوی بهشتی، ای زاده پیمبر	فر فراخ کیوان، نور بزرگ داور
رخشنده اخترجان، زیننده گوهر دل	فرخنده دخت موسی، فرخ سلیل جعفر
معصومه دو عالم، مجموعه دو گیتی	بانوی هفت حجله، خاتون هفت کشور
آنجا که مسند تو؛ میران برند سجده	آنجا که معجز تو؛ شاهان نهند افسر
با رأی روشن تو، بر چهر مهر برقع	با فر حشمت تو، بر فرق ماه معجز
در عرصه‌گاه امکان، فرخ سیر نیاکان	میران ملک آرا، شاهان دادگستر
فرمان بران یزدان، فرماندهان کیهان	پروردگان زهرا، نو باوگان حیدر

و همانا مایل تخلص چند نفر دیگر از شعراء غیر از این مایل آشتیانی است که اینک فهرست آنها بترتیب مضاف‌البه‌های کلمه مایل اینجا نوشته میشود: ۱- مایل استرآبادی که نامش اسماعیل بیگ و در شعراء معاصرین «آتشکده» نوشته. ۲- مایل اصفهانی که در «مجمع الفصحاء ۲: ۴۴۶» ذکر شده و نامش شیخ رحیم و نیز از شعراء همان مائه دوازدهم بوده. ۳- مایل افشار که نامش میرزا حسن و در «المآثر و الآثار: ۲۰۷» نوشته. ۴- مایل توپسرکانی که نامش ید الله خان و در ۱۳۶۹ بیاید. ۵- مایل شاملو که نامش قلیچ و در شعراء سلاطین «آتشکده» نوشته و از رجال مائه یازدهم بوده. ۶-

مایل شیرازی که نامش ملا مهدی و در «آثار عجم: ۵۶۶» است. ۷- مایل طهرانی نامش شاطر غلامحسین. ۸- مایل قزوینی نامش محمد. ۹- مایل مشهدی که در «مطلع - الشمس ۲: ۴۴۲» نوشته. ۱۰- مایل همدانی. ۱۱- مایل هندی که نامش لاله متهن - لال بوده. ۱۲- مایل هندی دیگر که نامش میر شیر علی است. و ۴ و ۷ و ۸ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ که

ص: ۳۸

شش تن بشوند در «جنگ بهترین اشعار» ذکر شده. و ۴ و ۷ از معاصرین اند و اینها همه با میرزا محمد علی مذکور؛ سیزده نفر شاعر مایل تخلص خواهند شد.

بالجمله، میرزا حسن صاحب عنوان هم مانند برادر از رجال معاریف عصر خود بوده و همانا در هیجدهم ماه محرم الحرام این سال، چنان که در «تاریخ سرتیب» نوشته، مطابق (... جدی ماه برجی متولد شده، و پس از وفات برادرش میرزا محمد علی که پیش از وفات محمد شاه بوده، محمد شاه در اول سلطنت خود، وی را مستوفی الممالک نمود؛ و او در سنه هزار و دو بیست و شصت وفات کرد و در صحن قدیم قم در بقعه‌ئی قرینه بقعه فتحعلی شاه دفن شد و فرزند وی میرزا یوسف آشتیانی صدر اعظم در ۱۳۰۳ بیاید.

سنه ۱۱۶۰ شمسی ... ربیع المولود اول حمل ماه برجی

* (۱۵- وفات شیخ ابراهیم آل سلیمان (یا ابن سلیمان) عاملی) *

در جزء پنجم (جلد ششم) «أعیان الشیعه» از این که شیخ محمد نحوی حلی نجفی و سید صادق فحام که هر دو از شعراء و ادباء بزرگ می باشند، اشعاری در مرثیه و تاریخ وی گفته اند؛ استدلال کرده که او از علماء بوده و سپس اشعار سید صادق را در مرثیه و ماده تاریخ وی نقل کرده که وفات او را در این سال میرساند، و آنها این است:

أضریح ما أری أم روضة	بعث نشر عرار و خزامی
جدت ضاء به الكون کما	مزق البارق من جنح ظلاما
أیها الزائر قف مستعبرا	ناضحا بالدمع ذیاک الرغاما
مهدیا فی البدء و العود إلى	ذلک القبر صلوة و سلاما
تالیا فاتحة الذکر له	ناعشا بالختم هاتیک العظاما
ثم أنشد بعد تعدادک من	فضله تاریخه بیتا تماما
حل ابرهیم فی دار علا	و کساه الله بردا و سلاما

* (۱۶- وفات شیخ اسمعیل قونوی سنی) *

وی فرزند محمد بن مصطفی است و «حاشیه‌ئی بر تفسیر بیضاوی» دارد، و در این سال وفات کرده؛ چنان‌که از کتاب «کنز العلوم و اللغة: ۶۳ و ۷۵۳» مستفاد می‌شود.

* (۱۷- وفات ابن مغیزل طبیب دمشقی) *

وی سید عبد الفتاح بن مغیزل بن مصطفی بن عبد الباقي بن عبد الرحمن بن محمد و خود از اهل علم و ادب و حکمت و طب و معروف به ابن مغیزل بوده. و همانا در سنه هزار و صد و بیست و دو، مطابق ۱۰۸۸ یا ۱۰۸۹ شمسی در دمشق متولد شده و در بزرگی بعد از تأهل بتحصیل علم گرائید. و در نزد جد خود سید عبد الباقي و جماعتی دیگر؛ و بخصوص شیخ عبد الغنی نابلسی و شیخ مصطفی صدیقی درس خوانده، و در اواخر عمر ملازم خدمت شیخ عمر بغدادی نزیل دمشق گردیده، و هماره با بنی حمزه که نقباء دمشق بودند رفت و آمد می‌کرد، چندان‌که از خواص آنان بشمار آمد و بالأخره خود در علم طب و معالجه مرضی و سرانیدن اشعار و حکمت متعالیه و أخلاق فاضله شهرتی بسزا بهم رسانید، و اینک این اشعار از او نوشته شد:

و روض بهیج قد تفتق نوره
و أخضر ریحان و أصفر نرجس
کسته ید التدبیج أحسن ملبس
بأحمر منثور و أزرق سوسن

و هم او گفته:

و رب لیل بدر الغیث جادلنا
و قد کسی حلة التدبیج للأفق
فأبيض البرق و ضاح بأسوده
و أزرق الغیم غطی أحمر الشعق

سید عبد الفتاح در آخر کار با مهارتی که در طب داشت بدرد مفاصل گرفتار، و هماره از آن در آزار بود، و روز بروز بر شدت آن می‌افزود تا پس از مدت هفتاد و سه سال قمری عمر، در این سال چنان‌که در «معجم أدباء الأطباء: ۱: ۲۴۷» فرموده وفات کرد. و در مرج دحداح در تربت ذهبیه دفن شد، و فقط چند نفر دختر از او بازماندند، انتهى.

أنشد السید المیناثی فی «الاثنی عشریه» فی الفصل الثامن من الباب الرابع:

تلاقی بطشه الجبار ذا عقل و مجنونا

فكم قدمات ذو طب و كم قدمات ذو مال

و بقراط بافلاج و جالينوس مبطونا

بسل مات رسطاليس، أفلاطون ببرسام

قال في «أقرب الموارد» ما يستفاده منه: البرسام بالكسر و الفتح: إلتهاب يعرض للحجاب الذي بين الكبد و القلب، فارسي معناه: إلتهاب الصدر. برسمه: أحدث فيه البرسام.

برسم بالبناء للمفعول: أخذه البرسام، فهو مبرسم، انتهى.

* (١٨- وفات حاجی لطفعلی بیک آذر بیگدلی) *

بیگدلی: نام طایفه‌ئی است از اترک از نژاد بیگدل خان بن ایلدگزخان بن آغوزخان، که در زمان هلاکو خان بامر وی از ترکستان بشام آمده، و بعد از آن در زمان امیر تیمور، هم بفرمان وی از آنجا بایران آمده‌اند (چنان‌که در مقدمه گفته شد) و بدین جهت آنها را بیگدلی شاملو می‌خوانند.

حاجی لطفعلی بیک صاحب عنوان، فرزند آقا خان است که از اعیان عصر خود در اصفهان بوده و مقارن فتنه افغان از آنجا با خانواده خویش بقم رفت و چهارده سال در آن دیار بسر آورد، و در سنه ۱۱۴۸ از جانب نادرشاه بحکومت خطه لار و سواحل فارس سرافراز گردید، لا جرم با اهل و عیال بدان ولایت انتقال داد، و پس از دو سال در حوالی بندر عباس وفات کرد، چنان‌که فرزندش صاحب عنوان در «آتشکده» در ضمن شرح احوال خودش ذکر کرده، و او را چندین نفر برادر بوده که اعمام صاحب عنوان میشوند.

از آن جمله، یکی حاج محمد بیک که در احوال صاحب عنوان عنقریب نامش برده میشود.

و دیگر: مرحوم ولی محمد خان مسرور که از اهل ادب و شعر بوده، و تخلص مسرور می‌نموده، و همانا وی در اصفهان تحصیل کمالات لایقه کرده و در عهد شاه- طهماسب ثانی بسمت قونسولگری بسمت روم رفته، و چندی بحکومت کرمان و آذربایجان نموده، و شوق بسیار بنظم اشعار داشته و شعر را خوب می‌فهمیده، و در سنه ۱۱۴۵ در شهر لار فارس بقتل رسید،

چنان‌که برادرزاده‌اش صاحب عنوان در «آتشکده: مجمره دویم، پرتو اول» در حروف میم نوشته، و هم آنجا این اشعار را از او آورده:

ص: ۴۱

ما از کجا، نشستن بزم تو از کجا؟! خوشم که آبله پا چنان بسنگ آید گریه بر بیگانگی‌های کسی می‌آیدم زبان تیشه بسنگ آشنا نبود هنوز	بر روی ما همین‌که نبندند در، بس است! که احتیاج بدرد سر مگیلان نیست از زبان هرکه حرف آشنائی سرزند که لوح سینه فرهاد نقش شیرین داشت
---	--

و مسرور تخلص چند نفر دیگر از شعراء است که فهرست أسماء آنها در (۱۳۰۸) بیاید.

و هم آقا خان خود فرزندان چند داشته یکی: صاحب عنوان که اینجا نوشته میشود، و دیگر: اسحق بیک عذری که هم در «آتشکده: پرتو اول از مجمره دویم» در حرف عین، و نیز در «مجمع الفصحاء ۲: ۳۴۴» نوشته و در «آتشکده» فرماید: برادر کهنتر فقیر و جوانی محبوب و منصف بوده، و دلش از رموز عشقبازی آگاه و طبعش شکفته و دلخواه، و در سنه ۱۱۸۵ وفات کرده، و مرحوم صباحی شاعر که در ۱۲۰۷ بیاید بخواش صاحب عنوان در تاریخ وی گفته:

گفت: بادا در بهشت جاودان اسحق بیک و صاحب عنوان این اشعار را از او آورده:

شاد سازید پس از مرگ دل زار مرا چه خوش آن‌که از پی قتل من، ز پی رساندن آن خیر، دهقان پسری که بر سرم هوش نهشت با جامه سبز دیدمش بر لب کشت آن به که چو من بچهره گردی دارد پیداست ز رنگ او که دردی دارد	بر سر تربتم آرید دل آزار مرا ز ستمگری خبری رسد دگری پی دیگری رسد امروز برغم بخت اندوه سرشت چون سرو که رسته باشد از باغ بهشت رنگ زردی از دم سردی دارد دردی دارد که رنگ زردی دارد
---	---

می نالد وزین ناله بخود می بالد	دلاک پسر دل از غمت می نالد
می مالی و در سینه دلم می مالد	تو دست خضاب کرده بر سینه من
شد فصل بهار و آمد ایام خزان	افسوس که شد باد خزان باز وزان
انگشت زنان شدند و انگشت گران	آنان که بدند روز و شب گرد رزان

ص: ۴۲

و این اسحق بیک کتاب «آتشکده» برادر خود صاحب عنوان را مختصر کرده و تذکره‌ئی ترتیب داده.

و این عذری بیگدلی غیر از عذری تبریزی است که از شعراء مائه یازدهم بوده، و شرح حالش را در «دانشمندان آذربایجان: ۲۷۲» نوشته، و در «ملحقات تذکرة- القبور: ۱۸۷» قبر این عذری بیگدلی را در اصفهان در ایوان مقبره درب امام ذکر کرده.

اینک پس از این تطویل، شروع بأحوال صاحب عنوان نموده و گوئیم که:

وی از شعراء معروف و رجال مشهور علم و ادب بوده، و در سخن سرائی و شعر شناسی و اطلاع بر أحوال و أشعار شعراء متقدمین و متأخرین تبعی کافی و تبحری وافی داشته، و شرح أحوالش را خود در «آتشکده: مجمره دویم پرتو دویم» نوشته، و بعد از وی هم دیگران بنقل از آنجا و غیره در تذکره‌ها او را عنوان نموده‌اند؛ و از آنجمله در «تحفة العالم: ۱۴۱» و «مجمع الفصحاء ۲: ۷۳» شرحی از أحوال او آورده‌اند و از آنها همه چنین برآید که:

وی در یک ساعت و کسری برآمده از صبح روز شنبه بیستم ماه ربیع الاخر سنه هزار و صد و سی و چهار، مطابق (... دلو ماه برجی سنه ۱۱۰۰ شمسی در اصفهان، بطالع حوت متولد شده؛ چنانکه مفهوم از «آتشکده» در هر دو پرتو از مجمره دویم است.

بدین توضیح که وی تاریخ تولد خود را در اول احوال خود از پرتو دویم در نسخه‌ئی که در نزد ما است و در سنه ۱۲۷۰ چاپ شده و حاوی بسیاری از اغلاط میباشد پس از ذکر ماه و روز و ساعت این‌طور نوشته بأرقام هندی: سنه ۱۱۲۳، و بعد از آن بلافاصله شرحی نوشته بدین مضمون که:

مقارن اینحال فتنه محمود غلجائی أفغان در اصفهان رخ داد، و پدرم با اهل و عیال بقم حرکت کرد و مدت چهارده سال در آن دیار بودیم، تا در اول جلوس نادرشاه که پدرم بعنوان حکومت لار از طرف نادر حرکت بفارس نموده، و من در شیراز متوطن شدم.

و در پرتو اول در اوائل مقدمه مفصله‌ئی که در خلاصه وقایع پنجاه ساله ایران،

ص: ۴۳

از آمدن افغان باصفهان تا حدود تألیف کتاب نوشته، نیز بدین عبارت تولد خود را آورده (صبح شنبه ربیع الثانی در سنه ۱۱۳۶) و بعد از آن بدین مضمون گوید:

مقارن این حال فتنه افغان رو داد، که از قندهار باصفهان آمده در چهار فرسنگی طرح محاربه انداختند و بعد از نه ماه در اواسط شهر محرم الحرام در سنه ۱۱۳۰ آنمردود بی‌حجاب وارد این شهر خراب و خود را سلطان نامید و سکه‌زده خطبه خواند؛ که نص دارد که در همان ایام تولد، محمود باصفهان رسیده، و پس از نه ماه از تولد، اصفهان را گرفته، و در هر دو موضع تصریح بوقوع تولد در اصفهان دارد، و در پرتو دویم نوشته:

بطلع جودت؛ که آن هم غلط، و صحیح آن حوت است.

و چون ما از خارج می‌دانیم که ورود افغان باصفهان و محاصره نمودن شهر را در سنه ۱۱۳۴ بوده، و در ۱۱ محرم سنه ۱۱۳۵ شاه سلطان حسین از محاصره بتنگ آمده و از شهر بیرون رفت و تاج و طره سلطنت را بمحمود مردود داد (و اینکه نوشته در اواسط محرم سنه ۱۱۳۰، از اغلاط نسخه چاپی است که بجای رقم پنج نقطه گذاشته شده) و جلوس نادر، در ۸ ساعت و ۱ دقیقه برآمده از روز ۵ شنبه ۲۴ شوال سنه ۱۱۴۸ بوده، و همچنین با ملاحظه تطبیق شهور و سنوات قمری و شمسی بیکدیگر، در بیستم ربیع الاخر سنه ۱۱۳۴، آفتاب در دلو بوده که در یک ساعت و کسری برآمده از روز برج حوت طلوع می‌نموده، و در ع ۲ دو سال مرقوم دیگر که ۱۱۲۳ و ۱۱۳۶ باشد در ۲۰ ماه ع ۲ آفتاب بترتیب در (جوزاء) و (اواخر جدی یا اوائل دلو) بوده. و بناء براین در ۱۱۲۳، حتما و در ۱۱۳۶، احتمالا نتواند بود که در یک ساعت و کسری برآمده از روز آن؛ برج حوت طالع باشد، و نیز در «الذریعه: ۱: ۴» تولد او را بدون ماه و روز از همین «آتشکده» در سنه ۱۱۳۴ نقل کرده، لذا تاریخ تولد بسال و ماه و روز همان خواهد شد که گفتیم.

بهرحال مرحوم آذر، چنان‌که ضمنا معلوم شد، در شیرخوارگی از اصفهان بقم رفته، و در حدود ۱۱۴۸ از آنجا بشیراز آمده، و پس از قتل پدرش با حاجی محمد بیک عم خود بقصد حج بیت الله الحرام بمکه معظمه و مدینه طیبه مشرف شد، و از آنجا بعراق عرب آمد. و فیض زیارت مشهدين غروی و حایری و سامره و کاظمین را دریافت و

ص: ۴۴

عزیمت عراق عجم و فارس را نموده و پس از یک سال با جماعتی از دوستان جانی و برادران روحانی زیارت آستان مقدس سلطان خراسان فیض یاب شد و در آن ایام اردوی نادری که در اواخر شوال سنه ۱۱۵۳ از هند برگشته در آن أرض اقدس مقیم و عازم جبال لکزیه بوده پس وی بعد از چند روز توقف در آن زمین برین دوشنبه ۲۶ ذی الحجه بهمراهی اردو از راه مازندران حرکت کرده بآذربایجان رفت، و از آنجا عزیمت عراق نموده، و در اصفهان که وطن آباء و اجدادی او بود

توطن فرمود و پس از قتل نادرشاه چندی مستوفی و نویسنده علی عادلشاه و در سلک ملازمان رکاب وی و ابراهیم شاه برادرزادگان نادر منسلک بود، چنانکه در اول ورود ابراهیم میرزا بعراق سمت داروغه‌گی دفتر داشت، و یک روز قبل از اینکه وی در قم با میرزا سید محمد شاه سلیمان ثانی جنگ کند اُسیر فوجی از سپاه علیشاه شده، و بدستیاری حفظ الهی از بازخواست شاه‌ی نجات یافته و آزاد گردید، و در جلوس شاه اسمعیل ثالث که در سنه ۱۱۶۴ بوده بخدمتگذاری او مقرر شد، و در جنگ کنار آب کرن که در سنه ۱۱۶۵ میانه علی‌مردان خان بختیاری و کریمخان واقع شد حاضر و محبوسا آن قضیه را ناظر بود، و بعد از جنگ خلاص شد، و در سنه ۱۱۶۷ تاهل اختیار کرد.

مرحوم آذر، در طول مدت چندین سال این مائه دوازدهم که متجاوز از نصف آن در سرتاسر ایران قحط و غلا و گرانی و ناامنی و جنگ و جدال و فتنه و آشوب و زد و خورد در کار بود و هیچ‌کس بهیچ کار نمیتوانست بپردازد، و بخصوص اهل علم و ادب و فضل و کمال همه پژمرده و افسرده بودند، مانند بسیاری دیگر از بزرگان آن زمان دنبال علم و ادب را رها نکرده، و خدمت جمع‌کنیری از علماء و عرفاء و شعراء و ظرفاء و ارباب فضل و کمال و اصحاب وجد و حال رسیده، و از فیض صحبت هریک بهره‌مند گردید و علوم متداوله را دریافت، و بخصوص همواره با چندین نفر از شعراء آن عصر که خود در «آتشکده» پرتو اول از مجمره دویم» شرح احوال و آثار ایشان را بعنوان معاصرین ذکر کرده محشور و معاشر و بمجالست و مصاحبت و محاورت و مشاعرت می‌پرداختند و در آن دوره که طرز سخن‌سرائی شعراء متقدمین داشت تجدید میشد، و رسم شعر گفتن دوره صفوی که بسبک هندی می‌نمود از بین میرفت؛ چندین نفر

ص: ۴۵

از این آساتید سخن در اصفهان و شیراز انجمن شده و اشعار یکدیگر را تصحیح می‌نمودند، و او خود بطوری که در پرتو دویم تصریح کرده بیشتر رسوم و آداب شعر و شاعری را از یگانه آفاق مرحوم میر سید علی مشتاق شاعر حسنی (که در محله عباس‌آباد اصفهان ساکن بوده و در سنه ۱۱۷۱ وفات نموده) یاد گرفت، و بسیاری از اوقات با هاتف اصفهانی که در ۱۱۹۸ و صباحی کاشانی که در ۱۲۰۷ بیایند بوطن یکدیگر بهممانی میرفتند، و بسا بود که تا یک سال طول میکشید؛ یعنی سالی در اصفهان بودند که وطن آذر بود، و دیگری در کاشان وطن صباحی؛ و سیمی را در قم بسر می‌بردند.

حاجی لطفعلی بیک تخلص خود را در شعر نخست واله و پس از آن نگهت و آخر آذر را اختیار کرده و بدان باقی‌مانده بلکه شهرت گرفت؛ و نیز بطوری که خود نوشته در سلک عرفاء و صوفیه و درویشی هم منسلک بوده؛ و در پرتو دویم سنه در آمدن خود را در این طایفه و پوشیدن لباس فقر را نوشته لکن عدد سال را ذکر نکرده و همچنین نام بزرگی را که در خدمت او مشرف بفقر شده نیاورده، اگرچه ظاهراً چنین می‌نماید که در آن زمان چون هنوز مرحوم سید معصوم علیشاه دکنی از هند بایران نیامده بود و سلسله نعمت‌اللہی در آن مملکت شهرت و کثرتی نداشت و از فرقه ذهبیه جماعتی کثیره در فارس بودند؛ باید وی خدمت یکی از آنان سرسپرده باشد.

مرحوم آذر در طول مدت عمر تألیفاتی پرداخته اول: کتاب «آتشکده» در احوال شعراء متقدمین و متأخرین و معاصرین خودش که آنرا در مدت قرنی بنص «مجمع الفصحاء» جمع‌آوری نموده و بنام کریمخان زند تألیف فرموده و در سنه ۱۱۸۰

انجام یافته و آن مشتمل است بر دو مجمره مجمره اول: در شعراء متقدمین. مجمره دویم: در معاصرین و مجمره اول شامل یک شعله در شعراء ملوک و سه اخگر است.

اخگر اول: در شعراء ایران اخگر دویم: در شعراء توران اخگر سیم: در شعراء هندوستان، و بعد از آن فروغی عنوان کرده در شعراء زنان، و هر اخگری بمقتضای مقام و لزوم مشتمل است بر چند شراره؛ و هر شراره‌ئی در صورت لزوم منقسم بر شعاع‌هایی است؛ چنانکه اخگر اول مشتمل است بر پنج شراره ۱: در شعراء آذربایجان ۲: در

ص: ۴۶

شعراء خراسان ۳: در شعراء طبرستان و جرجان و آن حوالی ۴: در شعراء عراق مشتمل بر دو شعاع، اول: در عراق عرب دویم: در عراق عجم ۵: در فارس، و چنانکه ولایات این شراره‌ها بترتیب حروف است اسامی شهرهای هر شعاعی نیز بترتیب حروف و اسامی شعراء یعنی تخلصات آنها نیز در هر شهری بهمان ترتیب است و مجمره دویم فقط منقسم است بر دو پرتو. پرتو اول: در شعراء عصر غیر از خودش نیز بترتیب حروف تهجی نسبت بتخلصات آنها پرتو دویم: در احوال خودش. و گذشت که برادر وی اسحق بیک این کتاب را مختصر نموده، و ما؛ در این کتاب در بسیاری از مواضع، از این کتاب «آتشکده» نقل نموده و مینمائیم.

و در «الذریعه ۱: ۴ و ۵» چندین کتاب بنام «آتشکده» ذکر کرده. دویم: کتاب «دفتر نه آسمان» در شعراء معاصرین خودش که در «الذریعه ۸: ۲۲۶» ذکر کرده سیم: «دیوان اشعار» زیاده بر ده هزار بیت، چنانکه در «تحفة العالم» فرموده و خود در «آتشکده» در ضمن پرتو دویم نوشته که هفت هشت هزار بیت از افکار خویشتن را تدوین کرده و در تاراج اصفهان مفقود شد. لا جرم مدتی طوطی ناطقه لال، و طبعش شکسته بال بود، تا بازگاه‌گاهی بتکلف احباب بآرایش گلشن خیال پرداخت انتهی.

چهارم: کتاب «قصه یوسف و زلیخا» که آن منظومه‌ئی مثنوی بر وزن «گلشن - راز» است در دوازده هزار بیت؛ و اینک این اشعار از آن نقل شد:

دل از یوسف چو یوسف از زلیخا

بنام آن‌که نامش کرد یغما

که بود و هست و باشد جاودانه

تعالی الله خداوند یگانه

بهم آمیز غم‌ها و طرب‌ها

شب و روز آور روزان و شبها

نوآموز مرغان شب‌آویز

چراغ افروز پیران سحرخیز

خردبخش دماغ هوشمندان

شکرپاش دهان نوشخندان

ثریا سای فرق کج کلاهان	فسون فرمای چشم خوش نگاهان
خرامان سای کبک کوهساری	نواپرداز مرغ مرغزاری
ورق گردان هر شاخ و گیاهی	جرس جنبان هر گم کرده راهی
بجستجوی آن یکتا در پاک	ز سطح خاک تا بالای افلاک

ص: ۴۷

فلک ز انجم، زمین از چشمه روشن	در آن نیلی چمن و این سبزه گلشن
بروز و شب شده محو نظاره	یکی از دیده آن یک از ستاره
فلک را شوق، کورا جوید از خاک	زمین را ذوق، کش بیند در افلاک
ز هر سو چشمها برهم گشاده	ندیده آنچه می بینی زیاده
باسطرباب جستن راز افلاک	خبر دادن ز رمل از طینت خاک
ترا پیمودن از کف آب دریا است	شدن از پا بر ایوان ثریا است

مرحوم آذر در این سال بتصریح «تحفة العالم» وفات کرده و فرزندش مرحوم حسینعلی بیگ هم از شعراء و مادحین دربار فتحعلیشاه بوده که در شعر تخلص شرر داشته و پایه نظم بتارک شعری می گذاشته، و در «مجمع الفصحاء ۲: ۲۶۱» او را عنوان نموده، و فرماید ساکن قم بوده، و اشعاری از او نقل کرده که این چند بیت از آنها است:

در بهاران دیگر از جستن برقم چه زیان	هرکجا شعلهئی افروخته از خرمن ما است
از مددکاری اشک آن که بمن دشمن بود	این زمان قطره خونی است که در دامن ما است
سوختن خون شدن ایدل بفراقش خوشباش	جستم آخر ز پی درد تو درمانی چند
جز خیال تو که در هر دلی آمد وطنش	یوسفی کس نشنیده است بزندانی چند

دل چو جای آن زنخندان شد برویت در گشادم
 از پی طیب مشامت سیب در آذر نهادم

گفت در راح است اگر راحت درین عالم گزینی
 کاندران عالم براحت باد جان اوستادم

جز منت سحابم حاصل نه در بهاران
 تا تخم می‌فشانم در راه این سواران

نشگفت اگر ز خطت بار دزدیده اشگم
 چون ماه هاله گیرد باشد دلیل باران

بزیر حلقه‌های زلف پیدا عارضش گوئی
 دکان گل‌فروشان است در بازار عطاران

و همانا شرر تخلص چند نفر دیگر غیر از او است: ۱- شرر شیرازی که نامش میرزا محمد هادی و در «آتشکده در مجمره اول، اخگر اول، شراره پنجم» در شیراز نوشته ۲- شرر مشهدی که در ۱۲۱۱ بیاید. و فرزند این شرر بیگدلی که نواده صاحب عنوان باشد، مرحوم حاج رشید خان است که از شعراء زمان ناصر الدین شاه بوده و در

ص: ۴۸

شعر تخلص اخگر می‌نموده، و دیوانی در اشعار دارد؛ چنانکه در «الذریعه ۹: ۳۵۷» فرموده و در «المآثر: ۲۰۴» او را عنوان نموده و در آن چنین گوید:

از شعراء و خطاطین این دوره معدود بود، و در شکسته‌نویسی و خط تحریر استادی بزرگ محسوب میگردید، و رؤساء دوائر عظیمه دولتی در طلب وابستگی وی همگان جدی تمام داشتند، و با یکدیگر بخل می‌ورزیدند، تا اینکه در آخر عنوان وفاتش را بدون تاریخ در مشهد رضوی (ع) نوشته، و در «منتظم ناصری» فرموده که وی در سنه ۱۲۸۳ مستوفی درجه سیم دولت ناصر الدین شاه شده انتهی.

و چند نفر دیگر نیز اخگر تخلص دارند: ۱- اخگر اصفهانی نامش میرزا احمد خان ۲- اخگر اصفهانی دیگر نامش میرزا حسین خان ۳- اخگر بختیاری نامش محمد حسین ۴- اخگر همدانی نامش عبدالمحمد که در «مجمع الفصحاء ۲: ۷۱» است، و دویم در «دانش‌نامه است»؛ و با سیم هر دو از همین مائه چهاردهم‌اند. و فرزند این شرر؛ باز شاعری بوده بتخلص آذر که دیوانی هم دارد؛ چنانکه در «الذریعه: ۹: ۳» فرموده

* (۱۹- وفات میرزا محمد رفیع سودای شاعر هندی)*

وی چنانکه در «ریحانة الادب ۲: ۲۴۰» نوشته از مشاهیر شعراء هند؛ و در اصل از اهالی دهلی بوده، و در لکهنو سکونت داشته و قصائد و غزلیات و هجویات بسیاری بزبان فارسی و هندی گفته، و در این سال وفات کرده انتهی.

و در «رساله احوال سید عبدالحی حسنی» که در (۱۲۸۶) بیاید در (ص ع) وی را از شعراء زبان اردو نیز نوشته.

* (۲۰- وفات انصاف شاعر هندی) *

وی میرزا تقی خان بن نقد علیخان از شعراء هندوستان است که نخست بتخلص نظم راه نظم می پیموده؛ و پس از آن انصاف را اختیار فرموده، و در این سال چنانکه در «الذریعه ۹: ۱۰۸» نوشته وفات نموده؛ و او غیر از انصاف قاچار است که در (۱۲۲۲) بیاید.

ص: ۴۹

سنه ۱۱۹۶ قمری مطابق سنه ۱۱۶۰ شمسی غره محرم الحرام ... قوس ماه برجی سنه ۱۱۶۱ شمسی ... ربیع الاخر اول حمل ماه برجی

* (۲۱- وفات شیخ برهان الدین حنفی حمصی) *

وی چنانکه در «ریحانة الادب ۱: ۱۵۷» نوشته: ابراهیم بن علی بن حسین؛ از علماء و فقهاء حنفیه اهل سنت است که از بلده حمص برای تحصیل علوم و تکمیل آن بمصر رفته، و پس از آن بحمص برگشت و اخیراً مفتی طرابلس گردید، تا در این سال هم در آنجا وفات کرد.

* (۲۲- وفات سید جعفر صادقی دهلوی) *

بطوری که در «ریحانة الادب ۲: ۴۵۰» نوشته؛ وی از مشاهیر شعراء دهلوی بوده و کتابی بنام «بهارستان جعفری» تألیف نموده و در این سال وفات کرده، و این شعر از اوست:

ترک من دست چو بر خنجر بیداد برد تشنه را ذوق زلال خضر از یاد برد

* (۲۳- تولد ایتین کاترمر فرانسه‌ئی) * EremertauQ enneitE

وی از مستشرقین فرانسه است که در علوم اسلام و عربیت دستی داشته.

«گاهنامه ۱۳۱۰: ۱۳۶» شرحی درباره وی نوشته که با ملاحظه بعضی از مواضع دیگر بخلاصه این میشود که او در نزد سیلوستر دسائی که در ۱۲۵۳ بیاید؛ درس خوانده چندانکه از مبرزین شاگردان وی بشمار آمد و بعد از او پیشوای مستشرقین و فضلاء عصر خویش گردید، و علاوه بر مقامات علمی و ادبی دارای ملکات حسنه و اخلاق فاضله بوده، و بواسطه همین مزایا و جاهت و محبوبیتی مخصوص بهم رسانید، تا آنکه در سنه ۱۲۶۷ بعضویت آکادمی فرانسه نائل شد، و در مدارس علوم شرق بتعلیم پرداخت

و بعد از وفات دساسی در میان رفقاء و همکاران خود در مراتب علمیه برجسته گردید، و چندین کتاب مربوط باسلام و عرب تألیف نموده یا همت بطبع آنها گماشت و تصحیح و تحشیه نمود، مانند:

اول: «ترجمه کتاب تاریخ ممالک مقریزی» بفرانسه در چهار جلد با حواشی بر آن.

دویم: «کتابی در انتقاد و انتخاب و ملاحظات تاریخی و جغرافیائی». سیم: «مقالات - متعدده در آداب عرب و اسلام» که اغلب در مجله آسیائی منتشر شده. چهارم: «کتابی - در آثار مصر قدیم و بین النهرین و سامره» و آخر پس از مدت هفتاد و هفت سال قمری عمر در سنه هزار و دویست و هفتاد و سه وفات کرد.

* (۲۴- وفات شیخ محمد بکری صدیقی) *

وی فرزند مصطفی بن کمال الدین بن علی بن کمال الدین بن عبد القادر بن محیی الدین حنفی غزی است که پدرش شیخ مصطفی از اجلاء علماء حنفیه و عرفاء خلوتیه بوده، و کتب بسیاری تألیف نموده. تولدش سنه ۱۰۹۹، مدت عمرش ۶۳ سال، وفاتش سنه ۱۱۶۲.

شیخ محمد صاحب عنوان نیز از علماء اهل سنت بر طریقه حنفیه و از بزرگان اهل علم و ادب بوده، و همانا وی در سنه ۱۱۴۳ مطابق (۱۱۱۴ یا ۱۱۱۵) شمسی متولد شده، و در حجر پدر خود تربیت یافته، و نه سالگی قرآن عظیم را حفظ کرد و بتحصیل علوم پرداخت، و در نزد جماعتی درس خواند و از پدر خود طریقت صوفیه خلوتیه را فراگرفت و چندین کتاب نافع و نفیس تألیف کرد، اول: «شرح منظومه» پدرش. دویم: «صلوات شریفه» که انشاء کرده. سیم: کتاب «کشف الظنون» در اسماء شروح و متون که در اسماء کتب بطرزی غریب، و غیر از «کشف الظنون» در اسامی کتب و فنون تألیف کاتب چلبی است که زیاده بر صد سال پیش از او بوده، و همانا «کشف الظنون» مطلق مشهور این «کشف الظنون» چلبی میباشد. چهارم: کتاب «النفحات العواطر» در شرح رساله «الکلمات الخواطر». و او پس از مدت پنجاه و سه سال قمری عمر در این سال در شهر غزه شام که مدفن حضرت هاشم بن عبد مناف علیه السلام است وفات کرد، و هم آنجا دفن شد، چنانکه در «معجم المطبوعات: ۵۸۰» نوشته.

سنه ۱۱۹۷ قمری مطابق سنه ۱۱۶۱ شمسی غره محرم الحرام ... قوس ماه برجی سنه ۱۱۶۲ شمسی پانزدهم ربیع الاخر اول حمل ماه برجی

* (۲۵- تولد واشینگتن آروینک آمریکائی) *

وی از مشاهیر ادباء مملکت امریکا است، و شرح حالش را آقای حاج سید نصر الله تقوی در آخر «ترجمه تاریخ مقدس» وی (ص ۳۲۴) نوشته، و خلاصه آن بتغییری اندک و ملاحظه بعضی از مواضع دیگر چنین میشود که او در اواخر ماه ربیع الاخر این سال مطابق حمل ماه برجی در شهر نیویورک متولد شده، و پدرش تاجری بوده اصلا اسکاتلندی، و مادرش زنی انگلیسی، و اروینک تحصیلات خود را در مدرسه کلومبیا پایان رسانید و با اینکه ضعف بنیه غالباً او را از کار باز میداشت، اطلاعاتی عمیق و دقیقه فرا گرفت، و بعد برای اصلاح احوال مزاجی مسافرت نموده و در ممالک فرانسه، ایتالیا، سویس، هلند، انگلستان، سیر نموده، و در اقالیم مختلفه اطلاعاتی مبسوطه بدست آورد، و همانا اول قدم او در ادبیات در سن هیجده سالگی بود که یک سلسله مکاتیب مطایبه آمیز در روزنامه‌ئی که برادرش اداره میکرد انتشار داد، و آنها بسرعت هرچه تمامتر جالب انظار و موجب اشتها وی گردید، سپس تصنیفات متعدده دیگر حسن قریحت و پایه شهرتش را مستحکم ساخت، و در ابتداء؛ شغل وکالت ترافع در آوکارا اختیار کرد، ولیکن بزودی این عمل پر قیل و قال را ترک نمود و با برادر خود بتجارت پرداخت و در همان اوان جنگ امریکا و انگلستان شروع شد، و وی بسمت آجودانی (ژنرال تومپکن) داخل جنگ گردید، و در حدود سال ۱۲۳۰ با منصب سرهنگی از قشون خارج شد، لیکن کشمکش جنگ رشته تجارت او را بکلی پاره کرد، و مجبور شد از راه ادبیات در تحصیل معاش کار کند، لذا مجدداً بمسافرت انگلستان و پاریس و آلمان شتافت، و در این ممالک از مشهورات و تحقیقات خود تصانیفی انتشار داد؛ و چون در ضمن تحقیقات خود در تبیین و تشریح مسائل تاریخی جودت، مخصوص بروز داده بود، وزیر مختار امریکا در اسپانیا او را با اسپانیا دعوت

ص: ۵۲

نمود، تا در اسنادی که راجع بتاریخ کریستوف کلومب در آن مملکت سراغ کرده بود فحص نماید، آروین نیز باشتیاق هرچه تمامتر قبول دعوت نموده و بتفحص و تفصیل آن اسناد پرداخت، و در نتیجه پس از دو سال زحمت از اواسط سال ۱۲۴۳ تا اواسط ۱۲۴۵ «تاریخ زندگانی و مسافرت کریستوف کلومب» انتشار یافت، بطوری که از عذوبت گفتار و حسن ترکیب عبارات سرآمد سائر تألیفات مصنف گردید، و او هم خود در ضمن این تألیف در حدود سال ۱۲۴۴ داخل خدمت دولت شده و بسمت منشی‌گری سفارت امریکا در لندن منصوب گردید؛ و تا حدود ۱۲۴۷ در آنجا اقامت گزید و در آن وقت بامریکا برگشت؛ و در شهر واشینگتن سکونت نموده و طرف توجه و احترام عموم قرار گرفت و بعداً از آنجا بممالک شرقی دول متحده مسافرت کرد، و شرح مسافرت خود را در کتاب «تشریح و توصیف نوحی شرقی» نگاشته، و در حدود ۱۲۵۷ بسمت نمایندگی امریکا در دربار اسپانیا انتخاب شد و تا حدود ۱۲۵۹ آنجا بود.

در این وقت یکنفر از مخلصین وی مالی هنگفت بدو بخشید که امور معاشش را اداره میکرد و وی از آن ببعد خدمت دولتی را ترک کرده و در سال ۱۲۶۲ دوباره به نیویورک برگشت، و در حوالی آن شهر مسکن گرفت تا وفات کرد.

و اینک صورت تألیفات او، اول: کتاب «تاریخ احوال حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خلفاء او» در چند جلد که آنرا در حدود سال ۱۲۶۵ تألیف کرده، و میرزا محمد ابراهیم شیرازی جلد اول آنرا که در احوال حضرت رسول صلی الله علیه و آله است، در سال ۱۲۷۱ شروع بترجمه نموده و در روز ۴ شنبه ۴ ع ۲ سنه ۱۲۷۵ باتمام رسانیده، و بنام «تاریخ مقدس»

معروف شده، و این شرح احوال چنانکه بدان اشاره نمودیم از آخر آن نقل گردید، و میرعماد نقیب‌زاده مشایخ که در ۱۳۰۱ بیاید؛ این ترجمه را مطبوع و منتشر نموده، و حواشی چندی در پاورقی از خود بر آن نوشته.

دویم: کتاب «تاریخ زندگانی کریستوف کلومب» کاشف امریکا، و ظاهراً کتابی که میرزا محمد بن احمد منشی در ماه صفر ۱۳۲۸ در احوال کریستف کلمب تألیف کرده مأخوذ از اصل یا ترجمه همین کتاب باشد. سیم: کتاب «تشریح و توصیف نوحی شرقی».

چهارم: تصنیفات متعدده دیگر. پنجم: «مکاتیب متفرقه» که گفتیم در روزنامه‌ئی که

ص: ۵۳

برادرش منتشر میکرده درج شده.

و بالاخره، وی پس از مدت هفتاد و نه سال قمری و چند روز عمر در اوائل ماه جمادی الاولی سنه هزار و دویست و هفتاد و شش مطابق اوائل قوس ماه برجی وفات کرد

* (۲۶- وفات شیخ ابراهیم صایحانی حنفی) *

وی شیخ برهان الدین ابو اسحق، و چنانکه در «ریحانة الادب ۲: ۴۵۴» نوشته از اکابر فقهاء حنفیه، و در علوم دینیہ مردی متمهر بوده، و در قاهره از شیخ حسن مقدس و دیگر بزرگان تحصیل مراتب علمیه نموده، و در ریاضیات و فلکیات دستی توانا داشته، و کتب چندی تألیف کرده؛ اول: «رساله‌ئی در ربع مقنطر» دویم:

«رساله‌ئی در عروض». سیم: «شرح فرائض ابن شحنه». و در این سال در دمشق وفات کرد.

* (۲۷- وفات مرحوم شیخ ابراهیم حویزه‌ئی) *

حویزه، چنانکه در «روضات الجنات: ۵۱۱» نوشته بصیغه تصغیر ناحیه‌ئی است در میانه بصره و خوزستان در وسط ریگزار؛ و در غایت بدهوائی که زمین آن خاک؛ و آسمانش گرد، و ابرش بی‌آب؛ و بادسمومش زهر، و آبهایش تیرها؛ و خواصش عوام، و عوامش فرومایه‌اند؛ انتھی.

شیخ ابراهیم صاحب این عنوان فرزند خاجا عبد الله بن شیخ کرم الله بن شیخ محمد حسن بن شیخ حبیب بن شیخ فرج الله بن شیخ محمد بن شیخ درویش بن شیخ محمد بن شیخ حسین بن شیخ جمال الدین ابن اکبر حویزه‌ئی است.

این اشخاصی که در اینجا نوشته شدند بطوری که در کتاب «الحیة الروحیه» نوشته همه از علماء و روحانیون بوده‌اند، و شیخ جمال الدین مرقوم نامش موافق همان کتاب تحریر شد؛ لکن در «روضات الجنات» در صفحه مرقومه نامش را جمال؛ و در «الذریعه ۲: ۴۸۷» حماد نوشته؛ و بهرحال از میانه رجال مذکورین؛ مرحوم شیخ فرج الله مخصوصاً از علماء و فقهاء عصر

خود در مائه یازدهم بوده، و در علوم رجال و تاریخ و ابتکار در طرز تألیف تتبعی غریب و تبحری عجیب داشته، و چندین کتاب تألیف کرده؛ از آن جمله کتاب «ایجاز المقال» در معرفت رجال؛ و غیره؛ و در «روضات» در صفحه

ص: ۵۴

مذکوره شرح احوال او را در عنوانی مخصوص ذکر کرده.

و شیخ کرم الله مذکور فرزندان داشته؛ یکی: شیخ محمد که در ۱۳۱۷ بیاید؛ و دیگر: خاجا عبد الله که پدر شیخ ابراهیم صاحب این عنوان است؛ و شیخ ابراهیم خود از بزرگان علماء در مائه دوازدهم بوده و روایت میکند از مرحوم سید عبد الله شوشتری قدس الله تعالی سره که در (ص ۳) گذشت، و همانا وی از جمله چهار نفری است که سید عبد الله مرقوم اجازه کبیره معروفه را برای آنها نوشته؛ و در آن شطری وافر و مهم از احوال علماء مائه دوازدهم آورده که دارای فوائد کثیره میباشد، و شیخ ابراهیم در این سال وفات کرده چنانکه در «أعیان الشیعه: جزء ۵ یا جلد ۶» نوشته، و مرحوم سید محمد زیناء نجفی که در ۱۲۱۶ بیاید در مرثیه و ماده تاریخ وی فرموده:

تری ای خطب قد ألم جلیل	و ای مصاب قد أتیح مهول
أجل فجع الناعی المبکر معولا	فهاج عویلا موصلا بعویل
نعی الیوم ابراهیم افضل من نعی	و أوفی خلیل للاله جلیل
موارد علم جف سائغ وردها	و روضة فضل آذنت بذبول
ألا فی سبیل الله من سد بعده	لطالب دین الله کل سبیل
فیار احلا قد غادر الهم قاطنا	یریع قلوبا آذنت برحیل
مقامک ابراهیم أصبح عامرا	بخیر سلیل قد نجلت نبیل
مناقبها الحسنی علی دلیلها	فأکرم بمدلول و خیر دلیل
و ما صاح روض قد نمت فی بقاعه	زواکی فروع طیبات اصول
علی وان جلت و جمت مصیبة	فأنت اذا حلت اجل حمول
أندعوک للصبر الجمیل جهالة	و لم نر خلقا منک غیر جمیل
أتی أول الباکین یعنی مورخا	بکی فقد ابراهیم کل خلیل

در این اشعار معلوم شد که وی فرزندی داشته بنام علی که طرف خطاب در این مرثیه قرار گرفته.

ص: ۵۵

*** (۲۸- وفات شیخ أحمد رسمی اقریطشی) ***

رسمی، منسوب است بر سمو که نام دیگری است برای جزیره اقریطش.

و شیخ أحمد فرزند ابراهیم بن أحمد و کنیه اش أبو الکمال و از أهل علم و ادب و فضل و کمال بوده، و بطوری که در کتاب «لغت نامه دهخدا ۳: ۱۱۰۱» نوشته در سنه هزار و صد و شش مطابق (۱۰۷۳ یا ۱۰۷۴) شمسی در جزیره اقریطش متولد شده، و هم آنجا مقدمات علوم عربیه را یاد گرفت، و در سنه ۱۱۴۷ باسلامبول رفت و فقه و منطق را آنجا خواند، و معلومات ادبیه خود را تکمیل کرد، و در انشاء و ترسل و حفظ وقایع و أشعار و حسن خط بر همگان تفوق یافت، و در مشاغل دولتی درآمد، و در أمور جنگی که میانه سلطان مصطفی خان و روسیه واقع شد حاضر بود و مناصب مهمه داشت، و در آخر عمر چشمش ضعیف گشت، و او را تألیفات چندی است، اول: کتاب «حدیقة الرؤساء» در تراجم رؤساء کتاب دولت عثمانی. دوم: کتاب «الخميلة الكبرى» در تراجم خواص و مقربان آن دولت. و آخر پس از مدت نود و یک سال قمری عمر در این سال وفات کرد انتهی. و «خميله» که نام کتاب او است بخاء معجمه بر وزن سفینه بمعنی درخت پربرگ و بار است، و پوشیده نباشد که در «لغت نامه» تاریخ وفات صاحب عنوان را بأرقام هندی در سنه ۱۰۹۷ نوشته، و آن اشتباه است، زیرا که اولاً تولد وی را چنانکه گفتیم در سنه هزار و صد و شش و رفتنش را باسلامبول در سنه ۱۱۴۷ ذکر کرده، و اگرچه آنها هم أرقام هندی است نشاید گفت آنها غلط و این درست است، و علاوه بر آن سلطان مصطفی خان که در این جنگ طرف با روسیه بوده، همانا سلطان مصطفی خان سیم بوده که در سنه ۱۱۷۱ جلوس نموده، و در سنه ۱۱۸۲ روسیه بعثمانی اعلان جنگ داده، و جنگ در کار بود تا در سنه ۱۱۸۸ صلح واقع شد، و در «لغت نامه همین جلد: ۱۴۲۹» عنوانی دیگر برای احمد رسمی آورده که ظاهراً آنها را دو نفر دانسته و تولد او را در سنه ۱۱۳۳ و وفاتش را در سنه ۱۲۰۳ ذکر کرده، و شرح مختصری از وی نوشته، که بنظر ما هر دو یکی هستند و آنجا اشتباه شده، و بدین جهت ما در آن سال عنوانی برای او نمی آوریم، و همین اندازه گوئیم که: تألیفاتی که آنجا نوشته و اینجا نیست، یکی:

«تاریخ جنگهای روس و عثمانی»، و دیگر «سیاحت نامه» و سفرهای خودش است که

ص: ۵۶

هر دو را هامر بالمانی ترجمه کرده.

*** (۲۹- تولد حاجی أسد الله خان بالاکفتی شیرازی) ***

بالا گفت، بطوری که در «فارسنامه ۲: ۲۲ و ۴۶» فرموده محله‌ای است از پنج محله حیدری خانه شیراز که در میانه مشرق و جنوب آن شهر واقع شده، و در زمان کریم خان با محله‌ئی که سابقاً باغ‌نو می‌گفته‌اند یکی گشته و همه را بالا گفت گویند چنان‌که مزارات و بقاعی که در کتب، آنها را نوشته‌اند در محله باغ‌نو است اینک همه در محله بالا گفت میباشند، و گفت بکسر کاف عربی و سکون فاء و تاء دو نقطه، در لغت فارسی: دوش و سردوش را گویند که بعربی کتف بتقدیم تاء بر فاء باشد، و این محله را بالاکت و بالکت و بالکد نیز می‌گویند انتهی مختصراً.

حاجی آسَد اللّٰه خان صاحب عنوان فرزند مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله ابن حاجی هاشم خان بن حاجی محمود بن حاجی محمد علی تاجر از نژاد مرحوم حاجی قوام الدین حسن ممدوح مرحوم خواجه حافظ شیرازی است.

حاجی محمود مردی خیرمند بوده، و در سنه ۱۱۳۰ مدرسه و مسجدها شمیة را در محله بالاکت شیراز بنام فرزندش حاجی هاشم خان بناء نموده.

فرزندش حاجی هاشم خان از معاریف شیراز و در زمان نادرشاه کدخداباشی پنج محله حیدری خانه آن شهر بوده، و فرزندان چندی داشته، ۱ حاجی طالب که در ۱۲۵۵ بیاید. ۲: عبد الرحیم خان که در غره ذی الحجه سنه ۱۲۱۵ بقتل رسیده، و فرزندش حسن خان از شعراء زمان و فصحاء دوران بوده، و تخلص طایر می‌کرده، و در حدود ۱۲۴۴ در کرمانشاه وفات نموده. ۳: حاجی ابراهیم خان که از آجله رجال و اعیان دولت آقا محمد خان قاجار و فتحعلیشاه بوده، و در سنه ۱۲۰۹ صدر اعظم آقا محمد خان و ملقب باعتماد الدوله شده، و در حدود سال (۱۲۱۵-۱۲۱۶) بفرمان فتحعلیشاه در طالقان بجهان دیگر رفت، و فرزندان چندی باز نهاد، از آن جمله: پسر چهارم او حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک است که در ۱۲۰۳ بیاید، و پسر دویم او مرحوم حاجی آسَد اللّٰه خان صاحب این عنوان است که از فضلاء عصر و ادباء زمان خود بوده، و در «فارسنامه ناصری ۲: ۴۸» شرح احوال او نوشته، و از آن چنین برآید که:

ص: ۵۷

وی در این سال در اصفهان متولد شده، و با اینکه در سنه ۱۲۱۵ در موقع نکبت پدر و خانواده خود از هر دو چشم نابینا شده کسب کمالات و علوم نموده و فاضلی گرانمایه گردید، و «رساله‌ئی» در احوال خود از حین تولد تا سنه ۱۲۶۲ نوشته که در آن از آیات و اخبار و اشعار و امثال و کلمات حکماء و غیره شطری وافر باقتباس آورده، و گنجینه‌ئی نفیس ترتیب داده، و بطوریکه در «گلشن وصال: ۲۹۴ و ۲۹۹ و ۳۴۰»؛ نوشته داوری شیرازی زبان و ادبیات ترکی را نزد او تحصیل نموده، و آخر الامر پس از مدت هشتاد و سه سال قمری عمر در سنه هزار و دویست و هشتاد وفات کرده.

* (۳۰- وفات سجاعی نحوی مصری) *

وی از علماء نحو و ادب است که شرحی بنام «فتح الجلیل» بر شواهد «شرح ابن - عقیل» بر «الفیه» ابن مالک در نحو تألیف فرموده، و در این سال وفات نموده، چنانکه در «کنز العلوم: ۵۴۴» نوشته.

* (۳۱- تولد مرحوم میر سید علی نیاز شیرازی) *

وی فرزند مرحوم میرزا حسنعلی طبیب شیرازی است که در ۱۲۲۵ بیاید.

و خود از شعراء و فضلا بوده، و بطوری که در «فارسانامه ناصری ۲: ۱۱۸» فرموده در این سال از بطن دختر مرحوم میرزا جانی فسائی که در ۱۲۱۲ بیاید متولد شده، و در خدمت والد ماجد خود کسب مراتب حکمت و طب نموده؛ و از خالوی بزرگوار خود مرحوم حاجی میرزا ابراهیم حجة الاسلام که در ۱۲۵۵ بیاید مطالب کتب فقه و اصول را آموخت، و مرتبه شاعری را از طبع نقاد و ذهن وقاد خود دریافت، و رموز خوشنویسی را از خواجه ابو الحسن فسائی شاگرد بلاواسطه درویش عبدالمجید شکسته نویسنده اصفهانی فراگرفت.

(درویش عبدالمجید استاد بسیار مهم و معروف در خط شکسته بوده و در سنه ۱۱۸۵ وفات نموده و در قبرستان کوچکی که در تخت پولاد نزدیک تکیه میر فندرسکی است دفن شده و بواسطه سنگ لوحی که بر قبرش افتاده و نام و تاریخ وفاتش بر آن نوشته میتوان قبرش را پیدا نمود).

مرحوم نیاز چندان کسب فضائل و کمالات نموده که در حکمت و طب بدرجه اعلی

ص: ۵۸

ارتقاء وصیت شعرش از شعری گذشت، و خط شکسته اش در درستی خط نسخ بر خطوط خوشنویسان کشید، و در شعر تخلص نیاز نمود، و در خط بخوشنویس مشهور شد، و در سال هزار و دویست و سی و اندی بسیاحت هندوستان رفته و بعد از دو سال باز بشیراز برگشت.

و از آنجا که همیشه ارباب فضل و کمال و اصحاب وجد و حال از مال دنیا تهی دست و بیریشانی و سختی باید بسر برند (الا ماشد و ندر) مرحوم نیاز نیز بعد از چندی پریشان و مقروض شده، و خانه نشین و تکیه جدش حاجی آقاسی بیک و ضیاع و عقار خود را در شیراز فروخت و قروض خویش را اداء نمود، و مدتی بسرپرستی املاک خود در قریه نوبندگان فسا توقف فرمود، و بعد از آن عود بشیراز کرد و تا آخر عمر در آن شهر بسر آورد.

مرحوم نیاز در طب درس هم می گفته، و مرحوم حاجی میرزا حسنخان فسائی مؤلف «فارسانامه» در این علم در نزد او درس خوانده، و نیز چندین نسخه از «دیوان حافظ» و «خسرو و شیرین» و «حشی» و «خمس» نظامی و «شاهنامه» فردوسی را بخط خوش خویش کتابت کرد، و خود هم کتبی دارد، اول: «دیوان غزلیات» نزدیک بینج هزار بیت. دوم: کتاب «راز و نیاز» که آن مثنوی بر وزن «گلشن راز» و در قصه فیروز و نسرین خیالیه است، نزدیک بدو هزار و پانصد بیت؛ و اینک این اشعار از او در اینجا نوشته میشود:

وی ز لطفت خارها گلزارها

ای ز شوقت در دل من خارها

سهل باشد در رهت دشوارها	گر امید وصل باشد عاقبت
غیر جان دادن براهت کارها	بر سرم بگذر که دارم در نظر
روزگار از غم کشد دیوارها	در میان ما و شادی جهان
از رقیبان این همه آزارها	میکشد بهر تو ای گل نیاز
ره نیابد در دل، این رندان عشرت پیشه را	تا نگیرد لشگر غم سر بسر ملک جهان
جزمی از جا برنیارد کند هیچ این ریشه را	هر دلی را کاندر او غم ریشه محکم کرده است
گر نمیزد عاقبت فرهاد بر سر تیشه را	کی بعشق افسانه گشت از چاره پردازی نیاز
جانم رسید بر لب و عمرم بسر رسید	افغان که چون نهال امیدم بیر رسید

ص: ۵۹

بنگر چها که بر من از این چشم تر رسید	سیلاب اشک سد رهم شد بکوی دوست
پروانه را نگر که چه از بال و پر رسید!	ای مرغ دل، ز بی پری آسوده‌ئی کنون
بتکده‌ام کوی دوست، قبله من روی او است	ره زن من زلف یار، رهبر من، بوی او است
سجده گه عاشقان، طاق دو ابروی او است	زاهد و طوف حرم، برهمن و سومنات
چشمه کوثر روان، بهره‌چه از جوی او است	روضه دار السلام، گر نبود میکده
گردن جان را کمند، سلسله موی او است	دام دل هوشمند، دانه خال وی است
با تو اگر شد چنین، از تو نه از خوی او است	یار ندارد نیاز، میل بخشم و بناز
جز مرگ، علاج کار ما نیست	امروز که یار، یار ما نیست

در وادی عشق خو برویان	جز کشته شدن شعار ما نیست
برق ار چه بسوزد عالمی را	همچون دل پر شرار ما نیست
با لاله رخان وفا نبوده است	یا بوده بروزگار ما نیست
با خسته دلان تفقد و لطف	رسم است که در دیار ما نیست
صیدی چو نیاز لاغر و زار	شایسته شهسوار ما نیست
اکنون که گل نشست بر اورنگ خسروی	می خور بروی یار به آهنگ پهلوی
ساقی بیار باده که هر دم نسیم باغ	خوش میکند حکایت أنفاس عیسوی
پرکن قدح ز باده که شاید دمی مرا	بخشد فراغتم ز امل های دنیوی
ای دل ز فکر تفرقه خاطر نگاهدار	خواهی ملول گشت گر این نکته بشنوی
غافل مشو ز پنجه شاهین روزگار	ای کبک خوش خرام که سرمست میروی
آزاد از غم دو جهان گشت آن که او	از جان و دل بیبر مغان کرد پیروی
آن تخم دوستی که فشانندی بدل نیاز	جز غم نداده حاصلی اکنون که بدروی

و چند نفر دیگر از شعراء نیز تخلص نیاز دارند اول: نیاز شیرازی دیگر که در ۱۲۳۴ بیاید. دویم: نیاز طباطبائی که نامش آقا سید حسین و از احفاد میرشاه تقی جوشقانی است که در زمان شاه سلیمان و از محترمین آن زمان بوده، و شطری از احوال آقا سید حسین که از شعراء مائه سیزدهم بوده با اشعار او در «مجمع الفصحاء:

ص: ۶۰

۲: ۴۹۷» و «دانش نامه» ذکر شده، و این چند شعر از او نوشته شد:

دل پریشان زخم طره او شد آری	در چنین تیره شبی جای پریشانی بود
جز آرزوی آن که زنی تیر دبگرش	مطلب ز دست و پا زدن بسمل تو نیست
نیست معلوم که دلها ز غم او چون شد	این قدر هست که پر خون شده دامانی چند
بی قدریم نگر که بهیچم خرید و من	شرمندهام هنوز خریدار خویش را

بگو چگونه فروشم غم ترا بدو عالم
که شادی دو جهان دادم و غم تو خریدم
شانه کمتر زن که ترسم تار زلفت بگسلد
تار زلف تو است اما رشته جان من است

و بمضمون این بیت اخیر، حزینی شاشی این بیت را گفته، که در «طرائق ج ۳» فرموده آن بهتر است:

بس که دل‌های کسان بسته آن زلف دوتا است
شانه را راه گذر نیست ز بسیاری دل

بهرحال، مرحوم نیاز صاحب عنوان، پس از مدت شصت و شش سال قمری عمر در سنه هزار و دویست و شصت و سه وفات کرد، و پسرش مرحوم حاجی میرزا بزرگ وفا در ۱۲۲۴ بیاید، و دخترش زوجه مرحوم حاج میرزا حسنخان مؤلف «فارسنامه» است که گفتیم شاگرد او بوده.

* (۳۲- وفات خرد، شاعر نوری مازندرانی)*

مرحوم خرد، نامش میرزا علی مردان، و از اهل شهر نور مازندران است، و بطوری که در «مجمع الفصحاء ۲: ۱۱۱» نوشته، در اصفهان کسب کمال نموده، و بناء اشعار خود را بر قدح و مدح نهاده، و عمر را بأهاجی رکیکه بسر رسانید، و آخر توبه کرده، و در این سال در نخجوان بجهان دیگر خرامید، چنانکه در «منتظم ناصری» است، و در «مجمع» در سنه ۱۰۹۸ گفته و آن اشتباه است، که میخواست ۱۱۹۸ بنویسد، زیرا که وی احوال او را در قسمت چهارم کتاب که بعنوان شعراء معاصرین است آورده و در آن از شعراء زمان صفویه بعد از مائه یازدهم هیچکس را ذکر نکرده، بلکه آنان را در قسمت سیم بعنوان شعراء متوسطین تذکره نموده و آنجا این چند شعر را بهترین اشعار او دانسته:

ص: ۶۱

دلم خلد برین است و خیال یار رضوانش
خیاپانش طریق عشق و سامان پیش از امکانش
شراب خوشگوارش ز هر غم مستیش هشیاری
نعیمش محنت و قطع علایق حور و غلماش
جداول جوی خون و چشم گریان چشمه کوثر
مقاصد دوری از مقصود و راحت رنج دورانش
خدا خلاق خلق است و نبی الله مقصودش
نبی جان جهان است و ولی الله جانانش
مسلمانی است از او باقی، کسی کز نامسلمانی
جز این داند، شوی کافر اگر خوانی مسلمانش

تکاور چون بهر میدان دهد جولان بگف چوکان

شود جرم زمین غلطان چو گو، در پیش چوکانش

بدانسان کز شهان احسان گدایانرا طمع باشد

بود چشم کرم دایم، شهانرا از گدایانش

موحد مؤمنی کاو را نباشد مهر او، باشد

شریک شرک توحیدش، قرین کفر ایمانش

* (۳۳- تولد مرحوم وصال شاعر شیرازی)*

وی مرحوم ابو أحمد میرزا کوچک، محمد شفیع بن محمد اسمعیل بن محمد شفیع بن محمد اسمعیل اصفهانی (رحمه الله) است.

شرح احوال دریای فضل و کمال مرحوم وصال و خانواده جلیله وصالیه، در بسیاری از کتب باختصار و تفصیل نوشته، از آن جمله آنچه در نزد ما اینک حاضر و در نظر است:

«مجمع الفصحاء ۲: ۵۲۶» و «فارسانامه ناصری ۲: ۶۴» و «طرائق الحقائق ۳:

۱۶۵-۱۸۶» و از همه بهتر «گلشن وصال» که آنرا مخصوص احوال آن خانواده نوشته‌اند ص ۲۲؛ و از همه آنها چنین برآید که میرزا اسمعیل جد اعلائی وصال در دوران صفویه عامل گرمسیرات فارس بوده.

فرزندش میرزا محمد شفیع چون خطی خوش داشته، دبیر نادرشاه بوده، و چهار نفر فرزند داشته: میرزا اسمعیل، میرزا محمد تقی، میرزا ابراهیم. میرزا قاسم و این پسران بعد از وفات پدر، ترک علاقه از اصفهان نموده بشیراز آمدند. و میرزا ابراهیم و میرزا بگوشه‌گیری و انزواء عمر را بسر رسانیدند، بلکه میرزا قاسم از مشایخ سلسله ذهبیه بشمار می‌آمد، و میرزا محمد تقی بهندوستان رفته آنجا مقیم شد، و میرزا اسمعیل چون در فن سیاق و استیفاء استاد بود یکی از اعضاء مهم دفتر استیفاء کریمخان زند گردید، و بعد از چندی از آن کار استعفاء داده و بآذربایجان رفت، و آنجا زنی را تزویج نموده و از او دختری آورده، و چون بزرگ شد وی را بزناشوئی بتاجری داده

ص: ۶۲

و خود بشیراز برگشت و بگوشه‌گیری پرداخت. و آنجا دختر میرزا عبد الرحیم شاعر شروانی را بزوجیت اختیار کرد، و از آن مخدره مرحوم وصال صاحب عنوان در این سال متولد شد.

مرحوم وصال (علیه الرحمه) از اجله و اعظم شعراء و اهل علم و ادب و فضل و کمال و وجد و حال و تصوف و عرفان بوده، خطی خوش و صوتی دلکش و صورتی زیبا و سیرتی ملکوتی و اخلاقی روحانی و نفسی رحمانی داشته، و در نقاشی و حسن سلیقه و ابتکار در ظرایف فنون خطوط سبعه و سایر صنایع و اعمال یدی؛ نظیری برایش بهم نمرسیده، در حکمت

الهی و علوم ریاضی بخصوص موسیقی مرتبه‌ئی رفیع و مقامی منیع بهم رسانیده، و چون متولد شد، چندی نگذشت که پدرش وفات کرد، و جد مادریش میرزا عبد الرحیم بیرورش وی پرداخت، و بعد از دو سال او نیز بسرای دیگر رفت، و میرزا عبد الله فرزندش که کاتب کلام الله مجید می‌بود بتربیت خواهرزاده قیام نمود.

مرحوم وصال در آغاز جوانی طبعی سرشار پیدا کرد و میرزا عبد الله خالوی وی او را از گفتن شعر جلوگیری مینمود و همواره بکتابت کلام الله و دعواتش امر میفرمود، و با این وصف که اشعار خود را پنهان میداشت و برای اصلاح آنها و راه افتادن طبع بانجمن شعراء نمیتوانست برود، باز طبع روان وی کار خود را کرد و در سخن‌سرائی بدرجه‌ئی رسید که در «تذکره دلگشا» و «ریاض العارفین» و «مجمع الفصحاء» چندان در تعریف وی مبالغه نموده‌اند که ادوارد براون انگلیسی در «تاریخ ادبیات- ایران» آنها را حمل باغراق نموده، ولی الحق که وی سزاوار آن بوده.

وصال چون بحد رشد و تمیز رسید بفقر و درویشی گرائید، و در جستجوی مردی کامل برآمد تا بخدمت پیر بزرگوار مرحوم میرزای سکوت که در ۱۲۳۹ بیاید رسید، و از فیض صحبت آن عارف ربانی و مرشد حقانی بدرجات عالیہ علم و عمل فائز آمد، و نخست در شاعری مهجور تخلص میکرد، و چون از وصال آن زبده ارباب حال زمان مهجوری سرآمده باشارت وی وصال تخلص فرمود، و بعلت اینکه همنام جد خود بود، بمیرزا کوچک معروف شد، و سالها در شیراز مرجع اهل شعر و ادب، و مجلس ارم مونسش مجمع دوستان جانی و برادران روحانی بود، و هیچ‌کس هیچوقت از ملاقات

ص: ۶۳

و مقالات وی سیر نمیشد، و بمیل؛ آن محفل انس را ترک نمیکرد.

مرحوم رضا قلیخان هدایت که در اوقات حیوة وی چندین سال در شیراز بوده و همواره با او حشر و معاشرت داشته، در «مجمع الفصحاء» در وصف آن جناب نوشته:

که باشد راه در بزم وصالش

عجب دارم از آن دل وز ملالش

مرحوم وصال یک بدست زمین نداشته و همواره امور معاش را از کتابت کلام الله مجید می‌گذرانیده و غالباً آن صحایف مکرمات یا قطعه‌های خط و دعوات را برای بزرگان هدیه می‌نمود، و امر معاش را بدانها منظم می‌فرمود، و در سی و دوسالگی زنی از خویشان خود را تزویج کرد، و در مدت عمر کتب و تألیفات چندی بعرضه ظهور و بروز آورد از این قرار: اول: کتاب «بزم وصال» که آن منظومه‌یی است مثنوی بر وزن «شاهنامه» شامل چهل بزم در حکایات شیرین و دلنشین و آنرا در زمانی که با خوانین قشقائی مسافرت کوتاهی نموده، و چهل شب هر شبی را در منزلی بسر می‌برده سروده. دویم: «تتمیم مثنوی شیرین و فرهاد» یا «خسرو و شیرین» وحشی.

مرحوم کمال الدین محمد بافقی کرمانی متخلص به وحشی، که در سنه ۹۹۱ وفات نموده، و قبرش در یزد معین و معروف بوده، و در این چند ساله نزدیک بسبب احداث خیابان مهدوم و معدوم گردیده و از بین رفت، کتابی منظوم در قصه این عاشق

و معشوق بوزن «گلشن‌راز» آغاز نهاده و شطری گفته و ناتمام مانده، مرحوم وصال آنرا تمام کرده و در «گلشن وصال: ۲۵» نوشته که مرحوم هدایت اشعار وی را بر وحشی برتری داده، لیکن خود مرحوم وصال فرموده:

غرض عشق است و اوصاف کمالش اگر وحشی سراید یا وصالش

سیم: «دیوان اشعار» بالغ بر سی هزار بیت، مشتمل بر قصائد و غزلیات و مراثی و ترجیعات و مثنویات؛ و غزلیات آن بر سه نوع است، قسمتی بطرز غزلیات سعدی در دفتری جدا، و قسمتی در جواب غزلیات حافظ در دفتری جدا، و قسمتی متفرق در دفتری جدا، و از آن جمله نزدیک دو هزار بیت در مراثی حضرت سید الشهداء علیه السلام و غیره است که نهایت جانسوز و دلریا و شامل مضامین بکر است و مکرر چاپ خورده و در اطراف و اکناف عالم منتشر شده، و مخصوصا از قصائد او چندین قصیده طولانی در

ص: ۶۴

حکمت الهی و توحید و عرفان و مراتب سیر و سلوک است که یکی بنام آب زندگانی در مدح میرزای سکوت رحمه الله است.

در «گلشن وصال: ۲۶» نوشته: در هر جا که باستقبال استادان سخن رفته بهمان مسلک گزائییده، با آنکه لطافت مخصوص را دارا است. در غزلی می‌فرماید:

مرا نه طالع سعد است و نه اتابک سعد خدا نخواست که خیزد دو سعدی از شیراز انتهی

چهارم: کتاب «سفینه» در شرح احادیث قدسیه نظما و نثرا. پنجم: «شرح کتاب - أطواق الذهب» زمخسری در مواعظ و آداب و حکم و اخلاق ایضا بنظم و نشر. ششم:

کتاب «صبح وصال» بطرز گلستان سعدی. هفتم: «کتابی در ادبیات و قوانین عروض» هشتم: «کتابی در حکمت و کلام» بنثر و نظم. نهم: «کتابی در گفتار حکیم - فارابی» در علم موسیقی، و دیگر از آثار او خطوط و نوشتجاتی است که از او باقسام مختلفه خط باقی مانده، و از آن جمله قرآن‌های مجید و کتب دعوات است که در «گلشن - وصال: ۳۲» نوشته: شصت و هفت قرآن و هفتصد دعوات و چند جلد از «مثنوی» مولوی و «دیوان حکیم خاقانی» و «انوری» و «کلیات شیخ سعدی» و «کتاب خواجه حافظ - شیرازی» بخط برجسته نستعلیق و شکسته است، و بعضی از قرآن‌ها بقطع وزیری و هیکیلی بوده، و صفحه‌ئی را بچندین خط و چندین رنگ می‌نوشته، و تذهیب و نقاشی میکرده، و در آخر هر قرآنی نوشته که قرآن چندم از مکتوبات او است.

و هرچند نتوان از اشعار او چیزی انتخاب کرد، چون همه در اعلا درجه شیوائی و دلربائی است، لیکن ما؛ در اینجا از «فارسانمه ناصری ۲: ۶۵» این چند شعر را در مدح حضرت رسول صلی الله علیه و آله از او آوردیم:

این اثر آن بنان ماه شکاف است	ماه فلک را کلف مگوی که لاف است
ای که ترا خرق و التیام گزاف است	کاهکشان پهلوی دریده چرخ است
شاهد تسبیح سنگ ریزه، کفاف است	اختر گردون که شد زریک روان بیش
شبرو افلاک را ندیده معاف است	دیده شبکور نفس اگر ز چه طبع
آن سخنان حکیم بییده یاف است	مه چو شکافد کسی فلک بشکافد
هفت سماوات گرد او بطواف است	طوف سماوات کرد یک شب و عمری است

ص: ۶۵

کش بهمه حال با خدا دل صاف است	ره نزند عرض صافنات جیادش
گر بصلوة است یا بصف مصاف است	زان که کسی با خدا شریک نسازد
این خلف بی‌خلاف عبد مناف است	گر صلوات آری آورم بتو نامش
کش ز خداوند عصمت است و عفاف است	قاعده مردمی محمد مرسل
تا بأبد تیغ انبیا بغلاف است	آن نبی السیف کز کمال جهادش
هیچ کفاف ار کند برای سجاف است	أطلس گردون کجا و جامه قدرش
سر بسر افسانه‌های زیر لحاف است	شعر فصیحان زوحی زیر گلیمش
هفت فلک در شمار سبع عجاف است	تا بعزیزی رسد بخواب زمانه
در هوشش بر کف از مجره کلاف است	شد بتر ازو شبی چو یوسف و این زال

این قصیده از حیث وزن و قافیه و مضامین و الفاظ، از جیاد قصائد بشمار آید؛ و اتفاقاً نشاطی هزار جریبی که معاصر همین وصال بوده و در سال وفات او وفات نموده، قصیده‌ئی بهمین وزن و قافیه در مدح حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دارد که ضمن شرح حال او در (شماره ۵۷) بیاید.

مرحوم وصال شاگردان چندی داشته، از آن جمله شش نفر فرزندان، هرچند که در مورد غیر داوری که در «گلشن وصال: ۲۹۴» تصریح بشاگردی او نسبت بپدر نموده درباره دیگران جائی مصرحاً ندیده‌ام که در نزد او درس خوانده باشند. و دیگر آقا فتحعلی حجاب که در ۱۲۶۹ بیاید، و او را در «گلشن وصال: ۲۷۹» نوشته که فن خطاطی و سخنوری را از او آموخت. و بهر حال وی را یک دو سال پیش از وفات آبی در چشم پدید آمد که یک سال نایبنا بماند، و از نوشتن و خواندن روی خط محروم گردید و پس از یک سال مردی کحال از کرمانشاه بشیراز آمد و چشمش را میل زد و باز روشنی یافت و شهری بلکه خلقی را شادمان نمود. و چون ماده مرض دفع نشده و چشم را زیاده از حد بنوشتن و خواندن واداشت؛ پس از چندی دیگر باره آب آورد، و این دفعه علاج‌پذیر نبود، و مدتی ماند تا در ماه رجب الفرد سنه هزار و دویست و شصت و دو

ص: ۶۶

مطابق سرطان ماه برجی وفات کرد، و در شیراز در بقعه شاه چراغ در جوار مرشد بزرگوار خود مرحوم میرزای سکوت دفن شد، که هم اکنون قبرش آنجا زیارتگاه، و أشعاری عبری و فارسی در ماده تاریخ او بر آن نوشته شده، و از وی شش پسر باز ماند که هر یک در جهات سته فضل و کمال مانند خود وصال کلی منحصر در فرد بودند.

اول: میرزا احمد وقار. دویم: میرزا محمود حکیم، سیم. میرزا محمد داوری، چهارم: میرزا ابو القاسم فرهنگ، پنجم: میرزا اسمعیل توحید، ششم: میرزا عبد الوهاب یزدانی، و شرح أحوال این بزرگواران بترتیب در ۱۲۳۲ و ۱۲۳۴ و ۱۲۳۸ و ۱۲۴۲ و ۱۲۴۶ و ۱۲۵۲ بیاید.

ما در همه این بزرگواران بطوری که از «گلشن وصال: ۲۶ و ۱۳۴» برمی آید، زنی بنام سکینه از خویشاوندان خود وصال بوده که وی را در سی و دو سالگی خود تزویج نموده، و او در سنه هزار و دویست و هشتاد و نه وفات کرده و در بقعه شاه چراغ نزدیک قبور اولاد خود دفن شد.

سنه ۱۱۹۸ قمری مطابق سنه ۱۱۶۲ شمسی پنجشنبه غره محرم الحرام ... قوس ماه برجی

* (۲۴- وفات مرحوم آقا محمد بیدآبادی قدس سره) *

وی فرزند ملا محمد رفیع گیلانی است که پدرش ملا محمد رفیع از اهل علم و فضل و ورع و اجتهاد بوده، چنانکه در «روضات الجنات: ۶۵۲» فرموده، و ظاهراً وی از گیلان باصفهان آمده و آنجا توطن کرده و هم در آن شهر وفات نموده،

چنانکه قبرش هم تا این ایام در تخت پولاد در پشت تکیه خوانساری‌ها معین و معلوم است که بعدها فرزندش صاحب عنوان در نزد او دفن شد.

مرحوم آقا محمد، خود از آجله حکماء متألهین و افاضل اهل سیر و سلوک و زهد و تقوی و ریاضت و عبادت و یقین بوده، بلکه وی را از صاحبان مقامات عالیه و کرامات زاکیه می‌شمرند.

شرح احوالش در چندین کتاب نوشته، و از آن جمله «روضات الجنات: ۶۵۱»

ص: ۶۷

و از آنها همه چنین برآید که وی در اصفهان متولد شده، و هم آنجا در نزد میرزا محمد تقی الماسی که در ۱۲۱۴ و آخوند ملا اسمعیل خاجوئی که در ۱۲۸۲ بیابند درس خوانده و خدمت سید قطب الدین نیریزی که در ۱۱۹۹ در احوال آقا هاشم ذهبی بیاید، بموجب مسطورات «طرائق الحقائق ۳: ۹۸» ارادت بهمرسانیده و سالها در آن شهر بتدریس کتب حکمت الهی مشغول و اهل سیر و سلوک را هدایت و ارشاد می‌نمود، و خود بر ریاضت و عبادت و تهذیب اخلاق بسر می‌آورد، بلکه در «تذکره العارفین: ۱۰۴» فرموده که وی در مدرسه حکیم درس تفسیر هم می‌گفته، و در «ووضات» نوشته که وی مدت شش ماه در یکی از سنوات قحطی اصفهان هم‌اره باکل زردک بسر برده که گاهی آنرا پخته و گاهی خام تناول می‌فرمود، و هیچ اظهار انزجار نمی‌کرد و همی با شغف و نشاط بدان نحو گذران می‌نمود و با اینکه سلاطین آن عصر اظهار ارادت باو می‌کردند، وی اعتنائی بدانها نداشته، و از غایت تواضع از سوار شدن بر الاغ رعیتی با پالانهای معمولی امتناعی نمی‌کرده، و چون نماز جمعه را واجب عینی می‌دانسته و باید میان دو نماز جمعه حد اقل یک فرسخ شرعی فاصله باشد، و در آن سنوات طبقه امام جمعه‌های اصفهان همی نماز جمعه در آن شهر می‌خواندند، لذا وی همه جمعه‌ها را بقریه رنان بلوک ماربین اصفهان رفته و آنجا نماز جمعه بجا می‌آورد، و معروف است که وی علم کیمیا داشته، و چنان در آن صفت ماهر بوده که طلائی را که وی می‌ساخته اگر باندازه سه برابر آن طلای مغشوش و معیوب داخلش می‌کردند همه را بعمل آورده خوب می‌نمود انتهى.

مانند اینکه در مسئله ارشاد و هدایت و سیر و سلوک نیز نفسش تأثیر کیمیا را داشته، و جمعی کثیر از مریدین و مستعدین را بدرجات عالیه علم و عمل ارتقاء داد و بسیاری هم از فیض مجلس درس او در حکمت الهی از حکماء ابرار و نقاوه روزگار گردیدند، و خود تصنیفاتی در معارف حقه الهیه پرداخته، و بر بسیاری از کتب محققین از علماء یا حکماء تعلیقاتی نوشته، و اینک اسامی چند نفری از شاگردان او اینجا آورده میشود:

اول: آقا میرزا ابو القاسم مدرس خاتون‌آبادی که در ۱۲۰۲ بیاید. دویم:

سید اسمعیل ۲۲ بن سید مرتضی ۲۱ بن سید نور الدین علی ۲۰ جزایری، که این سید نور الدین در (ص ۲) گذشت. سیم: ملا عبد الکریم اشراق قاینی. چهارم: آخوند

ص: ۶۸

ملا علی بن جمشید نوری. پنجم: آقا میر سید علی ۳۸ بن میر محمد باقر ۳۷ میر محمد - صادقی. ششم: ملا محراب گیلانی. هفتم: آقا سید صدر الدین محمد دزفولی. هشتم:

حاج محمد ابراهیم کرباسی. نهم: میرزا محمد مهدی شهید، که بترتیب از نفر سیم بیعد در ۱۲۲۹ و ۱۲۴۶ و ۱۲۱۰ و ۱۲۱۷ و ۱۲۵۸ و ۱۲۶۱ و ۱۲۱۸ بیایند.

نوشته‌اند که حاجی کرباسی بعد از فوت پدر خود صغیر، و آقا محمد قیم او و وصی پدرش بوده و وی حاجی را در حجر تربیت خود پرورش داده و اول بلوغ وی را بسفر حج فرستاده، و خود بعد از دو سال تقریباً وفات کرد، و مرحوم حاج آقا منیر الدین که در ۱۲۶۹ بیاید، میفرمود که آقا محمد مدت یک سال این مصرع را برای سرمشق حاجی می‌نوشته: (کسب کمال کن که عزیز جهان شوی) و بارها این شعر را بر او میخوانده:

هزار سال دیگر تا بشهر انسانی

هزار سال بود از تو تا مسلمانی

و نیز بیشتر اوقات میفرموده:

مردم اندر حسرت فهم درست

آنچه می‌گویم بقدر فهم تست

انتهی.

در کتاب «نابغه علم و عرفان: ۴۱۰» نوشته که پس از سید قطب الدین نیریزی سه نفر دعوای جانشینی وی نمودند: ملا محراب گیلانی، و آقا محمد بیدآبادی، و آقا محمد هاشم شیرازی. و جانشین آقا محمد بیدآبادی سید صدر الدین دزفولی بود. انتهی.

مرحوم آقا محمد در دو ساعت مانده بظهر روز جمعه نهم ماه محرم الحرام این سال مطابق (...) قوس ماه برجی وفات کرده، و در تخت پولاد در پشت تکیه خوانساری‌ها در نزدیکی قبر پدر خود دفن شد، و بطوری که از «تذکره القبور: ۵۱» برمی‌آید، وی خودش فرموده بود که تکیه و عمارتی بر قبرش بناء نکنند و زیاده بر صد و بیست سال بهمان منوال باقی‌مانده بود، تا در این اواخر مرحوم رکن الملک که در ۱۲۵۴ بیاید فرمود تا عمارت چهارطاقی مختصری بر آن مرقد منور بناء کردند، و در این صفحه «تذکره» نوشته که مردمان بزرگ در زیارت قبر او استمدادات و توسلات میجویند، بلکه مواظبت زیارت وی از ختومات مجربه گردیده انتهی.

تاریخ وفات آقا محمد بطوری که نوشته شد بمه و روز و ساعت و سال قمری در

پشت نسخه‌ئی از جلد دوم کتاب «حیوة القلوب» خطی که در سنه ۱۱۱۸ نوشته شده، و در کتابخانه آقای کلباسی که در ۱۲۹۵ بیاید موجود بوده بخط کسی که نشناختم بنظر رسید، مانند تاریخ وفات بعضی دیگر از بزرگان که هریک بجای خود نوشته و اشاره بدانها خواهد شد، و ما را قطع بر صحت آنها بهم رسید، لیکن در «روضات الجنات» و بسیاری از کتب دیگر هرجا تاریخ وفات او دیده شده در سال ۱۱۹۷ بدون تعیین ماه و روز گفته‌اند، و ظاهراً همه بی‌واسطه یا بواسطه منقول از «روضات» بوده باشد و مأخذ او هم اشعار مرثیه و ماده تاریخی است که از مرحوم آقا محمد کاظم و اله بر روی سنگ لوح قبر او نقر شده بدین قرار:

از جفاکاری چرخ و از ستمکاری دهر	رفت از این دنیای دون و شد از این دار زبون
حضرت آقا محمد آن‌که در هر فن علم	طفل مکتب خانه او بود عقل ذو فنون
ماحی کفر و ضلال و حامی اسلام و دین	عرف از قهرش مخوف و شرع از لطفش مصون
چونکه بود او چار رکن علم و عرفان رفت و شد	خانه دین قصر علم و کاخ رفعت سرنگون
شاهبازش چون همائی بود قدسی آشیان	کرد پرواز او ز شاخ عالم ناسوت دون
موجی از دریای وحدت بود و رفت و باز شد	متصل با بحر و از چاه طبیعت شد برون
عارف سر إله آن نظم وحدت آنکه بود	قطب الاقطاب جهان و کاخ گردون راستون
گشت پیران بر سپهر و شد روان اندر زمین	از دل و چشم خلائق تیر آه و سیل خون
مرغ روح او ز تن چون طائر از قید قفس	رفت و طیران کرد اندر گلشن لاهوت دون
کرد و اله از پی تاریخ او بیتی رقم	تا بود هر مصرعی بر سال فوتش رهنمون
قبله ارباب علم آقا محمد شد ز دهر	برگزیده عارفی عالم شد از دنیای دون

و این اشعار و ماده هیچ حجیتی ندارد، چه مکرر دیده شده شعرائی که ماده تاریخ می‌گویند، وقتی که تاریخی جستند که یکی کمتر یا زیاده‌تر از سال واقعی است همان را درج در یادداشت‌ها و روی سنگ قبر نموده و سال وفات را طبق آن قرار میدهند، بلکه از چندین نفر از شعراء معاصرین که ماده تاریخهای کم و زیاد گفته بودند شنیدیم که این مسامحات را مغتفر میدانستند، و بهر حال از أعقاب او ما همین اندازه میدانیم که

ص: ۷۰

مرحوم میرزا یحیی بیدآبادی شاعر مدرس، خود باین فقیر فرمود که نسب او از طرف مادر بوی متصل میشود.

سنه ۱۱۶۳ شمسی ... ربیع الاخر اول حمل ماه برجی

*** (۳۵- وفات میرزا محمد علی میرزا مظفر اصفهانی قدس سره) ***

میرزا محمد علی فرزند میرزا مظفر و خود مردی حکیم و عارف و گوشه‌گیر و زاهد و مرتاض بوده. و در اصفهان در مسجد علی نزدیک قبه هرونیه در محله میدان کهنه امامت می‌نموده، و ظاهراً بعد از وفات او مرحوم ملا علی اکبر اجیه‌ئی که در ۱۲۳۲ بیاید، امام آن مسجد شده که تاکنون زیاده بر صد و هفتاد سال میشود که در اعقاب او بازمانده و بهرحال در تذکره القبور (ص ۴۳) درباره میرزا محمد علی نوشته که: گویند هیزم و روغن چراغ خود از بازار می‌گرفته، وقت امامت کنار محراب می‌گذارده، من بعد بخانه میبرده، و با وضع فقر کمال مواظبت در آداب شریعت داشته، از بی‌اعتنائی‌های او بدنیا وضع‌های غریب نقل می‌کنند.

گویند وقتی پادشاه آقا محمد خان قاجار بدیدن او می‌رفته، نوکرها دیده بودند میرزا از بیرون می‌آید در حالتی که زیر جامه یا لباس دیگر خود را شسته و سرجویی کرده که بخشگد و می‌آید توی خانه، و از اینگونه زهدها خیلی از او واقع شده، و از مردمان عارف و بزرگ اظهار کمال اعتقاد به آن بزرگوار شده و می‌شود انتهی.

و او در اقسام حکمت و خصوصاً الهیات استادی کامل بوده، و بطوری که در «طرائق الحقائق ۳: ۱۱۵» نوشته، مرحوم مجذوبعلیشاه که در ۱۲۳۸ بیاید، نزد او درس خوانده، چنان‌که هم حاجی کرباسی بطوری که در «البدر التمام» گفته از دامن تربیت او پرورش یافته، و بالاخره وی یکساعت مانده بغروب آفتاب روز سه‌شنبه سیزدهم ماه شوال المکرم این سال چنان‌که بر سنگ قبرش نوشته مطابق (... سنبله ماه برجی وفات کرده، و در تخت پولاد بیرون تکیه میرزا رفیعا دفن شد بطوری که قبر او

ص: ۷۱

در بیرون برابر قبر میرزا رفیعا که در اندرون تکیه است بفاصله کمی واقع شده و سنگی سیاه با خط رقاع بر آن افتاده، و دخترش زوجه ملا مصطفی قمشه‌ئی است که در ۱۱۵ بیاید.

*** (۳۶- تولد فاضل خان راوی کروی) ***

کروس، از اعمال ولایت همدان، و فاضل خان نامش محمد و لقبش فاضل و اصلاً بطوری که در «الذریعه ۲: ۳۶۵» نوشته از طایفه بایندری ترکمان بوده، و پدرانش در حدود چهار صد سال در کروس سکونت داشته‌اند، و فاضل خان خود از اعیان شعراء و اهل علم و ادب در عصر خویش بوده.

شرح احوالش در «مجمع الفصحاء ۲: ۱۴۱» نوشته، و از آن چنین برآید که وی در چهاردهم ماه ذی الحجة الحرام اینسال مطابق (...) عقب ماه برجی در کروس متولد شده، و همی در حجر تربیت پدر خویش بسر آورد تا وی در سنه ۱۲۱۴ وفات کرد، و او پس از فوت پدر در وطن نمانده، و ببلاد عراق و غیره هجرت کرده و تحصیل علوم و فضائل را وجهه خود ساخته

تا در انواع علوم حظی وافر یافت. و بعد از آن بطهران رفت، و بوسیله فتحعلیخان ملک الشعراء در دربار فتحعلیشاه راه بهم رسانید و ملک الشعراء شطری از فصاحت و بلاغت و حسن روایت او را گوشزد پادشاه نمود، و او مورد اشفاق خاقانی شده و بروایت مدایح او اختصاص یافت، و بیش از پیش در تحصیل قواعد عربیت کوشید و بزرگ جارچیان دربار شاهی گردید، و بروایت اشعار ملک الشعراء سرافراز شد، و بدین جهت تخلص راوی نمود، و چون در آن اوقات جماعتی از شعراء بدربار فتحعلیشاه جمع شده بودند، فرمان رفت تا تذکره‌ئی در احوال آنها نوشته شود، نخست احمد بیک اختر گرجی دست بدین کار زده و شطری نوشت لیکن بیایان نرسانیده که وفات کرد، و بعد از آن برادر کهنترش محمد باقر بیک نشاطی دنبال آنرا گرفت و هم باتمام نیاورده وفات کرد، و شرح احوال این دو نفر برادر، در ۱۲۳۲ بیاید سپس بامر حضرت خاقان، مرحوم فاضل خان صاحب عنوان شروع بدان نمود، و تذکره‌ئی بنام «انجمن خاقان» نظما و نثرا تألیف کرد که مورد قبول شاهی قرار گرفت، ولیکن چندان مشهور نشد، و آنرا «تذکره انجمن خاقان» نیز میگویند و تالیف آن در سنه

ص: ۷۲

۱۲۳۴ بوده، چنانکه در «الذریعه ۹: ۲۷۳» فرموده.

فاضل خان، بعد از وفات فتحعلی شاه بعزلت پرداخت، و محمد شاه، راتبه‌ئی در حقش برقرار ساخت، و آخر در سنه هزار و دویست و پنجاه و نه، چنانکه در «منتظم - ناصری» نوشته وفات کرد. و در «روضه الصفاء» در ضمن احوال او وفاتش را در سنه ۱۲۵۲، و در ضمن وقایع سنین در سنه ۱۲۵۸ و در «مجمع الفصحاء» در سنه ۱۲۵۳ آورده؛ و این هر دو کتاب از مرحوم رضا قلیخان هدایت است که در یکی از آنها در دوجا وفات یکنفر معین را مختلف، و در دیگری با هر دو مخالف نوشته، و در «مرات البلدان ۱: ۵۸» که نیز از اعتماد السلطنه مؤلف منتظم است در سنه ۱۲۵۸ آورده که مخالف با «منتظم» و موافق با یک جای «روضه» است. و بهرحال در «مجمع الفصحاء» این اشعار را از او نقل کرده:

دل دیوانه کجا پند پذیرد مگرش	شکن زلف بتی نام کنم زندان را
گر نه از آتش دل خشک شدی دیده‌تر	خلق را گفتمی آماده شدن طوفان را
شاید اردیده گریان مرا عذر نهد	هرکه ببند نظری آن دهن خندان را
ترا تا زلف بر رخ برشکستند	جهانی دل بیکدیگر شکستند
از خوشی‌ها همه آغوش تهی باید داشت	با غم رویش اگر دست در آغوش کنی
یار از یار فراموش نکند جهدی کن	که بازار نه از یار فراموش کنی

* (۳۷- تولد شیخ ابراهیم باجوری شافعی) *

باجور که آنرا بیجور نیز می‌نویسند قریه‌ئی است در ناحیه منوفیه مصر.

شیخ ابراهیم فرزند محمد بن احمد، و خود از عظماء علماء شافعیه مصر است که در این سال چنان‌که در «معجم المطبوعات: ۵۰۷» نوشته در باحور متولد شده، و در حجر تربیت پدر خود پرورش یافته، و «قرآن مجید» را از او یاد گرفته، و در سنه ۱۲۱۲ برای طلب علم بجامع الازهر رفت و چون در سنه ۱۲۱۳ فرنیسیس بمصر آمد، وی بجیزه رفت و آنجا ماند تا فرنیسیس از مصر بیرون شد، و او باز بجامع الازهر آمده و شروع باشتغال علم کرد، و جمعی از بزرگان را همچون امیر کبیر که در ۱۲۳۲ و شیخ عبد الله شرقاوی که در ۱۲۲۷ بیابند و غیر آنها را دریافت، و در اندک مدتی آیات بزرگی در او ظاهر شده و بتدریس و تألیف پرداخت، و در سنه ۱۲۶۳ رئیس جامع الازهر گردید،

ص: ۷۳

و همواره بتدریس و شئون شیخیت می‌پرداخت و عباس پاشا خدیو مصر بدرس او می‌آمد، و شیخ ابراهیم برای او پیا نمیشد، بلکه بیرون مدرس کرسی از چوب برای او می‌نهاد و او بر آن کرسی می‌نشست، و تا کبر سن بهمین نحوها بود، تا در جامع الازهر حوادثی رخ داد که موجب اقامت چهار نفر وکیل برای وظائف مقرر در تحت ریاست شیخ مصطفی عروسی گردید، و اینک صورت تألیفات او نوشته میشود:

اول: کتاب «التحفة الخیریه» در حاشیه بر کتاب «الفوائد الشنشوریه» در شرح «المنظومة الرجیبة» که منظومه مرقومه نامش «بغیة الباحث» از جمل موارث در میراث و فرائض بر مذاهب اربعه است، از ابن المتفنه رجبی، و شرح مذکور آن از شیخ عبد الله شنشوری است، انجام تألیف تحفه مذکوره سنه ۱۲۳۶. دوم: کتاب «تحفة - المزید» در شرح «جوهرة التوحید» تألیف شیخ برهان الدین ابراهیم لقانی. سیم:

کتاب «تحقیق المقام» در حاشیه بر کتاب «کفایة العوام» استادش فضالی که در ۱۲۳۶ بیاید، انجام تألیف آن سنه ۱۲۲۳. چهارم: «حاشیه بر کتاب ام البراهین» در عقائد، تألیف شیخ ابو عبد الله سنوی در توحید. پنجم: «حاشیه بر کتاب فتح القریب - المجیب» در شرح الفاظ «تقریب» تألیف ابن قاسم غزی که آنرا «القول المختار» در شرح «غایة الاختصار» نیز گویند، و این تقریب یا غایة الاختصار تألیف ابو شجاع اصفهانی در فقه شافعی است. ششم: «حاشیه بر رساله فضالی» مرقوم در لا اله الا الله (یا کلمه توحید). هفتم: «حاشیه بر شرح سنوسی» مذکور بر مختصر خودش در منطق. هشتم: «حاشیه بر قصیده برده» بوصیری. نهم: «حاشیه بر کتاب السلم - المرونق» در علم منطق، منظوم أخضری الجزائری. دهم: «حاشیه بر الرساله السمرقندیة» تألیف شیخ ابو القاسم سمرقندی در استعارات از علم بلاغت. یازدهم: «حاشیه بر کتاب - مولد النبی» شیخ احمد در دیر که در ۱۲۰۱ بیاید. دوازدهم: «رساله در توحید» سیزدهم: کتاب «فتح الخبیر اللطیف» بشرح متن ترصیف که آن شرحی است بر ارجوزه «الترصیف» در فن ترصیف از ابن عیسی مرشدی حنفی. چهاردهم: کتاب «فتح - رب البریه» بر «الدرة البهیة» در نظم «آجرومیة» منظوم شیخ عمر بسطی. پانزدهم:

کتاب «المواهب اللدنیه» در حاشیه بر کتاب «الشمائل النبویه و الخصال المصطفویه»

ص: ۷۴

تألیف امام ترمذی صاحب صحیح.

شیخ ابراهیم پس از مدت هفتاد و نه سال قمری عمر در سنه هزار و دویست و هفتاد و هفت وفات کرد.

* (۳۸- وفات هاتف شاعر اصفهانی علیه الرحمه) *

نام وی مرحوم سید احمد حسینی، و چنانکه در «دانشمندان آذربایجان: ۳۹۶» نوشته؛ جدش در زمان سلاطین صفویه از اردوباد آذربایجان باصفهان آمده متوطن شد انتهی.

و خود از اعظم شعراء و ادباء عصر خویش بوده و طبابت هم می‌نموده و با این همه در مراتب توحید و عرفان زبده همگنان و سرآمد اهل زمان بشمار می‌آمده، و ترجیعات بند او در این موضوع قبولی تام و شهرتی تمام یافته، بحدی که هیچ یک از ترجیعات بیایه آن نرسیده.

شرح احوالش در «آتشکده: مجمره دویم، پرتو اول» و «تحفة العالم: ۵۶» و «مجمع الفصحاء ۲: ۵۶۷» و غیر اینها نوشته، و از همه این مواضع چنین برآید که وی بفیض صحبت جماعتی از علماء و بزرگان رسیده، و از علوم عربیت بهره‌ئی تمام بهم رسانیده و زمانی چند در نجف اشرف سکونت گزید و آخر با حاجی لطفعلی بیگ آذر و صباحی کاشانی طرح رفاقت ریخت، و سالی را چنان که در احوال آذر گفته شد در اصفهان، و دیگری را در کاشان و سیمی را در قم با هم بسر میبردند، و او شعر را بهر دو زبان عربی و فارسی نیکو می‌سرود، و دیوانی در اشعار فارسی دارد، و در اواخر عمر در کاشان سکونت نمود چنانکه در «تذکره سفینه المحمود» بعنوان هاتف کاشانی ذکر شده، و آخر در این سال در قم وفات کرد، و مرحوم صباحی در تاریخ وی گفته:

که: یارب منزل هاتف بگلزار جنان بادا

بآیین دعا گفتا صباحی بهر تاریخش

و این هاتف اصفهانی غیر از هاتف قزوینی است که نامش عبد الله بوده و در «جنگ - بهترین اشعار» ذکر شده.

و اینک یک بند از ترجیعات صاحب عنوان نوشته میشود:

آنچه نادیدنی است آن بینی

چشم دل باز کن که جان بینی

گر باقلیم عشق رو آری	همه آفاق گلستان بینی
بر همه اهل آن زمین بمراد	گردش دور آسمان بینی
آنچه بینی دلت همان خواهد	وانچه خواهد دلت همان بینی
بی سروپا گدای آنجا را	سر بملک جهان، گران بینی
هم در آن، پابرهنه جمعی را	پای بر فرق فرقدان بینی
هم در آن، سربرهنه قومی را	بر سر از عرش، سایبان بینی
گاه وجد و سماع، هریک را	بر دو کون، آستین فشان بینی
دل هر ذره‌ئی که بشکافی	آفتابیش در میان بینی
هرچه داری اگر بعشق دهی	کافر مگر جوی زیان بینی
جان گدازی اگر بآتش عشق	عشق را کیمیای جان بینی
از مضیق جهات در گذری	وسعت ملک لامکان بینی
آنچه نشنیده گوش، آن شنوی	و آنچه نادیده چشمی آن بینی
تا بجائی رساندت که یکی	از جهان و جهانیان بینی
با یکی عشق ورز از دل و جان	تا بعین الیقین عیان بینی
که یکی هست و هیچ نیست جز او	وحده لا اله الا هو

مرحوم هاتف فرزندان چندی داشته، یکی میرزا محمد سحاب که در ۱۲۲۲ بیاید.

و دیگر: دختری بنام بیگم که شاعره‌ئی شیرین کلام بوده، و تخلص رشحه می نموده، و در «مجله ارمغان ۱۵: ۱۴» او را ذکر کرده، و تعریفی بلیغ از او نموده، و نوشته که وی بهتر از برادرش سحاب شعر می گفته، و لختی از اشعار او را آورده که این چند فرد از آنها است:

نگاه حسرتی داریم و آهی	بی وصل تو ما را زور و زر نیست
بغیر از بخت کمره خضر راهی!	بمقصد پی برم کی، رشحه چون نیست
نه خرم از تو در صبحی، نه دلشاد از تو در شامی	جدا از زلف و رخسار تو جان دادم بناکامی
کنون قربی که هست او را، مرا هم بود آیامی	ندارم غم ز قرب مدعی رشحه، که در کویش

ص: ۷۶

شهنشاه جوان شهزاده محمود آن جوان بختی که عقل پیر باشد پیش عقل پخته‌اش خامی

رشحه، زوجه علی اکبر نطنزی بوده، و فرزندی داشته بنام میرزا أحمد همانم جد خود صاحب عنوان که او هم شاعر بوده، و تخلص کشته می‌نموده، و این مادر و پسر همواره در دستگاه همایون میرزا و محمود میرزا فرزندان فتحعلیشاه بوده، و مداحی این دو برادر و ضیاء السلطنه خواهر ابوبینی آنها را می‌نموده‌اند، و أعقاب آنها هم اکنون در نطنز سکونت دارند.

* (۳۹- وفات خواجه میردرد، شاعر دهلوی) *

وی چنان‌که در «رساله أحوال سید عبد الحی حسنی» که در ۱۲۸۶ بیاید، در (ص: ع) نوشته، از شعراء اردو زبان در مملکت هند بوده، و در این سال وفات نموده.

* (۴۰- تولد حاجی میرزا آقاسی فخری ابروانی) *

وی عباس خان بن میرزا مسلم بن میرزا عباس است که پدران‌ش اصلاً از طایفه بیات ابروان بوده‌اند، و خود حاج میرزا آقاسی از معاریف رجال ایران و مردی عارف و شاعر و صوفی و درویش مسلک بوده، و در علوم حکمت الهی و ریاضیات تبحری تمام داشته و با این حال چندین سال وزارت محمد شاه را نموده، و شعر هم می‌گفته و تخلص فخری می‌فرموده.

شرح أحوال‌ش در چندین کتاب نوشته، از آنجمله «مجمع الفصحاء ۲: ۳۸۷» و «المآثر: ۱۵۷» و «طرائق الحقائق ۳: ۱۳۲» و غیره، و علاوه بر آن چون وی از اول تا آخر سلطنت محمد شاه، وزیر او بوده در کتب تاریخی قاجاریه که وقایع زمان محمد شاه را نوشته‌اند، شطری از أحوال او برمی‌آید، و خلاصه همه آنها اینکه وی در این سال متولد شده، و چون همانم جدش بوده، برای احترام وی او را بنام نخوانده و آقاسی گفتند، و او بدین کلمه مشهور شد، چنانکه بسیاری دیگر از این قبیل پسر و نواده را آقا یا آقا کوچک و غیره می‌گویند.

بهرحال پس از طی زمان کودکی او، پدرش که خود از اهل علم بود وی را به عتبات آورد و در کربلاء او را بخدمت مرحوم ملا عبد الصمد همدانی که در ۱۲۱۶ بیاید

ص: ۷۷

وا گذاشت، و او از فیض تربیت و صحبت آن عارف ربانی بدرجات انسانی ارتقاء نمود و بعد از شهادت او حسب الوصیه زوجه او را بهمدان آورده و خود بایروان رفت، و با پای پیاده بسفر مکه رهسپار شد، و در آن سفر با حاج میرزا زین العابدین شروانی برخورد و میان آنها آشنائی کامل حاصل گردید، و در بعضی از سفرهای وی همراه او بود، و بعد از چندی بآذربایجان باز آمد، و چون دارای علوم عقلیه و نقلیه و حکمت الهی و ریاضی و تصوف و عرفان گردیده بود، بزرگان آن عصر در آن ملک صحبتش را غنیمت شمردند، و میرزا عیسی قائم مقام وی را بتعلیم فرزندش حاج میرزا موسی خان که در ۱۲۲۰ بیاید برگماشت، و بعد از چندی در پیشگاه نایب السلطنه معروف شد، و وی او را بتربیت و تعلیم فرزندان خود خصوصاً محمد شاه مأمور گردانید، و حاج میرزا آقاسی مدتها بتعلیم آن شاهزاده روز گذرانید، و در ضمن وی را بتصوف و عرفان آشنا نمود، و بطوری که خود از بزرگان شنیده بود وعده سلطنت باو داد؛ و بعد از آنکه محمد شاه جلوس نمود و میرزا أبو القاسم قائم مقام را معزول و معدوم کرد، حاج میرزا آقاسی را بوزارت خود برگزید، و او در تمام مدت سلطنت آن پادشاه بسمت وزارت اعظم وی برقرار بود، و در آن مدت علاوه بر سایر تصرفات در امور ملکی، در تهیه توپ و تنقیه قنوات و احداث قری و مزارع جدی تمام داشت، چنانکه در سنه ۱۲۶۳، هزار و چهارصد و سی و هشت قریه که خود آنها را احداث یا احیاء نموده بود، و بیول آن زمان در حدود دو کرور تومان قیمت داشت بشخص پادشاه واگذار نمود.

در «قصص العلماء: ۱۱۸» نوشته که ملا قربانعلی بیدل شاعر قزوینی این رباعی را برای حاجی میرزا آقاسی گفته:

شد صرف قنات و توپ، هر بیش و کمی

نگذاشت برای شاه، حاجی درمی

نه خایه خصم را از آن توپ غمی!

نه مزرع دوست را از آن آب نمی

چون محمد شاه وفات کرد، مرحوم حاجی اوضاع را دگرگون دیده بعتبات عالیات رفت و مجاورت گزید، و چندان طولی نکشید تا وقتی بدون مرض صوری از رحلت خود خبر داد، و پس از یک هفته، در شب جمعه دوازدهم ماه رمضان المبارک سنه هزار و دویست و شصت و پنج مطابق (...) آسد ماه برجی در عتبات عالیات وفات کرد، و او تألیفاتی دارد

ص: ۷۸

اول: اشعار چندی که «در مجمع الفصحاء ۲: ۲۸۸» تصریح کرده که آنها جمع نشده. دویم کتاب «سهام عباسیه» در فقه. سیم: کتاب «شیم فخری» که مطالب مهمه شریعت و حقیقت را در نهایت وضوح و اختصار در آن درج کرده. چهارم:

کتاب «نگارنامه» در جغرافیا.

حاجی در اشعار نسبت بلقب استاد خود ملا عبد الصمد که فخر الدین بوده، تخلص فخری مینموده، گرچه لقب خود او را نیز در «مجمع» فخر الدین نوشته، و اینک این دو شعر از او اینجا نوشته شد:

ساقی بده رطل گران زان می که دهقان پرورد
انده برد، غم بشگرد شادی دهد جان پرورد

در خم دل پیر مغان، در جام؛ مهر زرفشان
در دست ساقی قوت جان، رخسار جانان پرورد

در «مجمع الفصحاء ۲: ۱۶۰» غزلی از مرحوم میرزا محمد تقی سپهر کاشانی که این مطلع را گرفته و تعقیب نموده آورده، و نیز مرحوم فروغی بسطامی که در ۱۲۱۳ و حکیم قآنی که در ۱۲۲۲ بیابند هریک غزلی گفته که این بیت صاحب عنوان را مطلع آن قرار داده‌اند.

و همانا فخری که تخلص او بوده، تخلص چند نفر دیگر از شعراء نیز میباشد که فهرست أسماء آنها در ۱۲۹۸ بیاید.

حاج میرزا آقاسی بعد از وفات موسی خان فرزند حسینقلیخان ثانی برادرزاده فتحعلیشاه، زوجه او عزت نساء خانم دختر فتحعلیشاه را بزوجیت گرفت، و فرزند او شیخ محمد جعفر از جمله علماء بوده، که در «المآثر: ۱۶۲» او را عنوان کرده، و فرماید: در نجف سکنی داشت، و نامش در عداد مجازین از حاج سید محمد شفیع جابلقی مسطور است انتهی.

برادرزاده او نیز که پسر عم شیخ محمد جعفر میشود و نامش علی آقا بوده، بطوری که در «طرائق ۳: ۱۴۲» فرموده از جمله عرفاء زمان و ساکن شهر خوی آذربایجان بوده،

* (۴۱- وفات شیخ عبد الرحمن بنانی مغربی) *

وی فرزند جار الله و خود از علماء اهل سنت بوده که حاشیه‌ئی بر شرح شیخ

ص: ۷۹

جلال الدین محلی بر کتاب «جمع الجوامع» در اصول فقه تألیف شیخ تاج الدین سبکی نوشته، و در این سال وفات نموده چنانکه در «معجم المطبوعات: ۵۹۱» ذکر نموده.

* (۴۲- وفات حاج میر سید محمد سبزواری - ره) *

وی فرزند مرحوم میر شاه قاسم است که از علماء و أجلاء بوده، و در أواسط مائه ثانیه بعد الالف وفات نموده، چنانکه در «مطلع الشمس ۲: ۴۱۴» فرموده.

مرحوم حاج میر سید محمد، خود هم از علماء معروف خراسان بوده که در سبزوار متولد شده و بعد از تکمیل علوم در مشهد توطن نموده، و آنجا اعتباری تمام بهم رسانیده تا نصر الله میرزا ابن نادرشاه وی را امام جمعه آن شهر نمود، و آخر در این سال بسن هشتاد سال تقریبی وفات کرد، و در یکی از حجرات شمالیه صحن جدید دفن شد، چنانکه در (ص ۴۱۵) جلد مرقوم نوشته، و پس از وی مرحوم میرزا محمد مهدی شهید امام جمعه آن شهر گردید، و دو نفر خواهرزادگان او هم از معاریف آن عصر و آن شهر بوده‌اند یکی: مرحوم سید جعفر سبزواری که از علماء و فقهاء عصر آقا محمد خان قاجار بوده، و چندین کتاب تألیف نموده: اول: کتاب «أسرار الصلوة». دویم: «رساله در - اثبات حرمت شرب توتون». سیم: «رساله در علم قرائت». چهارم: کتاب «ریاض الأنوار» در أحوال أئمه اطهار علیهم السلام، و او هم مجاور مشهد مقدس و پس از وفات در نزد خال مفضل مرقوم خود دفن شده، چنانکه در (ص ۴۱۶) جلد مرقوم فرموده، و دیگر: حاج میرزا عبد الله که در ۱۲۸۰ بیاید.

و چون در اینجا ذکری از امام جمعه‌گی بمیان آمد، بالمناسبه گوئیم که امامت جمعه منصبی است که در دول و ملل اسلامی از صدر سلف تاکنون همواره از طرف سلاطین عهد و ولات وقت بیکی از علماء که لیاقت اقامت آنرا داشته واگذار می‌شده و وی آنرا برگذار می‌نموده.

در کتاب «تقیاء البشر ۱: ۱۷۶» شرحی در این موضوع نوشته، بخلاصه اینکه امامت حکمی وضعی و منصبی الهی است که آنرا شارع مقدس در صدر اسلام مقرر کرده بدین معنی که مقرر این ملت میمون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در ابتداء علو اسلام برای هر ناحیه و شهری از مسلمین امامی تعیین میفرمود که برای آنها نماز بخواند، چه

ص: ۸۰

فرائض یومیه و چه غیر آنها از عیدین و غیره، و پس از آن حضرت؛ خلفاء آن جناب بهمین نحو رفتار می‌کردند، تا دولت بنی امیه و بنی عباس و هکذا فاطمیه و زیدیه هریک تا برسد بسلاطین عثمانی، همه بر این روش استمرار داشتند که ائمه جماعات و خطباء و مؤذنین را آنها تعیین مینمودند، و مناصب هریک را از دیگری تفکیک می‌کردند، و وظائف و مستمریات و رواتب برای آنها از دولت مقرر میداشتند، و هلم جرا، تا زمان دولت صفویه.

چون آن دولت ظهور کرد، و ریاست مطلقه علماء شیعه بر محقق کرکی شیخ نور - الدین علی بن عبد العالی که در ۱۲۲۹ بیاید مستقر شد، و فتوای وی بر وجوب عینی نماز جمعه در زمان غیبت بشرط وجود فقیه جامع شرایط که نایب امام است بود، (زیرا که وی میگفت، شرط وجوب نماز جمعه همانا وجود نایب امام علیه السلام است، چه نایب خاص مانند زمان غیبت صغری، و چه نایب عام واجد شرایط مانند زمان غیبت کبری).

و خود نیز همواره در نجف در مسجد خودش بر جبل نور، آنرا پیا داشته و بجا می‌آورد و همانا جبل نور در آن زمین مبارک منسوب بهمان جناب است که لقب نور الدین داشته، و اینک آن مسجد مشهور بمسجد طریحی میباشد. پادشاه وقت در آن زمان که شاه طهماسب صفوی بود باطاعت أمر وی برای هر شهری امام جمعه‌ئی تعیین می‌کرد که این رأی و فتوای محقق بمورد عمل گذاشته شود، و این قاعده نصب امام جمعه همواره در سلاطین آن خانواده برقرار بود، انتهی.

و بالاخره ما می‌بینیم که در اواسط آن دولت که مائه یازدهم بود، با صدور فتاوی بسیاری از علماء آن عصر بر عدم وجوب عینی نماز جمعه، بلکه بر حرمت آن در زمان غیبت، باز نظر بوجوب عینی بفتوای بعضی دیگر، این قاعده برقرار بوده که پادشاه وقت یکنفر را برای امامت جمعه در هر شهری و حتی در قصبات بزرگ جدا جدا تعیین می نمود، تا اینجا که می‌بینیم نصر الله میرزا برای مشهد امام جمعه تعیین کرده، و این قاعده جاری بوده تا بزمان قاجاریه رسیده، که فتحعلیشاه مسجدی برای این امر در طهران و دیگری در سمنان، چنان‌که در «نقباء» مذکور فرموده بناء نموده، و برای هر یک امامی معین کرده، و همچنین در «المآثر و الاثار» بسیاری از امام جمعه‌های زمان ناصر الدین شاه

ص: ۸۱

در بلاد مختلفه ایران مذکور و در این کتاب بعضی از آنها بموقع خود مسطور خواهند شد.

بعد از انقراض آنان هم تا حین تحریر، این قاعده برقرار است و ما، در ۱۲۰۷ آسماء امام جمعه‌های اصفهان را در حدود سه قرن مرتبا ذکر می‌نمائیم.

* (۴۳- تولد ابن عابدین دمشقی سنی) *

وی شیخ محمد امین بن عمر بن عبد العزیز بن احمد بن عبد الرحیم بن نجم الدین بن صلاح الدین محمد مشهور بعابدین، از عظماء علماء اهل سنت در شام، و بنسبت جد اعلای مذکور خویش معروف بابن عابدین است.

و همانا خود در این سال، چنان‌که در «معجم المطبوعات: ۱۵۰» نوشته در دمشق متولد شده، و در حجر تربیت پدر خود پرورش یافته، و در کودکی قرآن مجید را حفظ کرد، و بعد از آن بجای پدر خویش در حجره تجارت نشست، تا روزی در آنجا قرآن میخواند که مردی ناشناس بر وی درآمد، و گفت بدو جهت تو نباید در اینجا قرآن بخوانی یکی اینکه اینجا جای تجارت است و مردم استماع قرآن نمی‌کنند، و تو و آنها همه گناه کار می‌شوید؛ و دیگر اینکه این قرائت تو غلط است. وی پس از شنیدن این سخن فوراً از جا برخاست؛ و از بزرگترین قراء عصر سؤال نمود، او را بر شیخ سعید حموی دلالت کردند و او که هنوز بحد بلوغ نرسیده بود، نزد شیخ سعید رفته، و نخست در قرائت اراجیز و قصاید میدانی و جزری را، و بعد از آن علوم نحو و صرف و فقه امام شافعی را در نزد او خواند، آنگاه در نزد سید محمد شاکر سالمی عمری عقاد علم معقول و حدیث و تفسیر را خواند، و بالزام این استاد از طریقه شافعی بمذهب ابو حنیفه تحول نمود و کتب فقه و اصول را هم در نزد او خواند، تا خود علامه زمان و بارع بر اقران گردیده و هم چندی در نزد شیخ امیر مصری درس خواند، و از شیخ محمد کزبری محدث دیار شام باجاست روایت نائل گردید.

جمعی از علماء نیز که أجل آنها سید عبد الغنی غنیمی میدانی، صاحب کتاب «اللباب در شرح الکتاب» یعنی شرح مختصر قدوری، و شیخ حسن بیطار، و حاج احمد افندی اسلامبولی صاحب کتاب «تحفة الناسک» در بیان مناسک میباشند، از وی أخذ حدیث نموده‌اند؛ و اینک اسامی تألیفات کثیره نافع او که همه بر مذهب ابو حنیفه است:

اول کتاب «الابانة» از أخذ اجرت بر حضانت. دویم: کتاب «اتحاف الذکی النبیه» بجواب آنچه می‌گوید فقیه. سیم: کتاب «اجابة الغوث» به بیان حال نقیب و نجباء و ابدال و اوتاد و غوث. چهارم: کتاب «أجوبه محققه» از اسئله متفرقه. پنجم: کتاب «إعلام الاعلام» بأحكام إقرار عام ششم: کتاب «الاقوال الواضحة الجلیه» در مسئله نقض قسمت و مسئله درجه جعلیه. هفتم: کتاب «بغیة الناسک» در ادعیه مناسک. هشتم:

کتاب «تعبیر التحریر» در ابطال قضاء بفسخ بر غبن فاحش بلا تقریر نهم: کتاب «تحریر العبارة» در کسی که اولی است باجاره. دهم: کتاب «تحریر النقول» در نفقه فروع و اصول. یازدهم: کتاب «تنبيه ذوی الافهام» بر احکام تبلیغ در پشت سر امام. دوازدهم: ایضا کتاب «تنبيه ذوی الافهام» بر بطلان حکم بنقض دعوی بعد از ابراء عام. سیزدهم: کتاب «تنبيه الغافل الوسنان» بر أحكام هلال رمضان. چهاردهم کتاب «تنبيه الوقود» بر مسائل نقود. پانزدهم: کتاب «تنبيه الولاة و الحکام» بر أحكام شاتم خیر الانام یا یکی از اصحاب کرام. شانزدهم: «حاشیه بر تفسیر بیضاوی».

هفدهم: «حاشیه بر مطول». هیجدهم: ذیلی بر کتاب «سلک الدرر» که در ۱۲۰۶ بیاید. نوزدهم: کتاب «الرحیق المختوم» در شرح کتاب «قلائد المنظوم» در فرائض مذاهب اربعه. بیستم: کتاب «رد المختار بر کتاب الدر المختار» که آن حاشیه بر «الدر المختار» مذکور تألیف شیخ علاء الدین حصکفی در شرح کتاب «تنویر الابصار و جامع البحار» تألیف شیخ محمد تمرتاشی در فقه حنفی و معروف بحاشیه ابن عابدین است، و فرزندش شیخ علاء الدین که در ۱۳۰۶ بیاید تکمله‌ئی بر آن نوشته بنام «قرة عیون الاخیار». بیست و یکم: کتاب «رفع الاشتباه» از عبادت أشباه. بیست و دویم: کتاب «رفع الانتقاض و دفع الاعتراض» بر قول معروف (الایمان مبنیه علی الالفاظ لا علی الاغراض). بیست و سیم:

کتاب «رفع التردد» در عقدا صانع در نزد تشهد. بیست و چهارم: کتاب «سل - الحسام الهندی» برای نصرت ملا خالد نقشبندی. بیست و پنجم: کتاب «شفاء العلیل و بل الغلیل» در حکم وصیت بختامات و تهالیل. بیست و ششم: کتاب «العقود الدرية» در تنقیح کتاب «الفتاوی الحامديه» تألیف شیخ حامد افندی عمادی در فقه حنفی.

بیست و هفتم: ایضا کتاب «العقود الدرية» در قول واقف بر فرائض شرعیه. بیست و

هشتم: کتاب «عقود اللالی» در آسانید عوالی، باصطلاح حدیث. بیست و نهم: کتاب «العلم الظاهر» در نفع نسب طاهر. سی ام: کتاب «غایة البیان» در اینکه وقف دو نفر بر نفس خود یک وقف است نه دو وقف. سی و یکم: کتاب «غایة المطلب» در اشتراط واقف برگشتن بهره وقف را بأهل درجه: الاقرب فالاقرب. سی و دویم: کتاب «الفوائد العجیبه» در اعراب کلمات غریبه. سی و سیم: کتاب «الفوائد المخصصة» باحکام داغ کردن حمصه. سی و چهارم: کتاب «مناهل السرور» برای جویندگان حساب کسور. سی و پنجم: کتاب «منحة الخالق» بر: «البحر الرائق» که آن حاشیه است بر کتاب «البحر الرائق» تألیف ابن نجیم مصری در شرح کتاب «کنز الدقائق» حافظ الدین نسفی، که در فقه حنفی و ملخص از «وافی» است. سی و ششم: کتاب

«منة الجليل» برای بیان اسقاط ما علی الذمة از کثیر و قلیل. سی و هفتم: کتاب «منهل - الواردین من بحار الفیض» بر ذخر متأهلین از مسائل حیض. سی و هشتم: کتاب «نسمات - الاسحار» بر شرح «المنار» که حاشیه‌ئی است بر کتاب «افاضة الانوار» تألیف علاء - الدین حصکفی در شرح کتاب «منار الانوار» حافظ الدین نسفی در اصول فقه، انجام تألیف «نسمات» مذکور سنه ۱۲۲۲. سی و نهم: کتاب «نشر العرف» در بناء بعض احکام بر عرف. چهلم: کتاب «الهدیة - العلائیة» برای شاگردان مدارس ابتدائیة.

ابن عابدین پس از مدت پنجاه و چهار سال قمری عمر، در سنه هزار و دویست و پنجاه و دو در دمشق وفات کرد، و هم آنجا بمقبره باب الصغیر دفن شد، و فرزندش، ابن عابدین ثانی در ۱۳۰۶ بیاید.

* (۴۴- تولد مرحوم حاج ملا محمد جعفر استرآبادی - ره) *

استرآباد بفتح همزه در اول و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناة در بالا وراء و ألف و باء موحده و ألف و ذال معجمه، چنان‌که در «معجم البلدان ۱: ۲۲۴» نوشته شهری است از طبرستان. و در «طرائق ۳: ۳۰۹» نوشته که آنرا استرآباد بکسر همزه نیز گفته‌اند و شهری است در ولایت طبرستان انتهی.

و از مسطورات «انجمن‌آرا» در حرف همزه و نیز گاف فارسی و «روضات الجنات:

۴۴۳» چنین برمی‌آید که گرگان بضم گاف فارسی بصیغه جمع گرگ (حیوان معروف)

ص: ۸۴

که آنرا معرب نموده و جرجان بدو جیم گویند، ولایتی است مشهور در ایران که قاعده و حکومت‌نشین آن ولایت را استرآباد خوانند، و گاهی بعکس؛ یعنی نام آن ناحیت یا ولایت را جرجان و نام شهر حکومت‌نشین را استرآباد خوانند، و چنان‌که نص «طرائق» است شهری که در قدیم آنرا جرجان می‌گفته‌اند در این ازمنه خراب و غیر از گنبد قابوس و شمگیر علامتی از آن نیست. و شهر أعظم و أشهر این ولایت امروز همان استرآباد است.

مرحوم حاج ملا محمد جعفر صاحب این عنوان (علیه الرحمه) فرزند ملا سیف الدین و خود از علماء و فقهاء و فضلاء عصر خویش بوده، و در علوم عدیده و فنون متفرقه از فقه و اصول و کلام و رجال و حدیث و تفسیر و ریاضیات و هیئت و علوم نجوم و أفلاک و ادب و أخلاق و وعظ و خطابت و أدعیه و زیارات در هر یک جداجدا تبحری تام و تبرزی بغایت داشته، و شعر هم می‌گفته و تخلص والی می‌نموده. شرح احوالش در «روضات الجنات: ۱۵۴» و «قصص العلماء: ۸۱» و مجلدات متفرقه «الذریعه» و «الکرام البرره: ۲۵۳» که این آخری مفصل‌تر و مغنی از همه است بنظر رسیده، و آنچه از همه اینها و بعضی از مواضع دیگر برمی‌آید اینکه وی در این سال بنص «الکرام البرره» در قریه نوکنده از قرای بلوک انزان استرآباد متولد شده و پس از رشد و بلوغ، پدرش که از اتقیاء و أخبار بود وی را بطلب علم واداشت، و او چندی در همان بلاد خود

تحصیل نمود و پس از آن بدین منظور بیارفروش رفت، و هر کتابی را که درس میخواند بخط خود مینوشت از آنجمله کتاب «مطول» که در سنه ۱۲۱۷ از کتابت آن فارغ شده، و در همین اوقات کتابی هم تألیف می‌کرد.

آنگاه بعنایت عالیات رفت و بدرس آقا سید علی کربلایی که در ۱۲۳۱ بیاید حضور بهم رسانید، و چندی در نزد وی درس خوانده و کتاب «ملاذ الاوتاد» را که در تألیفات او بیاید در تقریرات درس آن استاد راد تألیف کرد و آنرا بر وی عرضه داشت و مورد تحسین او واقع شد، و بعد از آن کتاب «شوارع» را در شرح «قواعد» تألیف نموده و بنظر استاد مرقوم رسانید و او برایش اجازه‌ئی در ظهر آن نوشت.

بالاخره دو سال قبل از وفات آقا سید علی بیاد خود بازگشت و در آنوقت ریاست

ص: ۸۵

علمی آن ولایت با ملا محمد رضاء استرآبادی شاگرد آقا محمد باقر بهبهانی بود، وی چندی در آنجا مانده و کتاب «مشکاة الوری» را در آن اوقات تألیف کرد، و چون اقامت در آنجا برایش ناگوار بود بقزوین رفت و آنوقت ملا عبد الوهاب قزوینی تازه در آن شهر ریاست یافته بود، حاج ملا محمد جعفر بمنزل وی وارد و مورد اکرام و ترویج او قرار گرفت، چندی نگذشت که فتحعلیشاه بقزوین آمد و وی در آن شهر با شاه ملاقات نمود و پادشاه پی بفضیلت و فضل او برده و بآمدن طهرانش امر کرد و او حسب الامر بطهران آمد و شاه برای وی منزلی در نزدیکی عمارات سلطنتی در جنب مدرسه حکیم هاشم که آنرا مادر پادشاه ساخته و بهمین جهت بمدرسه مادر شاه معروف بود تعیین فرمود و خود همواره وی را احترام نموده و لا اقل در ماهی یک مرتبه بدیدن او میرفت. حاج ملا محمد جعفر آنجا مقامی سامی بهم رسانید و بتألیف و تدریس مشغول شد و چندین نفر از علماء در این اوقات از مجلس درس او برخاسته‌اند که عنقریب نام آنها نوشته میشود، و بعد از چند سال در سنه ۱۲۴۱ با سید محمد مجاهد بجهاد روس رفت و پس از مراجعت بسفر حج مشرف شد و از راه نجف برگشته و بکربلا که رسید بقصد توطن در آن زمین برین اقامت نمود، ظاهرا در همین ایام بوده که بنص «الکرام البررة:

۲۵۴» وی با شیخ أحمد احسائی که در ۱۲۴۱ بیاید اظهار مناقضاتی نموده، چنانکه بعد از وفات او هم با حاجی سید کاظم رشتی که اعظم تلامذه شیخ مرقوم بوده و سایر اصحاب و تلامذه وی همواره طرف مناقضه و معارضه بوده، و بطوری که در «قصص العلماء:

۳۸» نوشته وی بمعیت شریف العلماء در محضر آقا سید محمد مهدی فرزند آقا سید علی کربلایی با حاج سید کاظم مناظره نموده و آقا سید محمد مهدی بشهادت این دو نفر حکم بتکفیر شیخ کرد.

در سنه ۱۲۴۶ که طاعون معروف در بلاد عراق عرب بهم رسید، چندین نفر از اهل و اولاد صاحب ترجمه وفات کردند و او در شبی که آقا سید محمد مهدی کربلایی برای أخذ تربت مقدسه جهت استشفاء بدرون ضریح مطهر حضرت، سید الشهداء علیه السلام رفت، دختر حاج محمد علی خان را که صاحب موقوفات کثیره در کربلاء بوده تزویج نمود، و فرزندش شیخ محمد حسن از آن مخدره متولد شد.

«قصص العلماء» نوشته که وی دو درس می‌گفت. یکی اصول و یکی هم فقه که از تألیفات خودش بود و پیش از درس در هر روز خطبه میخواند و بعد از درس دعاء میکرد و طریقه‌اش آن بود که هر وقت ناخن میگرفت آنها را جمع میکرد و پس از آن میفرستاد که در کربلاء دفن کنند انتهی.

مختصر، وی بعد از دو سال بعثت این که داود پاشا آن بلده مطهره را محاصره نمود چنان که در «روضات: ۱۵۵» نوشته از کربلاء بقصد زیارت حضرت رضا علیه السلام با نهایت ترس و وحشت از فرقه شیخیه که همی میخواستند وی را هلاک کنند و دومرتبه بر سر او ریخته و خداوند نجاتش داده بود در حرکت آمد. در این سفر مدتی در کرمانشاه و چندی در طهران و زمانی در استرآباد مکث کرد، و چون بمشهد رسید بعزم مجاورت مدتی آنجا ماند، و ملا عبد الخالق یزدی از وجوه تلامذه و تبعه شیخ احمد احسائی با او بمعارضت برخواست، تا در سنه ۱۲۵۵، که محمد شاه از جنگ هرات برگشت او را ترغیب بآمدن طهران نمود و وی عهود و موثیقی از شاه گرفته و باز بطهران آمد و این دفعه از پادشاه و خواص و عوام اقبالی تمام برایش فراهم شد و مرجعیتی تامه در نماز جماعت و غیره بهم رسانید، و بالاخره رئیس دین و دنیای مردم آن شهر گردید و بلقب شریعتمدار مشهور شد و تا آخر عمر خود در آن شهر بماند، و کلیه مدت اقامت او در طهران بنص «روضات: ۱۵۵» قریب به بیست سال رسید. و بطوری که هم آنجا نوشته تا او در طهران اقامت داشت امور شریعت را رواجی بغایت بود، چنان که هم امور دینی عتبات عالیات در ایام توقف وی در آنجا در غایت انتظام بود و هیبتی از وی در صدور حکام و صدور و ارباب مذاهب فاسده و ملاحده جا گرفته و همه پاس احترام و بزرگی او را میداشتند.

حاج ملا محمد جعفر در طول مدت عمر خود کتب قیمه و مؤلفات نافعه چندی در فقه و اصول و سایر علوم اسلامیة از کلام و رجال و حدیث و تفسیر و ریاضیات و هیئت و نجوم و فلک و علوم ادب و اخلاق و وعظ و خطابت و أدعیه و زیارت و غیر آنها تألیف نموده که عدد آنها در حدود هفتاد است، و اینک أسماء هریک بترتیب حروف اوائل آنها نوشته میشود:

اول: کتاب «آب حیاة» که رساله‌ئی است مختصر در اصول دین بفارسی، چنانکه در «الذریعه ۱: ۱» نوشته و آنجا چندین کتاب دیگر که بدین نام تألیف شده ذکر کرده و در شماره (۳) فرموده که یکی از شاگردان صاحب عنوان؛ این کتاب «آب حیات» را خلاصه نموده و بنظم آورده و نیز به «آب حیات» موسوم کرده، و در آخر آن اشاره باینکه اصل آن از آنجناب است نموده (انتهی). دویم: کتاب «أجوبة المسائل» که در «الکرام البررة: ۲۵۵» فرماید آنها بعربی و فارسی میباشد. سیم: کتاب «الاشارات» بسوی کیفیت نیت عبادات بطریق رمز و اشارات. چهارم: کتاب «اصل الأصول» در اصول دین بفارسی که خود آنرا ترجمه کرده چنان که بیاید، و شرحی هم بر آن نوشته شده بنام «فصل الفصول». پنجم: کتاب «اصل العقائد الدینیة» که خود آنرا مختصر کرده چنان که بیاید. ششم: کتاب «اعمال العلوم» در قواعد علوم ادبیه و منطقیه برای انتفاع بآن در استنباط احکام شرعیة. هفتم: کتاب «أعمال مسجد الکوفة». هشتم:

کتاب «أنیس الزاهدین و جلیس العابدین» در نوافل و تعقیبات و أدعیه ساعات و مناجات.

انجام تألیف آن سنه ۱۲۳۸ چنان‌که در «الذریعه ۲: ۴۵۵» فرموده. و خود آنرا مختصر کرده که بیاید. نهم: کتاب «انیس الواعظین و جلیس الفائزین» در مواعظ قرآنیه مشتمل بر سی مجلس که در هر مجلسی آیه‌ئی از جزئی از قرآن که مطابق عدد آن مجلس است عنوان نموده؛ یعنی در مجلس اول آیه‌ئی از جزو اول و در دویم از جزو دویم و هكذا و هم در هر مجلسی در پنج مقام گفتگو می‌کند، بترتیبی که خود در این بیت فرموده:

نصیحت است و اصول و فروع دین أخلاق دیگر فضیلت در یگانه خلاق

و این کتاب تمام نشده. دهم: کتاب «الایجاز» در قواعد درایت و رجال که آن مختصر کتاب «لب اللباب» خود او است که بیاید، قریب سه هزار بیت. یازدهم: کتاب «ایقاظ النائین» در حکایات مضحکه و مطایبات طریفه شامل موعظه و اعتبار نیز.

دوازدهم: کتاب «البراهین القاطعه» در شرح «تجرید العقائد» الساطعه که آن شرحی است بر تجرید خواجه نصیر در علم کلام، نزدیک بشصت هزار بیت در شش جلد که جلد اول آن در امور عامه و پنج جلد دیگر در اصول خمس (توحید - عدل - نبوت - امامت - معاد) است، چنان‌که در «الذریعه ۳: ۸۳» فرموده. سیزدهم: کتاب «تحفة العراق» در علم

ص: ۸۸

اخلاق. چهاردهم: کتاب «جامع الرسائل» که در آن اکثر رسائل أصحاب را با فوائدی از خود جمع کرده در حدود چهل هزار بیت. پانزدهم: کتاب «جامع الفنون» در دوازده علم که بعقیده او شرط اجتهاد می‌باشد بطریقی که خود در این دو بیت انشاد کرده:

چهار علم ادب علی الکفایة میزان و رجال و هم درایه

فقه است و اصول فقه اخبار تفسیر و کلام و علم اخبار

تنه‌ئی هم بر آن در علم اخلاق نوشته. و مراد از چهار علم ادب، صرف و نحو و بلاغت و لغت می‌باشد. شانزدهم: کتاب «الجامع المحمدی» در طهارت و نماز و زکوة و بعضی از تجارت که آنرا «الجامع المحمدی» صغیر می‌گویند در قبال «الجامع المحمدی» دیگری از او که بزرگتر است و بیاید. هفدهم: «حاشیه بر کتاب انوار التنزیل و - أسرار التأویل» یعنی «تفسیر قاضی بیضاوی». هیجدهم: «حاشیه بر تجرید» که آن مختصری از «أصل العقائد الدینیة» و اساس کتاب «البراهین القاطعه» که هر دو از خود او است و آنها را ذکر کردیم می‌باشد، چنان‌که در «الذریعه ۶: ۳۱» فرموده.

نوزدهم: «حاشیه بر کتاب تحریر القواعد المنطقیة» در شرح رساله «شمسیه» کاتبی قزوینی در منطق، تألیف قطب الدین رازی. بیستم: «حاشیه بر حاشیه میرسید - شریف بر تحریر القواعد» مذکور. بیست و یکم: «حاشیه بر کتاب الروضة البهیة» در شرح کتاب «اللمعة الدمشقیة» در فقه امامیه که اصل متن از شهید اول و شرح آن از شهید ثانی است، و این حاشیه بر مبحث طهارت تا آخر نماز است. بیست و دویم:

«حاشیه بر شرح قاضی‌زاده رومی» بر کتاب «ملخص» در هیئت تألیف محمود چغمینی بیست و سیم: «حاشیه بر کتاب الفوائد الضیائیة» در شرح «کافیة» ابن حاجب در نحو تألیف ملا جامی. بیست و چهارم: «حاشیه بر کتاب المطول» در شرح کتاب «تلخیص المفتاح» خطیب دمشقی که آن تلخیص قسم سیم کتاب «مفتاح العلوم» امام سکاکی است در معانی و بیان تألیف محقق تفتازانی. بیست و پنجم: کتاب «حیوة الارواح» در رد شیخ أحمد أحسائی و عقاید او نزدیک به پنج هزار بیت. بیست و ششم: کتاب «حزائن العلوم» که مختصری است از «موائد العلوم» خودش که اینک ذکر می‌شود

ص: ۸۹

نزدیک بسه هزار بیت و شامل ۳۳۲ اصل و قاعده. بیست و هفتم: کتاب «دلایل - المرام» در آیات احکام که تمام نشده. بیست و هشتم: «رساله‌ئی در اصول دین» بفارسی. بیست و نهم: «رساله‌ئی در صفات باری تعالی». سی‌ام: «رساله‌ئی فارسی در طهارت و نماز». سی و یکم: «رساله‌ئی در مقدار زمان نوافل ظهیرین» در هر روزی از فصول اربعه. سی و دویم: «رساله‌ئی در نجوم». سی و سیم: «رساله‌ئی در هیئت و تشخیص قبله». سی و چهارم: کتاب «زینة الصلاة» که مختصری است از «انیس الزاهدین» که گذشت. سی و پنجم: کتاب «سفینة النجاة» در حقیقت و بقاء و طاعون و أحرار و ادعیه منجیه از آنها. سی و ششم: کتاب «سلک البیان» در اصطلاح و تفسیر کلمات مشکله و حل مشاکل قرآن. سی و هفتم: کتاب «شاخ نبات» در ترجمه «أصل الاصول» خودش که ذکر شد. سی و هشتم: «شرح خلاصة الحساب» بطریق مزج. سی و نهم: «شرح درج المضامین» در تجوید. چهلم: «شرح مشیخه - تهذیب و استبصار» که هر دو از شیخ طوسی و در حدیث و اخبار است. چهل و یکم:

کتاب «شفاء الصدور» در تفسیر آیات موعظه و اخلاق. چهل و دویم: کتاب «شوارع - الانام» در شرح «قواعد» علامه که متفرقا بر آن نوشته و در اوائل عنوان ذکر شد.

چهل و سیم: کتاب «الفلک المشحون» در اصول دین که معروف به «آب حیوة کبیر» در قبال کتاب «آب حیوة صغیر» او است که گذشت. چهل و چهارم: کتاب «القواعد - الفقهیه» بترتیب کتب فقه در حدود پانزده هزار بیت. چهل و پنجم: «کتابی در ادعیه» چهل و ششم: «کتاب «لب الالباب» در قواعد رجالیه مبسوطتر از «الایجاز» که گذشت چهل و هفتم: کتاب «مائدة الزائرین» در زیارات. چهل و هشتم: کتاب «مائدة - الزائرین» ایضا، که یکی از آنها عربی و دیگری فارسی است. چهل و نهم: «مختصر موازین الاحکام» خودش که اینک ذکر میشود، و آن بمنزله فهرست «موائد» او است که نیز ذکر میشود. پنجاهم: کتاب «مدائن العلوم» در لغت و نحو و صرف و منطق و معانی و بیان. پنجاه و یکم: کتاب «مشارع القاصدین» در سلوک بسوی معالم دین، یعنی در شرح «معالم» نزدیک بصد هزار بیت. پنجاه و دویم: ایضا کتاب «المشارع» در حدود پانزده هزار بیت که مختصری است از آن و آنرا «المشارع الصغیر» گویند.

ص: ۹۰

پنجاه و سیم: کتاب «مشکلات القرآن». پنجاه و چهارم: کتاب «مشکوة الوری» در شرح «ألفیه» شهید اول در فقه شامل فروع کثیره که آنرا در استرآباد در مدت ۱۴ ماه تألیف کرده و در سنه ۱۲۳۱ از آن فارغ شده. پنجاه و پنجم: کتاب

«مصایح - الدجی» در اصول فقه نزدیک بهفتاد هزار بیت. پنجاه و ششم: کتاب «مصباح الهدی» در بیست هزار بیت. پنجاه و هفتم: کتاب «مظاهر الاسرار» در وجوه اعجاز قرآن، که تفسیر أم الكتاب و کمی دیگر از آن بیرون آمده در حدود دوازده هزار بیت. پنجاه و هشتم:

کتاب «المغنیه» در اصول دین شبیه «واجب الاعتقاد» علامه. پنجاه و نهم: أيضا کتاب «المغنیه» در مباحث وقت و قبله و صحیح و شفق. شصتم: کتاب «ملاذ الاوتاد» در تقریرات سید استاد، یعنی آقا سید علی در اصول. شصت و یکم: کتاب «موازین الاحکام» در کیفیت استدلال و استنباط. شصت و دویم: کتاب «موالید الاحکام» در فقه بر مذاهب خمس تا کتاب خمس. شصت و سیم: کتاب «موائد العوائد» در بیان قواعد و فوائد اصولیه در چهل هزار بیت. شصت و چهارم: «کتاب نجم الهدایه» در احکام متفرقه که تمام أبواب فقه در آن جمع و معروف به «الجامع المحمدی الکبیر» است. شصت و پنجم: کتاب «نخبه الزاد» در مختصر «زاد المعاد» و ادعیه آسیب و شهور. شصت و ششم: کتاب «نخبه غریبه» در اصول دین، و دیگری که بزرگتر از آن است. شصت و هفتم: کتاب «ینابیع الحکمه» در شرح «نظم اللمعه» میرزا قوام الدین قزوینی که کتاب «اللمعه دمشقیه» را که ذکر شد بنظم درآورده، و این شرح تا کتاب وقف متصلا و پس از آن متفرق میباشد. شصت و هشتم: کتاب «ینبوع الدموع» عربی. شصت و نهم: أيضا کتاب «ینبوع الدموع» فارسی.

این تألیفات همه از «روضات» و «الکرام البررة» با عدد آیات بعضی از آنها نقل، و در بسیاری از آنها عدد آیات را در این دو کتاب مختلف نوشته بودند و ما اکثر را گرفتیم.

از جمله نظریه‌های مخصوص صاحب عنوان چنان‌که بدان اشاره کردیم و نیز در (روضات: ۱۵۵) فرموده، شرط داشتن دوازده علم در تحقق اجتهاد مجتهد است. و هم آنجا این دو بیت را از او آورده که در مقام افتخار خود بنیل بمرتبه‌های اعلای اصول فقه فرموده:

ص: ۹۱

آقای بهبهانی از آن کشت با أساس

تخم اصول فقه در ایام اندراس

والی نمود خرمنش ای خوشه‌چین بداس

در وقت آب، سید دامادش آب داد

در «قصص العلماء» فرموده که وی در «مداین العلوم» گفته که از مصدر پانزده وجه باز میگردد؛ و هم در باب قضایا از «مداین» قضایای مرکبات را بیشتر از سیزده شمرده، و ظاهرا در این باب متابعت میر غیاث الدین را نموده که او نیز چند قضیه از مرکبات بر سیزده قضیه مشهوره افزوده. تمام شد کلام «قصص».

و چندین نفر از علماء بزرگ از مجلس درس او برخاسته و شاگردان آن جناب میباشند.

اول: مرحوم میرزا محمد تنکابنی، چنان‌که خود در «قصص العلماء: ۶۱ و ۸۱» فرموده. دویم: مرحوم سید نصر الله استرآبادی نزیل طهران. سیم: مرحوم ملا میرزا محمد اندرمانی طهرانی. چهارم: ملا محمد جعفر نوری که در ۱۲۹۶ بیاید، و این سه نفر اخیر را در «الکرام البررة» نوشته، دو نفر اول در (ص ۲۵۲) و سیم در (ص ۲۶۰).

مرحوم حاج ملا محمد جعفر پس از ماندن سال‌ها در طهران و گذراندن عمری را در آنجا بریاست و امامت و تدریس و تألیف و قضاء و افتاء، هم در آن شهر در شب جمعه دهم ماه صفر المظفر سنه هزار و دویست و شصت و سه، چنان‌که در «روضات: ۱۵۵» فرموده مطابق (...). دلو ماه برجی بمرض سل و ضیق النفس و ذات الجنبی که بر آنها رخ داده بود وفات کرد و نعش او را حمل بنجف نموده و در ایوان مطهر نزد مرقد علامه دفن کردند انتهى.

و در «الکرام البررة: ۲۵۵» فرماید که وی خود آنجا را برای مدفن خویش تعیین نموده، و آن در نزد پله‌هایی است که از آنها بر بام کیشوانیه شمالی بالا میروند انتهى.

این تاریخی که قمری آن بتعیین ماه و روز و هفته در «روضات» نوشته، منافی با این است که در همان (روضات: ۳۳۳) وفات آقا سید صدر الدین عاملی را هم در شب جمعه ۱۴ محرم این سال نوشته، چه مستلزم این است که غره محرم شنبه، و غره صفر ۴ شنبه باشد.

ص: ۹۲

و این خود نتواند درست بیاید، چه محرم تمام باشد و چه ناقص، و یکی از آنها اشتباه است. و ما را از بعضی قرائن چنین یقین شد که غره محرم آن سال؛ شنبه بوده و غره صفر اینجا اشتباه شده، هرچند وفات آقا سید صدر الدین در محرم این سال مورد اشکال است، چنانکه در احوال او اشاره شد؛ لکن وفات مرحوم حاج ملا محمد جعفر در این تاریخ بی‌اشکال است. زیرا که در «الکرام البررة: ۲۵۵» وفات او را بدون تعیین روز هفته در ۹ صفر این سال نوشته که تقریباً با شب دهم یکی خواهد شد.

مرحوم حاج ملا محمد جعفر، چنان‌که گذشت دختر حاجی محمد علی خان را بزوجیت اختیار نموده و فرزندان چند داشته:

اول: مرحوم شیخ علی شریعتمدار که در ۱۳۱۵ بیاید. دویم: مرحوم شیخ محمد - حسن که در ۱۳۱۸ بیاید. سیم: دختری که زوجه آقا میرزا جعفر بن آقا سید محمد - صادق طهرانی که در ۱۳۰۳ بیاید بوده، چنان‌که در «الکرام البررة: ۲۵۷» فرموده.

سنه ۱۱۹۹ قمری مطابق سنه ۱۱۶۳ شمسی غره محرم الحرام ... عقرب ماه برجی

* (۴۵ - تولد سید محمد ۳۳ دلداری هندی) *

وی فرزند مرحوم سید دلدار علی ۳۲ هندی است که در ۱۲۳۵ بیاید، و خود از أجله و أعیان فقهاء و فضلاء و ملقب بسُلطان العلماء بوده، و در حکمت و کلام مهارتی تمام داشته، و با اینکه از مردم هند بوده در تحریر و تقریر؛ علم تفوق بر همگنان خود برافراشته.

شرح احوالش در «أحسن الودیعه ۱: ۵۲ تا ۵۴» و «الذریعه» مجلدات متفرقه و بعضی از مواضع دیگر نوشته، و از آنها چنین برآید که او در هفدهم ماه صفر الخیر این سال مطابق (...) جدی ماه برجی متولد شده، و در نزد پدر خود و مرحوم سید محمد قلی هندی که در ۱۲۶۰ بیاید درس خوانده تا بمراتب عالیه علوم و فضائل نائل گردید، چندان که در نوزده سالگی؛ دور و نزدیک بفضیلت او اذعان نمودند و پدرش اجازتی مبسوط برای او نوشت، و در روزگار سلطان أبو المظفر محمد مصلح الدین أمجد علیشاه، حکومت شرعیه و قضاوت آن سامان بدو قرار گرفت و پادشاه هیچ از اوامر او کناره

ص: ۹۳

نمیکرد. و چون سلطان مذکور در ۲۶ صفر سنه ۱۲۶۳ وفات کرد، پس از او پسرش ناصر الدین محمد واجد علیشاه نیز بر طریقه پدر تاجور در تفتیذ احکام وی جدی بلیغ داشت، و مرحومان حاج شیخ محمد حسن صاحب «جواهر» و آقا سید ابراهیم قزوینی صاحب «ضوابط» کلماتی بالغه درباره او دارند، و وی کتب چندی تألیف کرد.

اول: کتاب «أحكام الکفار و الارضین» که در آن زمین‌ها را باعتبار احکام بچهار قسم نموده، و آن غیر از کتاب «أحكام الارضین» پدرش میباشد. دویم: کتاب «احیاء الاجتهاد» برای ارشاد عباد در اصول فقه، آنچه مربوط بتقلید احواء و أموات است. انجام تألیف آن نیمه محرم سنه ۱۲۳۶: سیم: کتاب «اصل الاصول» در رد بر اخباریین، و در «الذریعه: ۲ شماره ۶۱۸ تا ۶۲۲» که آن هم مکرر شده و باید ۶۲۳ باشد کتبی که از شیعه بدین نام تألیف شده نوشته و بجمله شش کتاب است. چهارم:

کتاب «البارقة الضیغمیه» در رد بر کتاب «التحفة الاثنی عشریه» در رد بر امامیه تألیف عبد العزیز فاروقی دهلوی در حلیت متعین.

این کتاب «البارقه» ملقب به «الحملة المختاریه» میباشد، زیرا که صاحب عنوان آنرا بامر نواب معتمد الدوله مختار الملک سید محمد بهادر خان ضیغم جنگ وزیر سلطان غازی الدین حیدر پادشاه غازی تألیف کرده. و مولوی رشید الدین شاگرد مؤلف «التحفة» مذکور کتابی در رد آن نوشته بنام «الشوکه العمریه» و سید محمد قلی هندی استاد صاحب عنوان کتابی بنام «الشعلة الظفریه» در رد «الشوکه» مذکور نوشته و بعد از آن خود صاحب عنوان هم کتابی در رد آن بنام «الضربة الحیدریه» نوشته که عنقریب ذکر میشود. پنجم: کتاب «البرق الخاطف» در قصه إفک عایشه که در «بحار الانوار ۶: ۵۵۱» چاپ کنیانی ذکر شده، ششم: کتاب «بشارة محمدیه».

هفتم: کتاب «البوارق الموبقه» در رد باب هشتم: کتب «التحفة الاثنی عشریه» مذکور که در امامت است. نهم: کتاب «ثمره الخلافة» در اینکه شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام بناء بر اصول عامه اثبات نخواهد شد، و مولوی حیدر علی

فیض - آبادی از علماء سنی کتابی در رد آن نوشته بنام «اثبات الخرافه» برای صاحب «ثمره - الخلافة» و سید محمد باقر
فرزند صاحب عنوان در انتصار برای پدر خود کتابی در رد

ص: ۹۴

این «اثبات الخرافة» و کتاب «ازالة الغین» از بصارة العین تألیف دیگر مولوی مرقوم نوشته بنام «تشیید مبانی الایمان». نهم:
«حاشیه بر شرح صغیر» آقا سید علی کربلائی بر «نافع». دهم: «حاشیه بر شرح کتاب السلم المنورق» در علم منطوق که آن
شرح از ملا حمد الله است. یازدهم: «رساله‌ئی در عدم نجاست عرق جنب از حرام». دوازدهم:

«رساله‌ئی در مواسعه و مضایقه». سیزدهم: «رساله‌ئی در نماز جمعه». چهاردهم:

کتاب «السبع المثانی» در قراءت، و چندین کتاب دیگر نیز بدین نام تألیف شده:

۱- «سبع المثانی» شیخ نجیب الدین رضاء زرگر تبریزی متوفی در سنه ۱۰۸۵ که آن منظومه مثنوی است. ۲- «السبع
المثانی» میر محمد حسین خاتون آبادی که در ۱۲۰۷ بیاید و در زیارات است.

پانزدهم: کتاب «سم الفار». شانزدهم: کتاب «السیف الماسح» در اثبات مسح رجلین. هفدهم: «شرح کتاب زبده» شیخ بهائی
در اصول فقه. هیجدهم: کتاب «الصمصام القاطع» در رد بعضی از فرق عامه. نوزدهم: کتاب «الضربة الحیدریه» که آنفا ذکر
شد در دو جلد ضخیم. بیستم: کتاب «طعن الرماح» در نقد بر بعضی از مواضع «التحفه» مذکوره. بیست و یکم: کتاب «العجالة
النافعه» در کلام. بیست و دویم:

کتاب «الفوائد النصیریة» در زکوة و خمس. بیست و سیم: «کتابی در امامت» در رد بر «التحفه» مذکور غیر از «البارقه» که
ذکر شد. بیست و چهارم: کتاب «کشف - الغطاء»؛ و چند کتاب دیگر نیز بدین نام تألیف شده:

۱ و ۲- «کشف الغطاء» شیخ جعفر نجفی که در ۱۲۲۸ بیاید و وی دو کتاب بدین نام دارد. ۳- «کشف الغطاء» حاج محمد
حسن قزوینی که در ۱۲۴۰ بیاید. ۴-

«کشف الغطاء» فاضل قندهاری که در ۱۲۲۷ بیاید.

بیست و پنجم: کتاب «گوهر شاهوار» در فضل ائمه اطهار علیهم السلام.

سید محمد روایت میکند از پدرش که نوشتیم وی بنوزده سالگی از او اجازت یافته، و در «الذریعه ۱: ۱۹۱» تصریح کرده که
آن در سنه ۱۲۱۸ نوشته شده و اجازه روایتی است.

چندین نفر هم در نزد او درس خوانده یا از او روایت میکنند. اول: فرزندش

سید بنده حسین که در ۱۲۹۲ بیاید (ش و ر). دویم: برادرش سید حسن که در ۱۲۰۵ بیاید (ش). سیم: برادر دیگرش سید حسین که در ۱۲۱۱ بیاید (ش). چهارم:

فرزند دیگرش سید علی محمد که در ۱۲۶۰ بیاید (ش). پنجم: برادرزاده‌اش سید محمد تقی که در ۱۲۳۴ بیاید (ر). ششم: برادرزاده دیگرش سید محمد هادی که در ۱۲۲۸ بیاید (ر).

بالاخره مرحوم سلطان العلماء پس از مدت هشتاد و پنج سال قمری و بیست و پنج روز عمر در دوشنبه دوازدهم ماه ربیع المولود سنه هزار و دویست و هشتاد و چهار، چنانکه در مجله مبارکه «المرشد» و نیز «حاشیه آقا نجفی مرعشی بر هدایة الانام» حاج شیخ عباس قمی در (ص ۴۸) البته هر دو بدون تعیین روز هفته نوشته‌اند، مطابق (...) سرطان ماه برجی وفات کرد و در نزد پدرش دفن شد، و در ماده تاریخ او مات مجتهد العصر گفتند که مطابق سال مرقوم است، لکن در «احسن الودیعه» مات مجتهد العصر - و الزمان نوشته و ملتفت زیادی کلمه و الزمان نشده که بسی بیشتر از سال وفات خواهد شد.

صاحب عنوان چندین نفر فرزند داشته. اول: سید محمد باقر ۳۴ که در ۱۲۳۴ بیاید. دویم: سید محمد صادق ۳۴ که در ۱۲۵۸ بیاید. سیم: سید مرتضی ۳۴ که بناء بر آنچه در «احسن الودیعه ۱: ۵۵» نوشته از علماء معقول و منقول بوده، و مرحوم میر حامد حسین که در ۱۳۰۶ بیاید در آنها بر وی شاگردی نموده، و در حیوة پدر بجوانی وفات کرده، و فرزند او مرحوم سید اصطفی ۳۵ از جمله علماء بوده و کتابی دارد بنام «الافادات» بزبان اردو در عروض و قوافی؛ چنانکه در «الذریعه ۲: ۲۵۳» فرموده.

چهارم: سید بنده حسین ۳۴ که در ۱۲۹۲ بیاید. پنجم: سید علی اکبر ۳۴ که در ۱۳۲۷ بیاید. ششم: سید علی محمد ۳۴ که در ۱۲۶۰ بیاید.

سنه ۱۱۶۴ شمسی ... جمادی الاولی اول حمل ماه برجی

* (۴۶- تولد سلطان محمود خان ثانی عثمانی ۸۴) *

وی فرزند سلطان عبد الحمید خان ۸۳ اول است که در ۱۲۰۳ بیاید.

سلطان محمود خان در سیزدهم ماه رمضان المبارک این سال مطابق (...) سرطان ماه برجی متولد شده، و در سنه ۱۲۲۳ بسلطنت نائل و معروف بسلطان محمود خان دویم گردید (در قبال سلطان محمود خان دیگری که پسر عم پدرش بود). و پس از مدت پنجاه و پنج سال و هفت ماه قمری و شش روز عمر در نوزدهم ماه ربیع الاخر سنه هزار و دویست و پنجاه و

پنج مطابق (...) سرطان ماه برجی وفات کرد، و دو نفر فرزنداناش سلطان عبد المجید خان ۸۵ در ۱۲۳۷ و سلطان عبد العزیز خان ۸۵ در ۱۲۴۵ بیایند.

*** (۴۷- تولد شیخ ابراهیم قفطان نجفی) ***

قفطان بر وزن قربان، نام لباسی است که یکی از اجداد شیخ ابراهیم همیشه آنرا می پوشیده، و از آن رو بأبو قفطان معروف شده (در عرب رسم است که هرکس خیلی علاقه بچیزی دارد وی را پدر آن چیز میگویند و آنرا کنیه آنکس قرار میدهند، مانند ابو تراب برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چون خیلی بر روی خاک می نشسته و ابو هریره برای صحابی معروف). و در اثر آن اولاد و اعقاب او بدین کلمه معروف، و اینک آل قفطان خانواده ئی بزرگ در نجف می باشند. شیخ ابراهیم فرزند شیخ حسن بن شیخ علی بن شیخ عبد الحسین بن نجم سعدی ریاحی است که پدرش شیخ حسن از اهل علم و ادب و مردی شاعر بوده، و دیوانی در اشعار دارد، و چندین فرزند داشته که همه از علماء و أجلاء بوده اند، یکی بنام شیخ ابراهیم که (صاحب عنوان است) و دیگران: شیخ احمد و شیخ علی و شیخ محمد و شیخ مهدی و شیخ حسین که در حدود سال ۱۲۵۵ در حیوة پدر خود وفات کرده؛ چنانکه در «الذریعه ۹: ۲۴۰» فرموده، و صاحب عنوان خود از علماء و ادباء و معاریف نجف است.

ص: ۹۷

وی در این سال در نجف متولد شده، و هم آنجا نشوونما نموده و در نزد شیخ عبد الحسین طریحی و شیخ جعفر نجفی و فرزنداناش شیخ علی و شیخ حسن، و حاجی شیخ محمد حسن صاحب جواهر و قدری هم در اواخر نزد شیخ انصاری درس خواند، و نیز از آنها اجازت روایت بهم رسانید، و چندین نفر هم در نزد او درس خواندند، و «کتابی در رهن» تألیف کرد که از مسوده خارج نشد، و اینک این چند شعر را از او در مرثیه حضرت سید الشهداء علیه السلام اینجا آوردیم:

سفه و قوفک بین تلک الأرسم	و سؤال رسم دارس مستعجم
یا ربع مالک موحشا من بعد ما	قد کنت للوفاد محشد موسم
أفکلما بالغت فی کتم الهوی	غلبتک زفرة حسرة لم تکتتم
هلا وفیت بأن قضیت کما وفی	صحب ابن فاطمة بشهر محرم
من کل وضاح الفخار لها شم	یعزی علا و لآل غالب ینتمی
و اذا هم، سمعوا الصریخ توابوا	ما بین سافع مهره او ملجم
نفرقوا عطشا و من أیمانهم	ری العطاش بجنب نهر العلقمی

شیخ ابراهیم مردی أخص بوده، یعنی سرش بی موی و فقط بر روی او دو یا سه تار مو روئیده بود، و پس از مدت هشتاد سال عمر در سنه هزار و دویست و هفتاد و نه در نجف وفات کرد، و هم آنجا در صحن شریف نزد درب طوسی، پهلوی پدر و برادر خود دفن شد، چنانکه در «أعیان الشیعه: جزء ۵ جلد ۶ نوشته».

* (۴۸- وفات مرحوم سید احمد ۲۵ قزوینی - ره) *

وی فرزند مرحوم سید محمد ۲۴ بن سید حسین ۲۳ بن أبو القاسم ۲۲ بن محمد- باقر ۲۱ بن آقا جعفر ۲۰ بن أبو الحسین ۱۹ بن علی ۱۸ بن زید ۱۷ بن ابو الحسن علی الغراب ۱۶ بن یحیی العنبر ۱۵ بن ابو القاسم علی ۱۴ بن أبو البرکات محمد ۱۳ بن ابو جعفر احمد ۱۲ بن محمد ۱۱ بن زید ۱۰ بن علی الشاعر ۹ الحمانی بن محمد الخطیب ۸ بن جعفر الشاعر ۷ بن الامامزاده ابو جعفر محمد المحروق ۶ بن أبو عبد الله محمد ۵ بن زید شهید ۴ علیه السلام است.

ص: ۹۸

حضرت زید شهید ۴ علیه السلام در (ص ۲۶) گذشت. فرزندش محمد ۵ از اصحاب حضرت صادق علیه السلام بوده. فرزندش امامزاده محمد محروق ۶ در بیرون شهر نیشابور بطرف مشهد بقعه و بارگاهی معروف دارد. فرزندش جعفر الشاعر ۷ از سادات بزرگوار بوده، و ما دو فرزند از او در این کتاب می‌آوریم: یکی احمد السکین ۸ در ۱۲۱۰، و دیگر محمد الخطیب ۸ که در عمود این نسب است، و فرزند او علی الشاعر ۹ الحمانی از أجله و معاریف شعراء بوده و در سنه ۳۰۱ وفات نموده؛ چنانکه در پاورقی «عمدة الطالب: ۲۹۴ چاپ نجف» نوشته، و علی الغراب ۱۶ از معاریف زمان خود بوده، و اولاد و فرزندش زید را بنسبت وی بنی غراب میخوانند، چنانکه در «عمدة الطالب: ۲۹۵» نوشته، و از بعد او تا صاحب عنوان ظاهرا چند نفر افتاده باشد، زیرا که أعقاب وی را تا سال تألیف «عمده» که ۸۱۲ بوده، چنانکه مذکور شد ذکر کرده؛ و از آن زمان تا عصر صاحب عنوان تقریباً سیصد سال و نباید بدین کمی واسطه باشد، و ما این‌طور که نوشتیم از «أعیان الشیعه: جزء نهم- جلد دهم» چنین دیده و نقل نمودیم.

بهرحال، مرحوم سید احمد ۲۵ صاحب عنوان از رجال بزرگ عصر خود بوده، و نخستین کس است از این سلسله که در مائه دوازدهم از قزوین بنجف آمده. و آنجا دختر سید مرتضی بروجردی را که در ۱۲۰۴ بیاید تزویج کرده، و اولاد او طایفه سادات قزوینی‌ها را تشکیل داده، و آنها جماعتی کثیره و در نجف و حله سکونت دارند، و چندین نفر از علماء و مردان مهم از آنها بهم رسیده‌اند که برخی از ایشان در محال خود اشاره می‌شود، و گذشته از فضایل علمی همواره مروج شعر و ادب بوده‌اند، و در اثر تشویق شعراء و ادباء و اعطاء صلات و افره بآنها فن شعر و ادب در عراق عرب رواجی کامل بهم رسانید، و بالاخره سید احمد پس از چندین سال از نجف زیارت مشهد رفت، و در برگشتن برای دیدن ارحام خود بقزوین آمد؛ و در آنجا در این سال وفات کرد، و وصیت نمود تا جسدش را بنجف حرکت دهند، لیکن اهل قزوین اطاعت نکرده و برای تبرک؛

هم در قزوین او را دفن کردند، و چون خبر وفات وی بنجف رسید مجالس فاتحه برای او تشکیل و چندین نفر از علماء و شعراء معروف برای او مرثیه و ماده تاریخ گفتند، از آن جمله مرحوم سید محمد زینا که در ۱۲۱۶ بیاید فرموده:

ص: ۹۹

أکذا المعالی فی التراب توسد؟!	أکذا المفآخر فی الحفائر تلحد؟!
أکذا شمس المجد بعد بهائها	تطفی و یکسف نورها المتوقد
أکذا جبال العز تنسف بعد ما	سمقت علا ینحط عنه الفرقد
بکر النعی بضد ما نهوی فلم	یعبأ به فانصاع و هو مفند
خبر أتاح لكل قلب حسرة	فی کل قلب نارها تنوقد
فمن الذی یحیی الدجی مهما سجی	و الیوم أودی القائم المتهدجد
أسفی علیه قضی غریبا مفردا	بأبی و غیر أبی الغریب المفرد
عظم المصاب فأی قلب لم یدب	أسفا علیه و آی عین تجمد
هل أحمدا الأيام بعدک أحمدا	و یطیب لی عیش و یحلو مورد
لا یشجینک أن قبرک شاحط	ناء و عن مئوی الأئمة مبعدا
فلقد رء آک بخیر رؤیا مرتضی	من قومه و بقوله لا ینفد
و افاک و العلماء حولک ضمکم	عند الوصی الطهر ذاک المشهد
ورء آک ملحودا هنالک راقدا	برواقه یا نعم ذاک المرقد
تلک البشارة لا بشارة مثلها	کم کنت قاصدها فتم المقصد
صبرا بنیه! و إن تعذر صبرکم	فتصبروا فی ما جرى و تجلدوا
جلت مصیبتکم و حسب جلالها	ان المعزی الیوم فیها السید

ياؤى حمى المهدى ماذا يفقد	إنى لأعجب من مصاب فاقد
فكأنما الايتام منه تولدوا	متكفل الأيتام عن آبائهم
-كربات أو عند الحوائج يقصد	أو هل ترى احدا سواه يكشف ال
و بذاته و بما يحيط و يحشد	لا و الذى هو عالم بصفاته
فرد بكنه صفاته متفرد	قد حير الاحلام أحلام الورى
بنعيمها الموصول أنت مخلد	فاسعد و فز و اهنأ بأعلى جنه
لك منزل فى الخلد أزهر أحمد	و حبيت أقصى ما تشاء فأرخوا

در این جا باشاره (حبیت اقصی ما تشاء) منتهای تشاء، که همزه است جزو مصرع

ص: ۱۰۰

اخیر و ماده ۱۱۹۹ می شود، و در شعر یازدهم و عقب تر اشاره بخوابی است که مرحوم سید بحر العلوم دیده مبنی بر اینکه جسد او در نجف دفن شده.

مرحوم سید احمد پس از خود پنج نفر پسر برجا نهاد، و آنها: سید حسن ۲۶ و سید محمد باقر ۲۶ که در ۱۲۲۲ و ۱۲۴۶ بیایند، و دیگر سید محمد علی ۲۶ و سید علی ۲۶ و سید حسین ۲۶ میباشند که از هر یک اولاد و اعقابى بازمانده.

* (۴۹- وفات ابن سعید تونسى مالکى) *

وی شیخ ابو عبد الله محمد بن علی بن سعید، و از علماء اهل سنت است که کتابی بنام «زواهر الكواكب» برای بواهر مواكب که حاشیه نئی است بر شرح شیخ ابو الحسن اشمونی بر «الفیه» ابن مالک تألیف کرده، و در این سال با سنی کمتر از سی وفات نموده چنانکه در «معجم المطبوعات: ۱۱۷» ذکر کرده.

* (۵۰- وفات ملا محمد حسن لکهنوی هندی) *

وی بطوریکه در «رساله احوال سید عبد الحی» حسنی که در ۱۲۸۶ بیاید، در (ص: ی) نوشته از علماء هند بوده، و «شرحی بر کتاب سلم العلوم» قاضی محب الله بهاری نوشته، و در این سال وفات نموده. قاضی نامبرده نیز چنانکه در (ص: ط) رساله مزبوره گفته بسال ۱۱۱۹ وفات کرده.

* (۵۱- وفات آقا محمد هاشم ذهبی شیرازی) *

وی فرزند آقا محمد اسمعیل، و خود از اهل علم و ادب و از جمله عرفای بزرگوار و صوفیه فرقه ذهبیه بوده و شعر هم می‌گفته، و شرح احوالش در چندین کتاب نوشته، از آن جمله: «فارسنامه ناصری ۲: ۱۵۲» و «طرائق الحقایق ۳: ۹۸» و غیره؛ و آنچه از همه آنها بر می‌آید اینکه: او در اوائل جوانی بشغل نویسندگی و استیفای خوانین زندیه روز می‌گذارده و در اواسط حال استعفا نموده و یک مرتبه ترک دنیا کرد و رو بجانب آخرت آورد، و بخدمت مرحوم شاه کوثر هندی (رحمه الله) از مشایخ سلسله طیفوریه شطاریه رسید و ملتمس ذکری گردید، و بعد از آن بفیض صحبت جناب عارف فاضل و عالم عامل و مرشد کامل مرحوم سید قطب الدین نیریزی قدس الله تعالی روحه الشریف رسید و سر ارادت بر پای مبارک او نهاد.

ص: ۱۰۱

و از برکات تربیت و توجه وی بدرجات عالیه ممتاز و بدامادی او سرافراز گردید، و اذن ارشاد و دستگیری یافت و بتکمیل نفوس شتافت و خود همواره بعبادات قلبیه و ریاضات بدنیه مبادرت می‌فرمود، و کرامات عظیمه و مکاشفات غریبه از او ظهور می‌نمود، و درگاهش مرجع طالبان طریقت و مجمع عالمان شریعت می‌بود، و آقا محمد کازرونی در ارشاد و هدایت از او نیابت میکرد، و همانا تألیفات چندی هم دارد؛ اول:

بعضی از غزلیات و رباعیات مشهور. دویم: کتاب «مناهل التحقيق». سیم: کتاب «ولایت‌نامه» که آن منظومه‌ئی مثنوی است، و اینک این اشعار از او آورده شد:

کی عکس بگیرد اندر آن جای قرار	بر چهره مرآت تو تا هست غبار
تا جلوه کند در آن جمال رخ یار	آینه دل ز زنگ اغیار بشوی
تا آنکه دیدم یار را، در کسوت اغیارها	ای دوستان ای دوستان، رفتن ز خود من بارها
بت‌ها شکستم سر بسر، وارستم از زناها	وحدت چو آمد در نظر، کثرت شد از پیش بصر
زنگ باطل‌ها شود از وی جدا	چون بتابد بر دل، آن نور خدا
که بود محتاج اثبات ای حکیم	شبهه و شک نیست در ذات قدیم

گفتیم که مرشدین او دو نفر بوده‌اند، و هم چندین نفر از اصحاب فضل و کمال و ارباب وجد و حال از فیض تربیت و ارشاد او بشاهراه هدایت رسیده و از مریدان او میباشند. اول: مرحوم آقا خلیل معروف باقا بزرگ مدرس شیرازی که در ۱۲۴۴ بیاید. دویم: دامادش میرزا عبد النبی که در ۱۲۸۶ بیاید. سیم: آقا لطفعلی خاکی خراسانی که در ۱۲۳۴ بیاید. چهارم. آقا محمد کازرونی مذکور. پنجم: ملا محمد اسمعیل ازغدی خراسانی که در ۱۲۳۲ بیاید، و بطوری که در کتاب «تابغه علم و عرفان:

۴۱۰» نوشته این دو نفر اخیر دعوی جانشینی او را داشته‌اند.

آن جناب بنص «طرائق» در این سال بعمری در قرب نود سالگی وفات کرد، و در تکیه مرحوم خواجه حافظ در شیراز دفن شد و بر قبرش سنگ لوحی بخط نستعلیق مرحوم میرزا محمود خوشنویس پدر میرزای شیرازی که در ۱۲۳۰ بیاید افتاده، و در «فارسانمه» وفاتش را در هزار و دویست و اندی نوشته که ظاهراً اشتباه باشد، و اینک مضجع مقدس وی زیارتگاه اهل راز و مرجع اصحاب نیاز است و گذشت که وی دختر مرشد خود

ص: ۱۰۲

مرحوم سید قطب الدین نیریزی را داشته، و همانا فرزند او از آن مخدره؛ مرحوم آقا محمد رضاء نیاز است که در ۱۲۳۴ بیاید، و دیگر دختری که زوجه مریدش مرحوم میرزا عبد النبی ذهبی شیرازی بوده، چنانکه اشاره بدان نمودیم.

اینک بمناسبت گوئیم که سید قطب الدین نیریزی مرقوم نامش محمد ۳۰، و او است فرزند سید أبو طالب ۲۹ بن سید عز الدین یوسف ۲۸ بن سید قطب الدین حیدر ۲۷ بن سید شهاب الدین أحمد ۲۶ بن سید قطب الدین حیدر ۲۵ بن سید شهاب الدین أحمد ۲۴ بن سید جلال الدین، عبد الله ۲۳ بن سید قطب الدین محمد ۲۲ بن سید جلال الدین عبد الله ۲۱ بن سید قطب الدین محمد ۲۰ بن سید عبد الله مکرانی ۱۹ بن سید هادی ۱۸ ابن سید محمد ۱۷ بن سید حسن ۱۶ بن سید ابو الفتوح ۱۵ بن سید حسان ۱۴ بن سید حسن ۱۳ بن سید معتوق ۱۲ بن سید ادریس ۱۱ بن سید حسن ۱۰ بن سید عبد الله ۹ بن سید عیسی ۸ بن احمد الأكبر الکوکبی ۷ المشهور بعقیقی ابن عیسی الکوفی ۶ بن علی ۵ بن الحسین الاصغر ۴ علیه السلام که در (ص ۵) گذشت؛ و خود از عرفاء بزرگوار و اهل علم و ادب و سیروسلوک و ریاضت و تهذیب نفس و ارشاد و هدایت بوده، و با این وصف در علوم ادبیت و عربیت یدی طولی داشته، و چندین کتاب تألیف نموده، و عبری و فارسی شعر هم می‌گفته و تخلص قطب می‌نموده، و منظومات کثیره و اراجیز عدیده در صرف و نحو و غیره بنظم آورده، و چندین نفر از بزرگان از فیض صحبت و ارادت او تربیت شده‌اند و خود مرید مرحوم شیخ علینقی اصطهباناتی بوده، و در ۱۸ شعبان سنه ۱۱۷۳ وفات کرده و در نجف دفن شده، و فرزندش آقا سید علی ۳۱ جانشین پدر بوده، و در (ص ۶۸) گذشت که بعد از وی سه نفر دعوی جانشینی او را نمودند که یکی همین آقا محمد هاشم صاحب عنوان بوده. و او هم شعر می‌گفته؛ و فرزند دیگرش مخدره ام سلمه ۳۱ هم از اهل علم بوده، و کتابی بنام «جامع الکلیات» در ترجمه مختصری از کتاب «فصل - الخطاب» پدرش که در توحید و حکمت بوده تألیف نموده، و گفته شد که زوجه صاحب عنوان نیز دختر سید قطب بوده، لیکن ندانستیم که وی همین ام سلمه است یا دختر دیگری از او.

ص: ۱۰۳

سنه ۱۲۰۰ قمری مطابق سنه ۱۱۶۴ شمسی غره محرم الحرام ... عقرب ماه برجی

* (۵۲) - تولد مرحوم ملا أبو الحسن طهرانی - (ره) *

وی فرزند مرحوم ملا ابو القاسم بن عبد العزیز بن محمد باقر بن نعمت الله مازندرانی است که مقام قدیمی و موطن اصلی اجداد ایشان، چنان‌که در «نامه دانشوران: ج ۱» نوشته همانا ولایت مازندران بوده، و در اوایل سلطنت کریم خان از آنجا بطهران آمده مسکن گزیدند. و ملا ابو القاسم پدر صاحب عنوان در زمره اصحاب قدس معدود و در سلک ارباب علم منظوم بوده، و مرحوم ملا ابو الحسن خود از علماء عظام و فقهاء فخام طهران در عصر خویش بوده، و در «المآثر: ۱۸۱» ضمن احوال فرزندش ملا غلامحسین نامش برده شده، و ترجمه او را حواله به «نامه دانشوران» نموده، و در نامه مذکور (ج ۱: ۷۶۱ تا ۷۶۳) شرح احوال او را نوشته، بخلاصه اینکه: وی در چهاردهم ماه صفر الخیر اینسال مطابق (... قوس ماه برجی در طهران متولد شده، و در عهد صبا و خوردی آثار رشد و تمیز و آیات هوش و ذکاء از ناصیه‌اش هویدا بود، و از این روی پدر بر تربیتش همت گماشت تا از موائد علوم و فوائد فنون حظی وافر یافت، و مدرس أفاضل را شایسته گشت، و در مجلس درس مرحوم حاجی سید آقا که خود از سلسله سادات اخوی و حاوی معقول و منقول بود و در مدرسه ملا آقا رضاء بعنوان مدرسی تدریس می‌فرمود باکتساب اصول و تحصیل فروع اقامت گزید و چندی نگذشت که از همگنان در طی مقامات فضل و ادب بگذشت، و چون در آن اوان دار السلطنه اصفهان بوجود اعیان فقهاء و اصولیین و ارکان حکماء متألهین مجمع علوم و آداب و مرجع علماء و طلاب بود؛ لاجرم توقف آن سامان را نصب العین کرده و باصفهان رفت، و آنجا در خدمت مرحوم حاجی کرباسی که در ۱۲۶۱ بیاید باخذ معارف و اکتساب معالی مشغول گشت، و یک چند بدین منوال بسر برد، و بعد از آن بتقبیل عتبات عالیات سعادت اندوز گردید، و در آن خاک پاک که سرچشمه معارف و ادراک است خدمت مرحوم آقا سید علی کربلائی که در ۱۲۳۱ بیاید یک دو سال استقااضت نمود، و چون کما ینبغی اسباب اقامت

ص: ۱۰۴

برایش فراهم نبود دوباره باصفهان بازگشت، و عهد تحصیل و تکمیل را خدمت حاجی مرقوم تجدید کرد، و بالجمله دقیقه‌ئی از طلب نشست تا رتبه اجتهاد یافت و با اجازت نامه بموطن و مسکنش رخصت انصراف بخشید، و چون در طهران بساط حکومت و قضاوت بگسترانید جمعی اجتهادش را اینکار نمودند، و خواطر عوام را بدان شبهت آلوده کردند. مردم طهران محض تحقیق، ما جری را خدمت مرحوم حاجی نوشتند. آن جناب در جواب نوشت که اجتهاد را درجات بسیار است، و ملا ابو الحسن طهرانی از حضيض تقلید و تجزی رسته و بأوج اجتهاد قدم نهاده، و در نزد من معتمد و مقبول القول است. بعد از حصول این جواب بیش از پیش در انظار عموم وقعی یافته و مرجع خاص و عام شد، بحدی که اکثر مرافعات و مشاجرات طهران در محضر وی می‌گذشت، و هرکس صحبتش را درمی‌یافت می‌فهمید که احکامش بهوای نفسانی آلوده نبوده. و این بزرگوار زهدی خشک داشت و پیوسته در امر بمعروف و نهی از منکر اقدام می‌نمود، چنان‌که هرگاه اوباش و مقامر او را در شوارع و معابر می‌دیدند فرار می‌کردند، و هم وی تألیفاتی دارد؛ اول: «کتابی در فروع» دو هزار بیت. دویم: کتاب «لمعات» در اصول شش هزار بیت.

وی در اواخر عمر با حالت انزواء و اعتزال خوش بود، و از مراودات و مرافعات کناره می‌جست تا در سنه هزار و دویمست و هفتاد و دو در طهران وفات کرد، و نعش او را حمل بنجف نموده و آنجا در قبرستان وادی السلام بین مقام هود و صالح علیهما السلام دفن کردند، و پنج نفر فرزند ذکور از او بازماند:

اول: مرحوم ملا غلامحسین که در ۱۳۱۳ بیاید. دویم: ملا محمد حسین. سیم:

شیخ موسی. چهارم: شیخ بهاء الدین. پنجم: حاجی شیخ محمود^۹.

سنه ۱۱۶۵ شمسی نوزدهم جمادی الاولی اول حمل ماه برجی

* (۵۳- وفات شیخ حسین خالدی قدسی) *

ابو عبد الله بن محمد بن موسی بن محمود بن صالح حنفی از اهل بیت المقدس که در نسبت بآن

(۱) شرح حال صاحب عنوان در «الکرام البرره: ۳۲ و ۳۳» نیز مذکور است.

ص: ۱۰۵

مقدسی بر وزن مجلسی و نیز قدسی می‌گویند، و خود از اهل علم و ادب و انشاء و کتابت بوده و خط را خوش می‌نوشته و شعر را خوب می‌گفته، و در اثر تفتین حساد از بیت المقدس بدمشق احضار و محکوم بحبس و تأدیب گردید، و بشفاعت سید محمد خلیل مرادی آزاد شده و باز ببیت المقدس برگشت، و او تألیفاتی دارد:

اول: کتاب «البشائر النبویه». دویم: کتاب «غایة الوصول» در مدح حضرت رسول صلی الله علیه و آله، و در آخر ماه شعبان المعظم اینسال مطابق (... سرطان ماه برجی بینجاه سالگی وفات کرده؛ چنانکه در «ریحانة الادب ۱: ۳۷۵» فرموده.

* (۵۴- تولد سید علی ۳۳ دلداری هندی) *

وی فرزند مرحوم سید دلداری علی ۳۲ است که در ۱۲۳۵ بیاید، و خود از اعیان علماء و معاریف فقهاء است، و در تجوید و قراءت بسی مهارت داشته، و همانا او در هیجدهم ماه شوال المکرم اینسال، چنانکه در «احسن الودیعه ۱: ۱۰» فرموده متولد شده، و در نزد پدر خود درس خوانده و در سنه ۱۲۴۵ زیارت عتبات عراق عرب مشرف شد، و آنجا علماء اعلام همگی مقدمش را بتأهیل و ترحاب تلقی کردند، و پس از یک سال بوطن خود بازگشت و بیحث و تألیف پرداخت، و در سنه ۱۲۵۶ زیارت مشهد مقدس رفت و بعد از آن باز بعتبات آمد، و وی چندین کتاب تألیف کرده:

اول: «رساله‌ئی در اقامه تعزیت حضرت سید الشهداء» علیه السلام. دویم:

«رساله‌ئی در تجوید». سیم: «رساله‌ئی در رد اخباریین». چهارم: «رساله‌ئی در کلام». پنجم: «رساله‌ئی در متعه». ششم: نیز «رساله‌ئی در متعه». هفتم:

^۹ (۱) شرح حال صاحب عنوان در «الکرام البرره: ۳۲ و ۳۳» نیز مذکور است.

«رساله‌ئی در مسئله فدک». هشتم: کتاب «التوضیح المجید» در تفسیر کتاب اللّٰه حمید در دو جلد بزرگ بزبان اردو، که آنرا برای سلطان مصلح الدین أمجد علیشاه تألیف کرده، و در سنه ۱۲۵۳ از تالیف آن فارغ شده، چنان‌که در «الذریعه ۴: ۴۹۵» فرموده.

آخر پس از مدت پنجاه و هشت سال و یازده ماه قمری عمر، در هیجدهم ماه رمضان المبارک سنه ۱۲۵۹ مطابق (... میزان ماه برجی در کربلا وفات کرد، و در پهلوی قبر مرحوم آقا سید محمد کربلائی که در ۱۲۴۲ بیاید دفن شد، و ادباء عراق مراثنی بسیاری برای او گفتند که آنها را مرحوم ملا هادی استرآبادی که در ۱۲۱۴

ص: ۱۰۶

در ضمن شاگردان صاحب «ضوابط» بیاید؛ در کتابی بنام «المراثنی الخلیلیه» جمع کرده،

* (۵۵- وفات مرحوم میرزا محمد کلانتر شیرازی)*

وی از احماد مرحوم میر سید شریف زین الدین ابو الحسن علی بن محمد بن علی حسینی جرجانی حنفی است که از اجله و اعظام علماء فریقین و صاحب مؤلفات نافع و کتب جلیله چندی بوده که همه از زمان خودش تاکنون مرجع تدریس و تدرس مبتدئین تا علوم عالیّه و مطرح انظار فضلاء قرون خالیّه است، از آن جمله «شرح کتاب المواقف - السلطانیّه» قاضی عضد الدین ایچی در علم کلام؛ انجام تالیف آن اوائل شوال سنه ۸۰۷. تولدش سنه ۷۴۰، وفاتش ۴ شنبه ۶ ع ۲ سنه ۸۱۶، قبرش در بقعه کوچکی بنام دار الشفا در محله لب آب شیراز.

مرحوم میرزا محمد، خود از عظام معارف شیراز و فضلاء ممتاز در مائه دوازدهم هجری است و روزنامه‌ئی در گذران عمر خود و وقایع فارس در نیمه آخری آن مائه نوشته که دارای بسی از فوائد جلیله است، و در ع ۱ این سال آنرا تمام کرده و خود هم در اواخر این سال در اصفهان وفات نموده و در نجف دفن شده، چنان‌که در «فارسنامه - ناصری ۱: ۲۲۷» فرموده، و یکی از فرزندان او است مرحوم میرزا محمد حسین که از شعراء بوده و عالی تخلص می‌نموده، و دیوانی دارد، و در حدود سال هزار و دویست و چهل و اندی وفات کرده، چنان‌که در «فارسنامه ۲: ۴۰» فرموده، و مرحوم هدایت در «مجمع الفصحاء ۲: ۳۵۰» در حدود سال ۱۲۳۶ گفته و آن غلط است، زیرا در سنه ۱۲۴۳ که ضریح شاه چراغ را نقره نموده‌اند، او زنده بوده و ماده تاریخی برای آن فرموده. و همانا عالی تخلص چندین نفر دیگر غیر از او است: ۱- عالی بخارائی نامش ملا شاه محمد. ۲- عالی بدخشانی که هر دو را در «جنگ بهترین - اشعار» نوشته. ۳: عالی شیرازی نامش میرزا علی صدر العلماء که در ۱۲۳۸ بیاید.

۴- عالی شیرازی دیگری نامش نور الدین محمد ملقب بنعمت خان که نیز در جنگ مرقوم است. ۵- عالی صفوی ایضا در جنگ مرقوم. ۶- عالی کردستانی که نامش میرزا محمد - حسین و در «مجمع الفصحاء» ذکر شده.

یکی از فرزندان این عالی که فرزند صاحب عنوان بوده، مرحوم میرزا احمد روشن است

که در ۱۲۱۵ بیاید، و اینک این اشعار از مرحوم عالی فرزند صاحب عنوان این جا نوشته میشود:

ای داده روی و موی تو از روز و شب نشان	وی لالهات ز سنبل تر کرده سایبان
خد تو آرغوان و قدت سرو، ای عجب!	هرگز نبود بار سهی سرو، ارغوان
گشته خجل ز نور جبین تو مشتری	تا سوده‌ئی بخاک در خسرو زمان
کسری نشان حسینعلی میرزا که چرخ	در آستان بارگهش گشته پاسبان
بینا، ز فیض مکرمتش هرکه را بصر	گویا بذکر محمدتش هرکه را زبان
گردون بآستان رفیعش کند نظر	ز انسان که از زمین نگرد کس بآسمان
عمر را خواهید اگر بر گردن افکندن کمند	باسهی قدان دلکش دست در گردن کنید
رسد چو تیر قضای خدا پناهی نیست	اگرچه هست سرای جهان وسیع فضا
تو نیز باش رضا گر آمان همی خواهی	که نیست تیر قضا را سپر بغیر رضا
تا توانی عالی از بی‌دانشان دوری گزین	زانکه جز بی‌حاصلی ز ایشان نگرده حاصلت
مشکلی را صحبت ایشان کجا آسان کند	بلکه هر ساعت فزاید مشکلی بر مشکلات

* (۵۶- تولد شیخ محمد امین سویدی بغدادی) *

وی فرزند شیخ علی سویدی است که در ۱۲۳۷ بیاید.

شیخ محمد امین از نوابغ علماء اهل سنت است که در اواخر این سال در بغداد متولد شده، چنان‌که در پاورقی صفحه ۱۳۳ کتاب «تاریخ مساجد بغداد» نوشته، و در نزد پدر خود و دیگران درس خوانده و کتب چندی تألیف کرده، اول: کتاب «التوضیح و التبیین» در شرح کتاب «العقد الثمین» تألیف پدرش. دوم: کتاب «سبائک الذهب» در أنساب عرب. سیم: کتاب «الصارم الحدید» در دو جلد بزرگ. چهارم: «نقد کتاب احیاء العلوم غزالی». و او در سنه ۱۲۳۹ مدرسه‌ئی در بغداد ساخته که بنام وی معروف و همانجا محل سکونت او بوده، و آخر پس از برگشتن از سفر حج در سنه هزار و دویست و چهل و شش در قریه بریده نجد وفات کرد و هم آنجا دفن شد، و فرزندى از خود باقى ننهاده.

* (۵۷- تولد مرحوم میرزا احمد شروانی) *

وی فرزند میرزا محمد تقی بن میرزا محمد علی بن میرزا ابراهیم خان انصاری همدانی است.

شرح احوالش در کتاب «دانشمندان آذربایجان: ۳۱» و «أعیان الشیعه: جزء ۱۰- جلد ۱۱» در دوجا بگمان تعدد و احتمال اتحاد و برخی از مجلدات متفرقه «الذریعه» و «مجله یادگار ۵: ۴ و ۵: ۱۴۳- ۱۴۵» بنظر رسیده، و از آنها همه خلاصه چنین می‌شود که میرزا ابراهیم خان بنص «الذریعه ۵: ۲۹۱» وزیر نادرشاه بوده، و پس از آن استعفاء داده و در نجف تا آخر عمر مجاورت گزیده، فرزندش میرزا محمد علی که وی را در «الذریعه» (علی) نوشته بنص مجله (ص ۱۴۳) مستوفی الممالک نادرشاه بوده.

فرزندش میرزا محمد تقی بنص مجله (همان صفحه) پس از اقامت در شروان بشیخ محمد شروانی معروف شده، و بعد از اقامت در یمن در شهر حدیده با دختر سید حیدر بغدادی از تجار و دلان عراق وصلت نموده انتهی.

و شاید بهمین جهت نام او را در «الذریعه» (محمد) نوشته، و بهرحال میرزا احمد صاحب عنوان از علماء و اهل فضل و ادب در عصر خود بوده و شعر هم می‌گفته.

وی در این سال در حدیده از بطن دختر سید حیدر مرقوم متولد شده و بعد از تحصیلات در یمن، در سنه ۱۲۲۰ بهندوستان رفته و در کلکته ساکن شد، و آنجا اولیاء انگلیسی شرکت تجارته شرقی، وی را در حدود سال ۱۲۲۴ بمعلمی عربی مدرسه فرویلیام انتخاب نمودند.

(فرویلیام، نامی است که انگلیسیان بسه قریه حومه کلکته بافتخار ویلیام پادشاه خود داده و در آنجا مدرسه‌ئی برای تعلیم عربی ساختند).

میرزا احمد چندی در این مدرسه بتعلیم و تصحیح چندین کتاب عربی برای چاپ بسر برد و پس از آن استعفاء داده، و نزد غازی الدین حیدر ملقب بشاه زمان پادشاه ولایت اود رفت و در نزد او منزلتی تمام یافت، و دختر سید اسمعیل نامی را آنجا تزویج نمود، و پس از وفات شاه زمان بکاونپور و بنارس و حیدرآباد و بهوپال و بمبئی سفر نمود، و در مدت عمر چندین کتاب تألیف فرموده، اول: کتاب «بحر الفنائس». دوم کتاب «ناج» -

الاقبال». سیم: کتاب «جوارس التفریح». چهارم: کتاب «الجواهر الوقاد» در شرح «بانت سعاده» (قصیده معروفه کعب بن زهیر). پنجم: کتاب «حدیقه الأفراح لازالة- الأتراح» در احوال ادباء عصر خود. ششم: کتاب «العجب العجاب» در آنچه مفید

است برای کتاب. هفتم: کتاب «المناقب الحیدریه» در اشعاری که در مدح غازی الدین حیدر مرقوم گفته شده. هشتم: کتاب «منهاج البیان الصافی» در علم عروض و قوافی. نهم:

کتاب «نفحة الیمن فی ما یزول بذکره الشجن» در پنج باب در حکایات لطیفه، که آنرا بتشویق لمسدن خاورشناس انگلیسی تألیف کرده، و فیلوت خاورشناس آنرا بانگلیسی ترجمه نموده، و میرزا حاجی آقای واعظ تفریسی که دو ۱۳۴۷ بیاید سه باب آنرا بیارسی ترجمه کرده. دهم: کتاب «المکاتیب» در مراسلاتی که بعنوان مولوی رشید الدین خان نوشته. یازدهم: کتاب «شمس الاقبال» در مناقب ملک بهوپال. و این چند شعر را محمد صادقخان اختر معاصر وی در کتاب «آفتاب عالمتاب» از او آورده:

گل چراغ افروخت در بزم چمن

باد نو روزی وزید اندر ز من

شوق را افزود بهر وصل یار

ناله‌های بلبل فصل بهار

گل فشانم دائما از چشم زار

من بهجران نگار گل عذار

نیست دشمن در نگاهم گلخن است

بی‌جمالش این بهارم دشمن است

و بالاخره وی در نوزدهم ماه ربیع المولود سنه هزار و دویست و پنجاه و شش مطابق (...). جوزا ماه برجی در شهر یونه هند وفات کرد، چنان‌که نص مجله (ص ۱۴۴) است و در جلد چهارم «الذریعه: ۱۴۳» در سنه ۱۲۵۰ بدون تعیین ماه و روز نوشته که ظاهرا اشتباه باشد. و وی را فرزندی است بنام شیخ محمد عباس که در ۱۲۴۱ بیاید.

* (۵۸- تولد نشاطی شاعر هزار جریبی) *

وی میرزا عباس از اهل هزار جریب مازندران، و خود از شعراء عصر و رجال دهر خویش و معروف بمیرزا بابا و نیز نشاطی خان بوده، و شرح احوالش را میرزا محمد بن فتحعلی لواسانی در مقاله‌ئی شامل پانزده صفحه در مقدمه دیوانش نوشته، و از آن‌چنین برآید که وی بنص این مقاله (ص ۴) در این سال در قریه سرخ ده واقعه در سرحد سمنان و دامغان بمحاذات چشمه‌سار مشهور بچشمه علی متولد شده و چون پدرانیش

ص: ۱۱۰

همه مردم زراعت پیشه و چوپان بوده‌اند، او هم چندی بدین نوع کارها مشغول بود، و سپس برحسب استعداد فطری سر از آنها باززده و بمکتب رفت و بآندک وقتی قرآن مجید را یاد گرفت. و در همان ایام طبع غیوری داشت که از هرکس رنجش دیدی هجوش نمودی، و نخست شعری که گفته این فرد بوده که آنرا در هجو یکی از شاگردان که سرش را شکسته بود سروده:

و بعد از چندی از مکتب بمدرسه رفت و علوم صرف و نحو و منطق و معانی و بیان و فقه و اصول و تفسیر را نیک یاد گرفت و هم از علوم ریاضی و حسن خط شطری وافر فراهم کرد، تا موقعی که فتحعلیشاه سفر مازندران نموده و بساری آمد، وی در آنجا بخدمتش بار یافت و شعری در مدحش خواند که پسند خاطر او افتاد و وی را همراه خود بطهران آورد و ملازم رکاب نمود، و نشاطی در طهران نیز همواره بشعر گفتن میپرداخت، و با مراعات تهذیب اخلاق، بعضی از اشخاص را هجوهای رکیک نمودی، و از نوال شاهنشاه بهره‌های کافی بردی و زندگانی مرفهی برایش آماده گردید و دوازده پسر بهم رسانید که هریک را بمناسبت حال و کار اسمی و تخلصی بود از این قرار: خیالی، کمالی، جمالی، جلالی، مجالی، جدالی، قتالی، وصالی، خصلی، فلکی، ملکی، عرشی؛ و دختر هیچ برایش نماند، و اشعار او بشصت هزار بیت رسید، و در حدود ۱۲۶۱، دیوان او را جمع نموده و بامر محمد شاه در حدود شش هزار بیت آنرا که شامل مدایح و مراثی و توحید بوده با مقدمه مذکوره باهتمام منوچهر خان معتمد الدوله که در آن روزگار صنعت چاپ را تازه بایران آورده بود بطبع رسانیدند.

نشاطی در «مجمع الفصحاء ۲: ۵۱۳» نیز عنوانی دارد، و آنجا درباره وی شرحی نوشته بخلاصه اینکه او طبع خوبی داشته، لیکن تتبع کم کرده، و سال‌ها است که نظیر او شاعر طامع سخنوری دیده نگردیده، در شعر صاحب قانونی است طبیعی، و در بی‌ساختگی و بی‌استکیاری معروف، و بمحبت اهل بیت عصمت موصوف است. غالب اشعارش حقایق و شرایع و مناقب و مراثی ائمه دین است، و هم در مدح فتحعلیشاه و محمد شاه و غیره اشعاری گفته و آهاجی ملیحه و قطعات فصیحیه بسیار دارد، و اشعار او در دیوانی

ص: ۱۱۱

جمع آمده، و در سنه هزار و دویست و شصت و دو وفات کرده انتهی.

بناء بر تولد او که ما نوشتیم، مدت عمرش شصت و دو سال قمری خواهد بود، و اینک این قصیده در مدح حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از او نوشته شد بنقل از «مجمع: ۵۱۳ و ۵۱۴»:

مرد معما شکاف، بیهده لاف است

مرد کسی کو ز تیغ، موی شکاف است

موی شکافی کسی ز تیغ نداند

غیر یکی کو، ز آل عبد مناف است

دست خدا آن‌که دست او ز پی حرب

یا بسر ذو الفقار یا بغلاف است

فرض، حرم را طواف سالی و هر دم

از حرمش جان انس و جان بطواف است

در صف او با کفن، عدوی عجب نیست

صف، صف حشر است تا که او بمصاف است

کایچ در او درد نیست یکسر و صاف است	مستی اگر بایدت پیاله از او خواه
کشته شمشیر او برنج رعاف است	خون اگر از زخم او است باز نه استند
گر تن خصمش بزرگ چون سر قاف است	از دم گرزش چو شین شکسته سرآمد
از خلفای ثلاث، محض گزاف است	هرچه بنفی خلافتش حجج آید
حق وی است و در این سخن نه خلاف است	کاین خلف، ابن عم نبی و خلافت
بی پدر از مهر اهل بیت معاف است	مهر علی از عمر مجوی که گویند:
زانکه تو رخشنده مهری، او چو خشاف است	پادشها! خصم تو ز قدر تو غافل
طاعت او بیهده که بیهده باف است	تار تنی، کوز بود مهر تو عاری
مهر تو در دل اگر بقدر کفاف است	طاعت جزئی، کند کفایت کلی
یوسف و من زال و شعر من چو کلاف است	من بتو زین مدح کی رسم که جلالت،
از آخر یابسات و سبع عجاف است	تا که علامات قحط مصر مبرهن
گر همه شیخ ثقال و شاب خفاف است	مرده عدویت بسال قحط، بخواری

و همانا در ۱۱۹۷ در احوال مرحوم وصال قصیده‌ئی بهمین وزن و قافیه از آن جناب در مدح حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردیم، و اینک تمییز ما بین مضامین این دو قصیده با ناظرین است، گرچه هر دو از حیث الفاظ و مضامین و وزن و قافیه از جیاد قصاید بشمار آیند و اتفاقاً گویندگان آنها در یک سال وفات کرده‌اند. و بسال تولد اندکی پس

ص: ۱۱۲

و پیش میباشند، و از وطن و مسکن بونی بعید و بعدی کثیر در بین آنها بوده، مانند مراتب علمی و عرفانی و سایر مقامات عالیه که سالها و قرن‌ها مانند وصال بدنیا نخواهد آمد.

* (۵۹- وفات شیخ عبد الرحمن سویدی شافعی) *

وی شیخ زین الدین أبو الخیر فرزند ملا عبد الله است که ذکر او با وجه تسمیه سوید در ۱۲۰۳ بیاید.

شیخ عبد الرحمن از علماء اهل سنت بوده، و در تراجم رجال سنن و آثار و زهد و تقوی مقامی سامی داشت، و همانا او در سنه هزار و صد و سی و چهار مطابق (۱۱۰۰ یا ۱۱۰۱) شمسی متولد شده، و در نزد پدر خود و شیخ فصیح الدین هندی و شیخ یسن هیتی درس خوانده، و کتب چندی تألیف کرده، اول: کتاب «إرواء المحتسی». دویم: «حاشیه بر شرح تشریح الافلاک» فخری زاده. سیم: «حاشیه بر شرح قطر» عصامی. چهارم:

«حاشیه بر کتاب تحفة أهل التحدیث» از شیوخ حدیث تألیف ابن حجر عسقلانی.

پنجم: «شرح تحفه مرسله». ششم: «شرح کتاب العقائد الشیبانیه» که آن قصیده‌ئی است از محمد أبو عبد الله شیبانی، هزار بیت. هفتم: «شرح کلمات رسلان» در تصوف.

وی پس از مدت شصت و شش سال قمری عمر در این سال وفات کرده و در تربت معروف کرخی در بغداد دفن شد، و پسری بنام شیخ محمد و دختری برجا نهاد، و فرزند این شیخ محمد، شیخ عبد الرحیم است که در ۱۲۳۷ بیاید.

* (۶۰- وفات تحسین شاعر لکنوی) *

وی میر عطاء حسین خان فرزند محمد باقر خان متخلص بشوق و ملقب بمرصع قلم بوده و کتب چندی تألیف نموده. اول: «انشاء تحسین». دویم: «تواریخ قاسمی».

سیم: «ضوابط انگریزی». چهارم: «نوطرز مرصع»، و این شعر از او است:

زندگی هم بکار می آید

شد بوقت شهادتم معلوم

و او در این سال وفات کرده، چنان که در «ریحانة الادب ۱: ۲۰۷» فرموده، و دو نفر شاعر تحسین تخلص در ۱۲۹۴ و ۱۲۹۷ بیایند.

ص: ۱۱۳

* (۶۱- وفات میر سید علی شاعر مشهدی) *

وی از شعراء و خطاطین بوده، و شعرهای چندی سروده و تخلص سید می نموده، و در این سال در هندوستان وفات کرده، چنان که در «مطلع الشمس ۲: ۴۳۳» فرموده.

و همانا سید تخلص چند نفر دیگر نیز غیر از او است، اول: سید تبریزی که نامش سید محسن و معروف باقا میر گلستان و از مشاهیر نقاشان بوده، و کتابی دارد بنام «مرآت البکاء» در مرثیه حضرت سید الشهداء علیه السلام، و در حدود سال هزار و سیصد و سی وفات کرده، و آقا میر مصور و برادرانش ارزنگ و رسام هر سه برادرزادگان او هستند، چنان که در کتاب

«دانشمندان آذربایجان» نوشته. دویم: سید عاملی که او نیز نامش سید علی و در مائه یازدهم بوده و در «تذکره نصرآبادی» ذکر شده. سیم:

سید قزوینی که در جنگ بهترین اشعار نوشته شده. چهارم: سید کرمانی که او مرحوم شاه نعمت الله ولی است و در ۱۲۱۸ در ضمن میرزا مهدی شهید اشاره‌ئی باو میشود.

اینک این دو شعر از این سید صاحب عنوان اینجا آورده شد:

در بحر وجودش دو جهان نقش بر آب است
با هستی او هستی ما موج سراب است

معماری اقلیم دل ما نتوان کرد
چندان که در آن دیده کند کار خراب است

* (۶۲- وفات شیخ غلامحسین طباطبائی هندی) *

وی از علماء عصر خود در هند بوده، و کتابی بنام «سیر المتأخرین» تألیف کرده، و در این سال وفات نموده، چنان که در رساله «احوال سید عبد الحی» حسنی، که در ۱۲۸۶ بیاید در (ص ن) فرموده.

* (۶۳- وفات سید غلامعلی آزاد بلگرامی - ره) *

بلگرام در ۱۲۵۰ در احوال شیخ أوحید الدین بلگرامی بیاید.

سید غلامعلی فرزند سید نوح حسینی واسطی و خود از معاریف شعراء و اهل ادب و تاریخ و شرح حال رجال در هندوستان بوده شرح احوالش در کتاب «فرهنگنامه پارسی ۱: ۱۲۵» تألیف آقای سعید نفیسی و «الذریعه ۷: ۱۵۷» نوشته، و خلاصه آنها این که او در روز یکشنبه بیست و پنجم ماه صفر الخیر سنه ۱۱۱۶ مطابق (... سرطان ماه برجی سنه ۱۰۸۳ شمسی متولد شده، و پس از سفرهای بسیار در هندوستان، در سنه

ص: ۱۱۴

۱۱۵۱ هجرت، و پس از چندی در سنه ۱۱۵۲ بهند برگشته و در آورنگ آباد سکونت گزید و داخل سلسله صوفیه چشتیه گردید و تا آخر عمر در همانجا بسر برد.

میر غلامعلی در نظم و نثر پارسی و بخصوص در ادبیات این زبان دستی دراز داشته و چندین کتاب تألیف کرده، از آن جمله، اول: «تدوین کتاب مآثر الامراء» صمصام - الدوله از دوستان او در احوال بزرگان هندوستان در دوره سلاطین مغول که مؤلف اصل آن در سنه ۱۱۷۱ کشته شده و نسخ آن پراکنده بوده و میر غلامعلی آنرا جمع کرده.

دویم: کتاب «خزانه عامره» در احوال شعراء فارسی زبان مدیحه‌گوی، آغاز تألیف آن سنه ۱۱۷۶، و آنرا برای برادرزاده‌اش اولاد محمد بن غلام امام که در سنه ۱۱۵۱ متولد شده تألیف کرده. سیم: «دیوان اشعار پارسی». چهارم: «دیوان اشعار تازی».

پنجم: کتاب «روضه الأولیاء» در احوال صوفیه هند. ششم: کتاب «سبحة المرجان» در آثار هندوستان در احوال علماء و فقهاء هند. انجام تألیف آن سنه ۱۱۷۷. هفتم:

کتاب «سرو آزاد» که جلد دویم «مآثر الکرام» او است، در احوال شعراء فارسی و هندی مائه یازدهم و دوازدهم، تألیف آن سنه ۱۱۶۶. هشتم: «قصائد غراء» که آنرا هم میشود دیوانی گرفت، و با دو دیوان که از پیش گذشت سه دیوان بشود که یکی از آنها را در سنه ۱۱۸۷ تمام کرده. نهم: کتاب «مآثر الکرام در تاریخ بلگرام» در احوال بزرگان این شهر. دهم: کتاب «ید بیضا» در تذکره شعراء پارسی زبان. یازدهم:

کتاب «حظیرة الجنان» برای اهل ایمان. دوازدهم: کتاب «دلگشانامه در خونخواهی مختار بنظم، تألیف آن سنه ۱۱۳۱. سیزدهم: کتاب «سند السعادات» در حسن خاتمه سادات. چهاردهم: کتاب «السبع السیارة».

سید غلامعلی در این سال در اورنگ‌آباد وفات نموده، و در اشعار تخلص آزاد می‌فرموده. و اینک چند شاعر آزاد تخلص غیر از او را برترتیب کلمات مضاف الیه آزاد، این‌جا ذکر می‌کنیم:

۱- آزاد بریلی. نامش امیر الدین، مقیم شهر بریلی هند در قرن سیزدهم. ۲-

آزاد جهانگیرنگری، سید محمود بن سید اسد الدین حیدر بن سید علی مهدی خان بهادر هندی نیز در آن قرن. ۳- آزاد حبشی، نامش، الماس، غلام میرزا سید محمد سحاب

ص: ۱۱۵

که در ۱۲۲۳ بیاید. ۴- آزاد خاتون‌آبادی، که وی میرزا حسین اصفهانی و در ۱۳۱۶ بیاید. ۵- آزاد دهلوی، و او شمس العلماء محمد حسین مؤلف کتاب «آب حیاة» در تراجم شعراء هند، و «سخندانان فارس» در تراجم شعراء عجم و نیز صاحب دیوانی در اشعار بوده، و در حدود سال: ۱۳۳ وفات کرده، چنان‌که در «الذریعه ۱: ۱ و ۹: ۶» فرموده. ۶-

آزاد سود هرهئی، که در ۱۲۰۹ بیاید. ۷- آزاد شیرازی، نامش میر آزاد از قرن یازدهم.

۸- آزاد قزوینی از قرن دوازدهم. ۹- آزاد کشمیری، میرزا ارجمند از شعراء قرن دوازدهم در هند. ۱۰- آزاد کشمیری، محمد آزادخان که در ۱۲۹۷ بیاید. ۱۱- آزاد کشمیری، میرزا محمد علی از شعراء قرن سیزدهم هندی در ایران. ۱۲- آزاد کشمیری محمد مقیم، و او شاگرد سلیم کشمیری و ساکن اکبرآباد هند بوده، وفاتش سنه ۱۱۵۰.

۱۳- آزاد لکهنوی که در ۱۲۶۴ بیاید. ۱۴- آزاد یزدی، بنام محمد صدیق که شاگرد ملا شرف الدین علی یزدی بوده، چنانکه در «الذریعه ۹: ۶» فرموده. ۱۵- آزاد یزدی دیگر در قرن دهم، وفاتش سنه ۹۵۰؛ و این دو بیت را در «الذریعه ۷: ۱۵۷» از صاحب عنوان در استدلال بر تشیع وی آورده:

بر در شهر نبی رحل اقامت ریختم
تا برآیم از طفیل آنجناب از ششدری

شاه عالم پرورا، ظل عنایت گسترا
جانب درگاه اقدس کرد بختم رهبری

و فرماید مشار الیه (آن) در کلمه آن جناب (در) است نه (شهر)، و اشاره بآن است که غیر از حضرت امیر علیه السلام شش نفر دیگر اعضاء شوری را ترک کردم انتهی.

و نواده او امیر حیدر در ۱۲۹۳ بیاید.

* (۶۴- وفات سید صفی الدین حنفی بخاری) *

وی سید أبو الفضل محمد بن احمد اثری حسینی است که در اصل از اهل بخارا بوده و بهمین جهت ببخاری معروف شده ولیکن در شام حکومت داشته، و همانا خود از مشاهیر محدثین اهل سنت و اکابر مسندین آن مرقه بوده، و نخست در بلده طیبه قدس خلیل نازل و سپس بنابلس شام مقام و توطن نموده، و از جماعتی کثیره از شیوخ بخارا و یمن و مصر و شام و حجاز مجاز بروایت گشته، و خود بشیخ محمد بن عبد الرحمن کزبری شافعی اجازت داده و در حفظ حدیث و معرفت رجال سند آن آیتی بوده، و آنقدر کتاب از کتب حدیث جمع نموده

ص: ۱۱۶

که کمتر نزد دیگری جمع شده، و کتابی بنام «القول الجلی» در ترجمه این تیمیه حنبلی تألیف فرموده و در این سال بطاعون وفات کرده و در مقابر نابلس دفن شد، چنانکه در «معجم المطبوعات: ۵۳۷» نوشته.

سنه ۱۲۰۱ قمری مطابق سنه ۱۱۶۵ شمسی غره محرم الحرام ... عقرب ماه برجی سنه ۱۱۶۶ شمسی ... جمادی الا .. اول حمل ماه برجی

* (۶۵- تولد مرحوم میرزا محمد تقی نوری، نور الله روحه) *

نور شهری است مشهور در مازندران، و نیز چنان‌که در «تاج العروس» فرموده قریه‌ئی است در بخارا، و صاحب این عنوان از نور مازندران، و خود فرزند میرزا علی‌محمد نوری از نژاد بهزاد بن کیومرث بن کاوس است؛ و میرزا علی محمد مرقوم مردی مستوفی بوده، و چندین نفر فرزند داشته که اولاد آنها هفت شعبه شده و در طهران و غیره موجوداند، و بنسبت جد اعلای خود بهزاد مذکور بی‌هزادی معروف می‌باشند، و غالباً مانند آباء و اجداد خود از أعوان سلطان و أعضاء دیوان بوده و می‌باشند، و چندین نفر از این خانواده کتابی بمعاونت یکدیگر در شرح أنساب و أعقاب آنها نوشته‌اند که به «دفتر - خانوادگی» معروف است و در طهران بطبع رسیده.

مرحوم میرزا محمد تقی صاحب عنوان از علماء اعیان و فقهاء زمان خود بوده، و در فقه و اصول و علوم معقول و منقول مهارتی تمام داشته و شعر هم می‌گفته.

شرح احوالش را فرزند بزرگوارش مرحوم حاجی نوری (نور الله روحه الشریف) در کتاب «دار السلام ۱: ۲۹۵» نوشته، و خلاصه آن باملاحظه بعضی از مواضع دیگر اینکه او در روز شنبه یازدهم ماه شوال المکرم این سال مطابق (...) آسد ماه برجی متولد شده و برخلاف آباء و اقارب دست از محاسبی دفتر و دیوان برداشت، و راه مدارس علماء و محافل فضلاء را گرفت، و آن چند که از آن راهش باز داشتند؛ دوباره گریزان بدانها برمی‌گشت، و چون امر تحصیل را در وطن متوقف دید از مازندران هجرت

ص: ۱۱۷

گزیده و باصفهان آمد و چند سال در آن‌جا در نزد آخوند ملا علی نوری و حاجی کرباسی علوم عقلی و نقلی را تحصیل کرد، و پس از آن بعبتبات رفت و در خدمت آقا سید علی کربلائی و فرزندش آقا سید محمد اندوخته‌های خود را بکمال رسانید، و پس از فراغت بوطن بازگشت و بتألیف و تصنیف و ترویج شرع شریف و دین حنیف پرداخت، و در سی سالگی مجمع کمالات صوری و معنوی گردید و در تحقیق مرام و زهد تمام و بحث و مرافعه آیتی گشت، و زیاده بر سیصد نفر از طلاب را رعایت نموده و از اندیشه معاش فارغ البال می‌ساخت، و در تعلیم مسائل بعوام و نشر آداب و احکام همی اقدام میکرد، چنان‌که در هریک از دیهات آن حدود کسی را معین کرده بود که مسائل لازمه و تجوید قرائت را بأهل آن بیاموزد، و محاضره‌ئی خوش و زبانی دلکش و خطی زیبا و بیانی شیوا داشت، و همواره با دلی نازک و چشمی گریان و زهدی نمایان بسر می‌برد، و از اعمال و اخلاق خود مردم را موعظت می‌کرد، و در امر بمعروف و نهی از منکر و گرفتن اموال ظلمه و فساق و بخش کردن آنها بمستحقین خودداری نداشت. تا اینجا کلام «دار السلام» بود.

و در «قصص العلماء: ۱۱۶» در احوال حاج سید محمد باقر حجة الاسلام بیدآبادی شرحی درباره او نوشته بدین عبارت:

میرزا محمد تقی نوری از شاگردان حاجی کلباسی بود وحدت ادراکی داشت و فی الجمله تلمذی نیز در خدمت آقا سید علی نموده و در اصول راجل بود، و تقویت از اقوال ضعاف می‌نمود، مانند اینکه در مضاف قائل است باین که نجاست از أسفل بأعلا سرایت می‌کند، و حال اینکه این قول برخلاف فتوای مشهور، بلکه دو اجماع منقول برخلاف آن است، و ایضا تسبیحات اربع را در دو رکعت آخر ظهر و عصر و عشا و یک رکعت آخر مغرب، سه مرتبه واجب عینی نمیدانست؛ و در ماه رمضان

غلیان بر بالای منبر می‌کشید و دخان را مفطر نمیدانست. اگرچه مفطر نبودن دخان صوم را فتوای شیخ حسن بن شیخ جعفر نجفی و صاحب «مدارک» و جمعی دیگر است، و قاعده نیز اقتضاء عدم افطار میکند، و تمسک بأولویت خالی از صعوبت نیست، لیکن فتوی دادن و علانیه کشیدن خلاف طریقه فقهاء است. مجملاً میرزای مزبور را فتاوی غریبه که خارج از قانون فقاہت است بسیار است، لیکن در امر بمعروف و نادر زمان و نادر دوران بود، پس

ص: ۱۱۸

جماعتی از اهلالی نور در خدمت حجة الاسلام شهادت بر فسق او دادند، پس سید او را تفسیق نموده، و فتحعلیشاه او را بجهت فتوای غلیان بطهران آورد، برای اینکه تأدیش کند، در حضور با او محاجه کرد، و سخنان ناشایسته بمیرزا گفت. میرزا عرض کرد که أعلم العلماء شما آقا سید محمد باقر است، بفرستید بیاید در طهران و در باب غلیان با من گفتگو کند. سلطان گفت: آخوند تو مخبوط و مصروعی؛ آقا سید محمد باقر کذائی از اصفهان از برای من و تو می‌آید بطهران؟! پس بعضی از اعیان توسط نمودند و سلطان از او گذشت انتھی.

و شاید مراد صاحب «قصص» از تفسیق سید، صاحب عنوان را؛ کلامی باشد که در «البدر التمام: ۱۹» از کتاب «سؤال و جواب» سید نقل کرده بدین عبارت: و اما آنچه در این اوقات استماع شده که در بلاد طبرستان کسی ادعاء نموده که غلیان کشیدن در ماه مبارک رمضان جایز و بی‌عیب، بلکه خود می‌کشد و ترغیب مردم در کشیدن آن مینماید، اگر اصل داشته باشد، چنین کسی قابل تصرف در احکام خلاق جهان جلت عظمته نیست، بلکه چنین اشخاص مخرب شریعت پیغمبر آخر الزمان و مطرود درگاه وهاب علی الاطلاق میباشند. بر کافه اهل ایمان اجتناب از ایشان بلکه اهانت آنها لازم است انتھی.

و اینک تألیفات و سایر حالات او از «دار السلام»:

اول: کتاب «تشویق العارفین» در موعظه بنظم. دویم: «جواب مسائل و حاشیه کتب و رسائل متفرقه». سیم: کتاب «دلایل العباد» در شرح ارشاد، یعنی کتاب «ارشاد- الاذهان» در احکام ایمان تألیف مرحوم علامه حلی (ره) در فقه از طهارت تا اطعمه که جامع اقوال و اخبار و تحقیقات بیرون از شمار وجودت الفاظ و حسن عبارات است، در چند جلد بدین تفصیل: ۳ جلد در طهارت، ۴ جلد در صلوة، جلدی در زکوة و خمس و روزه، جلدی در مکاسب، جلدی در دین و توابع آن، جلدی در اجاره و ملحقاتش، جلدی در میراث و قضاء. جلدی در صید و ذباحت و اطعمه و اشربه؛ که بجمله سیزده جلد بشود و باقی ابواب فقه از آن ظاهر نشده. چهارم: «رساله‌ئی در اشتقاق و تصریف». پنجم:

«رساله‌ئی در امامت»، ششم: «رساله‌ئی در جواز هبه ولی» مدت زوجه منقطعہ مولی علیه را. هفتم: «رساله‌ئی در رضاع». هشتم: «رساله‌ئی در روزه». نهم:

ص: ۱۱۹

«رساله‌ئی در صید و ذباحت و اطعمه و اشربه». دهم: «رساله‌ئی در فور و تراخی» قریب پنج هزار بیت. یازدهم: کتاب «کشف الاوهام» در حلال بودن قلیان در ماه صیام.

دوازدهم: کتاب «کشف الحقایق» در معذور نبودن مخطی در عقلیات. سیزدهم: کتاب «ماتمکده» در مصیبت بنظم و نثر. و «ماتمکده» نام کتاب دیگری هم هست تألیف مرحوم ملا قربانعلی بن رمضان بادشتی رودباری قزوینی که آن نیز در مصیبت است، و انجام تألیفش در سنه ۱۲۶۶ بوده، و مؤلف آن متخلص به بیدل میباشد، و در ۱۲۸۵ اشاره‌ئی بدو میشود. چهاردهم: «مجموعه‌ئی در اشعار قصائد مدیحه». پانزدهم: «مجموعه‌ئی در اشعار قصاید مرثیه». شانزدهم: «مجموعه‌ئی در اشعار مجالس تعزیه». هفدهم:

کتاب «مدارج» در اصول، دو جلد: ۱- تا بحث مشتق قریب ۴۰۰۰ بیت. ۲- در قلیلی از اوامر. هیجدهم: کتاب «مخزن الصلوة». نوزدهم: «نظم کتاب تهذیب منطق» محقق تفتازانی. بیستم: کتاب «هدایة الأنام» در مسائل حلال و حرام در دو جلد. و چندین کتاب دیگر نیز بدین نام تألیف شده: ۱- «هدایة الانام در شرح شرایع الاسلام» از شیخ محمد حسین کاظمینی که در ۱۳۰۸ بیاید. ۲- «هدایة الأنام» حاج شیخ عبد الله مامقانی که در ۱۲۹۰ بیاید. ۳- «هدایة الأنام» بسوی وقایع آیام از حاج شیخ عباس قمی (ره) که در ۱۳۵۹ بیاید. ۴- «هدایة الأنام» سید حسین عرب باغی که در ۱۳۶۹ بیاید.

مرحوم میرزا محمد تقی، بطوری که در «دار السلام» نوشته در اواخر عمر خیلی از أبناء دهر بتنگ آمده و از وقوع ناملایمات آسوده نبود، تا اینکه در ماه ربیع المولود سنه هزار و دویست و شصت و سه مطابق (دلویاحوت) ماه برجی در قریه سعادت آباد نور وفات کرد، و جسد او را بنجف آورده و در وادی السلام دفن کردند، و فرزندش مرحوم حاجی نوری مرقوم در ۱۲۵۴ بیاید، و دیگر دختری که زوجه ملا عباس نوری بوده که در ۱۲۵۹ بیاید.

* (۶۶- وفات شیخ احمد در دیر مالکی) *

وی ابو البرکات فرزند محمد بن احمد بن ابو حامد عدوی آزه‌ری خلوتی مشهور بدر دیر و خود از علماء عصر و عرفاء عهد خویش بوده، و بطوری که در «معجم المطبوعات:

۸۶۹، نوشته. در سال هزار و صد و بیست و هفت مطابق (۱۰۹۳ یا ۱۰۹۴) شمسی در بنی عدی

ص: ۱۲۰

از صعید مصر متولد شده و آنجا قرآن مجید را حفظ کرد و تجوید آنرا یاد گرفت، و بواسطه طلب علم بجامع الازهر رفته و وارد مدرس علماء گردید، و از شیخ حنفی طریقه خلوتیه و تلقین ذکر را تلقی نمود و از بزرگترین خلفاء وی شد، و علم فقه را در نزد شیخ صعیدی خواند.

شیخ احمد مردی سلیم الباطن خوش نفس کریم الاخلاق بوده و پس از وفات شیخ علی صعیدی، شیخ مالکیه و مفتی و ناظر اوقاف صعیدی‌ها گردید و نه تنها شیخ طایفه رواق بلکه شیخ اهل مصر بتمامه در ظاهر و باطن شد، و در امر بمعروف و نهی

از منکر و سعی در امور خیریه اقدامی تمام داشت، و در اواخر عمر مدتی بیمار و بستری بود تا بالاخره در این سال وفات کرد و در زاویه‌ئی که خود بنا کرده بود دفن شد، و اینک صورت تألیفات او:

اول: کتاب «أقرب المسالك» بسوی مذهب امام مالک. دویم: کتاب «تحفة - الاخوان» در اصول و آداب تصوف و عرفان. سیم: ایضا کتاب «تحفة الاخوان» در علم بیان که خود هم شرحی بر آن نوشته چنان‌که بیاید. چهارم: «حاشیه بر قصه معراج» نجم الدین غیظی که در سنه ۱۲۸۴ در بولاق با قصه مذکوره در حاشیه آن چاپ شده. پنجم: کتاب «الخریفة البهیه» در عقائد توحیدیه که آن منظومه‌ئی است در فقه مالک. ششم: شرح کوچکی بر «أقرب المسالك» که تا باب جنابت رسیده و شاگردش شیخ مصطفی عقباوی آنرا تمام کرده و در سنه ۱۲۲۰ از تکمیل آن فارغ شده هفتم:

شرح بزرگی بر مختصر سیدی خلیل در فقه مالک. هشتم: «شرح رساله بیان» تألیف خودش که ذکر شد. نهم: «شرح فوائد الفرائد» که آن منظومه‌ئی است در ضابط عقائد از شیخ مصطفی بکری صدیقی. دهم: کتاب «مولد النبی» صلی الله علیه و آله که شیخ أحمد باجوری که در (ص ۷۲) گذشت حاشیه‌ئی بر آن نوشته.

* (۶۷- وفات بیخود، شاعر دهلوی) *

وی از شعراء این عصر، و اصلاً از کشمیر بوده، و در این سال در عظیم‌آباد وفات نموده، چنانکه در «الذریعه ۹: ۱۵۲» فرموده.

ص: ۱۲۱

* (۶۸- تولد شیخ حسن نجفی - ره) *

وی فرزند سیم مرحوم شیخ جعفر نجفی (ره) است که در ۱۲۲۸ بیاید، و خود از أعظم علماء و أفاضل فقهاء شیعه در عصر خویش بوده، و همواره بر مواظبت آداب و سنن همت می‌گماشت، و در تعظیم شعائر الله و دعوت خلق بحق بأعمال و أقوال خویش سعی بلیغ داشت. شرح احوالش را فرزند بزرگوارش شیخ عباس صغیر در کتابی مخصوص بنام «نبذة الغری» در احوال حسن جعفری نوشته که تاکنون آن نسخه شریفه بنظر ما نرسیده؛ لیکن در چندین کتاب دیگر احوال او دیده شده بدین تفصیل: «روضات الجنات:

۱۸۲»، «قصص العلماء: ۱۴۵ تا ۱۴۸» و بعضی از صفحات دیگر آن کتاب، «المآثر - و الآثار: ۱۴۵» (با اینکه وی از دو جهت نباید در «المآثر» بیاید، یکی اینکه بقول مؤلف آن وی ایرانی نیست، دیگر اینکه اصلاً او قبل از سلطنت ناصر الدین شاه وفات کرده)، «مستدرک الوسائل ۳: ۴۰۲»، «أحسن الودیعه ۱: ۹۵»، «الکرام البررة:

۳۱۶ تا ۳۲۰»؛ و آنچه از همه آنها با ملاحظه بعضی از مواضع دیگر برمی‌آید آن‌که وی در این سال بنص «الکرام: ۳۱۷» در نجف متولد شده، و شیخ محمد رضاء نحوی در ماده تاریخ آن این بیت را گفته:

و در کودکی و جوانی در حجر تربیت پدر بزرگوار و دو برادر بزرگ خود شیخ موسی و شیخ حسن پرورش یافت، و هم در نزد این سه نفر و نیز سید جواد عاملی و شیخ قاسم محیی الدین و شیخ اسد الله شوشتری و سید عبد الله شبر و شیخ علی بحرانی و شیخ سلیمان قطیفی و غیر آنها از علماء بزرگ درس خواند تا حظی وافر از فقه و اصول فراهم نمود، و هنوز بسن بیست سالگی نرسیده در احکام شرعی پیایه اجتهاد نائل و در مسائل برآی خویش عمل می نمود، و این را نتوان امری کوچک و آسان گرفت. بلکه آن دلیل مکائنی بزرگ و نبوغی غریب می باشد، چندان که شیخ محسن خنفر وی را بر پدرش تفضیل می دهد.

بهر حال؛ شیخ حسن بعد از وفات برادرش شیخ محمد چندی در حله ماند و پس از وفات او باز بنجف آمد. تبیین این کلام بطوری که در «الکرام البررة: ۳۱۷» در پاورقی نوشته این که: ریاست دینی و ادبی شهر حله همانا سال ها با سید سلیمان حلی

ص: ۱۲۲

و فرزندانش سید داود و سید حسین که بترتیب در ۱۲۱۱ و ۱۲۲۳ و ۱۲۳۶ بیایند بوده، و پس از انقراض خانواده آنها، شیخ محمد فرزند چهارم شیخ جعفر نجفی که برادر این شیخ حسن صاحب عنوان باشد بدان شهر شیعه نشین رفت و بریاست و هدایت آنان پرداخت، و چون وی در سنه ۱۲۴۷ بطاعون وفات کرد مردمان آن شهر از شیخ علی برادر بزرگ آنها که فرزند دویم شیخ جعفر بود تقاضای ارسال عالمی بدانجا برای ارشاد و هدایت نمودند، و وی این شیخ حسن صاحب عنوان را فرستاد، و چون شیخ علی خود در نجف وفات کرد شیخ حسن بنجف آمد و ریاست خانواده خود را در نجف تحمل نموده و بنیکوتر وجهی امور و لوازم آنرا اداره فرمود و در حسن خلق و وجاهت و ادب در نزد مؤلف و مخالف و شیعه و سنی اهمیتی تمام بهمرسانید، و در مسجد پدر بزرگوار بامامت و در منزل خود بتدریس مشغول شد، و با بیانی دلکش و شیوا بزبان عربی در فقه درس می گفت، و جماعتی کثیره فیض آن مدرس مقدس را معتنم شمرده و بدان مجلس ارم مونس حاضر شده مستفیض می گردیدند که از این پس أسماء ایشان ذکر خواهد شد.

در «قصص العلماء: ۱۴۶» شرحی نوشته بخلاصه این که: در زمانی که میر علی محمد باب طلوع نمود، قرآن جعلی خود را بهمراه دو نفر نزد بعضی از اصدقاء خویش بعربستان فرستاد و آن دو نفر بیغداد وارد شدند. پاشای بغداد اطلاع پیدا کرد، و آنرا از ایشان گرفت و آن دو نفر را حبس نمود، و قضاة و مفتیان و أفندیان عامه را جمع نمود و بر این قضیه ایشان را اطلاع داد و آنها فتوی بقتل آن دو نفر دادند، لیکن چون آنها از عجم بودند، خواست که قتل آنها باستحضار علماء امامیه باشد، و علماء امامیه با علماء عامه مناظره کنند، و چون شیخ جعفر و اولادش در بلاد عرب مطاعیت و ریاست عامه داشتند، چنان که ألبوم نیز چنین است، و مقدم بر همه علماء می باشند، بخصوص شیخ حسن که در آن زمان أفته بوده؛ پس پاشا تخت روانی برای شیخ حسن بنجف و دیگری برای استادم آقا سید ابراهیم بکربلاء فرستاد و این دو بزرگوار را احضار کرد، پس روزی که خواست اجلاس شود و علماء عامه و خاصه حاضر شوند و مکالمه نمایند، در اول علماء عامه و مفتیان و أفندیان حاضر

شدند، پس شیخ حسن حاضر شد و آقا سید ابراهیم نیز در جنب شیخ حسن قرار گرفت، پس مسئله را عنوان کردند. علماء عامه گفتند که این قرآن

ص: ۱۲۳

بدعت و آورنده‌اش مدع در دین و از مفسدین فی الارض باشد، و قتلش لازم است.

شیخ حسن گفت که این قرطاس است، و لا عمل فی القرطاس حاکم بر عدم اعتناء کتاب و عدم لزوم اعتقاد صاحب کتاب بر آن کتب است، و اما امر بکتب در آیه فلیکتب بینکم کتاب، و إملال در آیه فلیملل ولیه محمول بر آن است که صاحب کتب چون خط خود را ببیند بخاطرش بیاید و علم حاصل کند و شهادت خود را أداء نماید، نه اینکه این گونه کتب بنفسه حجت باشند، و این دو نفر که آورنده این کتاب می‌باشند عالم نیستند آنچه در او است، و مطالب آنرا اعتقاد ندارند، اکنون ایشان را احضار نمائید و اعتقاد آنها را استفسار کنید.

پس آن دو نفر را احضار کردند، و اعتقاد ایشان را استفسار نمودند، ایشان گفتند که ما را آنچه در این کتاب است خبرت و آگاهی نیست و اعتقاد ما اعتقاد عامه مسلمانان است، پس شیخ گفت: قتل ایشان چگونه روا باشد و ایشان رسول بوده‌اند و آقا سید ابراهیم نیز در این احکام تصدیق شیخ حسن نمود، و آقا سید ابراهیم نهایت جبن داشته و بسیار مراعات تقیه می‌نمود. پس پاشا کتاب را گرفت، و آن دو نفر را مرخص ساختند و هدایای بسیار بشیخ و سید عطاء نمود، از آن جمله به آقا سید ابراهیم ساعتی داد که مبلغ شصت تومان بقیمت درآمد، و باعزاز تمام شیخ و سید را بتخت روانی نشانید و بنجف و کربلاء روانه ساخت انتهی.

اینک صورت تألیفات او: اول: کتاب «انوار الفقاهه» در فقه در چندین جلد که جمیع کتب فقهیه بترتیب از آن بیرون آمده، غیر از کتاب صید و ذباحت، و سبق و رمایه و حدود و دیات، چنان‌که در «الذریعه ۲: ۴۳۷» فرموده، با ذکر کتاب دیگری که بدین نام تألیف شده، و در «مستدرک» نام آنرا «انوار الفقه» آورده، و در «روضات» نوشته که:

گویا دیده‌ئی مانند آنرا در کثرت تفریع و احاطت بنواد فقه و استقامت در طریق استدلال ندیده باشد انتهی.

و در «قصص: ۱۴۸» فرماید: از جمله فتاوی او این است که غلیان کشیدن مفر صوم نیست، و عبارتش این است: لا بأس بدخان التباک انتهی.

دویم: «شرح اصول کتاب کشف الغطاء» تألیف پدر بزرگوار خویش. سیم:

ص: ۱۲۴

کتابی برای عمل مقلدین، و این هر سه را در «روضات» نوشته. چهارم: رسائلی دیگر، چنان‌که در «الکرام: ۳۲۰» فرموده در تتمیم شرح کتاب «بیع قواعد» تألیف پدرش و غیر آنها از مباحث فقه.

مرحوم شیخ حسن روایت میکند از پدر خود، چنان‌که نیز در «مستدرک» نوشته، و هم از دو برادر بزرگ خود شیخ موسی و شیخ علی، چنان‌که در «الذریعه ۱: ۲۵۴» نوشته.

و هم چندین نفر در نزد او درس خوانده یا از او روایت میکنند، و یا اینکه هم شاگرد درس و هم مجاز روایت‌اند که حسب المعهود در آخر اسماء هر یک که بترتیب حروف أوائل آنها ذکر میشود بحرف (ش) یا (ر) علامت می‌نهم:

اول: مرحوم حاج میرزا ابراهیم بن اسمعیل شریعتمدار سبزواری که در ۱۳۱۵ بیاید (ش). دویم: مرحوم شیخ ابراهیم بن حسن قفطان که در (ص ۹۶) گذشت (ش و ر).

سیم: شیخ ابراهیم بن صادق طیبی که در ۱۲۲۱ بیاید (ش و ر). چهارم: میرزا ابو تراب قزوینی در ۱۲۸۱. (ر) پنجم: حاج میرزا ابو القاسم امام جمعه در ۱۲۱۵ (ر).

ششم: حاج شیخ جعفر شوشتی در ۱۳۰۳ (ش). هفتم: حاج سید حسین بن سید رضاء بروجردی در ۱۲۳۸ (ش). هشتم: حاجی سید حسین بن سید محمد ترک کوه‌کمری در ۱۲۹۹ (ش). نهم: شیخ راضی نجفی در ۱۲۹۰ (ش). دهم: ملا زین العابدین گلپایگانی در ۱۲۱۸ (ش). یازدهم: سید علی عطیقه در ۱۲۴۴ (ر). دوازدهم: شیخ قاسم نجفی در ۱۲۹۰ (ش و ر). سیزدهم: شیخ محمد بن ابراهیم مشهدی در ۱۲۸۱ (ش و ر).

چهاردهم: میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی در ۱۳۰۲ (ش). پانزدهم: حاج آقا محمد ابن محمد ابراهیم کرباسی در ۱۲۹۲ (ر). شانزدهم: خواهرزاده‌اش مرحوم حاج شیخ محمد باقر اصفهانی در ۱۲۳۵ (ش و ر). هفدهم: شیخ محمد حسین کاظمینی در ۱۲۳۰ (ر).

هیجدهم: حاج سید محمد مهدی قزوینی در ۱۲۲۲ (ر). نوزدهم: سید مهدی بن سید حسن کاظمینی در ۱۲۲۷ (ر). بیستم: برادرزاده‌اش حاجی شیخ مهدی بن شیخ علی در ۱۲۸۹ (ر). و بیست و یکم: شیخ نعمت طریحی که در ۱۲۰۷ بیاید (ر).

در «الکرام البررة: ۳۱۹» نام چندین نفر از شاگردان شیخ حسن را از کتاب «نبذة القرى» نقل کرده، و بعد از آن خود فرماید: حق اینکه شاگردی حقیقی در حق

ص: ۱۲۵

بعضی از اینها صدق نمیکند انتهی.

و بدین جهت ما نام چندین نفر دیگر را که در این صفحه از «الکرام» از شاگردان او بنقل از «نبذة القرى» نقل کرده اینجا نیاوردیم.

مرحوم شیخ حسن در شب چهارشنبه بیست و هشتم ماه شوال المکرم سنه هزار و دویست و شصت و دو، چنانکه در «الکرام» نوشته مطابق (...) میزان ماه برجی؛ بمرض و بآء وفات کرد، و در نجف نزد پدر خود دفن شد و در «الکرام» بعد از شوال بتدرید ذی القعدة را نیز ذکر کرده و شاید نظرش بروضات بوده که آنجا در ذی القعدة فرموده، و در «الذریعه ۱: ۱۶۹» در شوال بدون تعیین روز آن نوشته، و در (۲: ۴۳۶) در ۱۲۶۲ بدون تعیین ماه و روز آن هر دو نوشته، مانند «مستدرک ۳: ۴۰۲»، و در «شهداء - الفضیله: ۳۸۳» در پاورقی، بیست و هشتم شوال بدون تعیین روز هفته نوشته.

و بالجمله؛ در نزد ما تردیدی نیست که وی در این سال (۱۲۶۲) در ماه شوال وفات کرده، پس در «قصص العلماء» که در (ص ۱۴۸) نوشته؛ وی در سال وفات استادم آقا سید ابراهیم وفات کرده، و در (ص ۱۷) وفات آقا سید ابراهیم را در سنه ۱۲۶۴ گفته اشتباه است. یعنی این دو نفر هر دو بچند روزی فاصله در یک سال وفات کرده‌اند، لیکن آن سال سال ۱۲۶۲ بوده نه ۱۲۶۴، و در احوال آقا سید ابراهیم در ۱۲۱۴ نیز اشاره بدانچه اینجا نوشته شد می‌نمائیم.

بهرحال؛ مرحوم شیخ حسن فرزندانى داشته، یکی مرحوم شیخ عباس که در ۱۲۵۳ بیاید، و دیگر دختری که زوجه برادرزاده‌اش شیخ محمد بن شیخ علی بوده.

*** (۶۹- وفات تائب شاعر آذربایجانى) ***

وی حاجی خدا وردی و اصلش از قصبه چورس از اعمال بلده ماکو بوده، و دیوانی دارد مرکب از پارسی و ترکی، و تاریخ‌های بسیار مناسب بنظم آورده، و اینک این اشعار از او نوشته شد:

خوش مکانی است، در او انجمنی ساخته‌اند

در دل ما غم خوبان وطنی ساخته‌اند

چشم جادوی ترا راهزنی ساخته‌اند

در ره عشق، دل و دین شده تاراج از آنک

ص: ۱۲۶

متحمل بجفا همچو منی ساخته‌اند

کرده است آن‌که چنین طبع ترا عهدشکن

بیلا و بعنا ممتحنی ساخته‌اند

گل تائب بسرشتند ز درد غم عشق

و آخر در این سال در چورس وفات کرد، چنانکه در «دانشمندان آذربایجان: ۸۴» نوشته، و در «الذریعه ۹: ۱۶۳» چندین نفر شاعر بدین تخلص ذکر کرده.

* (۷۰- وفات سید غلام حسن شاعر دهلوی) *

وی بطوری که در «رساله احوال سید عبد الحی حسنی ص:ع» نوشته از شعراء اردو زبان در ولایت هند بوده، و در این سال وفات نموده.

* (۷۱- تولد شیخ محمد بیرم ثالث تونسلی) *

وی فرزند بیرم ثانی است که در ۱۲۴۷ بیاید، و خود از اهل علم و ادب بوده و در این سال، چنان که در «معجم المطبوعات: ۶۱۲» نوشته متولد شده، و در ذی القعدة سنه ۱۲۲۹ بفتوی دادن منصوب گردید، و در ۱۵ ج ۱ سنه ۱۲۴۷ شیخ الاسلام و نقیب اشراف شد، و «شرحی بر ایساغوجی» دارد که در ۱۸ ذی الحجه سنه ۱۲۵۸ از تألیف آن فارغ شده، و در ماه ربیع المولود سنه هزار و دویست و پنجاه و نه، مطابق (حمل - ثور) ماه برجی وفات کرد، و فرزندش بیرم رابع در سنه ۱۲۲۰ بیاید.

سنه ۱۲۰۲ قمری مطابق سنه ۱۱۶۶ شمسی غره محرم الحرام ... میزان ماه برجی

* (۷۲- وفات سید علیم الله چشتی هندی) *

وی فرزند سید عتیق الله و چنان که در «ریحانة الادب ۲: ۲۷۰» فرموده؛ خود از عرفاء هند، و علاوه بر علم حقیقت در علوم ظاهری نیز مقامی سامی داشته، و کراماتی بوی نسبت داده اند، و چندین کتاب تألیف کرده، اول: کتاب «بهار الأسرار» در شرح «بوستان» سعدی. دویم: کتاب «زبدة الروایات» در فقه. سیم: کتاب «نثر الجواهر» بفارسی.

چهارم: کتاب «نزهة السالکین» در شرح «اخلاق ناصری» خواجه نصیر (ره). او در شانزدهم ماه صفر الخیر این سال، مطابق (عقرب - قوس) ماه برجی بسن نود و سه وفات کرد، و تاریخ او عبارت: شیخ الکرام شد، انتهى.

ص: ۱۲۷

* (۷۳- وفات مرحوم آقا محمد شیخ زین الدین - ره) *

مرحوم شیخ زین الدین علی بن عینعلی خوانساری (أعلى الله مقامه) از أعظم علماء و أفاضل فقهاء عصر خود در مائه دوازدهم بوده و اصلاً از خوانسار و در اصفهان اقامت، و چنان که در «بستان السیاحه» نوشته جنبه شریعت و طریقت هر دو را داشته، و در آن شهر چنان که نیز در «بستان» و هم در «تذکرة الأنساب: ۱۰۱» نوشته، امام جمعه بوده و نماز جمعه میگذاشته، و فهرست أسماء امام جمعه های اصفهان در ۱۲۰۷ بیاید. و در دو سه موضع از «روضات الجنات» نامش برده شده: در احوال آخوند ملا اسمعیل خاجوئی (ص ۳۳) و احوال میر محمد حسین خاتون آبادی (ص ۱۹۸) و آخر احوال شهید ثانی (ص ۲۹۹)؛ و او چنان که در «الفیض القدسی - فصل چهارم» بنظر رسیده، و نیز در «فوائد» بحر العلوم در حرف زای در عنوانی مخصوص نوشته تألیفاتی دارد:

اول: «رساله‌ئی در رد رساله ملا حیدر علی شروانی» در اینکه فرق غیر امامی نجس و از اسلام بیرون‌اند، انجام تألیف آن شعبان سنه ۱۱۳۳. دوم: «رساله‌ئی در آنچه از ابریشم نماز در آن تمام نمی‌شود» در رد ملا محمد شفیع تبریزی، انجام تألیف آن سنه ۱۱۵۰.

و روایت می‌کند وی از چند نفر، اول: مرحوم میر محمد حسین خاتون آبادی مذکور در ۱۲۰۷ که او کتابی بنام «مناقب الفضلاء» در اجازه برای شیخ زین الدین نوشته و آن از کتب نفیسه نافع و فوائد تاریخی و رجالی چندی دارد. دوم: مرحوم ملا محمد - صادق که در سنه ۱۰۸۲ متولد شده فرزند ملا محمد فاضل سراب که در ۱۲۸۵ بیاید، و ظاهراً پس از مرحوم میر محمد حسین مرقوم، مرحوم شیخ زین الدین امام جمعه اصفهان شده، و پس از او فرزندان میر محمد حسین، مرحومان آقا میر محمد مهدی که در ۱۲۱۵ و آقا میر عبد الباقی که در ۱۲۰۷ بیایند؛ بترتیب مذکور امام جمعه شده‌اند.

شیخ زین الدین در سنه ۱۱۶۷ وفات کرده، چنان‌که در «دیوان میر سید علی مشتاق: ۱۷۰» از ماده تاریخی که مشتاق برای او گفته برمی‌آید؛ و آن این است:

بسوی بزم جنان رفت قدوه علما

لیکن این ماده، اگر همزه بعد از الف علماء حساب نشود ۱۱۶۷، و اگر حساب

ص: ۱۲۸

شود ۱۱۶۸ میشود؛ و ظاهراً (بملاحظه اینکه آخر بعضی از اشعار این مرثیه مختوم بألفات فارسی است که قطعا بی‌همزه میباشد، و اکثر آنها هم که عربی است اگر بعد از آنها یا واجب الهمزه یا جایز الوجهین باشد باید بی‌همزه گرفت) ۱۱۶۷ أصح می‌نماید، و در دیوان که در زیر مصرع ۱۱۷۶ نوشته؛ غلط، و ظاهراً ناشی از قلب مکانی رقمین آحاد و عشرات می‌باشد، و چون ما غیر از این دیوان در جای دیگر تاریخ وفات او را ندیده‌ایم در تعیین آن چیزی بطور قطع نمیتوانیم بگوئیم. و قبر او در قبرستان آب‌بخشان اصفهان و بر آن بقعه‌ئی کوچک از چهار دیوار گلین و طاقی مختصر ساخته بودند که تا چند سال قبل از این بر لب جاده معین و معلوم بود، و پس از آن در اثر امتداد خیابان چهارباغ بطرف این قبرستان و بیرون بردن آنرا از شهر بطرف بلوک برخوار، این قبرستان تسطیح و قبور آن غیر از قبر جوهری که در ۱۲۵۳ بیاید نیست و نابود گردید. و مرحوم آقای گزی اعلی الله مقامه می‌فرمودند: من در حین تألیف «تذکره القبور» نمیدانستم این قبر از او است که ذکر کنم انتهی. و مدرک ما در محل قبر او همین قول آن مرحوم است و بس.

بالاخره؛ پس از شیخ زین الدین اولادش طایفه‌ئی را تشکیل داده که أسماء آنها را بنام او اضافه و تلفظ می‌نمایند، و آنها از دو رشته پسری و دختری بهم رسیده‌اند، چنان‌که در «طرائق الحقائق ۳: ۹۹» نوشته، و از جمله سلسله پسری مرحوم طاوس - العرفاء است که در ۱۲۹۳ بیاید، و از دختری: مرحوم حسینعلی شاه که در ۱۲۳۴ بیاید، و او را حاجی شیخ محمد حسین شیخ زین الدین می‌گویند و فرزند بلاواسطه دختر او بوده، و پسر بلاواسطه او مرحوم آقا محمد صاحب عنوان است که

او نیز از علماء عصر خود در اصفهان بوده و وی را آقا محمد شیخ زین الدین می خوانده اند، و خواهرزاده اش حسینعلی شاه مرقوم در نزد او درس خوانده، و او در نهم ماه ربیع الاول این سال، چنان که از روی قبرش بنظر رسید مطابق (... جدی ماه برجی وفات کرد، و قبر او در تخت پولاد بیرون بقعه آقا محمد بیدآبادی که در (ص ۶۶) گذشت بآندک فاصله ئی بطرف مشرق شمالی معلوم و معین است، و بر روی آن چندین فرد شعر از رفیق شاعر که در ۱۲۱۲ بیاید؛ در مرثیه و ماده تاریخ نوشته که از آن جمله در ماده تاریخ وی گوید:

ص: ۱۲۹

گفت: دایم باد خلد آقا محمد رامکان

بهر تاریخش بآیین دعا گفتا رفیق

مرحوم آقا محمد، چنان که در «تذکره الأنساب: ۱۰۱» نوشته؛ دختر ۳۰ میر سید رضاء ۲۹ بن میرزا زین العابدین ۲۸ بن میر محمد صالح ۲۷ خاتون آبادی را که در ۱۲۰۷ بیاید بزوجیت داشته، و از وی پسری بنام میرزا محمد علی و دختری را که زوجه میرزا جعفر طبیب بوده بهم رسانیده، و مادر میر سید رضاء مذکور دختر علامه مجلسی از عتیقه ئی معقوده بوده انتهی. و دیگر از این طایفه شیخ زین الدین در اصفهان جناب حاجی میرزا علی حصه ئی واعظ معروف در این زمان است.

سنه ۱۱۶۷ شمسی جمادی الاخره اول حمل ماه برجی

* (۷۴- وفات مرحوم میرزا ابو القاسم ۲۹ مدرس خاتون آبادی - ره) *

خاتون آباد نام قریه ئی است در بلوک جی اصفهان که در مائه یازدهم هجری اهمیت و عظمتی شایان داشته، و در فتنه افغان مانند بسیاری دیگر از دیهات این شهر خراب شده و اینک معدودی خانوار در آن سکونت دارند.

مرحوم میرزا أبو القاسم ۲۹ صاحب این عنوان فرزند مرحوم میر محمد اسمعیل ۲۸ ابن میر محمد باقر ۲۷ بن میر محمد اسمعیل ۲۶ بن میر محمد باقر ۲۵ بن میر اسمعیل ۲۴ ابن میر عماد الدین محمد ۲۳ بن الامیر حسن ۲۲ بن سید جلال الدین ۲۱ بن سید مرتضی ۲۰ ابن امیر حسن ۱۹ بن سید حسین ۱۸ بن سید شرف الدین علی ۱۷ بن سید مجد الدین محمد ۱۶ بن سید تاج الدین حسن ۱۵ بن سید شرف الدین حسین ۱۴ بن میر عماد الشرف ۱۳ ابن سید عباد ۱۲ بن سید محمد ۱۱ بن امیر حسین ۱۰ بن سید محمد ۹ بن أبو عبد الله امیر - حسین القمی ۸ بن أبو الحسن علی ۷ بن عمر الاکبر ۶ بن أبو محمد حسن الافطس ۵ بن ابو الحسن علی الاصغر ۴ بن الامام زین العابدین ۳ علیه السلام است.

حضرت امام زین العابدین ۳ علیه السلام در صفحه ۲۷ مقدمه ذکر شد.

فرزندش حضرت علی الاصغر ۴ علیه السلام در ینبع که در شش منزلی مدینه

برکنار دریا افتاده دفن است. نواده‌اش عمر الاکبر ۶ در سنه ۱۶۹ در زمین فح شهید شده و هم آنجا دفن است. نواده‌اش امیر حسین القمی ۸ در قم دفن است. و سید شرف - الدین حسین ۱۴ در مدینه دفن است. و میر عماد الدین محمد ۲۳ در دامنه کوه قریه گورت بلوک قهاب اصفهان دفن و قبرش زیارتگاه مردم آن سامان است، و چون آن مقبره در پهلوی قریه خاتون‌آباد افتاده و خود او هم چندی در خاتون‌آباد ساکن بوده از اینرو او را خاتون‌آبادی و در اثر آن أعقاب او بسادات خاتون‌آبادی مشهور شده و سلسله بزرگی را در اصفهان تشکیل داده‌اند، و شعبه‌هایی از آنها جدا شده، و در طهران و مازندران و گیلان و غیره متفرق شده‌اند، و چندین شجره‌نامه در أعقاب و شعب و فروع و أنساب و احوال بعضی از آنان تألیف شده که در ۱۲۱۹ اشاره ببعضی از آنها خواهد شد.

در این کتاب، ما دو فرزند از این میر عماد الدین می‌آوریم، یکی میر سید علی ۲۴ در ۱۲۴۴، و دیگر میر اسمعیل ۲۴ که در عمود این نسب افتاده و این دو برادر رحلت بگورت نزد قبر پدر خود نمودند، و در آنجا ماندند تا وفات کردند، و میر اسمعیل نزد پدر خود مدفون شد و بر قبر او بقعه‌ئی ساختند و آنجا معروف بشاه مراد و محل نذورات و برآمدن حاجات است، و در این کتاب، ما دو فرزند از او می‌آوریم، یکی میر محمد صالح ۲۵ در سال ۱۲۰۷، و دیگر میر محمد باقر ۲۵ که در عمود این نسب است، و او عالمی با زهد و ورع بوده، و دو مجموعه بخط خود در اخبار و فوائد متفرقه دیگر نوشته، هر یک قریب بسی هزار بیت، و در قبرستان قریه گورت دفن است، و سه نفر فرزند، ما از او در این کتاب می‌نویسیم، یکی: میر عبد الحسین ۲۶ در ۱۲۱۹. و دیگر: میر عبد الله ۲۶ در ۱۳۱۴، و دیگر: میر محمد اسمعیل ۲۶ که عالمی جلیل و در زهد و عبادت بی‌عدیل بوده، و در روز ۲ شنبه ۱۶ ع ۲ سنه ۱۰۳۱ متولد شده، و کتب چندی تألیف نموده، از آن جمله:

تفسیری در ۱۴ جلد، و الحاقاتی بر کتاب «وقایع السنن» برادر خود میر عبد الحسین، و غیره، و در سنه ۱۱۱۶ وفات کرده، و در تخت پولاد در تکیه‌ئی مشهور در اطاق اول سمت غربی تکیه که محل تهجد و عبادت او در حیوتش بوده دفن شده، و آن تکیه بنام وی معروف که آنرا تکیه میر محمد اسمعیل و نیز تکیه خاتون‌آبادی‌ها می‌گویند.

فرزندش میر محمد باقر ۲۷ در زمان شاه سلطان حسین، ملاباشی؛ و از علماء

معقول و منقول، و فاضلی مقدم بر همه فحول بوده و اول کسی است که در مدرسه چهارباغ اصفهان پس از اتمام ساختمان آن بسمت مدرسی آن مدرسه برقرار، و چندین کتاب تألیف نموده، از آن جمله «شرح کتاب عیون الحساب» ملا محمد باقر یزدی (ره). وفاتش ع ۱ سنه ۱۱۲۷، قبرش در اطاق دویم شرقی تکیه مذکوره.

فرزندش میر محمد اسماعیل مدرس ۲۸ در فقه و حدیث و تفسیر بی‌نظیر بوده، و در مسجد شاه امامت و در مدرسه چهارباغ تدریس مینموده، و در عشر ۱۱۶۰ وفات کرده، و در نزد پدرش دفن شده؛ و ما دو فرزند از او در این کتاب می‌آوریم، یکی: میرزا أبو المحسن ۲۹ در ۱۲۹۴، و دیگر مرحوم میرزا ابو القاسم ۲۹ صاحب این عنوان، أعلى الله مقامه.

مرحوم میرزا أبو القاسم (قدس سره)، حکیمی بزرگوار و مدرس شهره روزگار بوده، و در حکمت الهی و علوم شرعی از فقه و حدیث و تفسیر اهمیت بسزا داشته، و قریب بسی سال در مسجد شاه امامت، و در مدرسه چهارباغ تدریس می‌نموده، و از علو مقام و مرتبه تدریسی، بکلمه مدرس مشهور شده، و سالیانی دراز خود وی، و در اثر آن أعقاب و احفادش بدین کلمه مشهور بوده‌اند، تا اینکه مرحوم آقا میر سید حسن مدرس (رحمه الله) که در ۱۲۱۰ بیاید، طلوع و ظهور نمود، و هم در تدریس مقامی مهم بهم رسانید، و او و خانواده‌اش نیز بدین کلمه (مدرس) شهرت قهری و طبیعی گرفتند، و در چند سال قبل از این که اتخاذ نام خانوادگی در ایران معمول گردید، بسیاری از افراد این هر دو خانواده در اصفهان این کلمه را نام خانوادگی خود قرار داده‌اند، و بعضی از آنها برای تمییز آنرا بکلمه دیگری اضافه میکنند.

بهرحال، مرحوم آقا میرزا ابو القاسم صاحب این عنوان کتب چندی تالیف کرده، اول: «شرح نهج البلاغه». دویم: «تعالیقی بر کتب اربعه» در حدیث. سیم: «تعلیقه بر تفسیر کاشی». چهارم: «تفسیری بفارسی». و همانا وی در نزد مرحوم آخوند ملا- اسمعیل خاجوئی که در ۱۲۸۲ بیاید و آقا محمد بیدآبادی که در (ص ۶۶) گذشت در علوم عقلیه از حکمت و کلام و غیره، و در نزد سید بحر العلوم که در ۱۲۱۲ بیاید در فقه و اصول و حدیث و سایر علوم شرعیه درس خوانده، و سید نیز در نزد او حکمت و کلام را خوانده،

ص: ۱۳۲

و چهار سال این دو عالم بی‌مثال در نزد یکدیگر درس خوانده‌اند. اینک اسامی بعضی از شاگردان او:

اول: مرحوم آقا میر عبد الباقي امام جمعه که در ۱۲۰۷ بیاید. دویم: همین سید بحر العلوم (رحمة الله علیه). سیم: مرحوم آقا سید جعفر ثانی خوانساری که در ۱۲۴۰ بیاید.

چهارم: مرحوم آخوند ملا علی نوری (نور الله روحه) که در ۱۲۴۶ بیاید.

صاحب عنوان؛ در ماه ذی الحجة الحرام این سال، چنان‌که نواده‌اش مرحوم حاج میرزا حسین نایب الصدر که در ۱۳۲۶ بیاید در «شجره‌نامه خاتون‌آبادی‌ها» نوشته، مطابق (سنبله- میزان) ماه برجی در اصفهان وفات کرده و جسدش را حمل بنجف نمودند، و آنجا در سردابی نزدیک مضجع منور دفن کردند. و در «أعیان الشیعه: جزء ۸ جلد ۹» عنوانی برای او قرار داده و آنجا نسب او را تا بامام علیه السلام، و نیز وفات او را بماه و سال قمری همین‌طور نوشته، و قبلا در جلد هشتم عنوانی دیگر بنام میرزا ابو القاسم حسینی خاتون‌آبادی بدون نسب حتی نام پدر آورده، و تألیفاتی که نوشته شد بوی نسبت داده، و وفاتش را بدون ذکر ماه در سنه ۱۲۰۳ نوشته، و ظاهراً آنها را دو نفر دانسته، یا اینکه در جلد هشتم اطلاعاتی پیدا کرده و نوشته، و بعدا اطلاعاتی بیشتر بهم رسانیده و در جلد نهم نوشته، و غفلة متذکر نشده که چنین عنوانی را قبلا ذکر کرده، و بهر حال این دو نفر میرزا ابو القاسم که در «أعیان» آورده هر دو یکی هستند و وفات نیز در همین سال ۱۲۰۲ بوده، و در جلد هشتم اشتباه شده، و مرحوم حاجی میرزا حسین نایب الصدر در «شجره‌نامه خاتون‌آبادی‌ها» در احوال پدر خود، مرحوم میر محمد- صادق خاتون‌آبادی که در ۱۲۰۷ بیاید، نوشته که وفات او بشش ساعت بعد از تحویل شمس بحمل واقع شده، و همچنین وفات پدرش میر محمد رضا و پدر او میرزا ابو القاسم مدرس انتهى.

و در احوال میرزا محمد رضا مرقوم، پسر صاحب عنوان نیز همین طور گفته؛ لیکن این سخن درباره صاحب عنوان اشتباه است، چنان‌که دیدی ما اینجا ماه ذی الحجه را مطابق سنبله یا میزان نوشتیم، و این تطبیقات ما در این کتاب مطابق «رساله تطبیقه» مرحوم حاجی نجم الدوله و بعضی از مواضع دیگر است که هیچ تردیدی در آن نداریم

ص: ۱۳۳

مگر در بعضی از موارد بیکی دو روز پس و پیش، لیکن درباره دو نفر دیگر میرزا محمد - رضا و میر محمد صادق اجمالا درست است، چنان‌که در احوال آنها بیاید، و مرحوم میرزا ابو القاسم بطوری که از «تذکره الانساب: ۱۰۰» برمی‌آید؛ دختر مرحوم میر محمد صالح ۲۹ مشهور باقا تکمه‌دوز ابن میر محمد جعفر ۲۸ بن میر محمد صالح خاتون‌آبادی ۲۷ را که در ۱۲۰۷ بیاید بزوجیت داشته، و از وی دو پسر بنام میر محمد رضا که در ۱۲۳۸ و حاج میرزا محمد که در ۱۳۱۱ بیاید و دو دختر بهم رسانیده؛ که یکی از دختران زوجه میر محمد اسمعیل معروف باقا میرزای مدرس بوده، و از آنها فرزندان ذکورا و اناثا بهم رسیده، و دیگری زوجه میرزا ابراهیم بن میر محمد صادق بروجردی بوده.

* (۷۵- وفات شیخ حسن کفراوی شافعی) *

وی فرزند علی، و خود از علماء اهل سنت از فرقه شافعیه است که در بلده کفرایشیخ در نزدیکی محله کبری متولد شده، و در محله، متون معموله را حفظ نمود، آنگاه بقاهره رفت و بدروس شیوخ وقت، مانند شیخ احمد سجاعی و شیخ عمر طحلاوی و شیخ محمد حنفی حاضر شد و بفضل دعاوی و قضایا بین متخاصمین پرداخت، و مردمان اقبالی تمام بوی نمودند، و هدایا و جعلات کثیره برایش بردند، و وی بملابس حسنه و رکوب بغالات عادت گرفت، و قبل از استقلال امیر محمد بک أبو الذهب بامارت، همی با او رفت و شد می‌نمود و امیر مرقوم در ماه رمضان در مشهد حسینی هماره بدرس او حاضر میشد، و چون مسجد جامع خود را بناء نمود وی را بتدریس و إفتاء در آن تعیین کرد، و مشیخه فرقه شافعیه بر وی قرار گرفت و همانا او یکی از سه نفری بود که آنها را امیر مرقوم بافتاء تعیین نموده و این منصب را بر آنها مقصور داشت، و آن دو نفر دیگر یکی شیخ احمد در دیر مالکی که در (ص ۱۱۹) گذشت، و دیگری شیخ عبد الرحمن عریشی حنفی بودند.

شیخ حسن شرحی دارد بر کتاب «آجرومیه» تألیف شیخ محمد صنهاجی در نحو، و در این سال در قاهره وفات کرد، و در جامع الازهر در مجلسی حافل بر او نماز خوانده شد و در تربت مجاورین مدفون گردید، چنان‌که در «معجم المطبوعات: ۱۵۶۳» آورده

* (۷۶- تولد مرحوم سید الاطباء تبریزی - ره) *

وی مرحوم شرف الدین سید علی ۳۵ فرزند سید محمد فلکی ۳۴ است که در ۱۲۶۴

ص: ۱۳۴

بیاید، و خود از علماء و فقهاء و طبیبی بغایت مشهور، و ملقب بسید الاطباء بوده.

در کتاب «دانشمندان آذربایجان: ۱۰» او را عنوان کرده و از سادات موسوی نوشته، (هرچند که در احوال سید محمد فلکی مرقوم که نسب این سلسله بیاید؛ منتهی بحضرت امام زین العابدین علیه السلام میشود که حسینی باشند)، و بعد از آن شرحی در باره او آورده که خلاصه آن با ملاحظه بعضی از مواضع دیگر از آن جمله «ریحانة الادب ۲: ۲۵۵» چنین میشود که سید الاطباء در این سال در تبریز متولد شده، و هم در آن شهر علوم ادبی را درس خوانده، آن گاه از تبریز مسافرت کرده و علوم معقول را در نزد ملا علی نوری و حاجی سبزواری و منقول را از صاحب «جواهر» فراگرفت، و علم طب را نزد میرزا حسن شروانی خواند، و هم در مطب او بمزاوت عمل اشتغال داشت، و چندین کتاب تألیف نموده بیادگار گذاشت، اول: کتاب «تاریخ تبریز». دویم: «ترجمه آداب - المتعلمین» خواجه (ره). سیم: کتاب «تعیین قبله». چهارم: کتاب «جامع العلل».

پنجم: کتاب «جدری». ششم: «حاشیه بر جواهر». هفتم: «حاشیه بر شرح لمعه».

هشتم: «حاشیه بر شرح منظومه حاجی سبزواری». نهم: حاشیه بر شرح نفیسی» در طب.

دهم: «حاشیه بر کلیات قانون» شیخ الرئیس. یازدهم: کتاب «زاد المسافرین». دوازدهم:

کتاب «قانون العلاج».

مرحوم سید الاطباء در دوشنبه دوازدهم ماه شعبان المعظم سنه هزار و سیصد و شانزده، چنان که نواده اش جناب آقا نجفی مرعشی در «حاشیه وقایع الایام» حاجی شیخ عباس قمی (ص ۷۸) بدون روز هفته نوشته، مطابق (...). جدی ماه برجی در تبریز وفات کرد، و حمل بنجف شد، و فرزندانش میرزا جعفر ۳۶ و میرزا محمود ۳۶ و شریف الاسلام ۳۶ در ۱۳۱۸ و ۱۲۷۹ و ۱۳۵۴ بیایند؛ و دیگر میر سید ابراهیم ۳۶ مرعشی که در «روزنامه کیهان سال ۹ شماره ۲۲۰۹» صادره در شنبه ۱۱ ذی القعدة ۱۳۶۹ خبر وفات او را که در همان دو سه روزه واقع شده بود نوشته بودند.

بهرحال؛ مرحوم صاحب عنوان چنان که در اجازه آقا نجفی مرقوم برای آقای میرزا احمد روضاتی نوشته شده روایت می کند از پدرش، و روایت می کند از او فرزندش میرزا محمود مرقوم.

ص: ۱۳۵

* (۷۷- تولد راغب شاعر هندی) *

وی میر مبارک الله خان و از شعراء زمان خود بوده، و چنان که در «ریحانة الادب ۲:

۶۷» نوشته در این سال متولد شده، و تألیفاتی دارد، اول: دیوانی مرتب در اشعار.

دویم: «منظومه ساقی نامه». سیم: «منظومه فراق نامه». و این شعر از او است:

انتهی.

سنه ۱۲۰۳ قمری مطابق سنه ۱۱۶۷ شمسی غره محرم الحرام ... میزان ماه برجی

* (۷۸- تولد محمد علی میرزای دولت‌شاه قاجار*)

وی فرزند مرحوم فتحعلیشاه خاقان است که در ۱۲۵۰ بیاید، و خود شاهزاده‌ئی بغایت شجاع و رشید و دلاور و عادل و باکفایت و رؤف و مهربان بوده، و اگر بجوانی وفات نمیکرد شاید سروصورتی بسطنت این خانواده میداد.

شرح احوالش در «مجمع الفصحاء ۱: ۲۶» بملاحظه این که شعر هم می‌گفته در عنوانی مخصوص ذکر شده. و هم‌چنین در بسیاری از تواریخ قاجاریه که فعلا حاضر و در نظر است گذران زندگی او بتفاریق تحریر یافته، مانند: «ناسخ التواریخ» جلد قاجاریه و «مرآت البلدان» ج ۱ و «منتظم ناصری» ج ۳ و «فارسنامه» گفتار ۱، و غیره؛ بلکه در «الذریعه ۹: ۳۳۱» از این که در «مجمع الفصحاء» فرموده که: تفصیل غلبه او را بر کهایای بغداد و محمود پاشا در تاریخ دولت نوشته‌ام، چنین استظهار کرده که: وی تاریخ مستقلی در احوال او نوشته، نه اینکه مقصود از تاریخ دولت؛ جلد نهم «روضه الصفاء» باشد، و بعد از آن فرماید: وی سزاوار این است که تاریخی مستقل برایش نوشته شود انتهى.

ولیکن ظاهر بنظر قاصر چنین است که مقصود همان «روضه الصفا» در تاریخ دولت قاجاریه است، نه کتاب مستقلی در احوال این دولت صاحب عنوان. و بهرحال از کتب اربعه مذکوره که بنظر رسیده چنین برآید که وی در شب یکشنبه هفتم ماه ربیع الاخر

ص: ۱۳۶

این سال بنص «مجمع»، مطابق (...) جدی ماه برجی در قصبه نوا از توابع مازندران از بطن مخدره زیبا چهر خانم گرجیه تفلیسیه متولد شده، و همانا یکشنبه بودن هفتم ربیع الاخر این سال؛ مفهوم از «تاریخ زندیه» تألیف میرزا علیرضا شیرازی میباشد در صفحه ۶۳ از نسخه خطی «کتابخانه شهرداری» اصفهان؛ که در ۶ ج ۲ - ۱۲۴۰ کتابت آن تمام شده. و این که مادر او زیباچهر خانم گرجیه بوده نص جلد قاجاریه «ناسخ:

۲۵۴» است.

مرحوم محمد علی میرزا نخستین فرزند فتحعلیشاه و در شعر تخلص دولت داشته، و در ألسنه و أفواه بلقب دولت‌شاه معروف بوده، و در کوچکی آثار بزرگی از ناصیه‌اش ظاهر و بحاضر جوابی دلها را بخود جذب می‌نموده؛ چنان که وقتی پدرش بوی

ملاطفت فرموده و بدست خود کلاهی درویشی بر سر او نهاد و گفت: این کلاه بر سر تو خیلی خوب می‌آید، او در جواب گفت: بعد درویشی اگر هیچ نباشد شاهی است!

گذران عمر او اجمالا چنین است که: وی در محرم سنه ۱۲۱۲ که عم پدرش آقا محمد خان بقتل رسیده بود و پدرش از شیراز بطهران میرفت، بایالت مملکت فارس منصوب، و بعد از سه ماه معزول شد، و در سنه ۱۲۱۳ بحکومت قزوین شتافت، و در ۱۲۱۵ در آنجا دختر احمد خان مراغه‌ئی را بازدواج خود درآورد، و در ۱۲۱۷ در مقدمه لشگر پدر بمحاصره مشهد مقدس روان شد، و در ۱۲۲۱ بحکومت حدود بصره تا خرم‌آباد و کرمانشاه تا خاک بغداد مقرر گردید، و در ۱۲۲۴ که پدرش با روسیان جنگ داشت، این شاهزاده در محل حماملو سه منزلی ایروان با قشون روس جنگی کرده و بر ایشان غالب آمد، و بعضی اسراء از آنها گرفته بآردوی پدر فرستاد و خود بجانب تفلیس رانده لشگر او آن صفحات را نهب کردند.

بالاخره، بسبب حسن گفتار و نیکی رفتار و همت مردانه و اخلاق کریمانه و فتوت و مروت در اندک روزگاری صیت حشمت و شوکتش از ایران بتوران و روس و روم انتشار یافت، و آثار شجاعت و کاردانیهای او در عراق عرب شهره گردید، و با این همه؛ او در حسن شمایل و علو فضایل نیز بی‌نظیر بوده و بذل و بخششی بسزا داشته، و همواره دور و نزدیک و تازی و پارسی از خوان احسانش بهره‌ها می‌بردند، و همه‌ساله صره‌های سر بسته

ص: ۱۳۷

پیر از زرناب بهریک از اعیان دربار خاقان ارسال میداشت، و در صله مدایح؛ جوایز خطیر می‌داد. و از آثار معروفه‌اش شادروان شوشتر است که ناسخ سد شاپور ذو الاکتاف گردیده، و در احترام علماء و عقیده دینی رسوخی سخت داشته.

در «قصص العلماء: ۳۳» فرماید که وی سالی هفتصد تومان در آیامی که شیخ احمد آحسائی در کرمانشاه بوده باو میداد، و در (ص ۳۲) نوشته که: وقتی شیخ را قروضی بهم رسید. محمد علی میرزا گفت یک باب خانه در بهشت بمن بفروش؛ من هزار تومان بتو میدهم! پس شیخ یک باب خانه بدو فروخت، و وثیقه نوشته و مهر نمود و داد و هزار تومان گرفت. و همچنین وقتی سید محمد رضا بحر العلوم مقروض شده و از نجف بکرمانشاه آمد و درخواست وجه نمود، و شاهزاده گفت که یک باب بهشت بمن بفروش بهزار تومان. سید گفت از کجا که من مالک آن باشم؟ شاهزاده گفت تو قباله در باب آن نوشته و علماء نجف و کربلاء آنرا مهر کنند من قبول دارم و از خدای تعالی خواهم گرفت! پس سید چنین کرد و هزار تومان گرفت، و شاهزاده در زمان وفات وصیت کرد که هر دو قباله را در کفن او بگذارند، و البته حق تعالی عطاء خواهد فرمود انتهی.

و این شاهزاده بزرگوار تألیفاتی دارد. اول: کتاب «تذکره دولتشاهی» در مآثر دنیا و تواریخ آن، چنانکه در «الذریعه ۴: ۳۳» فرموده. دویم: «دیوان أشعار» که دریائی است پر از لؤلؤ ناب، و بسیاری از آن در تذکره‌ها مذکور و در أفواه مسطور است، و اینک این چند شعر از آنها بنقل از «مجمع الفصحاء» اینجا آورده میشود:

هودج لیلی مگر روزی از این صحرا گذشت

حالت مجنون دیگر شد کارش از سودا گذشت

شکوه شام غمش گفتم بمحشر سرکنم
 ساعتی افزون نبود آن هم بصد غوغا گذشت
 یک دو روزی پیش و پس بود ار نه از جور سپهر
 بر سکندر نیز بگذشت آنچه بر دارا گذشت
 نیست دولت بی سبب این اضطراب دل مرا
 در دل بیگانه آن ناآشنا گویا گذشت
 بر هرکه در این بتکده دیدیم بتحقیق
 در خرقة توحید نهانش صنمی هست
 صد کشته فزون دارد وزان باک ندارد
 بی باک یکی بسته فتراک ندارد
 نه بیم ز برقی و نه منت ز سحابی
 خوش آن که چو من دانه در اینخاک ندارد

ص: ۱۳۸

بالاخره وی قصائد و غزلیات عاشقانه و فصیحانه بسیار دارد، و چنانکه در «منتظم - ناصری» نوشته، در سنه ۱۲۳۷ میانه دولت ایران و عثمانی اختلافی درگرفت که در اثر آن عساکر عثمانی برای جنگ با ایران در کنار آب سیروان اردو زدند، و شاهزاده با پانزده سواره و پیاده و ده عراده توپ از کرمانشاه برای مقابلی با آنها حرکت نمود، و حسنخان فیلی نیز با جمعی ألوار لرستان باو ملحق شد و جنگی سخت میان فریقین واقع شد، تا آخر الامر قشون عثمانی شکست خورده و فرار کردند، و شاهزاده بسلیمانیه آمد، و از آنجا بسر من رای رفته و عزیمت تسخیر بغداد نمود، ولی در منزل دلو عباس بمرض اسهال مبتلا گردید، و با اینحال عساکر وی هر روزه اطراف بغداد را تاخت و تاز میکردند تا اینکه داود پاشا بضراعت و شیخ موسی نجفی بشفاعت برخواستند و شاهزاده مراجعت بایران نمود، و چون بطاق گرا رسیدند مرض شدت کرد و طبسی انگلیسی از بغداد بمعالجه آمد ولی مفید نیفتاد، و شاهزاده در سحر شب پنجشنبه بیست و ششم ماه صفر المظفر سال مرقوم (هزار و دویست و سی و هفت)، مطابق (... قوس ماه برجی در طاق گرا وفات کرد، و نعش او را با تخت روان بکرمانشاه آورده، و بعد از چندی، چنانکه در جلد دوم «تحفة العالم» تألیف سید جعفر آل بحر العلوم نوشته آنرا بکربلاء حمل و در رواق حسینی (ع) دفن نمودند، و در ۶ ع ۱ خبر بطهران رسید، و نه تنها دربار خاقان، بلکه تمام مردم ایران در آن مصیبت ابراز تأسف و اندوه نمودند، و مراثنی جانگداز چندی در فوتش گفته شد؛ از آن جمله میرزا محمد تقی علی آبادی که در ۱۲۵۶ بیاید قضیده بزرگی گفته که این چند بیت از آن است، بنقل از «مجمع الفصحاء ۲: ۳۰۲»:

دولتشه جوان که بدی باختر خدای
 از امر کدخدای جهان شاه نامور
 چون برفراختی قد، یک جویبار سرو
 چون بر فروختی رخ، یک بوستان زهر
 آن جویبار سرو، که اش بیخ و شاخ عدل
 آن بوستان، زهر که در اورنگ و بوهنر

بر عزم رومیان سوی موصل زمین کشید

لشگر بساز رزم ز کرمانشهان بدر

تا آن که فرماید:

زان پس که نام جست ز فتح سپاه روم

آمد پی گشادن بغداد پی سپر

تنگی گرفت کار دو عالم از آن گشاد

تلخی گرفت کام دو گیتی از آن شکر

ص: ۱۳۹

باز جهان ربودش و معدوم از آن نشان

گرگ اجل دریدش و محروم از او نظر

زی تخته‌اش ز تخت کشاندند ناگهان

بگذشت از آن گذر که نبودش از آنگز

و نیز در قصیده‌ئی دیگر که در (ص ۳۱۴) نوشته چنین گفته:

جهانا! طرفه بی مهر و وفا، بدخو جهانستی

همی با مهربانان بی سبب نامهربانستی

بیمان تو دل بستم، همه عهدهت خلافتی

بدکان تو ره جستم، همه سودت زیانستی

خزانی را بهار آری، نهالی را بیار آری

که بارش بی زیان، گوئی بهارش را خزانستی

نه زان آرایش بستان، نه زین آرامش مستان

بیادش بردهی ناگه، چه نیکو باغبانستی!

نه از شاهان ترا بیم است و نزمیران ترا پروا

همی بینم که اندر خون میران و شهانستی

پریر، آن دولت محمود بود و شوکت سنجر

خراب اکنون ز تو غزنی و مرو شاه جانستی

پس از دوران دولتشه، یکی بگذر بکرمانشه

چنان بینی مداین راه، که بی نوشیروانستی

خورنق مانده بی نعمان، تهی ایوان نوشروان

نشان از طاقدیسی ماند و خسرو بی نشانستی

بجایش برنشاندی بر فرازگاه، شاهی را

که بینی آفتابی بر سریر خاورانستی!!

آن‌گاه شروع در مدح حشمة الدوله فرزند او کرده، و چند فردی درباره او گفته.

مرحوم دولتشاه را بعد از خود چندین پسر بیادگار مانده که همه بکمالات صوری و معنوی آراسته، و از معایب و نقایص نفسانی و روحانی پیراسته و مانند عقول عشره ده نفر بودند، چنان‌که در «مرآت البلدان ۱: ۵۴۱» نوشته بدین ترتیب:

اول: محمد حسین میرزا حشمة الدوله که در ۱۲۶۲ بیاید. دویم: مرحوم طهماسب میرزا مؤید الدوله که شاهزاده‌ئی رشید و فقیه و عارف و شاعر بوده و در فقه فقیه القاجار لقب داشته، و در عرفان خدمت مرحوم رحمتعلیشاه ارادت درست کرده، و در شاعری سرور تخلص می‌نموده، و سال‌ها با کمال کفایت و درایت و عدالت در ایالات مختلفه و مهمه حکومت نموده، و در سنه ۱۲۵۰ بعد از وفات فتحعلیشاه؛ محمد شاه لقب مؤید الدوله بوی داده و بحکومت کاشانش فرستاد، و در «المآثر: ۱۹۰» عنوانی برای او آورده، و در آن فرماید: از فحول فضلاء ایل جلیل قاجار و در سیر و ادب و اخبار عجم و عرب یگانه روزگار بود انتهی.

ص: ۱۴۰

مؤید الدوله فرزندان چندی داشته از آن جمله یکی: مرحوم عبد الباقی میرزا که مانند پدر از اهل علم و ادب و عرفان و شعر بوده؛ و تخلص عشرت می‌نموده و هم در «المآثر: ۲۰۱» بعنوان عبد الفاضل میرزا عنوانی مخصوص دارد، و در آن نوشته که: در کامه آن فضیلت‌ها و مزیتها که مرحوم طهماسب میرزا مؤید الدوله داشت، تالی پدر فضیلت‌پرور هنرگستر بود انتهی.

و همانا چون وی همیشه زیاده از دخل خود در حکومت خرج می‌کرده و پیوسته باقی کار دیوان بوده؛ مرحوم ناصر الدین شاه نام او را عبد الفاضل میرزا نهاده و گفته تا دیگر باقی کار دیوان نشود، و از اینرو در «المآثر» بدین نام عنوان شده، و او هم مانند پدر؛ خدمت مرحوم رحمتعلیشاه ارادت داشته، و اشعاری بغایت نیکو دارد و از آن جمله این دو بیت نوشته شد:

غم را بده بیاد فراموشی

ساقی بیار باده خاموشی

تا کی آسیر خون سیاوشی

آهنگ سبز خیمه رستم کن

در «طرائق ۳: ۱۹۳» در آخر احوال طهماسب میرزا و اولادش نوشته که:

سبحان الله! که با همه نیکی مرحوم مؤید الدوله (ره) غالب نوادگان و اولادش آسیر پنجه فقر و فاقه بوده‌اند انتهی.

و فهرست نام کسانی که تخلص عشرت دارند در ۱۲۱۰ بیاید. و مادر این عبد الباقی میرزا، دختر نایب السلطنه عباس میرزا، و مادر او زنی از احفاد زندیه بوده، و عبد الباقی میرزا در حدود سال هزار و دویست و هشتاد و آندی، چنان‌که در «مجله یادگار ۵: ۱ و ۲»:

۱۴۴» نوشته وفات کرده، و نبیره طهماسب میرزا، عبد الحسین میرزا است که در ۱۲۴۱ بیاید.

سیم: نصر الله میرزای والی. چهارم: اسد الله میرزا. پنجم: فتح الله میرزا.

ششم: امامقلی میرزا عماد الدوله که در ۱۲۹۲ بیاید. هفتم: جهانگیر میرزا. هشتم:

نور الدهر میرزا. نهم: محمد رحیم میرزا که در ۱۲۶۶ بیاید. دهم: ابو الحسن میرزا.

این ده نفر فرزند بدین نامها چنانکه نوشتیم، در «مرآت البلدان ۱: ۵۴۱» و نیز جلد قاجاریه «ناسخ: ۲۴۳» و «منتظم ناصری سال ۱۲۳۷» نوشته، که مخصوصا در

ص: ۱۴۱

«ناسخ» دارد، وی چهارده دختر و ده پسر داشته بدین اسماء؛ و در آن شبهتی نباشد، پس اینکه در فهرست «گلچین جهانیانی - حرف خ» خسروی شاعر را که در ۱۲۹۸ بیاید؛ بنام محمد ناصر میرزا و فرزند او نوشته غلط است، و شاید فرزند یکی از فرزندان او باشد.

سنه ۱۱۶۸ شمسی ۲۲ جمادی الاخره اول حمل ماه برجی

* (۷۹- وفات سلطان عبد الحمید خان اول ۸۳ عثمانی) *

وی فرزند سلطان احمد خان سیم ۸۲ بن محمد خان چهارم ۸۱ بن ابراهیم خان اول ۸۰ بن احمد خان اول ۷۹ بن محمد خان سیم ۷۸ بن مرادخان سیم ۷۷ بن سلیم خان دویم ۷۶ بن سلیمان خان دویم ۷۵ بن سلیم خان اول ۷۴ بن بایزید دویم ۷۳ بن ابو الفتح سلطان محمد خان دویم (فاتح) ۷۲ بن مرادخان دویم ۷۱ بن محمدخان اول ۷۰ بن ایلدرم بایزید اول ۶۹ بن سلطان مراد غازی اول ۶۸ بن آورخان ۶۷ بن أبو الملوك سلطان عثمان ۶۶ بن أرطغرل ۶۵ بن سلیمان شاه ۶۴ بن قبالب ۶۳ بن قزل بوغا ۶۲ بن بایندر - خان ۶۱ بن ایقوتلوغ ۶۰ بن تورغار ۵۹ بن بایستقرخان ۵۸ بن باقی آو ۵۷ بن سورغادجاق ۵۶ بن توقتمور خان ۵۵ بن باسوق ۵۴ بن کوبک الب خان ۵۳ بن اغوزخان ۵۲ بن قراخان ۵۱ بن ایقوتلو خان ۵۰ بن توراق خان ۴۹ بن قراخان ۴۸ بن پایسوب خان ۴۷ بن یلواج خان ۴۶ بن بایبک خان ۴۵ بن طغرل خان ۴۴ بن ایطوغمش خان ۴۳ بن کوچبک خان ۴۲ بن ارتوق خان ۴۱ بن قماری خان ۴۰ بن پکتور خان ۳۹ بن طواج خان ۳۸ بن قمری خان ۳۷ بن قزل بوغا ۳۶ بن یماق خان ۳۵ بن باش بوغا خان ۳۴ بن قای خان ۳۳ بن حمورمیر خان ۳۲ بن پلی سوب خان ۳۱ بن طغرل خان ۳۰ بن سونج خان ۲۹ بن چارپوغا خان ۲۸ بن قورتلبمش خان ۲۷ بن قراجاد خان ۲۶ بن بالحق خان ۲۵ بن قرماش خان ۲۴ ابن قره اوغلان خان ۲۳ بن سلیمان شاه خان ۲۲ بن قره خول خان ۲۱ بن قورلوغان خان ۲۴ ابن قره اوغلان خان ۲۳ بن سلیمان شاه خان ۲۲ بن قره خول خان ۲۱ بن قور لوغان خان ۲۰ ابن پلی تمور خان ۱۹ بن تورمش خان ۱۸ بن قویخان ۱۷ بن چین ۱۶ بن ماجین ۱۵ بن بولجاس ۱۴ بن ترک ۱۳ بن کومر ۱۲ بن یافت ۱۱ بن حضرت نوح نبی ۱۰ علیه السلام است.

سلسله این نژاد بطوری که اینجا آوردیم، از سلطان عبد الحمید خان ۸۳ صاحب

عنوان تا سلیمان شاه ۶۴ در بسیاری از کتب و تواریخ سلاطین عثمانی نوشته، و جای تردید و شبهه‌ئی در آن نمیباشد. لیکن از سلیمان شاه ۶۴ تا بولجاس ۱۴ فقط در کتاب «سبائک - الذهب: ۹۳» بدین‌طور دیده شده^۱؛ و بقیه مأخوذ از جلد هبوط «ناسخ» است.

بهرحال، حضرت نوح نبی ۱۰ علیه السلام در فصل دویم مقدمه گذشت. و سلیمان شاه ۶۴ در نزد قلعه جعبر دفن است. فرزندش ارطغرل ۶۵ در سنه ۶۸۷ وفات کرده. فرزندش سلطان عثمان ۶۶ سرسلسله این خانواده، و بنسبت وی اُحفاد او را سلاطین عثمانی خوانند، تولدش سنه ۶۴۵؛ وفاتش ۲۱ رمضان سنه ۷۲۶، قبرش در شهر بورصه که آنرا بروسا هم میگویند. فرزندش اورخان ۶۷، تولدش سنه ۶۸۰، مدت عمرش ۸۱ سال وفاتش سنه ۷۶۱، قبرش در بورصه. فرزندش سلطان مرادغازی ۶۸، تولدش سنه ۷۲۶، مدت عمرش ۶۵ سال، وفاتش سنه ۷۹۱، قبرش در بورصه. فرزندش ایلدرم بایزید ۶۹ تولدش سنه ۷۶۱، وفاتش روز ۵ شنبه ۱۴ شعبان سنه ۸۰۵، قبرش در بورصه. فرزندش محمد خان اول ۷۰، تولدش سنه ۷۸۱، مدت عمرش ۴۳ سال، وفاتش سنه ۸۲۴. فرزندش مراد خان دویم ۷۱، تولدش سنه ۸۰۶، وفاتش محرم سنه ۸۵۵، قبرش در بورصه.

فرزندش محمد فاتح ۷۲، تولدش ۲۶ رجب سنه ۸۳۳، مدت عمرش ۵۲ سال و ۷ ماه و ۸ روز، وفاتش ۴ ع ۱ سنه ۸۸۶، قبرش در آستانه. فرزندش بایزید دویم ۷۳، تولدش سنه ۸۵۱، وفاتش ۱۰ ع ۱ سنه ۹۱۸. فرزندش سلیم خان اول ۷۴، تولدش سنه ۸۷۵، وفاتش ۹ شوال سنه ۹۲۶، قبرش در جامع سلیمیه اسلامبول. فرزندش سلیمان خان دویم ۷۵، تولدش غره شعبان سنه ۹۰۰، مدت عمرش ۷۳ سال و ۶ ماه و ۲۰ روز، وفاتش ۲۰ صفر سنه ۹۷۴ در پشت شهر زی جست. فرزندش سلیم خان دویم ۷۶، تولدش ۶ رجب سنه ۹۳۰، مدت عمرش ۵۲ سال و یک ماه و ۲۱ روز، وفاتش ۲۷ شعبان سنه ۹۸۲. فرزندش مراد خان سیم ۷۷، تولدش ۵ ج ۱ سنه ۹۵۲، مدت عمرش ۵۱ سال و ۳ روز، وفاتش ۸ ج ۱ سنه ۱۰۰۳. فرزندش محمد خان سیم ۷۸، تولدش ۷ ذی القعدة سنه ۹۷۴، مدت عمرش ۳۷ سال و ۸ ماه و ۵ روز، وفاتش ۱۲ رجب سنه ۱۰۱۲.

(۱) راجع باین قسمت از نژاد، مؤلف «سبائک» گوید: هذه الاسماء التي تذكرها بلغة الترك القديم و هي غير مضبوطة؛ فهذا الذي قدرنا على ضبطه انتهى.

فرزندش احمدخان اول ۷۹، تولدش ۱۲ ج ۲ سنه ۹۹۸، مدت عمرش ۲۸ سال و ۵ ماه و ۱۴ روز، وفاتش ۲۶ ذی القعدة سنه ۱۰۲۶. فرزندش ابراهیم خان اول ۸۰، تولدش ۱۲ شوال سنه ۱۰۲۴، مدت عمرش ۳۳ سال و ۹ ماه و ۱۶ روز، کشته شدنش ۲۸ رجب سنه ۱۰۵۸. فرزندش محمد خان چهارم ۸۱، تولدش ۲۹ رمضان سنه ۱۰۵۱، مدت عمرش ۵۴ سال و ۶

^۱ (۱) راجع باین قسمت از نژاد، مؤلف «سبائک» گوید: هذه الاسماء التي تذكرها بلغة الترك القديم و هي غير مضبوطة؛ فهذا الذي قدرنا على ضبطه انتهى.

ماه و ۹ روز، وفاتش ۸ ع ۲ سنه ۱۱۰۶، قیرش نزد مادرش، فرزندش احمدخان سیم ۸۲، تولدش ۳ رمضان سنه ۱۰۸۲، وفاتش سنه ۱۱۴۹.

فرزندش سلطان عبد الحمید خان ۸۳ صاحب عنوان که بعدا در قبال سلطان عبد الحمید خان ۸۶ دیگری که در ۱۲۵۸ بیاید بعدد الحمید اول معروف است، از سلاطین مشهور این خانواده است که در سنه هزار و صد و سی و هفت، مطابق (۱۱۰۳-۱۱۰۴) شمسی متولد شده، و در سنه ۱۱۸۷ بسطنت جلوس نموده، و از سید محمد مرتضی زبیدی معروف که در ۱۲۰۵ بیاید، اجازت روایت گرفته، و در دوازدهم ماه رجب الفرد این سال بنا بر آنچه در «احسن التواریخ: ۲۲۲» نوشته؛ مطابق حمل ماه برجی وفات کرد، چنانکه تواریخ باقی سلاطین این خانواده که در این عنوان نوشته شد نیز همه مأخوذ از همان «احسن التواریخ» در صفحات متفرقه است. و فرزندانش سلطان مصطفی خان چهارم ۸۴ و سلطان محمود خان دویم ۸۴ در (ص ۱۴ و ۹۶) گذشتند.

* (۸۰- تولد محمد قلی میرزای ملک آرای قاجار) *

وی فرزند فتحعلیشاه خاقان است که در ۱۲۵۰ بیاید.

محمد قلی میرزا از شاهزادگان زمان خود بوده و شعر هم می گفته و تخلص خسروی می نموده و در عناوین دولتی ملک آرا لقب داشته، و او در چهارشنبه بیست و دویم ماه رمضان المبارک این سال، چنانکه در جلد قاجاریه «ناسخ: ۲۴۳» نوشته، مطابق جوزا ماه برجی در شهر نوای دماوند از آسیه خانم دختر محمدخان قاجار خوانلو که در ۱۲۲۰ در ضمن عزت شاعر قاجار بیاید متولد شده. و این آسیه خانم از نخست زوجه مهدی قلی - خان بن محمد حسن خان، عم فتحعلیشاه بوده، و از او ابراهیم خان ظهیر الدوله را که در ۱۲۴۰ بیاید آورده، و پس از وی فتحعلیشاه او را تزویج نموده، پس محمد قلی میرزا برادر مادری ابراهیم خان خواهد بود.

ص: ۱۴۴

بهرحال؛ وی چنانکه در «مجمع الفصحاء ۱: ۲۵» و جلد قاجاریه «ناسخ» نوشته، در زمان پدر در سنه ۱۲۱۴ بحکومت مازندران برقرار، و در ۱۲۲۸ بحکمرانی استرآباد منصوب، و هم در عهد پدر بملک آرا ملقب شد، و تا آخر زمان حیات وی بحکومت آن ولایت برقرار بود، و در اول سلطنت محمد شاه بفریب قائم مقام که: تو فرزند بزرگ پدر هستی بطهران بیا و اذن جلوس بیرادرزاده بده! بطهران آمد و دیگر روی برگشتن ندید و بتوقف همدان مأمور شد و تا آخر عمر هماره در همدان بطاعات و عبادات بسر میبرد، تا در سنه هزار و دویست و شصت و چهار، هم در همدان وفات کرد، چنانکه در «طرائق الحقائق ۳: ۳۰۶» از پسرش عبد الله میرزا نقل کرده، و در «روضه الصفاء» در سنه ۱۲۶۵ نوشته، و در «معاریف» ملک المورخین در سنه ۱۲۶۰ در همدان، و در «تاریخ سرتیپ» ۱۲۸۹ است که این دو قول اخیر ظاهرا غلط باشد.

خسروی تخلص چند نفر دیگر نیز غیر از او است. اول: خسروی بختیاری، نامش رستم خان که در «جنگ بهترین اشعار» نوشته شده. دوم: خسروی بختیاری دیگر، نامش صالح خان که در ۱۳۲۱ بیاید. سیم: خسروی دولتشاهی که در ۱۲۹۸ بیاید. چهارم:

خسروی ماوراء النهری که وی جمال الدین ابوالمشاهد بخارائی است، و در «مجمع - الفصحاء ۱: ۱۹۹» نوشته است. و این خسروی صاحب عنوان دیوانی در اشعار دارد که در «مجمع الفصحاء» این چند شعر را از آن نقل کرده:

شد آن محمل نشین از چشم وز اه حسرت آمیزم	زمام ناقه اش چون دل بدست ساربان لرزد
دل من مضطرب شد در خم زلف چو چوگانش	چو آن طفل مشعبد کز فراز ریسمان لرزد
چنان لرزد ز باد مشکبو زلف سیاه او	که از بیم شهنشه رای در هندوستان لرزد
جهان مکرمت فتحعلی شه آنکه از جودش	دل خورشید در گنجینه دریا و کان لرزد
ز سودای غمش در عشق این معنی یقینم شد	که خواهد چاک شد از غم اگر صد پیرهن دارم
بجنت خسروی از یاد کویش گرید و گوید	که بس دلگیرم از غربت تمنای وطن دارم
خوش آن که خط برخت ای مه آشکار نبود	میان عشق من و حسنت این غبار نبود
مران بیگانه وارم از در خویش	که این بیگانه روزی آشنا بود

ص: ۱۴۵

مرحوم محمد قلی میرزا در مدت حکمرانی مازندران با اهل علم و فضل معاشر و از آنها احترامی تمام مرعی میداشت، چنانکه مرحوم میرزا سلیمان تنکابنی را که در ۱۳۰۲ بیاید، بطوری که در «قصص العلماء: ۶۰» برای شهرتش در علم طب بمازندران خواست، و مدتها وی را در دربار خود نگاه داشت.

بالاخره، این شاهزاده فرزندان چندی داشته، از آن جمله یکی: سام میرزا که در سنه ۱۳۰۹ بیاید، و دیگر: شاهزاده عبد الله میرزای نظام العلماء که از اهل علم بوده، و در هفدهم ماه شوال المکرم سنه هزار و دویست و سی و هشت متولد شده، و در «طرائق - الحقائق ۳: ۳۰۶» ذکری از او کرده، و اینکه در ۵ شنبه ۲۸ رجب سنه ۱۳۱۵ در ساری با او ملاقات نموده، و او هم فرزندان داشته، از آن جمله: دختری که زوجه آقا سید کاظم بن سید مصطفی خراسانی الاصل ساروی المسکن بوده، و این دو نفر پدر و پسر نیز از سادات بزرگوار و علماء ابرار بوده، و شعر هم می گفته اند.

دیگر از فرزندان محمد قلی میرزا، شاهزاده بدیع الزمان میرزاست، پدر مرحوم شاهزاده ابو محمد نادر میرزا، که از ادباء عصر و فضلاء دهر بوده، و «کتابی در انواع اطعمه و اغذیه» تألیف نموده، و آنرا بآیات و اخبار و امثال و نوادر عدیده موشح کرده، چنانکه در «المآثر: ۱۹۷» در عنوانی مخصوص که برای وی آورده فرموده. و در «دانشمندان آذربایجان: ۳۶۸» چندین کتاب دیگر نیز از تألیفات او ذکر کرده از این قرار:

اول: کتاب «نوادری» در امثال عرب. دوم: «کتابی در لغات تشریح اعضاء آدمی» بعربی. سیم: «کتابی در تاریخ تبریز» بفارسی خالص، و گوید همه این کتب نزد اولادش موجود است.

دیگر از فرزندان محمد قلی میرزا: دختری است که زوجه حاج محمد کریم خان قاجار که در ۱۲۲۵ بیاید بوده.

* (۸۱- تولد حاجی محمد ولی میرزای قاجار - ره) *

وی نیز فرزند مرحوم فتحعلیشاه است که در ۱۲۵۰ بیاید.

مرحوم حاجی محمد ولی میرزا شاهزاده‌ئی با علم و فضل بوده، و مخصوصاً در نجوم و احکام تسلطی تمام داشته، و بهمین جهت در «المآثر: ۱۹۸» عنوانی مخصوص برای

ص: ۱۴۶

او آورده، و او در روز آدینه عید فطر این سال، چنانکه در جلد قاجاریه از «ناسخ:

۲۴۳» نوشته، مطابق (... سرطان ماه برجی از بطن مستوره شاه بی بی کوچک خانم خواهر صادق خان بروجردی متولد شده، و چندین سال بحکومت برخی از شهرها و کارهای دیگر دولت پرداخته؛ و از آن جمله: در سنه ۱۲۳۶ حاکم یزد شده، و در مدتی که حکومت آن ولایت را داشت؛ چندین نفر از علماء آنجا را مأمور بتألیف و ترجمه کتب چندی در فقه و اخبار و ادعیه و اخلاق و آداب و عبادات نمود، و از جمله آنها سید احمد اردکانی بود که وی ظاهراً مؤلف کتاب «شجرة الاولیاء» باشد. و دیگر سید أبو الحسن فیروزآبادی. و میرزا سلیمان یزدی که در ۱۲۵۲ بیاید. و میرزا علینقی امام (جد آیتی مؤلف «تاریخ - یزد») بوده‌اند. بالاخره پس از مدت هفتاد و هفت سال و هشت ماه قمری و بیست و سه روز عمر؛ در شب آدینه بیست و چهارم ماه جمادی الاخره سنه هزار و دویست و هشتاد و یک، مطابق (...) عقرب ماه برجی وفات کرد، و در مشهد مقدس در صفة شمالی مسجد بالاسر حرم مطهر دفن شد. و فرزندش عباسقلی میرزا در ۱۳۰۷ بیاید، و دیگر محمد ولی میرزا که در ۱۳۳۳ ذکری از او خواهد شد.

* (۸۲- تولد نایب السلطنه عباس میرزای قاجار) *

وی نیز فرزند فتحعلیشاه است که در ۱۲۵۰ بیاید.

نایب السلطنه از شاهزادگان بزرگوار و رشید قاجاریه است، و خدماتی از او بدولت و ملت ایران بظهور رسیده، و او در روز چهارشنبه چهارم ماه ذی الحجة الحرام این سال، مطابق (... سنبله ماه برجی در شهر نوا از بطن آسیه خانم دختر فتحعلیخان قاجار دولو متولد شده، و در طول مدت عمر لشگرکشی‌ها و جهانگیریها نموده و غالبا با دولت روس در زد و خورد و بر روی هم مغلوب آن گروه بوده و در نتیجه چندین ایالت و ولایت از مملکت ایران جزء آن دولت گردید. تا آخر پس از مدت چهل و پنج سال و شش ماه قمری و شش روز عمر در شب پنج‌شنبه دهم ماه جمادی الاخره سنه هزار و دویست و چهل و نه، چنان‌که در «مطلع الشمس ۲: ۳۶۱» با تاریخ تولدش هر دو نوشته، مطابق (... حمل ماه برجی وفات کرده، و در مشهد مقدس در دار الحفاظ مبارک در سکوی شاه‌نشین پیوسته بدیوار مسجد گوهرشاد دفن شده و از وی چندین نفر فرزند ذکور و اناث که از آن جمله بیست

ص: ۱۴۷

و شش نفر پسر بوده‌اند، بازمانده که در این کتاب اسامی برخی بدین قرار نوشته خواهد شد:

اول: مرحوم محمد شاه که در ۱۲۲۲ بیاید. دویم: مرحوم بهرام میرزا معز الدوله که در ۱۲۹۹ بیاید. سیم: مرحوم جهانگیر میرزا، رکن الدوله (ره) که او کتابی بنام «تاریخ نو» در تممیم کتاب «مآثر سلطانی» نوشته که حاوی وقایع سال ۱۲۴۰ تا ۱۲۶۷ می‌باشد و شاید نقل قولی که در «منتظم ناصری» در سال ۱۲۵۱ در وفات قائم‌مقام از «تاریخ جهانگیر میرزا» نموده، مقصود همان کتاب باشد. و این جهانگیر میرزا دو نفر فرزند فاضل داشته، یکی: مرحوم حاجی محمد طاهر میرزا (رحمه الله) که در «المآثر: ۱۹۰» در عنوانی مخصوص وی را مذکور، و در آن او را باستحضار در علوم عربیت و ادبیت و برخی از فنون جدید و آلسنه اُجیبیه وصف نموده، و دو نفر نوادگانش شاهزاده سلیمان میرزا و یحیی میرزا فرزندان مرحوم محسن میرزا کفیل الدوله ابن حاجی محمد طاهر میرزا در دوره دویم مشروطه سمت نمایندگی داشته‌اند، و سلیمان میرزا در ۱۲۶۳ بیاید.

و دیگر از فرزندان جهانگیر میرزا، مرحوم شاهزاده علی بخش میرزا است که در «المآثر: ۱۹۳» عنوانی مخصوص برایش آورده، و در آن وی را به‌مهارت در علوم ادبیه و آلسنه اروپیه و مترجمی حضور مظفر الدین شاه موصوف داشته^{۱۱}.

چهارم: مرحوم بهمن میرزا که در ۱۳۰۱، و پنجم: فریدون میرزا که در ۱۲۷۲، و ششم: قهرمان میرزا که در ۱۲۵۵ بیایند. هفتم: مرحوم اردشیر میرزا رکن الدوله که شاهزاده‌یی عالم و فاضل و شاعر بوده، و تخلص آگاه می‌نموده، و در «مجمع الفصحاء ۱: ۲۵» او را عنوان کرده و در آن فرماید: در کلمات منقول و معقول، و مراتب عربیه و مقامات ادبیه و ریاضی و حکمت و اخبار و تواریخ و سیر و اخلاق و سلوک و خط و ربط و نظم و نثر و عروض و بدیع ماهر و کامل می‌باشد.

آن‌گاه در (ص ۲۶ تا ۲۸) شطری از اشعار او را آورده که از آن جمله این

^{۱۱} (۱) کتاب «تاریخ نو» را میرزا عباس خان اقبال آشتیانی بسال ۱۳۲۷ شمسی در در طهران بطبع رسانید، و شرح حال جهانگیر میرزا در ۱۲۶۹ که سال فوت او است مجددا خواهد آمد.

(۱) کتاب «تاریخ‌نو» را میرزا عباس خان اقبال آشتیانی بسال ۱۳۲۷ شمسی در در طهران بطبع رسانید، و شرح حال جهانگیر میرزا در ۱۲۶۹ که سال فوت او است مجددا خواهد آمد.

ص: ۱۴۸

ابیات است:

ای شهره شهر و فتنه برزن
بنمارخ و آتشم بجان برزن
در مشگین زلف پر خمت کرده
مسکین دل بی قرار من مسکن
آن قامت و زلف و چهره در چشم
گوئی سرو است و سنبل و سوسن

هشتم: مرحوم احمد میرزا معین الدوله که در ۱۳۱۰، و نهم: مرحوم حاجی حسام السلطنه و دهم: مرحوم حاجی معتمد الدوله که هر دو در ۱۲۳۳ بیابند. یازدهم: مرحوم حمزه میرزا حشمة الدوله (ره) که در پنجم ماه ذی الحجة الحرام سنه هزار و دویست و نود و هفت وفات کرده، و در ضلع شمالی گنبد حاتم خان در مشهد دفن است. دوازدهم: مرحوم مصطفی قلی میرزا که در سنه هزار و دویست و هفتاد و یک وفات کرده. سیزدهم: مرحوم خانلر میرزا احتشام الدوله که دخترش زوجه میرزا حسن خان نائینی و مادر میرزا رضا خان که در ۱۲۹۰ بیاید بوده، و در سنه هزار و دویست و هفتاد و هشت در اصفهان وفات نموده. چهاردهم:

مرحوم بهادر میرزا، وفاتش سنه هزار و دویست و شصت و هشت. پانزدهم: خسرو میرزا که در سنه هزار و دویست و نود و دو در همدان وفات کرده، چنان‌که در کتاب «امیر کبیر:

۳۳ ط ۲» نوشته. شانزدهم: منوچهر میرزا که حاکم لرستان و گلپایگان بوده، و در سنه هزار و دویست و پنجاه و پنج وفات نموده، چنان‌که در جلد قاجاریه «ناسخ: ۳۳۰» نوشته. هفدهم: مهدی قلی میرزا سهام الدوله که در سنه ۱۲۲۹ کیفیت جنگ او با فرقه بابیه بیاید.

خلاصه از این بیست و شش نفر پسر، هفده نفر اینجا بنام نوشته شدند که شرح احوال هشت نفر پس از این در سالهای معین بیاید، و برای نه نفر هم اجمالا چیزی نوشتیم و از ذکر نام نه نفر دیگر در این کتاب مانند اَسْمَاء و احوال دختران او که بیست و یک نفر بوده‌اند؛ صرف نظر نمودیم که بجمله فرزندان وی چهل و هفت نفر میباشند.

* (۸۳- تولد مرحوم حسینعلی میرزا، فرمانفرما- ره) *

وی نیز فرزند فتحعلیشاه است که در ۱۲۵۰ بیاید.

حسینعلی میرزا از معاریف شاهزادگان آن دوره است که شعر هم می‌گفته،

ص: ۱۴۹

و در روز سه‌شنبه دهم ماه ذی الحجة الحرام این سال، چنان‌که در «فارسنامه ۱: ۲۳۱» بدون تعیین روز هفته گفته (و تعیین آن مفهوم از تعیین روز هفته تولد نایب السلطنه میباشد) مطابق (...) سنبله ماه برجی در نوا از بطن بدر جهان خانم دختر جعفر خان بن قادر خان عرب عامری بسطامی متولد شده، و در نیمه ج ۱ سنه ۱۲۱۴ دختر امیر گونه خان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان را تزویج نمود، و در همین سال بسمت حکومت فارس و لقب فرمانفرما منصوب و ملقب گردید، و چندین سال بایالت آن مملکت منصوب بود و با کمال کامروائی فرمانفرمائی می‌نموده، تا آخر پس از مدت چهل و هفت سال و سه ماه قمری و شانزده روز عمر، در بیست و ششم ماه ربیع المولود سنه هزار و دویست و پنجاه و یک، چنان‌که نص گفتار اول «فارسنامه» است، مطابق (...) سرطان ماه برجی در طهران وفات کرده و در کربلاء دفن شد، و تاریخ وفات وی در ع ۱ این سال علاوه بر «فارسنامه» در بسیاری از کتب دیگر چون «مرآت البلدان» و غیره نوشته، لیکن در جلد قاجاریه «ناسخ» در ع ۱- ۱۲۵۲ ذکر کرده، و آن ظاهراً اشتباه است.

مرحوم فرمانفرما را چندین فرزند پسر و دختر بوده که در «فارسنامه ۲: ۱۱۰» عده پسران را نوزده نفر نوشته، و از آن جمله یکی از پسران که سیم بوده مرحوم نجفقلی میرزا والی است که در ۱۲۲۲ بیاید. و دیگر که پنجم بوده تیمور میرزای حسام الدوله است که در ۱۲۹۱ بیاید. و یکی از دختران زوجه مرحوم آقا اکبر نواب که در ۱۲۶۳ بیاید.

و دیگری زوجه مرحوم میرزا ابو الحسنخان مجتهد که در ۱۲۲۱ بیاید؛ بوده‌اند.

اینک این چند شعر از صاحب عنوان بنقل از «فارسنامه ۲: ۱۱۰» اینجا آورده شد:

در بر اهل نظر روی ترا نیست نظیر	فردی از دفتر خوبی است ولی منتخب است
یار اگر بر سر کین است چه سود از دیگران	دوست گر بر سر مهر است چه باک از دشمن
دشمن تو است اگر دوست، چه هجران چه وصال	باز اگر با تو بود یار، چه گلخن چه چمن
ای شیر خدا تو آگهی از دل ما	کز روز ازل هم تو سرشتی گل ما
با مهر خود آمیخته‌ئی آب و گلم	مهر تو کجا برون رود از دل ما

ص: ۱۵۰

*** (۸۴) - تولد مرحوم شیخ حسن کجائی - (ره) ***

کجا، دیهی است در ناحیه کهدم از بلاد گیلان که آنرا نه من گویند.

شیخ حسن مذکور فرزند محمد علی بن حسین بن محمود بن محمد امین بن پیر أحمد کجائی، و از علماء و أفاضل عصر خود بوده.

وی در این سال متولد شده، و کتابی بنام «ارشاد المتعلمین» در سنه ۱۲۴۵ در کربلاء تألیف کرده، و در آن خود را بشانزده واسطه از نژاد زراقه حاجب متوکل عباسی، و پیر أحمد مذکور را استاد معقول شیخ بهائی نوشته، و آنجا گوید که: زراقه چون اجابت دعاء حضرت هادی علیه السلام را در هلاکت متوکل دید از شیعیان خاص او گردید، و حضرت هادی قرآنی بخط حضرت امیر علیه السلام بوی داد که وزن آن بناء بر مشهور نه من است، و پس از وی بفرزندش ابو الحسن بن زراقه، و هکذا بطنا بعد بطن از هر پدری بیسری رسید تا اینک که در نزد من است، و چون این قرآن در قریه کهدم مذکور بوده، این قریه را نه من گفته‌اند، و ظاهرا این پیر أحمد همان مؤلف کتاب «جمع - القواعد» در تجوید باشد، چنانکه این همه را در «الذریعه ۱: ۵۱۹» نوشته و در (ج ۵: ۱۳۹) نیز اشاره‌ئی بدان نموده، لیکن بنظر ما اشکالی در آن بهم میرسد، و آن اینکه از زمان متوکل تا صاحب عنوان تقریباً در حدود هزار سال فاصله است، و باید دو برابر این اندازه فاصله در نسب موجود باشد، و علاوه بر دلیل کلی که در مقدمه بدان اشاره نموده‌ایم، از مقایسه واسطه بین او و پیر أحمد که استاد شیخ بهائی بوده نیز معلوم می‌شود که باید واسطه تا زراقه بیشتر باشد، اگرچه واسطه بین آنها نیز بقاعده کلی تقریباً قدری کم می‌باشد.

*** (۸۵) - وفات مرحوم ملا عبد النبی طسوجی - (ره) ***

طسوج چنان‌که در «الذریعه ۴: ۲۸۱» نوشته، در هشت فرسنگی شهر خوی از توابع آذربایجان است.

ملا عبد النبی، بنقل از همانجا فرزند اوجاق قلی؛ و طبق «دانشمندان آذربایجان:

۲۶۷» فرزند شرف الدین محمد، و خود از أجله علماء عهد و فضلاء عصر خویش بوده، که در سنه هزار و صد و هفده، مطابق (۱۰۸۳ - ۱۰۸۴) شمسی در شهر خوی متولد شده،

ص: ۱۵۱

و مدتی در لاهیجان در خدمت سید محمد لاهیجانی و غیر او درس خوانده، تا در علوم نقلیه و فنون عربیه و ادبیه تبحری تام بهم رسانیده آنگاه بمشهد مقدس رفت، و آنجا در نزد ملا رفیعا گیلانی علوم فقه و اصول و ریاضی و معقول و غیره را تکمیل کرد. پس در سنه ۱۱۹۶ بنجف رفت و آنجا توطن اختیار نمود؛ و وی کتابی دارد در تفسیر که حاوی نکات بدیعه می‌باشد، و در این سال پس از مدت هشتاد و شش سال قمری عمر در کربلای معلی بریاض اعلا خرامید، و شاگردش مرحوم میرزا حسن زنوزی که در ۱۲۲۳ بیاید در تاریخ وی فرموده:

چو شد عبد النبی آن معدن فضل

از این وحشت سرا بر خلد هارب

ز فوتش گشت غارب مهر افضال

از آن رو سال فوتش گشت: غارب

و فرزندانش آقا احمد و آقا تقی در ۱۲۳۲ و ۱۲۶۴ بیایند.

* (۸۶- تولد مرحوم حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک - ره) *

وی فرزند مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی است که در (ص ۵۶) گذشت، و خود از اعیان و رجال کاردان و خیرمند زمان خویش بوده که در این سال، چنانکه در «فارسنامه ۲: ۴۹» نوشته متولد شده، و در سنه ۱۲۷۳، چنانکه در جلد قاجاریه «ناسخ:

۶۹۵» نوشته لقب صاحب‌دیوان یافت، و در سنه ۱۲۷۹ متولی‌باشی مشهد گردید، و پس از مدت هفتاد و نه سال قمری عمر، در سنه هزار و دویست و هشتاد و دو در مشهد مقدس وفات کرد، و در مسجد پشت‌سر در درگاه طرف شمال شرقی دفن شد، و پس از خود فرزندان چندی باز نهاد.

از آن جمله: یکی مرحوم میرزا علی محمد خان قوام الملک که در ۱۲۶۸ بیاید. و دیگر: میرزا فتحعلیخان صاحب دیوان که وی در سنه ۱۲۳۶ متولد شده، و در سنه ۱۳۰۸ چنانکه در «منتخب التواریخ: ۴۲۶» نوشته متولی مشهد گشته، و پس از مدت ۷۸ سال عمر در سنه ۱۳۱۴ وفات کرده و در مشهد دفن شد، و نواده‌اش خان بابا خان فرزند میرزا محمود خان صاحب دیوان فرزند فتحعلیخان مرقوم؛ در دوره سیم مجلس شورای ملی وکیل بوده، و فرزند دیگر میرزا فتحعلیخان که برادر میرزا محمود خان باشد؛ میرزا حسین خان مؤتمن الملک است که در «فارسنامه ۲: ۵۰» عنوانی دارد، و مادر او خرم بهار

ص: ۱۵۲

خانم احترام الدوله است که در ۱۳۳۱ بیاید، و فهرست اسماء متولیان مشهد مقدس نیز در ۱۲۲۰ بیاید.

* (۸۷- تولد سید محمد افندی سنی طبجلی بغدادی) *

وی فرزند سید احمد طبجلی است که در ۱۲۱۳ بیاید، و خود از معاریف علماء اهل سنت بوده، و همانا در این سال متولد شده، چنانکه در «المسک الاذفر» فرموده، و در جوانی چندان مایل بتحصیل نبوده، و پس از گذشتن شطری از عمر رغبت بتحصیل علوم نمود، و در نزد شیخ عبد الرحمن روز بهانی و غیره درس خواند، و بعد از تکمیل تحصیل؛ خود از نخست در مدرسه علیه، و سپس در خانه خویش بتدریس پرداخت، و شرحی بر شرح پدر خود بر کلمه شهاده و توحید تألیف کرد، و پس از مدت شصت و دو سال قمری عمر در سنه هزار و دویست و شصت و پنج بسرای سپنج شتافت، و در بغداد در دروازه أزوج در مقبره شیخ عبد القادر دفن شد، و از خود فرزندی برجا نهاد، و کتب خود را بر خانه‌ئی که در طرف رصافه نزدیک

مسجد عاقولی داشت وقف کرد، و املاکی که داشت هم بر آن وقف نمود، و شیخ داود نقشبندی را بتدریس در خانه خود منصوب ساخت.

* (۸۸- وفات مرحوم آقا محمد جعفر هرندی - ره) *

هرند بفتح هاء هوز و راء مهمله و بعد از آن نون ساکن قبل از دال مهمله، بطوری که در «تاریخ اصفهان: ۸۹» فرموده قریه‌ئی است در ناحیه قهپایه اصفهان که صفاری آن مشهور است انتهی.

آقا محمد جعفر صاحب عنوان فرزند مرحوم ملا محمد مهدی بن حاج محمد ظهیر بن حاجی محمد سمیع بن حاج خدابخش؛ است که او پسر پسر ملا بدیع الزمان هرندی از نژاد جناب ابو الحسن زراره عبد ربه بن أعین بن سنسن شیبانی کوفه‌ئی رحمهم الله بوده.

شیبان نام قبیله‌ئی است معروف در عرب، و سنسن بضم دو سین که ما بین آنها نون ساکنه است و بعد از سین دویم نون دیگری است از مردم روم بوده و فرزندش أعین، چنان‌که در «رجال نجاشی» نوشته مولای آل عبد الله ۲۳ بن عمرو السمین ۲۲ بن أسعد ۲۱ بن همام شیبانی بوده و بدان قبیله منسوب شده، و نسب همام مرقوم در ۱۲۰۶ بیاید. و أعین أفعال وصفی است از عین بمعنی نیکو و فراخ چشم و مؤنث آن عیناء و جمع عیناء عین بکسر عین

ص: ۱۵۳

و سکون یاء است. و این أعین بواسطه آن‌که یکی از پدراننش آزاد کرده قبیله شیبان بوده بدان قبیله منسوب شده. و زراره از أهل کوفه و از أجله رواة حضرت صادق علیه السلام و از طبقه اول أصحاب اجماع و نامش عبد ربه، و زراره لقب او بوده و بدان شهرت یافته. وفاتش سنه ۱۵۰؛ و بر ما معلوم نشد که در چه زمانی أعقاب او بایران آمده‌اند که در این مآت أخبره این خانواده صاحب عنوان از آنها در هرنند پیدا شده‌اند.

و مرحوم ملا بدیع الزمان از علماء مائه یازدهم هجرت بوده، و شرحی بر «صحیفه سجادیه» دارد بنام «ریاض العابدین» که آن مشهور و در «روضات الجنات: ۱۹۷» نام ملا بدیع مرقوم در عداد شراح «صحیفه» ذکر شده، و او در سنه ۱۰۴۹ وفات کرده، و فرزند او که جد این خانواده بوده، و همچنین فرزند او نامشان از ما مستور است، و فقط نام حاج خدابخش که پسر پسر او چنانکه نوشتیم بوده بما رسیده، و نواده او حاجی محمد ظهیر مردی مقدس و گوشه‌گیر بوده و فرزندی داشته.

یکی: حاج محمد هادی که در ۱۲۵۶ بیاید. و دیگر: ملا محمد مهدی که از علماء بزرگ عصر خویش بوده و از میر محمد حسین خاتون‌آبادی اجازت روایت داشته. وفاتش ۹ ج ۲ سنه ۱۱۸۰. قبرش در صندوق چوبی واقع در کنار ایوانچه غربی بقعه سر قبر آخوند در دالان درب قبله‌ئی مسجد جمعه اصفهان.

فرزندش آقا محمد جعفر صاحب عنوان؛ در میان این طایفه معروف به آقا محمد- جعفر بزرگ و هم از علماء زمان خود بوده، و امور شرعی اردستان و هرنند از مناصب او، و همچنین تولیت مدرسه جده کوچک اصفهان باو واگذار شده تا در این سال وفات کرده، و در بقعه‌ئی معروف بنام خودش در محله جولاباد هرنند دفن شده.

فرزند او مرحوم حاجی محمد حسین نایب الصدر از معاریف رجال اصفهان و در زمان خود مرجع احکام و قضاوت شرعی بوده، و او دو پسر داشته، یکی: مرحوم میرزا محمد باقر که شیخ الاسلام اردستان بوده، و برخی «حواشی بر شرح لمعه» نوشته، و پس از خود فرزند پسر نداشته، و دیگر: مرحوم حاجی میرزا محمد تقی که در ۱۲۲۲ بیاید.

این شرحی که ما در این عنوان نوشته و هم در بعضی از عناوین دیگر راجع باحوال علماء هرنند مینویسیم منقول از ورقه‌ئی است که آنرا در سنه ۱۳۴۵ مرحوم آقا میرزا

ص: ۱۵۴

عباس نحوی که در ۱۳۰۲ بیاید، بخواهش سید جناب که در ۱۲۸۷ بیاید؛ برای درج در «تاریخ اصفهان» در احوال این خانواده که آنها را نحوی‌های هرنند میگویند نوشت، و ما همان سال آنرا از روی نسخه اصل خط وی در کتاب «أمالی» نقل کردیم، و بعد از آن در عصر ۵ شنبه ۴ ع ۲ سنه ۱۳۶۰ ملاقات حضوری دیگری با او بعمل آمد، و توضیحات و تغییراتی در آن رخ داد که در حاشیه صفحات «أمالی» اشاره بدانها نموده‌ایم و اینک تقاوه و مهذب آن در اینجا نقل شد.

* (۸۹- وفات شیخ محمد سعید سویی بغدادی) *

خانواده سویدیان جماعتی از علماء معروف بغدادند، و نخستین کسی که این کلمه (سویی) بر او گفته شده، ملا عبد الله پدر صاحب این عنوان است، و آن چنان بوده که ملا عبد الله با ملا حسین افندی راوی در نزد ملا نوح حدیثی در مدرسه عمریه که برابر جامع قمریه بوده و اینک خراب است؛ باهم درس میخوانده‌اند، و پس از مفارقت یکدیگر، هرگاه ملا حسین نامه بوی می‌نوشته، در پشت آن عنوان می‌کرده که: (بملا عبد الله برادرزاده ملا احمد بن سويد برسد) چون ملا احمد هم ملا عبد الله متولی موقوفه معروف کرخی بوده؛ و بمشیخه و خدمت‌گذاری آستان وی شهرت داشته، ملا حسین راوی این را بلفظ سویی مختصر میکرده.

بهرحال، شیخ محمد سعید، کنیه‌اش أبو السعود و فرزند شیخ ابو البرکات عبد الله بن شیخ حسین بن شیخ مرعی بن شیخ ناصر الدین عباسی بغدادی است.

شیخ عبد الله از بزرگان علماء اهل سنت در مائه دوازدهم بوده و در نزد چندین نفر از علماء عصر خویش از آن جمله عمش شیخ احمد درس خوانده، و هم جماعتی از علماء عراق و غیره در نزد او درس خوانده‌اند؛ و تألیفات چندی دارد، از آن جمله: «شرحی بر صحیح بخاری»، تولدش سنه ۱۱۰۴، مدت عمرش ۶۶ سال، وفاتش سنه ۱۱۷۰، قبرش در مقبره معروف کرخی در بغداد، و او فرزندی داشته:

یکی: شیخ احمد که در ۱۲۱۰ بیاید. و دیگر: شیخ محمد سعید صاحب این عنوان و او از علماء این طایفه است و شعر هم می‌گفته، و همانا خود در سنه هزار و صد و چهل و یک، مطابق سال (۱۱۰۷-۱۱۰۸) شمسی در بغداد متولد شده، و در نزد پدر خود و شیخ علی

ص: ۱۵۵

انصاری درس خوانده، و اجازت حاصل کرد، و چندین سفر بمصر رفت، و آنجا با سید محمد مرتضی زبیدی که در ۱۲۰۵ بیاید ملاقات نمود، و هم از وی اجازت روایت کتب او را بهم رسانید، و اینک این اشعار از او در اینجا نوشته میشود:

یا لیلة الکرخ عودی لی بذی سلم	لازال یدرک مع ظلماک فی سلم
أفدی سویعة بشر فیک اذ رجعت	کرائم المال من خیر و من نعم
یا لیلة فی أراضیک الشمس سمت	الی السما فمحت ما فیک من ظلم
جعلت ذکراک ذکری کی أذکر ما	بی من مذكر تأنیث الجوی السقم
ان لم تعودى و ان العود أحمد فی	باقی البقا فبقائی فیه کالعدم
یا لیلة بحمی بغداد ذات حمی	سقى أدمک هطال من الدیم

در «المسک الأذفر» فرماید که: وی وقتی از بام خانه خود افتاد و آلمی سخت بدو رسید، پس شروع بتشطیر «قصیده برده» نمود، و هنوز آن تشطیر تمام نشده بود که او عافیت یافت و این اشعار از آن است:

(أمن تذکر جیران بذی سلم)	أسلمت قلبک فی سلم بلا سلم
و دل فی صدق هذا الحال انک قد	(مزجت دمعاً جرى من مقلة بدم)
(أم هبت الريح من تلقاء کاظمة)	تثیر ما فی الحشاللو جد من ضرم
فأرعد الرعد من صوت الحداة دجی	(و أومض البرق فی الظلماء من أضم)

شیخ محمد سعید، پس از مدت شصت و دو سال قمری عمر در این سال وفات کرد، و در مقبره معروف کرخی دفن شد و سه پسر بعد از خود برجا نهاد، یکی: شیخ علی که در ۱۲۳۷ بیاید، و دیگر شیخ حسین و ملا عبد الله که آنها هم از اهل علم بوده‌اند.

سنه ۱۲۰۴ قمری مطابق سنه ۱۱۶۸ شمسی غره محرم الحرام ... سنبله ماه برجی

سنه ۱۱۶۹ شمسی دویم رجب المرجب أول حمل ماه برجی

* (۹۰- تولد شاهزاده حسنی میرزای شجاع السلطنه قاجار)*

وی فرزند فتحعلیشاه است که در ۱۲۵۰ بیاید، و خود شاهزاده‌ئی شجاع و دلاور و رشید و شاعری سخنور بوده، و در اشعار شکسته تخلص می‌نموده، و همانا او در جمعه غره ماه ذی الحجة الحرام این سال، چنان‌که در «منتظم ناصری ۳: ۱۵۹» نوشته، از بطن مادر حسینعلی میرزای فرمانفرما که در (ص ۲۴۹) گذشت متولد شده، و در آن کتاب و هم‌چنین «مجمع الفصحاء ۱: ۳۵» و «مرآت البلدان» و جلد قاجاریه «ناسخ» و غیر آنها شرح؛ احوالش بتفاریق نوشته شده، و خلاصه آن این‌که: او در سنه ۱۲۲۹ ایالت یزد و بسطام و نیابت طهران را یافت، و در سنه ۱۲۳۱ چون خوانین خراسان اختلالی در آن ولایت انداخته بودند، وی ملقب به شجاع السلطنه و بایالت خراسان منصوب شد که در ۱۷ محرم سنه ۱۲۳۲ وارد مشهد گردید، و خوانین بجای خود آرام گرفتند، و در همان سال بعزم تدمیر حاجی فیروز الدین میرزا فرزند تیمور شاه افغان که در ۱۲۰۹ بیاید، آهنگ هرات نمود که در اوائل ج ۱ بخوشان رسید، و در هر منزلی هرکه سر بطغیان برآورده بود وی را سرکوبی می‌نمود تا بهرات وارد شد، و حاجی فیروز الدین میرزا را نیز باطاعت درآورد و برگشت. و در سنه ۱۲۳۳ میان رباط کافر و کوسویه با فتیح خان افغان جنگ کرد و فاتح شد، و در سنه ۱۲۳۵ تربت حیدریه را فتح کرد، و خواهر محمد خان قرائی را بنکاح خود درآورد، و در سنه ۱۲۳۶ در قلعه کأریز باخرز، با بنیاد خان هزاره‌ئی جنگ کرده و غالب شد و تا حوالی هرات راند، و در سنه ۱۲۳۸ بجهت بعضی از تهمت‌ها در ۵ رجب بطهران آمد و بخواهش خود از حکومت خراسان درگذشت، و برای معالجه کسالتی که داشت با برادر خود فرمانفرما باصفهان رفت، و در سنه ۱۲۳۹ باز بایالت خراسان منصوب

شد، و در رجب ۱۲۴۱ چنان‌که در جلد قاجاریه «ناسخ: ۱۶۳» نوشته از مشهد بیرون شده و در دامنه کوه اژدر کوه با ترکمان‌ها و اوزبیک‌ها جنگ کرده و غالب آمد، و در سنه ۱۲۴۲ بتدمیر شاه محمود افغان بهرات رفت و برگشت، و در این مدت‌های حکومت خراسان، سرکشان آن سامان از بیم تیغ تیزش خواب و آرام نداشتند، و آوازه دلیری و دلاوریش بهر مرزوبوم پراکنده گردید. و بالاخره در سنه ۱۲۴۳ حاکم کرمان شد، و در سنه ۱۲۴۵ که موکب فتحعلیشاه بطرف فارس حرکت کرد، وی بدان سرزمین باستقبال پدر رفت، و در سنه ۱۲۴۶ بدون رضاء پدر با شفیع خان راوری در یزد جنگ کرد، و از حکومت کرمان معزول شد، و در سنه ۱۲۴۹ باز بکرمان رفت، و در سنه ۱۲۵۰ بعد از فوت پدر با برادر اعیانی خود حسینعلی میرزا همدست شده و بر محمد شاه یاغی گردیدند، و هرچند خود او لیاقت سلطنت داشت؛ زیرا که در فرزندان بلاواسطه فتحعلیشاه، یکی دو تن بدلاوری و رشادت و کفایت او بهم رسیده‌اند، لیکن چون برای احترام فرمانفرما که برادر بزرگ تر بود همواره بدستور او رفتار میکرد، و او هم آن درایت و کفایت سلطنتی را نداشته، یا برای پابست قوانین مذهبی

بعضی کارها را نمیکرده، بالاخره لشکر محمد شاه بفارس آمده، و در اثر آن شجاع السلطنه در شیراز مغلوب و مأخوذ، و در طهران مکحول گردید، و سالها با عالم نابینائی زندگی کرد، و مدتها در تبریز ماند، و در زمان ناصر الدین شاه بطهران آمد، و آخر در سنه هزار و دویست و هفتاد وفات کرد؛ و در «مجمع» این اشعار را از آورده:

درد سر ما دهند کاین خفقان است

درد تو در دل نهفته‌ایم و طیبیان

خانه‌اش آباد باد، ساخت خرابم

ساقی می‌خانه داد جام شرابم

مرحوم حسنعلی میرزا بطوری که در صفحه مذکوره جلد قاجاریه «ناسخ» نوشته؛ شانزده نفر فرزند داشته، که هفت نفر آنها پسر بوده‌اند بدین ترتیب:

اول: هلاکو میرزا که در ۱۲۷۱ بیاید. دویم: آباقا خان فروغ الدوله که تخلص فروغی شاعر که در ۱۲۱۳ بیاید بمناسبت نسبت بوی بوده که همواره مداحی او را می‌نموده.

سیم: شاهزاده ارغون میرزا که در شجاعت و شهامت ثانی و تالی پدر بوده و سالها حکومت شهرهای مختلف و با دشمنان جنگ کرده، و آخر در اواسط سنه ۱۲۴۸ در محاصره

ص: ۱۵۸

شهر کرمان که بامداد عم خود فرمانفرما بمحاصره آن رفته بود؛ بقتل رسید، چنانکه در «فارسانامه ۱: ۲۸۲» فرموده. چهارم: منکوقآن میرزا. پنجم: حاجی اوکتای - قآن میرزا که در ۱۳۰۸ بیاید؛ و مادر این پنج نفر دختر مرتضی قلیخان بن محمد حسن خان بوده که دختر عم فتحعلیشاه بشود. ششم: أبو سعید میرزا که مادرش از اهل قم بوده.

هفتم: قهرمان میرزا از دختر اسحق خان قرائی و این اسحق خان از مشاهیر خوانین خراسان بوده، و با پسرش حسنعلیخان در سنه ۱۲۳۱ در مشهد بحکم شاهزاده محمد ولی میرزا، مقتول شدند. و پسر دیگرش محمد خان در دولت آباد، علم یاغی‌گری برافراشت؛ چنانکه در «مطلع الشمس: ج ۲» در وقایع آن سال نوشته.

* (۹۱- تولد ابراهیم پاشای خدیوی مصری) *

وی فرزند محمد علی پاشا است که در ۱۲۶۵ بیاید، و خود از مشاهیر رجال زمان و مردی کافی و کاردان بوده، و همانا وی در این سال در قوه مصر متولد شده، و علاوه بر دلاوری و تبحر در رموز و امور کشورگیری و کشورداری، در زبان عربی و فارسی و ترکی مهارتی تمام داشته، و در سنه ۱۲۶۴ که پدرش با‌واخر عمر رسیده و بیمار شد؛ وی بزمامداری مملکت مصر نائل گردید. لیکن بیش از یازده ماه بدان برقرار نبود، و در ماه ذی الحجة الحرام همان سال هزار و دویست و شصت و چهار، مطابق (اسد یا سنبله) ماه برجی در حیوة پدر وفات کرد، و فرزندان چندی برگذار نمود.

اول: پرنس احمد تولدش (۱۲۴۰ یا ۱۲۴۱). دویم: اسمعیل پاشا که در ۱۲۷۹ بیاید. سیم: پرنس مصطفی تولدش (۱۲۴۷ یا ۱۲۴۸).

* (۹۲- تولد شیخ حسن خلیلی شافعی) *

وی فرزند علی قویدر مغربی است و بناء بر آنچه در «معجم المطبوعات: ۱۵۳۴» نوشته؛ یکی از اجداد او در خلیل از بلاد فلسطین متولد شده، و پدرش از آنجا برای تجارت بقاهره آمد و در آن شهر اقامت نمود، و شیخ حسن خود در این سال در مصر متولد شده و آداب و علوم را بر شیوخ وقت؛ مانند شیخ حسن عطار و باجوری درس خواند، آنگاه بانشاء فصول و قصائد پرداخت، و با ادباء وقت بمکاتبه مشغول شد و کتاب و شعراء از هرجهت رو بوی آورده و مورد استفاده قرار گرفتند، و او خود کتب چندی تألیف کرده

ص: ۱۵۹

اول: «شرح منظومه عطار» در نحو. دویم: «قصیدهئی مزدوجه» که آغاز آن این است:

سواد ما سار الی الافاق

حمدا لمن أودع فی الأحداق

مصونة بصیغة الخلاق

و زین الحدود بالاشراق

کفضة قد موهت بالتبر

و در این مزدوجه شرح احوال خود را هم ذکر کرده. سیم: کتاب «نیل الارب» در مثلثات عرب.

شیخ حسن پس از مدت پنجاه و هشت سال قمری عمر در سنه هزار و دویست و شصت و دو در مصر وفات کرد، و شاگردش صفوت ساعاتی مرثیهئی درباره او گفته که این دو بیت از آن است:

و مزقت شملها من بعدک الکتب

بکت عیون العلا و انحطت الرتب

علی القراطیس لما ناحت الکتب

و نکست رأسها الاقلام باکیه

* (۹۳- وفات سلطان داود میرزای مرعشی ۳۳- ره) *

وی فرزند مرحوم میرزا سید محمد ۳۲ بن میرزا محمد داود ۳۱ بن میرزا عبد الله ۳۰ بن میرزا محمد شفیع ۲۹ بن میرزا رحمة الله ۲۸ بن میرزا ابو الحسن ۲۷ بن میرزا قوام الدین محمد ۲۶ بن میر عبد القادر ۲۵ بن الأمير قوام الدین محمد ۲۴ بن سید نظام - الدین علی ۲۳ بن سید قوام الدین محمد ۲۲ بن تاج الدین ابو محمد الامیر حسن ۲۱ بن سید مرتضی خان ۲۰ بن الامیر سید علیخان ۱۹ بن الامیر کمال الدین احمد ۱۸ بن الامیر قوام الدین ۱۷ (میر بزرگ) بن سید کمال الدین احمد ۱۶ معروف بصادق بن سید أبو صادق عبد الله ۱۵ بن سید محمد ۱۴ بن السید ابو محمد هاشم ۱۳ بن سید أبو الحسن علی ۱۲ النقیب بطبرستان ابن ابو عبد الله حسین النسابة ۱۱ بن سید علی ۱۰ بن أبو عبد الله حسن - المحدث ۹ بن ابو الحسن علی المرعش ۸ بن أمير العراقین عبد الله ۷ بن ابو الحسن محمد الاکبر السلیق ۶ بن ابو محمد حسن المحدث ۵ علیه السلام است.

حضرت حسن المحدث ۵ علیه السلام در (ص ۵) گذشت، و او نزیل مکه معظمه بوده و در روم وفات نموده. فرزندش جناب محمد السلیق ۶ که وی را محمد الاکبر هم نوشته‌اند

ص: ۱۶۰

از محدثین و فقهاء و زهاد عصر خود بوده، و بواسطه تندى زبان بکلمه سلیق بر وزن حیدر که وصف از سلاقت که بمعنی تندى زبان است مشهور شده، چنان‌که در «عمدة - الطالب: ۳۰۵ بعد» که چندین مرتبه نام او ذکر شده بلفظ سلیق بتقدیم یاء بر لام آورده، لکن در چندین کتاب دیگر که نام او برده شده این کلمه را سلیق بر وزن أمير نوشته‌اند.

و در اثر آن جماعتی کثیره از اعیان وی را نسبت او سلیقی یا سلیقی میخوانند، و ما دو فرزند از او در این کتاب می‌آوریم. یکی: ابو عبد الله جعفر ۷ در ۱۳۱۶. و دیگر: عبد الله ۷ مذکور در عمود این نسب، و جناب علی المرعش ۸ از مشاهیر سادات حسینی است و بواسطه علو مقامی که داشته بکلمه مرعش که بمعنی کبوتر بلند پرواز است ملقب شده، و سلاسل کثیره از اعیان او در ایران و عراق و غیره؛ منتشر شده که همه را بنسبت او مرعشی میخوانند، و جماعتی بسیار از علماء و سلاطین و سایر معاریف از آنها بهم رسیده که بعضی هم در این کتاب ذکر شده و میشوند، و بطوری که در «الذریعه ۴: ۴۱۱» فرموده چهار طایفه از آنها بهم رسیده: مرعشیه مازندران، و شوشتر، و اصفهان و قزوین، انتهى. و این خانواده صاحب عنوان از مرعشیه مازندران‌اند.

مرحوم میر بزرگ ۱۷ نخستین کس از سلاطین مرعشیه مازندران، بعلاوه بزرگواری عارف و مرشد بوده، و چندین سال خود و اعیان او در مازندران سلطنت کرده‌اند، وفاتش محرم سنه ۷۸۱، قبرش در آمل مازندران در بقعه‌ئی معروف و زیارتگاه است. فرزندش سید کمال الدین ۱۸ والی ساری بوده. وفاتش سنه ۸۰۱، قبرش در ساری. فرزندش امیر سید علیخان ۱۹ در سنه ۸۲۰ وفات کرده، و در ساری مدفون است. فرزندش امیر مرتضی خان ۲۰ والی مازندران و فیروز کوه بوده، و در ۴ صفر سنه ۸۳۷ وفات نموده، و دو فرزند ما از او در این کتاب می‌نویسیم، یکی: سید محمد خان ۲۱ در ۱۲۶۴، و دیگر امیر حسن ۲۱ که در عمود این نسب است، و میرزا محمد شفیع ۲۹ مستوفی کل موقوفات ممالک ایران بوده.

فرزندش میرزا عبد الله ۳۰، مخدره عز شرف بیگم دختر سیمون خان والی گرجستان کارتیل را بزوجیت داشته، و این سیمون خان بطوری که در «مجمع التواریخ:

۹۲ و پاورقی آن» نوشته فرزند باگراتی ششم ابن داود خان بن لواریصاب خان پادشاه

ص: ۱۶۱

شمال غربی تفلیس است که پدرش باگراتی در سنه ۱۰۲۵، از جانب شاه عباس بسلطنت این ناحیه برقرار، و پس از وفات وی در سنه ۱۰۲۸ شاه عباس مقام او را بسیمون مذکور فرزند خردسالش داد، و او هم پس از ده سال در گرجستان بقتل رسید، و زوجه سیمون خان که مادر عز شرف بیگم باشد، جهان بانو بیگم دختر عیسی خان قورچی باشی ابن سید علیخان مشهور بسید بیک صفوی ابن معصوم خان ابن عم شاه طهماسب ماضی بوده، و زوجه عیسی خان (مادر جهان بانو بیگم) مخدره زبیده بیگم دختر شاه عباس کبیر بوده، و مادر زبیده بیگم (زوجه شاه عباس) فخر جهان بیگم دختر باگراتی مذکور و خواهر سیمون خان مرقوم بوده؛ که در «مجمع التواریخ: ۹۲ و پاورقی آن» چنانکه گفتیم نسب هریک از این زنان را بطوری که ذکر شد نوشته. لیکن بدین طریق مستلزم آن میشود که زوجه سیمون (جهان بانو بیگم) نواده خواهرش بشود، و این در شرع اسلامی حرام است، و اگر گوئیم آنها نصرانی بوده و این نکاحها را جایز می دانسته اند؛ چرا این سادات و عظماء دولت صفوی که مسلمان متشرع بوده اند با اینها دادوستد دختری مینموده اند؟! با اینکه حلیت این گونه نکاح هم در مذهب نصاری معلوم نیست.

بهرحال، میرزا عبد الله ۳۰ از شعراء و متخلص بعشقی بوده و از عز شرف بیگم فرزندش میرزا محمد داود ۳۱ را بهم رسانیده، و میرزا محمد داود ۳۱ هم از شعراء و متخلص بعشقی و مستوفی خاصه شاه سلطان حسین بوده و در سنه ۱۰۶۵ متولد شده، و کتابی بنام «خمسه داود» بنظم آورده، و در سنه ۱۱۰۹ متولی باشی مشهد گردید، چنانکه در «مطلع الشمس ۲: ۳۳۷» نوشته؛ و در سنه ۱۱۲۱ بطوری که در «مجمع: ۹۲» گفته بهفت سالگی پسرش میرزا سید محمد وفات کرد انتهی.

و این نشاید، زیرا که اینک مینویسیم که تولد سید محمد در سنه ۱۱۲۸ بوده و هفت سالگی او در سنه ۱۱۳۵ خواهد بود، نه ۱۱۲۱؛ و یکی از این دو تاریخ اشتباه است، و ظاهرا تاریخ تولد درست و وفات اشتباه باشد، زیرا که آنجا سال تولد را قوی نیل ترکی نوشته و از تطبیق با شمسی درست میشود، و وفات در غیر ۱۱۲۱ بوده.

مجملا، میرزا محمد داود، مخدره شهربانو بیگم دختر شاه سلیمان صفوی را بزوجیت داشته و از وی فرزندش میرزا سید محمد ۳۲ بوجود آمده، و فرزند دیگر

ص: ۱۶۲

میرزا محمد داود ۳۱ مرحوم میرزا ابو القاسم ۳۲ است که در سنه ۱۱۳۶ در فتنه افغانه مقتول شد. و فرزند او میرزا سید احمد ۳۳ است که در همین سال ۱۱۳۶ فرمانی مجعول بنام و مهر شاه طهماسب درست کرد؛ و آنرا بشیراز آورد، و ادعای فرمانروائی نمود، و پس از زد و خوردها در ربیع الاول ۱۱۴۰ جلوس نمود و بسید احمد شاه معروف شد، و طولی نکشید که اسیر سپاه اشرف افغان شده و او را باصفهان بردند و آنجا رهسپر سفر آخرت شد.

بهرحال؛ مرحوم میرزا سید محمد، از آجله سادات و عظماء رجال زمان خود بوده و شرح احوالش در کتاب «مجمع التواریخ» تألیف نواده‌اش خلیل میرزای ۳۴ صفوی (از ص ۹۰ تا آخر کتاب) بتفصیل، و هم در مقدمه‌ئی که آقای میرزا عباس اقبال بر آن کتاب نوشته باجمال ذکر شده، و از آنها و برخی از مواضع دیگر چنین برآید که: وی در سنه هزار و صد و بیست و هشت مطابق سنه ۱۰۹۴ شمسی در اصفهان از بطن مخدره مرقومه متولد شده، و در ایام صبی که مقارن سلطنت دائی خود شاه سلطان حسین بوده؛ بملاحظه اینکه پدرش داود و جد مادریش سلیمان بوده؛ بنام جد مادری خود شاه سلیمان ملقب شده و او را سلیمان میرزا گفتند، و بهمین لقب عند الخواص مشهور بود، و بعد از وفات پدر خود که گفتیم وی هفت ساله بوده با مادر خود در نزد دائی خود شاه سلطان حسین بسر میبرد، تا در سنه ۱۱۳۴ که محمود افغان اصفهان را محصور نمود و شاه سلطان حسین فرزند خود شاه طهماسب را بینهانی برای مدد آوردن از اصفهان بیرون فرستاد؛ چون اوضاع را آشفته دید، شهربانو بیگم خواهر خود را با میرزا سید محمد و دو دختر خود را که یکی زوجه میرزا سید مرتضی ابن میرزا سید علی ابن میرزا سید حسین خلیفه سلطان، و دیگری زوجه میرزا محمد مقیم ابن میرزا محمد نصیر بن میرزا سید حسن بن خلیفه سلطان مرقوم بودند، و هر دو از زنان صالحه و فاضله بشمار می‌آمدند، بعد از رفتن شاه طهماسب بهمراهی عنایت سلطان بافتی مخفیا بیزد روانه کرد، و میرزا سید مرتضی مرقوم؛ در زمان شاه سلطان حسین صدر الممالک بوده و یکی از فرزندانش میرزا ابو تراب است که بعد از قتل نادر، کریم خان زند و أبو الفتح خان بختیاری وی را دست‌آویز سلطنت کرده و بشاه اسمعیل ثالثش ملقب نمودند. و دیگری احمد میرزای نیازی است که شاعری معروف

ص: ۱۶۳

و داماد دائی خود؛ شاه طهماسب ثانی بوده، و در سنه ۱۱۸۷ وفات نموده، و میرزا محمد مقیم در زمان شاه سلطان حسین صدر الصدور و هم از علماء بوده، و چندی از طرف شاه سلیمان ثانی مرقوم خواهرزاده جد خود تولیت مشهد مقدس را داشته، و نایب التولیه او میرزا محمد شفیع بوده و قبرش در قبرستان سنی فاطمه اصفهان است.

و یک دختر دیگر شاه سلطان حسین که فاطمه سلطان بیگم و خواهر ابوینی شاه طهماسب بوده؛ در شب جمعه ۱۷ رجب سنه ۱۱۴۳ بازدواج رضا قلی میرزا فرزند نادر درآمده که در روز یک‌شنبه دوازدهم شوال سنه ۱۱۴۶ شاهرخ میرزا از وی متولد شد.

و دختر دیگر او چنان‌که اینک می‌نویسیم زوجه میرزا سید محمد مرقوم بوده.

مختصر، چون شاه طهماسب خبردار شد که عمه و خواهرانش از اصفهان بیزد آمده‌اند؛ محمد خان ترکمان اوغلی را فرستاد تا آنها را از راه جندق و بیابانک بقزوین آورده و از آنجا بأردبیل که در آن وقت مضرب خیام بود رسانید، و در وقتی که خود بعزم استخلاص مشهد مقدس از ملک محمود سیستانی بخراسان رفت، میرزا سید محمد را با متعلقان حرم‌سرا دربار فروش مازندران و رستم‌دار گذاشت، و الله قلیخان قاجار را بمحافظت آنها مأمور نمود.

میرزا سید محمد در طی این انقلابات و انتقالات همواره بتحصیل علوم و آداب کوشیده، و در اندک مدتی جامع کمالات صوریه و معنویه و محل عقیدت و اخلاص قزلباش و صوفیه گردید، و شاه طهماسب از بزرگواری وی متوحش شده، لکن

بجهت رعایت خاطر عمه خود آزاری بوی نمیتوانست نماید، و بعد از این که خراسان را گرفت و باصفهان برگشته افاغنه را بیرون کرد؛ میرزا سید محمد را باصفهان خواست، و خواهر خود را بوی تزویج نمود، و بعد از آن که نادر بر شاه طهماسب تسلط یافت و او را مقید نموده از راه یزد بخراسان فرستاد، میرزا سید محمد را با اهل حرم از راه سمنان و دامغان روانه خراسان داشته و از آنجا بسیاری مازندران فرستاد، و پس از یک سال از راه چشمه علی دامغان بسمنان روانه کرد، و پس از استقرار بسطنت؛ در صحرای مغان که شاه طهماسب و پسرش شاه عباس ثالث را بسبزوار فرستاد، میرزا سید محمد را باصفهان اعزام داشت، و شهربانو بیگم جانب برادرزاده را رعایت نموده با فرزند خود وداع کرد و با شاه طهماسب روانه

ص: ۱۶۴

سبزوار گردید.

بعد از این که نادر در سنه ۱۱۴۹ شاه طهماسب را و در سنه ۱۱۵۰ شاه عباس را بقتل رسانید، شهربانو بیگم از سبزوار باصفهان نزد فرزند خود آمد. و چون نادر در سنه ۱۱۵۳ از فتح هند برگشته و در اواخر شوال بخراسان آمد، وی و میرزا سید محمد را نزد خود طلبید بیهانه اینکه صدارت کل ایران و تولیت مشهد خراسان را بسید محمد داده و او را نزد خود نگاه دارد.

شهربانو بیگم از مقصد او مطلع شده پیغام داد که: اگر اراده داری پسر مرا مثل برادرزادهام بقتل رسانی علنا نزد من این کار را بعمل آور، والا من ضعیفه پیر را که یک پسر دارم بفراق او هلاک مکن!

نادر از این پیغام فسخ عزیمت نمود و او را با فرزند مرخص و باصفهان باز فرستاد، و بعد از سه سال؛ شهربانو بیگم در اصفهان وفات کرد و میرزا سید محمد نعش او را بمشهد فرستاده تا در داخل درب طلا دفن کردند.

و در سنه ۱۱۵۴ وقتی که نادر عزیمت داغستان را داشت، میرزا سید محمد را بسنه و اردلان فرستاده تا از راه همدان و فراهان و قم و طهران بعنوان تولیت بمشهد مقدس رود، و او دو ماه و نیم راه را در مدت بیست روز طی کرد و خود را بدان شهر شریف رسانید، و در سنه ۱۱۵۶ بمنصب تولیت فائز گردید، و در ماده تاریخ آن این مصرع را گفتند:

آن آیت رحمت الهی

و مدت هفت سال در کمال عزت و شوکت بدان شغل خطیر بسر برد. و فهرست اسماء کسانی که در روضه مقدسه رضویه (ع) متولی بوده‌اند در ۱۲۲۰ بیاید.

میرزا سید محمد در این بین، یک بار ببردع سفر کرد، و بار دیگر بشکی رفت، و در این سفر مجلسی مملو از اُخبار یهود و پادریان نصاری و علماء اهل سنت و جماعت در باب حقیقت مذهب اسلام تشکیل شد، و چندین نفر از علماء شیعه هم در آنجا حاضر بودند و میرزا سید محمد گذارش مباحثات آنرا که دو ماه و نیم طول کشید خلاصه نموده دروان بسمع نادر

رسانید و باز بمشهد برگشت، و در سفر اخیر که نادر از کرکوک و موصل برگشته بخراسان آمد و احوال و اوضاع را منقلب دید محافظت قلعه مشهد را بوی وا گذاشت

ص: ۱۶۵

و خود روانه قوچان گردید، و میرزا سید محمد هفت هزار افغان را که نادر برای حفاظت شهر در نزد او گذاشته بود از شهر بدر نمود و جماعت قزلباش را بمحافظت برج و باره تعیین فرمود، تا نادر در شب یکشنبه ۱۱ ج ۲ سنه ۱۱۶۰ کشته شد و او مسرعان بسیستان بطلب علیقلیخان برادرزاده نادر فرستاد تا وی را بسلطنت بردارد، و هرچند نصر الله میرزا و امام قلی میرزا فرزندان نادر، در چناران هفت فرسنگی مشهد آمده و خواهش دخول در شهر کردند؛ وی بملاحظه این که تمام فرق قزلباش و رعایای ایران از نادر و اولادش متنفر بودند و در آن وقت هم متوسل بنور محمد خان افغان و عطا خان اوزبیک که در آن ولا با هفتاد هزار کس مجتمع در حوالی جام بودند؛ شده بودند، و اگر پسران نادر مسلط بر ایران میشدند قتل و نهب عظیم در خراسان و سایر بلاد ایران رخ میداد، و برعکس قزلباشیه را بعلیقلیخان حسن ظنی بود، لهذا شهر را بتصرف آنها نداد تا علیقلیخان از سیستان رسید، و چنان که رسم متولیان از دیر زمانی می بود؛ وی باستقبال رفت و او را بشهر درآورد و بتقبیل عتبه علیه مشرف گردانید، و همان روز که ۲۷ ج ۲ بود وی را بتخت سلطنت نشانید و او معروف بسلطان علیشاه و عادلشاه گردید، و پس از آن برای قلع و قمع برادر خود ابراهیم میرزا خواست بسمت عراق و آذربایجان بیرون آید، ماندن میرزا سید محمد را با این همه خدمت در مشهد مناسب ندانست و تخویف أهل غرض نیز مزید بر علت شد و برای تألیف قلب ظاهری؛ صدارت خاصه و عامه کل ایران را علاوه بر تولیت که داشت باو داد، و بهمراه خود از مشهد بیرون آورد و بمازندران و استرآباد برای دفع محمد حسنخان قاجار رفت، و محمد حسنخان تاب مقاومت نیاورده فرار کرد و عادلشاه فرمود تا فرزند وی آقا محمد خان را که در آن وقت طفلی هفت ساله بود از حلیه رجولیت عاری کردند. و بمیرزا سید محمد گفت: چون خان قاجار از صوفی زادگان سلسله علیه صفویه است، و بهیچ وجه اطاعت نادر را نکرده شما بروید و او را مطمئن نموده نزد من آرید. آن جناب فرمود: در این موقع که این ظلم از تو نسبت بفرزند صغیر بی گناه او بظهور رسید، او بقول من و هیچ کس دیگر اطمینان پیدا نخواهد کرد و نزد تو نمی آید، و مرا نیز بقول تو اطمینان نیست.

عادلشاه از این سخن از وی رنجید ولی برای مصلحت بروی خود نیاورد، و خود

ص: ۱۶۶

بعزم گوشمال برادر خویش ابراهیم میرزا بسمت آذربایجان رفت. و در ماه جمادی ... سنه ۱۱۶۱ در سلطانیه از وی شکست خورده و مغلوب و مکحول و پس از چندی بامر شاه رخ بدست زنان در ماه ج ۲ سنه ۱۱۶۲ مقتول گردید، و در مشهد در قتلگاه برابر غسلخانه دفن شد، و ابراهیم میرزا در ۱۷ ذی الحجه این سال جلوس بتخت سلطنت نمود و خود را ابراهیم شاه خواند، و میرزا سید محمد را بأمور و مناصب سابقه مأمور و منصوب داشت، و خود برای مقابله و مقاتله با شاه رخ میرزا فرزند رضا قلی میرزا ابن نادرشاه که مادرش دختر شاه سلطان حسین، و در شوال این سال در خراسان بتخت سلطنت نشسته بود؛ بسمت مشهد رفت، و او را با اثاثیه سلطنتی و توپخانه و عادلشاه مکحول بقم روانه کرد، و در راه جماعت

قزلباش بسبب اتحاد وی با افغان و اوزبیک از او روگردان شده بقم نزد میرزا سید محمد آمدند، و ابراهیم شاه نیز برگشته در حوالی قم نامه‌ئی بوی نوشت و او را نزد خود طلبید و او جواب یأسی بوی داد، و ابراهیم شاه آنجا جنگی نموده و شکست خورد و ناامید شده برگشت، و در راه جماعت افغان و اوزبیک هم از او برگشته شیئی وی را گرفتند و بسلیم خان قوتولوی افشار وکیل مطلق شاهرخ میرزا دادند و او بامر شاهرخ وی را مکحول و پس از چندی در راه مقتول نمود و نعش او را بمشهد بردند.

بعد از این وقایع جماعتی کثیره از قزلباش از اکثر ولایات ایران، چه در قم بخدمت میرزا سید محمد رسیده و چه بنامه‌های عدیده که فرستادند اظهار داشتند که: چون از سلسله صفویه کسی دیگر باقی نیست، استدعاء آن‌که سایه خود را بر سر مردم ایران انداخته و بقبول سلطنت منتی بر کافه برایا و رعایا ثابت فرمائید، و شاهرخ میرزا هم از مشهد نامه‌ئی نوشت مبنی براینکه استدعاء دارم بتقبیل روضه رضویه مشرف و تدبیر امور مملکت را هرطور میدانید مقرر و این یتیم را از دست آجامره و اوباش خلاص کنید، و این نامه را با قرآن مجید و مهر مبارک حضرت رضاء علیه السلام بوی ارسال داشت.

پس از وصول این نامه، آن جناب بناء بر شرم و آزرم جبلی وصله رحم که شاهرخ میرزا نواده دختری دائی و هم خواهرزاده زوجه او بود؛ جماعت قزلباش را جواب گفته و مرخص بأوطان خود نمود، و با اموال منقول و عادلشاه مکحول و اثاثیه سلطنتی از قم حرکت بمشهد نموده و از راه کاشان و نطنز و یزد و بیابان کویر براه افتاد تا بفیض‌آباد

ص: ۱۶۷

دو منزلی مشهد رسید و از آنجا خبر آمدن خود را بشاهرخ داد، و او دو نامه متضاد المضمون در یک خریطه نهاده بوی فرستاد که در یکی امر بآمدن بتعجیل بطوریکه سوار بمشهد و اثاثیه سلطنت را از عقب بیاورند نموده، و در دیگری اینکه با اثاثیه سلطنت بتائی بیاید و میرزا سید محمد از این دو نامه تفرس مکر او را نسبت بخود نمود، و بحکم استخاره با دو بیست سوار بمشهد آمد و بتقبیل عتبه علیه فائز شده و با شاهرخ بچهار باغ رفت، و چون چندین سوار دیگر هم با جماعتی قریب بهزار نفر از متعلقان وی آنجا جمع شدند، شاهرخ مصلحت در اذیت او ندید، و بظاهر اظهار دوستی و کوچکتری نمود و نفاق او کاملاً بظهور پیوست، و آن جناب بحرمانه خود نزد عیال و اولاد که در غیبت او در مشهد بودند رفت، و سواران برای محافظت خود در اطراف حرمانه گماشت، و شاهرخ چندین مرتبه بانواع حیل و تدابیر و امر بچندین نفر مصمم قتل آن جناب با این همه خدمت از ترس سلطنت با استعفائی که وی از آن داده بود، گردید، و در هیچ یک بمراد خود نرسید که بعضی نتوانستند، و بعضی قبول نکردند. لکن بر همه کس آشکار و یقین شد که وی آن سید بی‌گناه را خواهد کشت! از این جهت امراء یک روز بهیئت اجتماعی بدر حرمانه آمده و شانزده نفر آنها که از آن جمله محمد حسن خان قاجار که در ۱۲۱۱ بیاید و امیر علم خان خزیمه‌ئی که در ۱۳۰۹ بیاید، بودند با اجازه باندرون رفتند و تقاضای قبول سلطنت از وی کردند، و او فرمود: اگر با من ارادتی دارید کمک کنید تا من از شر شاهرخ آسوده از مشهد بیرون و رهسپار عتبات گردم. ایشان گفتند: ما بسلطنت شاهرخ بواسطه انتساب از جانب مادر بصفویه تن در داده‌ایم، و الا اگر بملاحظه پدري بود یکی از اولاد یا برادرزاده‌های نادر را پادشاه می‌نمودیم، و اصلا اهل ایران از نادر و نادریان منزجراند، و بخصوص از شاهرخ که با این خدمتی که شما بوی نموده‌اید این‌طور با ارسال قرآن و مهر حضرت رضاء علیه السلام همه را ترک کرده و در مقام قتل

شما برآمده، و اگر شما سلطنت را قبول نکنید و وی شاه باشد بر جان ما نیز نخواهد بخشید، و ما همواره باید خود را محافظت کنیم، و مفسد عظیم بر این کار مترتب خواهد شد، و چون از سلسله صفویه اُحق و اُولی از هر جهت از شما یافت نمیشود، بغیر از قبول سلطنت چاره‌ئی نیست، و یکی از امراء اسبی آورده وی را سوار و بهیئت اجتماعی با جمعیتی در حدود هشتاد هزار

ص: ۱۶۸

نفر وی را از حرمخانه بیرون آوردند و داخل چهارباغ که مقر سلطنت است نمودند، و تقاره شادی نواخته و توپ‌ها و تفنگ‌ها شلیک کردند، و شاهرخ میرزا چون این صدا را شنید، گمان کرد که امراء؛ یکی از برادران عادلشاه و ابراهیم شاه را می‌خواهند بسطنت بردارند، بدون تحقیق بحرمانه گریخت و چندین نفر از این برادران را که در حرمخانه بودند فرمان داد تا ریسمان بگلویشان انداخته خفه کنند، و تا این خبر بمیرزا سید محمد رسید و او فرستاد که آنها را نکشند دو نفر که حسن میرزا و رحیم میرزا بودند چون نفسی داشتند زنده ماندند، و سه نفر حسین میرزا و قاسم میرزا و اَلقاص میرزا وفات کرده بودند، و این واقعه در ۲۰ محرم سنه ۱۱۶۳ بود، و شاهرخ از سلطنت معزول شد.

لیکن برای احترام ماه محرم جلوس رسمی بعمل نیامد، و خود وی اراده ایقاع آنرا در ماه ربیع الاول داشت؛ اما امراء مصلحت در تعویق آن ندیده و در یک ساعتی روز پنجم ماه صفر المظفر سنه ۱۱۶۳، آن جناب بتخت سلطنت جلوس کرد، چنانکه در «مجمع - التواریخ ۱۱۴ و ۱۱۶» فرموده؛ و در «منتخب التواریخ» خراسانی در ۳ شنبه ۵ صفر سنه ۱۱۶۲ نوشته که اشتباه است.

بهرحال؛ پس از جلوس سکه بر زرزده و تاج بر سر نهاد و خطبه بنام او خوانده شد و سایر رسوم جلوس سلطنتی که در شاهان صفوی معمول بود همه بعمل آمد، و از حین تولد تاکنون که اسما شاه سلیمان ثانی بود، اینک رسماً هم شاه سلیمان گردید، و فرزند بزرگ خود داود میرزا صاحب این عنوان را متولی‌باشی مشهد کرد، و میرزا محمد امین ابن میرزا شمس الدین محمد موسوی را نایب التولیه او گردانید و صدارت ممالک را بمیرزا محمد مقیم خلیفه سلطانی که گفتیم مادر او دختر شاه سلطان حسین بود واگذار نمود، و صدارت خاصه را بمیرزا شفیق خواهرزاده خود عطاء فرمود، و این دو نفر در آن وقت در اصفهان بودند، فرمان و خلاع این مناصب را برای آنها ارسال داشت؛ و امیر علم خان خزیمه‌ئی را وکیل الدوله نمود، و محمد حسن خان قاجار را بمنصب ایشیک آقاسی‌گری مجلس و بیگلربیگی استرآباد برقرار داشت؛ و هکذا هر کاری را بکسی سپرد، و مالیات سه ساله ایران را بخشید، و سپاهی بقندهار و کابل فرستاد و بأحمد خان درانی که در هرات مستقل بود اعلان جنگ داد، و بالاخره آرزوی چندین ساله مردم ایران که از جماعت

ص: ۱۶۹

افغان و افشار بجان آمده و بواسطه تشیع عوام و علماء و تصوف بزرگان و امراء و تمایل نادر و أعقابش بجماعت افغان و اوزبیک و مذهب تسنن، همواره مایل بسطنت صفویه بودند؛ برآمده، و همه بمراد خود رسیدند، و پس از چند روز آن جناب برای بازدید مراتع اسبان بچمن رادکان ده فرسنگی مشهد رفت، و هفت روز توقف نمود.

در غیبت او امیر علم خان که وکیل الدوله بود، محمد رضا بیگ افشار را که از جانب میرزا سید محمد مأمور محافظت شاهرخ میرزا بود که کسی اذیتی باو نرساند، پی‌کاری فرستاد، و چند نفر دیگر باقی مستحفظین وی را فریفته، بآندرون حرم رفتند و او را مکحول کردند. چون این خبر بدانجناب رسید امراء را معاتب نموده فرمود: من هیچ در مقام سلطنت نبوده و نیستم و باصرار شما قبول این امر شگرف را نمودم بشروطی که یکی از آنها اذیت نرسانیدن بشاهرخ است، و اینک که شما این عمل را کردید هیچ اطمینان بقول شما نتوان کرد! امراء هر یک عذری آورده و بنوعی جواب دادند.

اما از آن طرف هواخواهان شاهرخ میرزا هم از پاننشسته و در مقام تلافی این‌کار بودند، تا دختر میرزا خان سلطان جلایر که زوجه شاهرخ بود بیوسف علی خان جلایر حاکم مشهد پیغام داد که میل کشیدن شاهرخ دروغ و او با چشمان بینا لایق سلطنت است و غیرت و حمیت ایلیت شما کجا رفته که جمعی وی را از سلطنت خلع کرده‌اند؟!

از این سخن یوسف علیخان بحرکت آمده، و نیز بعضی از امراء برای بخشیدن مالیات سه ساله که راه دخل آنان مسدود بود و برخی از کارهای دیگر؛ از آن جناب رنجیده، تا روزی که مه‌راب خان ناظر وفات کرده و امراء خاص همه بتشییع جنازه او رفته بودند، یوسف علیخان فرصت یافته جماعتی از هواخواهان خود را برداشته و بتدریج داخل چهارباغ شدند، و غفله با شمشیرهای کشیده بر سر آنجناب ریختند و او را از چشم نابینا کردند؛ و شاهرخ را از محل خود درآورده و ببینائی مشهور و بسطنت منصوب کردند و نقاره را کوبیده توپ‌ها را شلیک کردند، و امراء هواخواه سید چون خبردار شدند، یوسف علیخان را معاتب نموده و بواسطه اینکه توپخانه را در دست نداشتند، و آنجناب نیز درید تصرف طرفداران شاهرخ بود؛ از بیم آن‌که مبادا آزار جانی بوی رسانند از تعقیب قضیه خودداری نمودند، و نامه‌ئی بأحمد خان ابدالی نوشته و او را بتسخیر مشهد

ص: ۱۷۰

تحریرص کردند، بشرحی که در کتب تواریخ؛ آمدن وی و تسلط بر شاهرخ میرزا نوشته شده، و شاهرخ پس از این قضیه امر کرد زبان جناب میرزا سید محمد را نیز بریدند.

لیکن پس از قطع لسان از فصاحت او چیزی کاسته نشد. و این واقعه خلع او و نصب ثانوی شاهرخ میرزا در ۱۱ ع ۲ رخ داد. پس مدت سلطنت وی از ۵ صفر تا آن روز ۶۶ روز بوده، و وی پس از این واقعه احتیاط نموده فرزند اکبر خود سلطان داود میرزا صاحب این عنوان را با فرزند اوسط خود سلطان علی میرزا بعثت عالیات فرستاد که بزیارت مشغول باشند، و خود در مشهد مقدس ماند تا در سنه هزار و صد و هفتاد و هفت؛ بنص «مجمع التواریخ: ۱۴۵»، مطابق (۱۱۴۲-۱۱۴۳) شمسی، هم در آن ارض اقدس بمرض سل وفات کرد، و در صحن پائین پای مبارک در مقبره‌ئی که پدرش برای خود ترتیب داده بود دفن شد، و در تزییلات «مجمعی التواریخ» وفات او را در (ص ۲۹۸) در (۱۱۶۸-۱۱۶۹) نوشته.

این مرحوم میرزا سید محمد، پنج نفر پسر داشته که دویم آنها سلطان علی میرزای ۳۳ است، و نوشتیم که وی پس از خلع پدر بامر وی با برادر بزرگ خود داود میرزا بعثت رفت، و پس از یک سال پدرشان نامه‌ئی بسطان عالمگیر ثانی پادشاه هند نوشت و از او مدد در استخلاص خود خواست، و آنرا بعثت فرستاد که این دو نفر برادر بهند ببرند.

سلطان داود میرزا همان وقت نامه را بهند برد و سلطان علی میرزا در عتبات ماند، و پس از مدتی او هم بهند رفت، و در سنه ۱۱۸۸ در بندر هوگلی در شمال کلکته بلا عقب وفات کرد.

و سه نفر دیگر: سلطان حسن میرزا ۳۳ و سلطان قاسم میرزا ۳۳ و سلطان هاشم میرزا ۳۳ میباشند که در موقع خلع پدر؛ همه صغیر و در مشهد نزد او بازماندند، و سلطان هاشم میرزا سالها بعد از پدر زنده بود، و در سنه ۱۲۱۸ کتابی بنام «تذکره آل داود» یا «زبور آل داود» در احوال پدر خود و خاندان او تألیف کرده.

فرزند اکبر میرزا سید محمد، مرحوم سلطان داود میرزا صاحب این عنوان است که از اهل علم و ادب بوده، و یادداشت‌هایی در سلطنت و وقایع پدر خود و سایر حوادث

ص: ۱۷۱

عصر خویش داشته که ظاهراً از مدارک عمده «مجمع التواریخ» و «مجمّل التواریخ» گردیده، و چنان‌که شنیدی پس از سلطنت پدر متولی‌باشی مشهد گردید، و بعد از خلع وی بعتبات و از آنجا نامه پدر را برداشته بهند رفت، و چون بدھلی رسید اوضاع سلطنت عالمگیر را آشفته دید، و دانست که کمکی از وی نتواند بعمل آید. بدین جهت بنگاله آمد که از آنجا بعتبات برگردد، پس مهابت جنگ، صوبه‌دار آنجا، وی را نزد خود نگاه داشت، و در این بین برادرش سلطان علی میرزا هم از عتبات رسید، و هر دو در بنگاله ماندند، و بتدریج کسان دیگر خود را هم بدانجا طلبیدند، و داود میرزا در سال (۱۱۹۵-۱۱۹۶) در مرشدآباد هند بوده، و در این سال بنص «مجمع التواریخ: ۱۴۴» در مرشدآباد وفات کرد، و در مقدمه «مجمع ص-ج» وفات او را در سنه ۱۲۰۳ نوشته که ظاهراً اشتباه است، و سه پسر و پنج دختر از وی بازماندند.

یکی از پسران؛ مرحوم میرزا محمد خلیل (یا خلیل میرزا ۳۴) صفوی است که از اهل علم و ادب و تاریخ بوده، بلکه در ریاضیات و حدیث و تفسیر نیز تبحر و تبرز داشته، و چنان‌که در (ص: ج) مقدمه «مجمع التواریخ» نوشته در سنه ۱۱۹۲ بامر پدر از اصفهان بهند رفت و آنجا سکونت نموده، و بموجب مقدمه «مجمّل التواریخ- ص: یا) در سنه ۱۲۰۹ در اصفهان بوده و چندین کتاب تألیف فرموده:

اول: «حاشیه بر أنوار التنزیل» که تفسیر بیضاوی باشد. دویم: «حاشیه بر تحریر اقلیدس» تألیف خواجه نصیر (ره). سیم: «حاشیه بر شرح تذکره خواجه» در هیئت.

چهارم: «حاشیه بر عقائد شیخ». پنجم: «حاشیه بر مدارک». ششم: «حاشیه بر من- لا یحضره الفقیه». هفتم: «کتابی در أنساب سادات مرعشیه». هشتم: کتاب «مجمع- التواریخ» در وقایع ابتداء آشوب ایران در اواخر شاه سلطان حسین تا حین تألیف، و بخصوص شرح مبسوطی در سلطنت جد خود که در این صفحات مکرر از آن نقل کردیم.

تألیف آن سال (۱۲۰۷-۱۲۰۸)، و آخر در حدود سال ۱۲۲۰ وفات کرده و در بنگاله دفن شد.

ص: ۱۷۲

* (۹۴- وفات شیخ سلیمان جمل مصری) *

وی فرزند عمر بن منصور عجیلی، و خود از علماء بزرگ و عرفاء معروف شافعی در جامع الازهر و معروف به جمل بوده، و بطوری که در «معجم المطبوعات: ۷۱۰» نوشته در قریه منیه عجیل که از دیهات غربی است متولد شده و از آنجا بقاهره آمد و ملازم شیخ شمس الدین (یا نجم الدین) محمد بن سالم بن احمد حفنی (یا خفاوی) شافعی (که در ۱۱۰۱ متولد و در ۱۱۸۱ وفات کرده) گردید، و از وی طریقه صوفیه خلوتیه را فرا گرفت، و هم در فقه در نزد او و بعضی از علماء دیگر درس خواند، و شهرتی بزهت و عفت نفس بهم رسانید، و شیخ حفنی مذکور اعتنائی تمام بوی داشت، و هماره بتجلیل او همت می‌گماشت و او را امام و خطیب مسجد خودش که در نزد خلیج بود گردانید، و او در اُشرفیه و مشهد حسینی در فقه و حدیث و تفسیر درس می‌گفت، و جمعی کثیر از طلبه بدرس او می‌آمدند، و در آخر کار بلباس زاهدانه متلبس گردید، و عبا و عمامه و طیلسان پشم پوشید، و کتب چندی هم تألیف کرده.

اول: کتاب «تقریرات شیخ جمل» در فقه شافعی. دویم: کتاب «الفتوحات الاحمدیه» بر «همزیه» که قصیده شیخ محمد بوصیری باشد. سیم: کتاب «الفتوحات الالهیه» بتوضیح «تفسیر جلالین» بدقائق خفیه که آن حاشیه‌ئی است بر «تفسیر جلالین». چهارم:

کتاب «فتوحات الوهاب» بر شرح کتاب «منهج الطلاب» در مختصر «منهاج الطالبین» امام نووی در فقه شافعی، و «منهج» و شرحش هر دو از قاضی زکریای انصاری است. انجام تألیف این کتاب «فتوحات» سنه ۱۱۸۴ و پنج جزء است.

بالاخره شیخ سلیمان در این سال در قاهره وفات کرد.

* (۹۵- تولد عبد الباقي أفندی عمری فاروقی بغدادی) *

وی فرزند سلیمان بن احمد افندی از نژاد خلیفه ثانی عمر بن الخطاب است، و اصلاً از اهل موصل ولی ساکن بغداد و از شعراء بزرگ عهد خود بوده، و از اشعارش خلوص دوستیش بر ائمه اطهار علیهم السلام ظاهر میشود، و همانا او در این سال؛ چنانکه در «الذریعه ۴: ۱۴» و «معجم المطبوعات: ۱۳۸۳» و «الاعلام: ۴۷۴» فرموده‌اند؛ در موصل متولد شده، و در «المسک الأذفر» در سنه ۱۲۰۳ نوشته، و پس از بزرگی

ص: ۱۷۳

مناصب سامیه را متقلد شده و در جوانی بآداب و نظم شعر پرداخت، و کتب منظومه چندی دارد.

اول: کتاب «الباقیات الصالحات» یا «التریاق الفاروقی» که دیوان اشعار او است، و آنرا در سنه ۱۲۷۰ تمام کرده، و چندین نفر از اهل علم و ادب از شیعه و سنی بر آن تقریضاتی نوشته‌اند، و شیخ جعفر نقدی که در ۱۳۰۳ بیاید؛ شرحی بر تمام آن دارد، و چندین نفر دیگر از شیعه و سنی بعضی دیگر از قصائد آنرا شرح کرده‌اند از این قرار:

۱- حاج سید کاظم رشتی که در ۱۲۰۵ بیاید؛ شرحی بر قصیده‌ئی از آن‌که درباره پوش کاظمین (ع) گفته نوشته. ۲- سید محمد سعید آفندی که در ۱۲۷۳ بیاید، شرحی بر قصیده‌ئی که در مدح ابو حنیفه گفته نوشته. ۳- سید محمود آلوسی که در ۱۲۱۷ بیاید؛ شرحی بر قصیده عینیّه آن در مدح حضرت امیر علیه السلام و شرحی بر قصیده قادریه آن در مدح شیخ عبد القادر گیلانی که در ۱۲۶۱ بیاید نوشته؛ بنام «الطرار المذهب» در شرح قصیده باز اشهب. دویم: «تخمیس قصیده همزیه» شیخ محمد بوصیری. سیم: کتاب «أهله الافکار» در مغانی ابتکار که معروف بدیوان عبد الباقي آفندی است. چهارم: کتاب «نزهة الدنيا» در تراجم بعضی از رجال موصل در مائه دوازدهم و سیزدهم. پنجم:

«القصيدة العينية» در مدح حضرت امیر علیه السلام که آنفا ذکر شد. ششم: «قصیده- لامیه» در مدح حضرت کاظم علیه السلام. هفتم: کتاب «نزهة الدهر» در تراجم فضلاء عصر.

عبد الباقي در شب ۲۹ ج ۱ در ساعت شش شب برای وضوء نماز عشاء از منزل خود بیرون شده و از طارمی حریم بیابین پرت شد، و شب بعد از آن‌که شب دوشنبه سلخ ماه جمادی الاولی سنه هزار و دویست و هفتاد و هشت بود، مطابق (...). قوس ماه برجی در بغداد وفات کرد؛ و هم‌آنجا در دروازه ازج نزدیک قبه شیخ عبد القادر دفن شد، و این بیت ماده تاریخ آن گردید.

ذاق كأس المنون عبد الباقي

بلسان یوحده الله أرخ

این ماده، ۱۲۷۹ میشود، و باشاره بلسان یوحده الله، یکی از این بیرون میرود

ص: ۱۷۴

تا ۱۲۷۸ و مطابق سال وفات شود، و صاحب عنوان را فرزندان چندی بوده که بعضی در مصر و دیگرانی در موصل ساکن شدند.

* (۹۶- تولد سید محمد سنوسی صوفی) *

وی فرزند سید علی حسنی ادریسی مکی، و خود از عرفاء و صوفیه اهل سنت، و سرسلسله طایفه سنوسیه صوفیه است که در جنوب طرابلس غرب سکونت دارند.

شرح احوالش در «دائرة المعارف فرید و جدی ۵: ۳۱۲» و «فهرس الفهارس و الاثبات ۱: ۶۸» و «الاعلام: ۹۵۴» عنوان شده، و از آن‌ها چنین برآید که او در این سال در بیابان مستغانم از أعمال الجزائر متولد شده، و پس از بزرگی برای طلب علم قصد فاس نمود و بطریقه قادریه درآمد، و از آن پس بمکه رفت و بخدمت سید احمد بن ادریس یکی از شیوخ صوفیه رسید، و سید احمد وی را خلیفه خود گردانید و اذن ارشاد داد و در کوه ابو قبیس زاویه‌ئی برای او برپا شد، و بعد از آن در سنه ۱۲۵۵ بجبل أخضر در نزدیکی بنی غازی از أعمال برقه رفت، و آنجا چندین زاویه بنا کرد و بهدایت و ارشاد پرداخت،

و در سنه ۱۲۶۳ بمکه برگشت، و در زاویه کوه ابو قیسیس قرار گرفت و تا هفت سال در فقه و حدیث درس گفت و مردم در اطراف او جمع شدند. بعد از آن با استاد خود بیمن رفت، و پس از وفات وی باز بمکه آمد. و چون شریف عبد المطلب بر سلطان عثمانی خروج کرد، سنوسی متهم بهمراهی با وی گردید، و از این رو بمصر گریخت، و عباس پاشا والی وقت در مصر که در ۱۲۲۸ بیاید او را اکرام نمود و زاویه‌ئی در جهت قللی برای او بناء کرد. لیکن وی از نزول در آن اباء نموده و بجیزه رفت و در قریه کرداسه منزل کرد، و بعد از آن بطرابلس رفت و قصری را که یکی از قدماء یونان قدیما در آن ساخته بود آباد نمود و آنرا عذبات نامید، و آنجا مریدان وی بسیار شدند و چون دولت عثمانی مراقب ریاست وی بود، در سنه ۱۲۷۳ در واحه جغبوب رفت، و تا حین وفات آنجا بود.

سید محمد کتب چندی تألیف کرده از این قرار: اول کتاب «ایقاظ الوسنان» در عمل بسنت قرآن. دویم: «کتاب التحفه» در اوائل کتب شریفه، سیم: کتاب «السلسبیل المعین» در طریق اربعین. چهارم: کتاب «الشموس الشارقه» در أسماء مشایخ مغاربه و مشارقه.

ص: ۱۷۵

پنجم: کتاب «المنهل الرائق» در آسانید و طرائق. ششم: کتاب «الکواکب الدریه» در اوائل کتب اتریه (یعنی از چندین کتاب حدیث اوائل آنها را جمع کرده و کتابی ترتیب داده)، چنان‌که مفهوم از «فهرس الفهارس: ۱: ۶۸» است.

و چندین نفر از او روایت می‌کنند، از آن جمله: ابو السیر فالح ظاهری مهنوی مدنی و قاضی ابو العباس احمد بن طالب بن سوده و معمر عبد الهادی بن عربی عواد فاسی، هر سه از وی بسند عالی؛ و از آنها سید محمد عبد الحی ادیسی مؤلف کتاب «فهرس الفهارس و الاتبات».

بالاخره؛ صاحب عنوان در سنه هزار و دویست و هفتاد و شش، پس از مدت هفتاد و دو سال قمری عمر وفات کرد.

و مقصود از زاویه که در این موارد نوشتیم مسجد و مدرسه‌ئی بوده که در آن قرآن مجید و بعضی از علوم دیگر را تعلیم می‌داده‌اند، و هر یک موقوفاتی داشته که منافع آن عاید شیخ آن می‌شده.

سید محمد صاحب عنوان چند تن فرزند داشته بدین تفصیل: یکی: سید محمد المهدی که در سنه ۱۲۶۱ در جبل أخضر متولد شده و پس از پدر جانشین وی گردید و با برادر آتی الذکر خود سید محمد شریف بهدایت پرداخت و مریدان بسیاری پیدا کرد، و قریب صد زاویه برایش بناء شد؛ و از عوائد آنها دولت سرشاری بهم زد، و از اطراف بلاد مردم برای استشفاء بسوی وی رفته و نذورات می‌بردند، پس سلطان عبد الحمید خان او را بطرف خود خواند و سید محمد ترسیده سر بیابان لیبیا نهاد تا ببلاد کفره رسید و در واحه کباد و زاویه‌ئی ساخت، و بعد از آن از آنجا هم رحلت کرده بماوراء کفره رفت، و در قرو، و عاصمه، و ادای، منزل نمود و آنجا معرکه‌هائی میان تبعه او و فرنگان برپا شد، و فرقه سنوسیه بغایت قوت گرفتند، تا آنجا که در موقعیکه دولت عثمانی بفرمانروائی دولت ایتالیا بر طرابلس اعتراف نمود؛ سنوسی باین اعتراف تن در نداده، و بلکه أتباعش در برابر آنها ایستادگی کرده و همواره با آنها در زد و خورد بوده و میباشند.

سید محمد مهدی پس از مدت ۵۹ سال عمر در سنه ۱۳۲۰ در واحه قرو؛ وفات کرده، و هم آنجا دفن شد و پس از چندی بدن او را ببلاد کفره بردند، و پس از وی سید احمد شریف برادرزاده اش بجای وی نشست که هم اکنون در بلاد ترک میباشد.

ص: ۱۷۶

دیگر از فرزندان سید محمد صاحب عنوان؛ سید محمد شریف است که در سنه ۱۲۶۳ در جیل اخضر متولد شده، و پدر؛ او را با برادر بزرگش سید محمد مهدی در خلافت شرکت داد، چنان که بدان اشارت شد.

* (۹۷- تولد محمد أسعدی افندی ترکی) *

وی از مورخین اترک است که در این سال در آستانه متولد شده.

آستانه در اصطلاح دولت عثمانی بر اسلامبول (قسطنطنیه) که مرکز سلطنت بوده، اطلاق میشده؛ چنانکه در «فرهنگ نامه پارسی» و «لغت نامه» دهخدا و «دائرة المعارف» فرید و جدی و جاهای دیگر ذکر کرده اند.^{۱۲}

محمد اسعدی بمعارف تاریخیه خود مشهور شده، و در سنه ۱۲۴۶ مدیر جریده «تدوین وقایع رسمیه» در اسلامبول گردید، و در سنه ۱۲۵۰ سلطان محمود خان دویم که در (ص ۹۶) گذشت، او را بایران نزد محمد شاه فرستاد، و از آن پس بألقاب شریفه ملقب گشت، و کتب چندی تألیف کرده از آن جمله: کتاب «أس الظفر» در نکبت انکشاریه که آنرا بفرانسه ترجمه کرده اند، و غیر آن؛ چنان که در «دائرة المعارف بستانی» ۳:

۵۱۴» نوشته.

* (۹۸- وفات میرزا محمد صادق نامی شاعر اصفهانی) *

میرزا محمد صادق از اهل علم و ادب و از شعراء نامی عصر خود و معروف بمیرزا صادق خان منشی بوده و در شعر تخلص نامی مینموده، و شرح احوالش در «آتشکده» جزو شعراء معاصرین و «مجمع الفصحاء ۲: ۵۲۱» نوشته، و در هر دو جا او را برادرزاده میرزا رحیم حکیم باشی ذکر کرده اند، و چون نام پدرش بر ما مجهول است، از آوردن نسب او در اینجا خودداری و واگذار بسال ۱۲۴۴ بواسطه عم مرقومش نمودیم، و اینجا همین اندازه گوئیم که از این دو کتاب و بعضی از مواضع دیگر چنان برآید که وی در جوانی مشق انشاء نموده تا در نظم و نثر وقوفی بهم رسانید، و از فنون نظم بیشتر بمتنوی سرائی

^{۱۲} (۱) مواضع دیگری بهمین نام و قریب باین نام بصورت های مختلف هست که برای شناسائی آنها رجوع شود بمصادر مذکور در متن؛ و نیز: «معجم البلدان» و «مراصد- الاطلاع» و «دائرة المعارف».

(۱) مواضع دیگری بهمین نام و قریب باین نام بصورت‌های مختلف هست که برای شناسائی آنها رجوع شود بمصادر مذکور در متن؛ و نیز: «معجم البلدان» و «مراصد-الاطلاع» و «دائرة المعارف».

ص: ۱۷۷

راغب گردید و همی میخواستہ تتبع در «خمسہ نظامی» را بنماید، و شروع در آن نموده نام هر پنج را مجتمعا «نامه نامی» نهاد، لیکن بنظم بیش از سه مثنوی از آن که اینک ذکر میشود توفیق نیافت.

اول: کتاب «خسرو و شیرین». دویم: کتاب «لیلی و مجنون». سیم: کتاب «وامق و عذرا». دیگر از تألیفات او: کتاب «گیتی‌گشا» در تاریخ زندیہ است کہ در «مجمع» درباره آن نوشته کہ وی در این کتاب در تمجید آن طایفه بیش از اندازه ضرورت سخن رانده کہ مایہ کدورت گردیده انتہی.

و دو ذیل بر آن نوشته شده: ۱- «تذییل آقا محمد رضاء منشی شیرازی» کہ در سنہ ۱۲۲۰ از تألیف آن فارغ شده. ۲- «تذییل عبد الکریم بن علیرضاء شیرازی» کہ بنام وفاء فراهانی کہ در ۱۲۱۲ بیاید تألیف کرده.

اینک این چند شعر از خسرو و شیرین بنقل از «مجمع الفصحاء» این جا آورده شد:

غورش کرد دعوی خدائی	چو شیرین شهره شد در دلربائی
ولی رسم خداوندی ندانند!	بلی خوبان خدای عاشقانند
که از نو حسن طرح تازه افکند.	بهرسو عشوه این آواز افکند:
شکارش صید دلہای فکار است	بدل پیوستہ اش ذوق شکار است
شکر لب ماند تنها با دل تنگ	چو خسرو سوی شکر کرد آہنگ
بر سوائی کشید انجام کارش	سیہ گردید روز و روزگارش
صوری کردن و ناچار بودن!	عجب دردی است دور از یار بودن
نبودی در میان رسم جدائی!	چہ خوش بودی کہ بعد از آشنائی

و همانا، نامی تخلص چند نفر دیگر از شعراء غیر از او است: ۱- نامی تبریزی کہ در قرن دہم بوده و در «تحفہ سامی» نوشته. ۲- نامی خلجستانی؛ نامش میرزا عبد اللہ.

۳- نامی ساوهئی؛ نامش میرزا حسن. ۴- نامی کرمانشاهی. ۵- نامی لنگرودی، که ۲ و ۴ در «مجمع» و ۳ و ۵ در «جنگ بهترین اشعار» نوشته شده‌اند.

صاحب عنوان در این سال، چنان‌که در «الذریعه ۴: ۵۳» نوشته وفات کرده.

ص: ۱۷۸

* (۹۹- تولد محمد عمر تونسسی سنی) *

وی فرزند سلیمان و خود از فضلاء اعیان است که در این سال؛ چنان‌که در «معجم - المطبوعات: ۱۶۸۳» نوشته در تونس متولد شده، و پس از چندی بمصر آمده و آنجا چندان در تحصیل علوم کوشیده تا توانست در خدمت ابراهیم پاشا در موقعی که حمله بموره نموده بود بموعظه بپردازد، و در آن ایام بتصحیح کتب طبیه و نقل آنها بزبان عربی پرداخت، و در این فن امتیازی بهم رسانید و بعضی از کتب را بعربی ترجمه نمود، و کتب چندی هم بشخصه تألیف فرمود. اول: کتاب «تشحید الازهان» بسیرت بلاد عرب و سودان. دویم:

کتاب «الدر اللامع» در نباتات و خواص آنها. سیم: کتاب «الشذور الذهبیه» در ألفاظ طبیه انتهى.

* (۱۰۰- وفات مرحوم سید مرتضی ۳۰ بروجردی - ره) *

وی فرزند مرحوم میر سید محمد ۲۹ بن سید عبد الکریم ۲۸ بن سید مراد ۲۷ بن شاه أسد الله ۲۶ بن سید جلال الدین الامیر ۲۵ بن سید حسن ۲۴ بن محمد ۲۳ بن مجد الدین ۲۲ بن قوام الدین ۲۱ بن اسمعیل ۲۰ بن عباد ۱۹ بن شهاب الدین أبو المکارم علی ۱۸ طباطبائی است، که در (ص ۳۳) گذشت، و چنان‌که آنجا گفتیم نسب صاحب عنوان بدین طور در «مستدرک الوسائل ۳: ۳۸۳» نوشته، غیر از این‌که آنجا مانند «أخبار الاوائل:

۶۹» محمد ۲۳ را بین حسن ۲۴ و مجد الدین ۲۲ ندارد، بلکه آنرا در «تاریخ نائین ۴: ۵۸» نوشته، چنان‌که هم آنجا سید جلال الدین الامیر ۲۵ را که فرزند سید حسن مذکور باشد در پاورقی نوشته که: در قریه جشوقان که از دیهات ناحیه کویا میباشد دفن است انتهى. و در بعضی از کتب أنساب، اندک اختلافی در بعضی از این اسماء دیده شده.

بهرحال؛ سید مراد ۲۷ را در این کتاب دو فرزند برایش می‌نویسیم. یکی:

سید نور الدین ۲۸ در ۱۲۱۲. و دیگر: سید عبد الکریم ۲۸ که در این عنوان است.

فرزند او مرحوم میر سید محمد بروجردی ۲۹ أعلى الله مقامه از أجله و اعیان علماء مائه دوازدهم بوده، و کتب و مؤلفات نافعہ چندی دارد، از آن جمله: «شرح کتاب مفاتیح» فیض (که در ص ۳ نامش برده شد) در دو جلد که تمام نیست. و وفاتش را در مجله مبارکه «المرشد ۳: ۱: ۲۷- صادره در غره رمضان ۱۳۴۶» در سنه ۱۲۰۰ نوشته، و آن

اشتباه است، زیرا که مرحوم سید عبد الله شوشتری که در (ص ۳ در ضمن فرزندش سید ابو الحسن) گذشت؛ در اجازه کبیره شرح حال او را نوشته، و هرچند تاریخ وفات او را ندارد لیکن طوری درباره او سخن رانده که از آن چنین برآید که وی در حین تألیف آن اجازه که سال ۱۱۶۸ باشد زنده نبوده، و در «روضات: ۶۷۸» تصریح کرده که این میر سید محمد؛ پسر خواهر علامه مجلسی، و از جمله اولاد دختران پدرش ملا محمد تقی بوده، و بهمین جهت نواده‌اش سید بحر العلوم تعبیر از علامه مجلسی بدائی خود نموده انتهی.

و این اشتباه است، زیرا که هرچند سید محمد بخانواده مجلسیین قرابت داشته، لیکن از این نبوده که مادرش خواهر مجلسی ثانی و دختر مجلسی اول باشد، چه؛ دختران مجلسی اول چهار نفر بوده‌اند، و شوهران هر چهار نفر در «تذکره الانساب» و غیره معین و معلوم‌اند، و هیچ‌کدام زن سید عبد الکریم که مادر سید محمد بشود نبوده‌اند. و همانا از راهی که سید محمد بخانواده مجلسیین متصل میشود این است که چنان‌که در (۱۲۳۱) بیاید؛ وی دختر میرزا ابو طالب بن میر ابو المعالی کبیر را بزوجیت داشته، و مادر این میرزا ابو طالب دختر ملا محمد صالح مازندرانی، یعنی خواهرزاده ملا محمد باقر مجلسی بوده.

و نیز: خود میرزا ابو طالب دختر ملا عبد الله بن ملا محمد تقی مجلسی، و هم دختر ملا نصیر الدین ابن ملا عبد الله مذکور را بزوجیت داشته، چنان‌که در «الفیض القدسی» نوشته.

خلاصه، مرحوم میر سید محمد در بروجرد در مقبره صوفیان نزدیک حصار در مزاری معروف بطرف راست آنکه از شهر بیرون رود نزدیک جاده دفن است.

فرزندش مرحوم سید مرتضی ۳۰ صاحب عنوان از علماء و فقهاء بوده، و نخستین کس است از این خانواده که در سنه ۱۱۹۹ ترک سکونت در بروجرد را کرده و بنجف مهاجرت و آنجا توطن نموده، و آل بحر العلوم از اعیان وی آنجا خانوادگی بزرگ را تشکیل داده‌اند، و او شرحی بر بعضی از مباحث نماز کتاب «کفایة الفقه» محقق سبزواری که در ۱۲۲۶ بیاید تألیف کرده، و فرزندش بحر العلوم در نزد او درس خوانده، و در این سال وفات نموده و در کربلاء نزدیک مزار شهداء (ع) دفن شده، و اینک بر قبر او صندوقی از خاتم میباشد، و تاریخ وفات او در این سال نص مجله «المرشد» است، و دو قصیده که مرحوم سید ابراهیم عطار (که در ۱۲۰۵ در ضمن سید حیدر کاظمینی بیاید)

در مرثیه او گفته؛ نیز دلالت بر آن دارد، که در یکی از آنها ماده تاریخ را این‌طور:

فبشریه أن کان تاریخه: (تبوء اجنات عدن دیارا)

و در دیگری این‌طور آورده:

إن رمت تاریخ الشریف المرتضی

فہلم أرخ: (قد قضی علم الهدی)

مرحوم سید احمد عطار کہ در ۱۲۱۵ بیاید، برادر سید ابراہیم مرقوم نیز قصیدہئی در تعزیت و تاریخ وی گفته و در آخر آن چہار بیت آورده، کہ در ہر چہار بطور تعمیہ تاریخ فوت او را یاد کردہ، و چہارم آنها این است:

(الوجد) وافی و (المسرة) أنتأت

اذ قال من أرخ: (مات مرتضی)

۱۳ ۱۸۹۱ ۷۰۰ ۱۲۰۴ ۷۰۰ - ۱۸۹۱ + ۱۳

در «نجوم السماء» مادہ دیگری آورده کہ با سال‌های این آژمنہ مطابق نمیشود و آن این است:

(توی بجنات النعیم المرتضی)

و شاید در مصراع جلو اشارہ بکم کردن چیزی از آن شدہ باشد.

بہر حال مرحوم سید مرتضی را فرزندانی بودہ. اول: مرحوم سید بحر العلوم ۳۱ کہ در ۱۲۱۲ بیاید. دویم: سید محمد جواد ۳۱ کہ در ۱۲۴۹ بیاید. سیم: دختری کہ زوجہ سید أحمد قزوینی کہ در (ص ۹۷) گذشت بودہ.

ص: ۱۸۱

سنہ ۱۲۰۵ قمری مطابق سنہ ۱۱۶۹ شمسی شنبہ غرہ محرم الحرام ... سنبلہ ماہ برجی

سنہ ۱۱۷۰ شمسی ... رجب المرجب أول حمل ماہ برجی

* (۱۰۱- وفات سید محمد مرتضی زبیدی حسینی) *

زبید بر وزن سعید، شہری است در یمن کہ آنرا محمد بن زیاد مولای مہدی عباسی در زمان ہرون الرشید بناء کردہ، و نیز دیہی است در کنار دریای مہدیہ در افریقیہ، و سید محمد مرتضی از این زبید یمن است، و ہمانا وی سید محب الدین أبو الفیض محمد بن ابو الغلام محمد بن القطب ابو عبد اللہ محمد بن ولی صالح خطیب ابو الضیاء محمد بن عبد الرزاق حسینی معروف بمرتضی زبیدی، از سادات واسطیہ عراق عرب است؛ کہ از آنجا ببلگرام ہند (مذکور در ص ۱۱۳) رفتہ‌اند. و نسبش منتهی میشود بأبو عبد اللہ محمد المحدث الكبير ۷ ابن أحمد المختفی ۶ بن عیسی مؤتم الاشبال ۵ فرزند زید شہید علیہما السلام کہ در (ص ۲۷) گذشت، و خود در کتاب «شجرۃ الانساب» أسماء آباء خویش را تا عیسی مؤتم الاشبال متصلاً ذکر کردہ، چنان کہ در «تاج العروس» در مادہ زید نوشتہ.

و این سید محمد مرتضی از عجایب دهر و نوادر زمان و آجله علماء و فضلاء و عظماء محدثین و مؤلفین اهل سنت از فرقه حنفیه است و دارای علوم لغت و آدب و تاریخ و رجال و اخلاق فاضله و ملکات ملکوتیه و تصوف و عرفان از سلسله قادریه و نقشبندیه بوده. شرح أحوالش در آخر جلد دهم «تاج العروس» بطور تفصیل نوشته، و از آن با ملاحظه بسیاری از مواضع متفرقه دیگر این کتاب جلیل و همچنین برخی از جاهای دیگر؛ از آن جمله: کتاب «فهرس الفهارس:

۱: ۳۹۸ بعد» چنین برآید که: وی در سنه هزار و صد و چهل و پنج؛ مطابق سال (۱۱۱۰-۱۱۱۱) شمسی در بلگرام متولد شده، و هم در آن دیار نشوونما نموده، و در نزد علماء هند مانند شیخ محمد فاخر إله آبادی و محدث دهلوی درس خوانده، و از قریب بسیصد نفر از علما تلقی علم و حدیث نموده. آن گاه مسافرت بیمن کرد و مدتی در زبید مانده چندان

ص: ۱۸۲

که بدان منسوب و بدین نسبت مشهور گردید، و از علماء مذاهب اربعه و بلاد دوردست اجازت حاصل کرد و در سنه ۱۱۶۴ در حدیده، یکی از ثغور یمن بوده، و آنجا «صحیح بخاری» را بر سید مشهور اهدلی قراءت نموده، و در خلال این اوقات دوبار بمکه معظمه رفت و با شیخ عبد الله سندی و شیخ عمر بن احمد مکی و شیخ عبد الله سقاف^{۱۳} و شیخ مسند محمد مزجاجی و شیخ سلیمان بن یحیی و ابن طیب ملاقات و معاشرت نمود، و در مکه سید عبد الرحمن عید روس را دریافت، و «مختصر» سعد را بر او خواند و مدتی ملازم وی بود، و سید عبد الرحمن او را خرقة تصوف پوشانید، و اجازت بمرویات و مسموعات خودش داد، و هم چنین شطری از کتاب «احیاء علوم الدین» امام غزالی را نزد وی خواند و بشویق او روانه مصر گشت، و در ۹ صفر سنه ۱۱۶۷ بقاهره رسید، و آنجا در کاروانسرای صاغه منزل کرد و بدروس مشایخ وقت؛ مانند شیخ احمد ملوی و جرهمی و حفنی و بلیدی و صعیدی و مدابغی و غیرهم؛ حاضر شده و علوم کثیره از آنها فرا گرفت؛ و همه شهادت بفضل و علم او داده و اجازت‌ها برایش نوشتند؛ و چندی هم بیلاذ بحریه همچون رشید و دمیاط سفر کرده و از علماء آنجا سماع حدیث نمود، و هم سفری بأسیوط و سایر بلاد صعید رفته و از علماء آن احادیث دریافت. آنگاه متأهل گردیده و در عطفه غسال که محله‌ئی است در مصر سکونت گزید و بتألیف «تاج العروس» اشتغال ورزید.

بعد از چندی؛ در اوائل سنه ۱۱۸۹ در بازارچه لالا منزل گرفته بدانجا منتقل شد، و بزرگان آن حدود بر وی گرد آمده و همواره خواهان معاشرت او بودند، زیرا که او مردی نیکو اندام پسندیده صفات بشاش باوقار محترم بود، و مانند مردم مکه عمامه سفید منحرف بر سر می‌نهاد و لباس پاکیزه می‌پوشید، و استحضاری تمام از نوادر و مناسبات داشت و حفظی قوی و ذکاوتی وسیع بهمرسانید. و لغت ترکی و فارسی را خوب میدانست، و در نشر احادیث و إلقاء آن بر مستمعین اهتمام داشت و در صلیبه (که محله‌ئی است در مصر) بجامع شیخون (که مسجدی است منسوب بشیخون یکی از امراء مصر) هر دوشنبه و پنج‌شنبه علماء الازهر، مانند شیخ احمد سجاعی (منسوب بسجاعیه بکسر که قریه‌ئی است در مصر) و شیخ مصطفی طائی (منسوب بطاء که نیز قریه‌ئی است در مصر)

^{۱۳} (۱) سقاف یعنی طائی‌زن (کسی که عمل سقاف بجا بیاورد).

(۱) سقاف یعنی طاق‌زن (کسی که عمل سقاف بجا بیاورد).

ص: ۱۸۳

در مجلس تحدیث او جمع شده، و سید حسین شیخونی «صحیح بخاری» را میخواند و او حدیثی از مسلسلات اولیه یا غیر آنها املاء میکرد و در رجال و روات آن از حفظ بحثی تمام می‌نمود، و از عقب آن چند شعر میخواند که مورد تعجب سامعین میگردد و از آن رو نامش مشهور و مقامش بزرگ شد، و اکابر و اعیان رو بوی آوردند و بسیاری از اعیان مهمانی‌های عمده نموده و او را با خواص طلبه دعوت، و وی آنجا برای آنها إقراء حدیث میکرد و صاحب خانه و اولاد و عیال وی و اصحاب و أحبایش همه می‌شنیدند و مجمره‌های عود برای احترام حدیث همواره در اشتعال بود.

و در سنه ۱۱۹۴، پادشاه وقت سلطان عبد الحمید خان اول که در (ص ۱۴۱) گذشت و وزیر اعظم او محمد پاشای راغب، او را نزد خود خوانده و او از رفتن امتناع کرد، و همچنین ملوک نواحی دیگر؛ از ترک و حجاز و هند و یمن و شام و مصر و عراق و مغرب و سودان و فران^{۱۴} و الجزائر و سایر بلاد بعیده، همه با او مکاتبه داشتند، و سلطان عبد الحمید خان مرقوم و محمد پاشا از او اجازت خواستند و او اجازتی بکتب حدیث برای وی و محمد پاشا نوشته ارسال داشت، و همچنین اجازتها برای مردم غزه و دمشق و حلب و آذربایجان و تونس و دیار بکر و سنار^{۱۵} و دارفور و غیر آنها که بر او وارد شده و حدیث می‌شنیدند نوشت و بالاخره در میان علماء متقدمین و متأخرین اسلام مقام بلندی از علم و عمل و شهرت و ریاست بهم رسانید.

اینک اَسْمَاء برخی از تألیفات او بترتیب حروف نوشته میشود:

[الف] ۱- «الابتهاج» بختم صحیح مسلم بن حجاج ۲- «الابتهاج» بذکر امر حاج ۳- «إتحاف الاخوان» در حکم دخان ۴- «اتحاف الاصفیاء» بسلاسل اولیاء ۵- «اتحاف بنی الزمن» در حکم قهوه یمن ۶- «اتحاف السادة المتقین» بشرح أَسْرار إحیاء علوم الدین، در شرح کتاب «إحیاء علوم الدین» امام غزالی در اخلاق، ده جلد ۷- «اتحاف سید الحی» بسلاسل بنی طی ۸- «اجازه برای اهل راشدیه» ۹- «اجازه برای مردم قسمتین» ۱۰- «الاحتفال» بروزه شش روز از ماه شوال^{۱۶}.

(۱) فران، بر وزن شداد بلاد وسیعی است در مغرب.

(۲) سنار، بکرسین ناحیه‌ئی است در بحرین.

^{۱۴} (۱) فران، بر وزن شداد بلاد وسیعی است در مغرب.

^{۱۵} (۲) سنار، بکرسین ناحیه‌ئی است در بحرین.

^{۱۶} (۳) احتفال: ایستادگی کردن

۱۱- «اختصار مشیخه أبو عبد الله بیانی» ۱۲- «أربعین حدیث» در رحمت ۱۳- «ارشاد- الاخوان» بأخلاق حسان، صد و بیست بیت ۱۴- «الازهار المتناثرة» در احادیث متواتره، و آنرا میر صدیق حسن مختصر کرده ۱۵- «أسانید الکتب الستة الصحاح» ۱۶- «الاشغاف» بحدیث مسلسل بأشراف ۱۷- «اعلام الاعلام» بمناسک حج بیت الله الحرام ۱۸- «اقرار- العین» بذكر منسوبین بحسن و حسین علیهما السلام ۱۹- «اکلیل الجواهر الغالیه» در روایت احادیث عالیه ۲۰- «ألفیه السند» هزار و پانصد بیت ۲۱- «الامالی الحنفیه» ۲۲- «الامالی الشیخونیه» دو جلد، که تا سال ۱۱۹۵ که در آن اجازه‌ئی برای محمد بن اسمعیل ربعی یمنی نوشته، چهارصد مجلس شده بود ۲۳- «انالة المنی» در سرکنی ۲۴- «إنجاز وعد السائل» در شرح حدیث ام زرع از شمائل، هشت جزو.

(ام زرع زنی است از صحابیات که حدیثی از او در «صحیح بخاری» از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده، و چندین نفر از علماء شیعه و سنی غیر از صاحب عنوان شروحو بر آن نوشته‌اند؛ از این قرار: ۱- قاضی ابو الفضل عیاض بن موسی بن عیاض بن عمر بن موسی بن عیاض بن محمد بن موسی بن عیاض یحصبی سبتی اندلسی. تولدش سنه ۴۷۶ وفاتش روز جمعه ۷ ج ۲ سنه ۵۴۴، قبرش در دروازه ایلان شهر مراکش مغرب در اندرون شهر. نام شرحش: «بغیة الرائد» از آنچه دربر دارد حدیث ام زرع از فوائد ۲- شیخ تاج الدین عبد الباقی بن عبد المجید مکی. وفاتش سنه ۷۴۳. نام شرحش: «مطرب- السمع» در شرح حدیث ام زرع. ۳- مرحوم سید علیخان شیرازی که در ۱۲۱۰ در ضمن احوال حاجی میرزا عبد الرحیم عشرت بیاید، و او در کتاب «أنوار الربیع» در ضمن صنعت تمثیل شرحی بر آن نوشته. ۴- مرحوم شیخ مفید داور شیرازی که در ۱۳۲۵ بیاید).

۲۵- «ایضاح المدارک» از نسب عواتک.

[ب] ۱- «بذل المجهود» در تخریج حدیث شیبنتی هود علیه السلام ۲- «البرنامج» که در آن ذکر مشایخ و تألیفات خود را نموده^{۱۷} ۳- «بلغة الاریب» در مصطلح آثار حبیب.

(۱) برنامج: معرب برنامه، و در اینجا بمعنی طومار است.

[ت] ۱- «تاج العروس» از جواهر قاموس، در شرح کتاب «القاموس المحيط» تألیف شیخ مجد الدین فیروزآبادی؛ که در ده جلد بدین ترتیب چاپ شده:

^{۱۷} (۱) برنامج: معرب برنامه، و در اینجا بمعنی طومار است.

جلد اول: از آغاز کتاب تا حرف (ث). جلد دوم: از (ج تا ذ) انجام تألیف آن ۲۹ ع ۱ سنه ۱۱۸۲. جلد سیم: در حرف (ر) انجام تألیف آن سحر شب ۲ شنبه ۲۵ ماه رمضان سنه ۱۱۸۳. جلد چهارم: از (ز تا ص) انجام تألیف آن چاشت آدینه ۱۶ ج ۱ سنه ۱۱۸۴.

جلد پنجم: از (ض تا ع). جلد ششم: از (غ) تا فصل (ظ از ق). جلد هفتم: از فصل (ع از ق) تا فصل (ظ از ل). جلد هشتم: از فصل (ع از ل) تا فصل (ع از م). جلد نهم:

از فصل (غ از م) تا آخر حرف (ه) انجام تألیف آن چاشت ۴ شنبه ۶ جمادی ... سنه ۱۱۸۷. جلد دهم: در حرف (و) و (ی) انجام تألیف آن میان دو نماز روز ۵ شنبه ۲ رجب سنه ۱۱۸۸؛ و کلیه مدت ۱۴ سال و ۲ ماه تألیف این کتاب طول کشیده، و آن از جلائل آثار و نفایس تألیف بشمار می‌آید که مؤلف فاضل آن بترتیبی خوش و روشی دلکش آن را مرتب نموده و در هر لغت؛ اختلاف کلمات لغویین و مآخذ و شواهد معنی آنرا از اشعار عربی غالباً آورده، و گذشته از مطالب نفیسه لغویه؛ در سایر علوم که مربوط بهر لغت بوده و در متن اشاره بدان کرده یا نکرده؛ از قراءت و احوال رجال و أمکنه و طب و غیره تحقیقات وافیه و اطلاعات کافیه با بیانی مختصر و مفید در آن آورده، و چنان متن و شرح را باهم مزج کرده که اگر امتیازی بوسیله علامات مقرره نبود؛ هیچ نمیشد آنها را از هم تمیز داد.

و این فاضل فرزانه روزی که از تألیف این کتاب جلیل فارغ شد، در قاهره مجلس ضیافتی تهیه کرده و جماعتی از بزرگان را دعوت نموده و آن را بآنها ارائه داد، و آنها همه آنرا بنیکی توصیف نموده و تقریظاتی بر آن نوشتند، و چیزی نگذشت که در اقطار مصر و شام و حجاز و غیره نسخ آن منتشر و حتی سلاطین آفاق از مؤلف بزرگوار نسخه آنرا خواستند، تا بالاخره بطوری که در «معجم المطبوعات: ۱۷۲۷» نوشته؛ اولین بار تا حرف (عین) آن بسال ۱۲۸۶ و ۱۲۸۷ در پنج جلد در مصر بطبع رسید، و بار دیگر در سنه ۱۳۰۷ تمام دوره آن در ده جلد بشرحی که نوشتیم در قاهره مصر بنیکوتر وجهی چاپ شده و در دسترس عموم درآمد، و احوال مؤلف هم در آخر جلد دهم آن تحریر یافت

ص: ۱۸۶

که ما هم آنچه اینجا آوردیم نقل از آن با برخی از تصرفات جزئی و مراجعه بکتاب دیگر که در صدر عنوان گفتیم میباشد. و کلمه «تاج العروس» نام کتاب دیگری هم هست از تاج الدین بن عطاء الله اسکندری که آن در تصوف میباشد. ۲- «التحبير» در حدیث مسلسل بتکبیر ۳- «تحفة العید» در یک جزء ۴- «تحفة الودود» در ختم «سنن ابو داود» ۵- «تخریج احادیث الاربعین النوویه» ۶- «تخریج حدیث نعم الادام الخل» ۷- «ترویج القلوب» بذکر ملوک بنی ایوب ۸- «التعریف» بضروری علم تصریف ۹- «التعلیقة الجلیلة» بتعلیق مسلسلات ابن عقيله ۱۰- «التغرید» در حدیث مسلسل بیوم عید ۱۱- «التفتیش» در معنی لفظ درویش؛ و آقای سید ابو الفضل ابن الرضای برقعی قمی معاصر نیز کتابی نوشته بفارسی بنام «التفتیش» در مسلک صوفی و درویش ۱۲- «تفسیر سوره یونس - علیه السلام» بزبان قوم ۱۳- «تکملة القاموس» در ذکر لغاتی که در آن نیامده ۱۴- «تنبیه العارف البصیر» بر أسرار حزب کبیر در شرح «حزب کبیر» شاذلی.

مقصود از شاذلی شیخ نور الدین أبو الحسن علی بن عبد الله بن عبد الحمید شاذلی مغربی یمنی است که در سنه ۶۵۶ وفات کرده و چندین کتاب در ادعیه تالیف نموده که همه موسوم به «حزب» است، و هریک بسبب اضافه بکلمه‌ئی یا وصفی از یکدیگر متمایز میشوند، از آن جمله یکی معروف به «حزب کبیر» است، و صاحب عنوان این کتاب را در شرح آن نوشته).

[ج] ۱- «جزئی در طریق حدیث اسمح یسمح لک» ۲- «جذوة الاقتباس» در نسب بنی عباس ۳- «الجواهر المنیفة» در اصول مذهب أبو حنیفه، از آنها که با ائمه سته موافقت نموده.

[ح] ۱- «حسن المحاضرة» در آداب بحث و مناظره؛ و شیخ جلال الدین سیوطی نیز کتابی دارد بنام «حسن المحاضرة» در تاریخ مصر و قاهره ۲- «حکمة- الاشراف» بسوی کتاب آفاق، که ظاهراً مقصود کتاب «آفاق الاشراف» در حکمت، تألیف نجم الدین ابن اللبودی باشد ۳- «حلاوة الفانید» در ارسال حلاوة آسانید.

[د] ۱- «الدرة المضية» در وصیت مرضیه؛ دویت و بیست بیت ۲- «دلایل القرب» در شرح «هفت صیغه» از سید مصطفی بکری، و احتمال دارد که «دلایل» -

ص: ۱۸۷

القرب» نام هفت صیغه بکری باشد نه اسم شرحی که صاحب عنوان بر آنها نوشته است.

[ر] ۱- «رساله‌ئی در اصول حدیث» ۲- «رساله‌ئی در اصول معنی» ۳- «رساله‌ئی در تحقیق لفظ اجازه» ۴- «رساله‌ئی در طبقات حفاظ» ۵- «رشف سلاف الرحیق» در نسب ابو بکر صدیق ۶- «رفع الشکوی» بسوی عالم سرو نجوی ۷- «رفع الکلال»^{۱۸} از علل - «علل» نام کتابهائی چند است که در آنها علل حدیث یا قراءت یا نحو و غیره را نوشته باشند ۸- «رفع نقاب الخفاء» از منسوبین بوفاء و أبو وفاء.

وفاء جد طایفه‌ئی است که از جمله ایشان ابو التخصیص عبد الوهاب بن یوسف وفائی، و نواده‌اش ابو هادی محمد بن عبد الفتاح باشند ۹- «الروض المؤتلف» در تخریج حدیث:

یحمل هذا العلم من کل خلف.

[ش] ۱- «شجرة الانساب» که در صدر عنوان ذکر شد ۲- «شرح کتاب ألفیة السند» خودش که ذکر شد، در ده جزؤ ۳- «شرح سه صیغه» از شیخ أبو الحسن بکری ۴- «شرح الصدر» در أسماء اهل بدر ۵- «شرح صیغه ابن مشیش» ۶- «شرح صیغه سید بدوی» یعنی سیدی أبو الفتیان أحمد بن علی بن ابراهیم بن محمد بن أبو بکر صوفی قدسی. تولدش سنه ۵۹۶، وفاتش روز سه‌شنبه ۲۲ ع ۱ سنه ۶۷۵، و او را بدوی گفتند برای اینکه همواره دو دهن‌بند بر خود بسته بود، و صیغه در این چند مورد یعنی خلقت.

^{۱۸} (۱) کلل بکسر کاف، جمع کله نیز بکسر آن است، بمعنی پرده‌های نازک.

[ع] ۱- «العروس المجليه» در طرق حديث أوليه ۲- «العقد الثمين» در حديث أطلبوا العلم و لو بالصين ۳- «عقد الجمان» در احاديث جان ۴- «عقد- الجوهر الثمين» در حديث مسلسل بمحمد بن ۵- «العقد المكلل بالجواهر الثمين» در طرق إلباس و ذكر و تلقين ۶- «العقد المكلل بالدر العقياني» در اجازه اولاد غرياني، كه شيخ او بوده ۷- «العقد المنظم» در أمهات نبى صلى الله عليه و آله و سلم ۸- «عقيلة الاتراب» در سند طريقه و أحزاب.

[ف] ۱- «الفجر البابلي» در ترجمه بابلي ۲- «الفوائد الجليله» بر مسندات ابن عقيله ۳- «الفيوضات العليه» بآنچه در سوره الرحمن است از أسرار صيغه إلهيه.

(۱) كلل بكسر كاف، جمع كله نیز بكسر آن است، بمعنى پرده‌های نازك.

ص: ۱۸۸

[ق] ۱- «القول الاسد» در حكم استمناء بيد؛ چنان‌كه در ماده عمر «تاج العروس» است ۲- «القول المبتوت» در تحقيق لفظ تابوت- يا- ياقوت؛ و شايد دو كتاب بدین نام تأليف كرده باشد، يكي در تابوت و ديگرى در ياقوت. ۳- «القول- الصحيح» در مراتب تعديل و تجريح ۴- «القول النفيس» در نسب مولای ادریس ۵- «قنسوة التاج» در بعض احاديث صاحب إسرائ و معراج.

[ك] ۱- «الكاملی» در كسانی كه روايت كرده‌اند از بابلي ۲- «كشف الغطا» از نماز وسطی. و چندین كتاب ديگر نیز بدین نام تأليف شده؛ يعنى بنام «كشف الغطاء» از چندین نفر از علماء شيعه كه آنها را در (ص ۹۴) ذكر كردیم. ۳-

«كشف اللثام» از آداب ايمان و اسلام، و «كشف اللثام» نام كتاب ديگرى نیز هست از فاضل هندی (ره) در شرح «قواعد الاحكام» علامه حلی و همچنين نام كتب بسيار ديگرى از شيعه و سنی.

[ل] ۱- «لقط اللالی» از جوهر غالی، در اسانید استاد حنفی، و آن استاد در سالی كه صاحب عنوان بمصر وارد شد، اجازه‌ئی برایش در آن كتاب نوشت ۲- «لقطة العجلان» در (ليس في الامكان ابداع مما كان).

[م] ۱- «المربی الكاملی» در كسانی كه روايت كرده‌اند از شمس بابلي ۲- «مختصر- العيني» در لغت ۳- «المراقبة العليه» در شرح حديث مسلسل بأوليه ۴- «معارف الابرار» در آنچه در كنى و ألقاب است از اسرار ۵- «المعجم الاكبر» كه شامل حدود ششصد ترجمه از شيوخ او است و باز هم بسيارى از آنها را ذكر نكرده ۶- «معجم شيوخ شيخ سجاده وفائيه» ۷- «معجم شيوخ علامه عبد الرحمن اجهوری» شيخ قراء بمصر ۸- «المعجم الصغیر» ۹- «المعجم المختص» ۱۰- «المقاعد العنديه» در مشاهد نقشبندیه ۱۱- «مناقب أصحاب الحديث» كه آن منظومه‌ئی است در ۲۵۰ بيت ۱۲- «المواهب- الجليه» در آنچه متعلق است بحديث اوليه.

[ن] ۱- «نشق الغوالی»^{۱۹} از تخریج «عوالی» یعنی عوالی شیخش علی بن صالح شاورى ۲- «نشوة الارتياح» در بیان حقیقت میسر و قداح ۳- «النفحة القدوسیه» بواسطه بضعه عید روسیه، یعنی قطب عید روس که شیخ او بوده.

(۱) نشوه و نشق هر دو بمعنی بوئیدن است

ص: ۱۸۹

[ه] ۱- «هدیه الاخوان» در شجره دخان ۲- «الهدیه المرتضیه» در احادیث مسلسل بأولیة.

این تألیفاتی که ذکر شد آنهایی است که ما از مواضع متفرقه مصادر سابق الذکر و «الاعلام: ۹۸۳» و «معجم المطبوعات: ۱۷۲۶» و «ریحانة الادب ۲: ۱۱۵» بر آنها اطلاع پیدا کردیم و کلا بصد و سه شماره بالغ میشود، و در «فهرس الفهارس ۱: ۴۰۸» بعد از ذکر چندین کتاب از تألیفات او در علم حدیث و فروع آن فرماید: این عدد عدید از تصانیف در بابی واحد از أبواب حدیث برای کم کسی میسر خواهد شد و اگر همه اجازات او جمع شود هرینه نزدیک بصد خواهد رسید انتهی.

از آنچه نوشتیم با ملاحظه بعضی از مواضع دیگر، و از آن جمله: «فهرس الفهارس ۱: ۴۰۲ بعد» و بعضی از مواضع متفرقه «تاج العروس» چنین برآید که اساتید درس یا مشایخ روایت او چندین نفراند که ما اینک آنها را بترتیب حروف اوائل أسماء آنها حسب المعهود، در اینجا می آوریم، و چنان که مکرر گفته ایم بذکر حرف (خ) یا (س) در آخر هر اسمی معین میشود که او استاد درس بوده یا شیخ روایت یا هر دو؛ و بعضی را که نمیدانیم استاد یا شیخ هستند؛ هیچکدام از دو حرف را نمی نویسیم.

اینک اسامی اساتید و مشایخ:

[الف] ۱- ابراهیم بن احمد بن عیسی حسنی شافعی (س) ۲- ابراهیم بن احمد ابن یحیی حسینی شبانی کوبانی (خ) ۳- ابراهیم بن حسین حنفی حسنی شامی (خ) ۴- ابراهیم بن خلیل شافعی زبیدی (س) ۵- ابراهیم بن عبد الله دمیاطی (س) ۶- ابراهیم بن عطاء الله أبو صیری (س) ۷- ابراهیم بن علی فوی (س) ۸- ابراهیم بن محمد بن ابراهیم زبیدی حنفی ازهری (خ) ۹- ابراهیم بن محمد سعید متوفی مکی ۱۰- ابو بکر بن خالد جعفری مدنی (س) ۱۱- ابو بکر بن یحیی زبیدی مدنی (س) ۱۲- ابو الحسن بن محمد صادق مدنی سندی (س) ۱۳- ابو القاسم جماعی (س) ۱۴- احمد طهطای شاذلی (خ) ۱۵- احمد قاطن صنعانی (خ) ۱۶- احمد بن حسن موقری صوفی زبیدی (خ) ۱۷- احمد بن حسن ابن عبد الکریم شافعی خالدی (س) ۱۸- احمد بن حسین بن نعمة الله رشیدی (خ) ۱۹- احمد بن عبد الرحمن اشبولی شافعی (س) ۲۰- احمد بن عبد الفتاح ملوی شافعی (س) (ملوی ظاهرا)

ص: ۱۹۰

^{۱۹} (۱) نشوه و نشق هر دو بمعنی بوئیدن است

منسوب باشد به هلاکه نام چندجا در دیار عرب است) ۲۱- احمد بن عبد اللطیف حسنی مشهور بزروق متوطن عنابه و مفتی آن (خ) ۲۲- احمد بن عبد الله سوسی تونسلی (خ) ۲۳- احمد بن عبد المتعال سملاوی حنفی (خ) ۲۴- احمد بن علی منبئی حنفی دمشقی (خ) ۲۵- احمد بن محمد سجیمی مالکی (س) ۲۶- احمد بن محمد موقت خلیلی (س) ۲۷- احمد بن محمد حلوی حسنی قادری (خ) ۲۸- احمد بن محمد بن ابی حامد عدوی (س) ۲۹- احمد بن محمد بن احمد عجمی شافعی (س) ۳۰- ادریس بن محمد عراقی (س) ۳۱- اسمعیل ابن احمد رفاعی (س) ۳۲- اسمعیل بن عبد الله حنفی مدنی (س) ۳۳- اسمعیل بن محمد حنفی مقری (س) ۳۴- اسمعیل بن ابی المواهب محمد بن صالح قادری حلبی (خ).

[ج و ح] ۳۵- جعفر بن حسن برزنجی مدنی ۳۶- حسن بن ابراهیم جبرتی (س) ۳۷- ابو الفضل حسن بن احمد بن علامه ابراهیم کورانی مدنی (خ) ۳۸- حسن بن سلامه رشیدی مالکی (س) ۳۹- ابو المعارف حسن بن عبد الرحمن باعبدید مخاءی حسنی ۴۰- ابو الاقبال حسن بن علی منطای شافعی مدابغی (س) ^{۲۰} وفاتش سنه ۱۱۷۷- ۴۱- حسن بن منصور حسنی محلی (س).

[خ] ۴۲- خلیل بن شمس الدین رشیدی (س) ۴۳- خیر الدین بن محمد زاهد سورتی (س).

[د] ۴۴- داود بن سلیمان بن احمد خربتای مالکی (س) ۴۵- درویش بن مصطفی مدنی (خ).

[س] ۴۶- سابق بن رمضان بن عزام زعبلی شافعی (خ) تولدش سنه ۱۰۶۸، وفاتش سنه ۱۱۸۲ (سند صاحب عنوان از این شیخ، عالی ترین سندهای او است، زیرا که وی شیخ بابلی را که در سنه ۱۰۷۸ وفات کرده درک نموده) ۴۷- سالم بن احمد نفرای (س) ۴۸- سعد بن عبد الله عناقی حنفی مکی (س) ۴۹- سعید ابن محمد کیودی شافعی (س) (کبود بر وزن صبور، قبیله ئی است در یمن) ۵۰- سلیمان ابن ابو بکر هجام حسنی شافعی اهدلی (س) ۵۱- سلیمان بن مصطفی بن محمد نقیطه ئی منصور مفتی حنفیه در مصر (س) تولدش سنه ۱۰۹۵، وفاتش در حدود ۱۱۷۰- ۵۲- سلیمان بن یحیی بن عمر حسنی شافعی (س).

(۱) مدابغ دیهی است کوچک در مصر نقیطه بر وزن سفینه: دیهی است در مصر از أعمال مرتاحیه.

ص: ۱۹۱

[ش] ۵۳- سید شعیب بن عمر بن اسمعیل اُدلبی شافعی صوفی کیالی شامی (س) وفاتش سنه ۱۱۷۱ در بین الحرمین؛ چنانکه در ماده کال «تاج العروس» فرموده، و در «فهرس الفهارس ۱: ۴۰۲» او را شعیب بن اسمعیل حلبی شافعی؛ و از اساتید صاحب عنوان نوشته، و در «الاعلام: ۴۱۲» نیز بنقل از «سلک الدرر ۲: ۱۸۹» او را شعیب ابن اسمعیل، و تولدش را در ۱۱۱۶ و وفاتش را در ۱۱۷۲ ذکر کرده.

^{۲۰} (۱) مدابغ دیهی است کوچک در مصر نقیطه بر وزن سفینه: دیهی است در مصر از أعمال مرتاحیه.

[ص] ۵۴- شیخ صبغة الله بن هداد حنفي خیرآبادی هندی.

[ع] ۵۵- عبد الباری بن نصر رفاعی عشموی (س) ۵۶- عبد الحلیم بن مصطفی بن عبد العظیم بن شرف الدین بن زین العابدین بن محیی الدین بن ولی الدین احمد بن یوسف بن القاضی زکریاء أنصاری (س) (قاضی زکریاء أبو یحیی بن محمد بن زکریاء سنیکی مصری از اعیان علماء شافعیه در مائه دهم هجرت بوده و در سنه ۹۲۶ وفات نموده).

۵۷- عبد الحی بن حسن حسنی بهنسی مالکی (س) ۵۸- رضی الدین عبد الخالق بن ابو بکر ابن زین بن صدیق بن محمد بن مزجاجی زبیدی نمری حنفي (خ)، تولدش سنه ۱۱۰۲، مدت عمرش ۷۹ سال، وفاتش سنه ۱۱۸۱ (مزجاجی منسوب است بمزجاجه بکسر میم که جائی است نزدیک زبید. و نمری بفتحتین منسوب است بنمره بفتح نون و کسر میم) ۵۹- عبد الرحمن بن أسلم حسنی حنفي مکی (س) ۶۰- عبد الرحمن بن عبد الله اجهوری مقری (س) ۶۱- عبد الرحمن بن عبد المنعم بن احمد انصاری (س) ۶۲- عبد الرحمن بن علی بن حسن حسینی بزاز صاحب وادی در یمن (خ) ۶۳- عبد الرحمن بن محمد بن عبد الرحمن حسینی مکی (خ) ۶۴- سید وجیه الدین ابو المراحم عبد الرحمن بن مصطفی عیدروس حسینی تریمی (س) تولدش سنه ۱۱۳۵، وفاتش شب ۳ شنبه ۱۰ محرم سنه ۱۱۹۲، قبرش جلو مقام زینبی در مصر ۶۵- عبد الرحمن بن یوسف شهاوی (خ) ۶۶- عبد الغنی بن محمد بحرانی نزیل مخا (خ) ۶۷- عبد القادر راشدی قسطنطینی (خ) ۶۸- عبد القادر بن احمد امام کوکیان (خ) ۶۹- عبد القادر بن احمد شکعاوی (خ) ۷۰- عبد القادر بن محمد بن احمد تونسلی معمر (خ) ۷۱- عبد الکریم بن علی رجراجی معمر (خ) ۷۲- عبد الکریم بن علی مشیشی حسنی (خ) ۷۳- عبد الوهاب عفیفی مرزوقی (خ) ۷۴- عبد الوهاب بن احمد فیومی شناوی (خ) ۷۵- عبد الوهاب بن عبد السلام عفیفی (س) ۷۶- عبدی افندی خلوتی شارح «فصوص» (خ)

ص: ۱۹۲

۷۷- عثمان جبلی زبیدی (خ) ۷۸- عثمان بن علی شافعی زبیدی (س) ۷۹- عطاء الله بن احمد ازهری نزیل حرمین شریفین (خ) ۸۰- عطاء الله بن احمد مصری شافعی مکی ۸۱- عطیة بن عطیة اجهوری (س) ۸۲- علی بن ابراهیم حنفي عطار (س) ۸۳- علی بن احمد بکری صدیقی (خ) ۸۴- علی بن احمد بن مکرم سعیدی عدوی مالکی (س) تولدش ۱۱۱۲ وفاتش ۱۱۸۹ در قاهره ۸۵- علی بندق صوفی ابن احمد بن محمد بن محمد بن عبد القدوس بن محمد (قبرش در محله روح) بن احمد بن عبد الله بن عمر بن هلال شناوی (منسوب بشنو بکسر شین و تشدید نون مضمومه که دیهی است در غربی مصر) روحی احمدی. تولدش در حدود ۱۰۶۱. ۸۶- علی بن خضر عمروسی مالکی (س). وفاتش سنه ۱۱۷۳- ۸۷- علی بن الزین مزجاجی حنفي (س) ۸۸- علی بن صادق داغستانی نزیل دمشق (خ) ۸۹- علی بن صالح بن موسی شاوری (س) ۹۰- علی بن عبد الباقي مالکی (خ) ۹۱- علی بن العربی بن محمد سقاط (بمعنی خورده فروش) فاسی مصری (خ) وفاتش سنه ۱۱۸۳ در مصر ۹۲- علی بن محمد سوسی (س) ۹۳- علی بن موسی حنفي حسنی (س) ۹۴- العمالجي ابن مغبش (بصیغه اسم فاعل تفعیل) صوفی (خ) ۹۵- عمر بن احمد بن ابو بکر بن محمد بن ابو بکر بن عقیل حسنی شافعی مکی (خ) و او از احفاد سید عماد الدین ابو العوث عبد الرحمن ابن محمد بن علی بن علوی حسینی است.

۹۶- عمر بن احمد بن علی منینی دمشقی که شیخ او بوده (خ) ۹۷- عمر بن عبد الله بن عمر قاضی جماعت در فاس ۹۸- عمر بن علی بن یحیی طحلاوی مالکی (س) ۹۹- عمر بن مختار شنجیطی (خ) ۱۰۰- عیسی بروی (خ).

[ف] ۱۰۱- عیسی بن احمد بیری شافعی (س) ۱۰۲- عیسی بن رزیک صاحب اللحیه (خ) ۱۰۳- فیض الله بن وفاء علمی مقدسی (س).

[م] ۱۰۴- المحجب بن عبد الرحمن مخائی (خ) ۱۰۵- نور الدین محمد قبولی (خ) (منسوب به قبوله بفتح که قلعه‌ئی عالی در هند بوده) وفاتش سنه ۱۱۹۰. ۱۰۵- محمد کشک شاذلی (خ) ۱۰۶- محمد بن ابراهیم حسینی طرابلسی نزیل حلب (خ) ۱۰۷- محمد بن ابو بکر حسنی بغدادی (س) ۱۰۸- ابو عبد الله محمد بن خلیفه غریانی تونس (خ) ۱۰۹- ابو المواهب محمد بن احمد بن صالح بن رجب حنفی حنبلی

ص: ۱۹۳

قادری (خ) ۱۱۰- محمد بن احمد بن عبد المنعم بکری شیخ سجاده بکریه در مصر (خ) ۱۱۱- محمد بن اسحق بن امیر المؤمنین صنعانی (خ) وفاتش سنه ۱۱۸۰. ۱۱۲- محمد بن اسمعیل الامیر (خ) ۱۱۳- محمد بن حجازی عثماوی (س) ۱۱۴- محمد بن حسن سمودی (س) ۱۱۵- محمد بن حسن موقری (س) ۱۱۶- محمد بن حسن وفائی مصری (خ) ۱۱۷- محمد بن حسن بن همات (خ) ۱۱۸- محمد بن زین باحسن جمل الیل ترمی علوی (خ) ۱۱۹- محمد بن زین باسمیط علوی (خ) ۱۲۰- محمد بن الزین بن عبد الخالق مزجاجی (خ) ۱۲۱- ابو عبد الله محمد بن سالم شریف قریشی حنفی (که ظاهراً منسوب است بناحیه حفن از رستاق الصنای مصر) (س) ۱۲۲- محمد بن سلیمان کردی مدنی مفتی شافعیه در مدینه (خ) ۱۲۳- محمد بن سعید بن سعد ظاهری معمر (خ) ۱۲۴- محمد بن طالب فاسی (س) ۱۲۵- ابو عبد الله محمد بن طیب بن محمد شرفی فاسی (س) تولدش سنه ۱۱۱۰، مدت عمرش ۶۰ سال، وفاتش سنه ۱۱۷۰ در مدینه منوره (احتمال دارد وی با سابقش یکی باشند) ۱۲۶- محمد بن عبد الرحمن تادلی (خ) ۱۲۷- ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن ایوب تلمسانی (خ) وفاتش روز یکشنبه ۱۲ شوال سنه ۱۱۷۲ در مصر ۱۲۸- محمد بن عبد الوهاب طبری (س) ۱۲۹- ابو عبد الله محمد بن علاء الدین بن عبد الباقي مزجاجی (خ) ۱۳۰- محمد ابن علی حنفی ازهری (س) ۱۳۱- محمد بن علی صالحی (خ) ۱۳۲- ابو عبد الله محمد بن عیسی بن یوسف دمیاطی شافعی (خ) وفاتش ۶ شعبان سنه ۱۱۷۹ (دمیاط ناحیه‌ئی است در مصر) ۱۳۳- سید محمد بن محمد حسینی بلیدی (س) (منسوب ببلیده بتصغیر که قریه‌ئی است در مصر) ۱۳۴- ابو عبد الله محمد بن محمد بن محمد اندلسی (خ) ۱۳۵- ابو عبد الله محمد بن محمد بن محمد بن موسی شرفی فاسی (خ) ۱۳۶- محمد بن مسعود طرنباطی فاسی ۱۳۷- محمد بن مصطفی بن احمد بن برکات طنطاوی (س) (این شیخ برادرزاده شیخ عبد الوهاب طنطاوی بوده) ۱۳۸- محمد بن منصور حسنی محلی (س) ۱۳۹- محمد سعید سمان دمشقی (خ) ۱۴۰- محمد سعید سنبل مکی (خ) ۱۴۱- محمد سعید بن امین الدین مکی (س) ۱۴۲- محمد سعید بن عبد الله سویدی بغدادی عباسی؛ چنانکه نص «فهرس الفهارس ۱: ۴۰۶» است و ما؛ در (ص ۱۵۵) که احوال این شیخ محمد سعید را نوشتیم، گفتیم که شیخ محمد سعید از سید محمد مرتضی اجازت گرفته، و آن مانند باقی احوال شیخ محمد-

ص: ۱۹۴

سعید منقول از «المسک الاذفر» بود، و احتمال تجازی هر دو نفر از یکدیگر دارد ۱۴۳- محمد فاخر بن محمد یحیی زائر تخلص إله آبادی عباسی (س) ۱۴۴- مساوی بن ابراهیم حبشیری (س) ۱۴۵- سید مشهور بن مستریح أهدل حسینی (س) ۱۴۶- مصطفی بن احمد سنداوی (س) ۱۴۷- مصطفی بن عبد السلام منزلی (س) ۱۴۸- مصطفی بن عبد الفتاح نابلسی حنفی (س).

[ن] ۱۴۹- نور الحق بن عبد الله حسنی نزیل مکه (س).

[و] ۱۵۰- شیخ ولی الله بن عبد الرحیم محدث عمری دهلوی صاحب کتاب «حجة الله البالغه» (س) تولدش ۴ شوال سنه ۱۱۱۴، وفاتش سنه ۱۱۷۶.

و هم چنین چندین نفر از بزرگان در نزد او درس خوانده، یا اجازت روایت از وی دارند که اینک أسماء آنها بدون وضع علامت معموله در آخر آنها (چون تحقیق آن ممکن نبود) اینجا نوشته میشود:

[الف] ۱- شیخ ابراهیم رئیس (رمیس) زمزمی مکی ۲- ابن بدیر مقدسی شامی ۳- ابن سعد تلمسانی جزائری ۴- ابن عبد السلام ناصری درعی ۵- ابن قدور، زرهونی ۶- أبو رأس المعسکری الجزائری، صاحب کتاب «السيف المنتضى» در اسانید شیخ مرتضی ۷- الشهاب احمد البربیر بیروتی ۸- الشهاب احمد دمنهوجی مصری ۹- شیخ احمد سجاعی ۱۰- الشهاب احمد عطار شامی ۱۱- احمد بن صالح عراقی ۱۲- أحمد بن عبد الرحمن طبولی طرابلسی ۱۳- أحمد بن عبد الکریم ۱۴- اسمعیل بن محمد سعید ابن محمد أمين سفر المدنی ۱۵- أولاد النفیس سلیمان بن أهدل ذکورا و اناثا ۱۶- أولاد غریانی که شیخ خودش بوده و در مشایخ او (بشماره ۱۰۸) گذشت.

[ب ج ح] ۱۷- بلقاسم بن علی ۱۸- بو طاهر نیزاوی فلالی ۱۹- أبو الامانة جبریل بن عمر سودانی ۲۰- حامد بن احمد عطار، که این احمد عطار در حرف الف مشایخ او بشماره ۶ گذشت ۲۱- حسونه قصری ۲۲- سید حسین شیخونی ۲۳- حمدون بن الحاج ۲۴- سید حمزة بن نقیب دمشقی ۲۵- حموده مقابسی جزائری.

[د ز س ش ص] ۲۶- داود قلعی مصری ۲۷- زین العابدین بن هاسم عراقی فاسی ۲۸- شیخ سلیمان اکراشی ۲۹- شنوانی مصری ۳۰-

ص: ۱۹۵

صالح فلالی مغربی.

[ع] ۳۱- عبد الحفیظ عجیمی قاضی مکه ۳۲- سلطان عبد الحمید خان عثمانی که در (ص ۱۴۱) گذشت ۳۳- عبد الرحمن کزبری ۳۴- عبد الرحمن بن حسن جبرتی مصری ۳۵- عبد العزیز بن حمزه مصطاعی مراکشی ۳۶- عبد القادر بن دح

راشدی الجزائرئی ۳۷- عبد القادر بن شبرون ۳۸- عبد اللطیف بن حمزه فتح ۳۹- عبد المولی دمیاطی حنفی مصری ۴۰- عبد الواحد فاسی ۴۱- عثمان بن محمود هزاری قادری بغدادی وفاتش سنه ۱۲۳۸ در مغرب ۴۲- عربی بن معطی بن صالح شرقی ۴۳- علی میلی مصری ۴۴- علی ونائی مصری ۴۵- علی بن محمد سعید سویدی، که در حرف میم مشایخ (شماره ۱۴۲) گذشت ۴۶- عمر آمدی دیار بکری ۴۷- أبو التوفیق عمر بن جبریل، که در حرف جیم (شماره ۱۹) گذشت ۴۸- عمر بن عبد الرسول عطار مکی ۴۹- عمر بن المؤدب شادلی تونسئی.

[م] ۵۰- الشمس محمد بخاری نابلسی شامی ۵۱- محمد بخاری بن ج ۵۲- محمد بنیس شارح «همزیه» ۵۳- محمد پاشا راغب وزیر اعظم ۵۴- محمد السنوسی الجزائرئی ۵۵- المعمر محمد المختار بن محمد بن علی بن عثمان المعطاوی الشهیر بدمراوی ساکن تازی ۵۶- محمد بن احمد بهی طندتائی مصری ۵۷- الشمس أبو الامداد محمد بن اسمعیل ربعی اشعری یمنی، چنانکه در «فهرس الفهارس ۱: ۴۰۸» نوشته ۵۸- محمد بن الجندوز المستغانمی الجزائرئی ۵۹- محمد بن حفیظ بن هاسم قادری فاسی طرمباطی شارح «ألفه» ۶۰- محمد بن حموده حسنی تونسئی الشهیر بصقار ۶۱- الشمس محمد بن خلیل بن محمد بن غلبون خولانی أندلسی طرابلسی ۶۲- محمد بن عبد الرحمن بصری مکناسی ۶۳- محمد بن مصطفی عشائی مصری ۶۴- شیخ محمد سعید سویدی، که در (ص ۱۵۴) گذشت، و نیز در ضمن مشایخ و اساتید (بشماره ۱۴۲) ذکر شد ۶۵- شیخ مصطفی دهنی ۶۶- سید مصطفی طائی ۶۷- سید مصطفی بن عبد القادر الراشدی الجزائرئی ۶۸- مهیرز المکناسی.

[ن و] ۶۹- النهامی بن عبد الله علوی ۷۰- وجیه أهدل، که در «فهرس الفهارس ۱: ۴۰۰» ذکر شده ۷۱- وجیه کزبری شامی.

ص: ۱۹۶

این شاگردان و روات از صاحب عنوان که عده آنها زیاده بر هفتاد نفر میشود، چنانکه مکرر اشاره کرده‌ایم مستخرج از «فهرس الفهارس» و بعضی از مواضع متفرقه «تاج العروس» و غیره است. و با ملاحظه عده آنها با عده اساتید و مشایخ و عده تألیفات و سایر احوال و اخلاق وی؛ بلندی مقام او در علماء اسلام بخوبی واضح میشود، لیکن با این همه چنانکه در بسیاری دیگر از بزرگان نیز دیده میشود، هماره در رنج و آزار حساد بوده و دعائی که در دیباچه «نصاب» برای أبو نصر ناظم آن شده درباره این سید جلیل بعمل آمده؛

در «فهرس الفهارس ۱: ۴۱۲» فرماید: بعضی از معاصرین وی را حسد بجائی رسید که درباره «شرح قاموس» این اشعار را گفته:

أقول لشارح القاموس لما	أتی فیه بشبه الفارسیة
لقد شبهت مجد الدین قوسا	فأحدث فیه شبه الفارسیه
فلیتک أن تكون امام نحو	فتحسن ما بمتن الاجرومیة

و مسند معمر ابو محمد عبد الكبير بن مجدوب در جواب این اشعار فرموده:

أقول لشارح القاموس لما

أتى فيه بعقيان و در

بنيت وقاية للدين قوسا

وقاك الله من سوء و ضر

انتهی.

و مقصود از قوس در این کلمات هر دو هلالی میباشد که وی در «تاج العروس» آنها را در طرفین عبارات متن قرار داده و بدانها متن و شرح از یکدیگر متمایز شده، و از این جا معلوم میشود که وی خود این علامت را برای امتیاز قرار داده، و احتمال اینکه خود بعلامتی دیگر تعیین نموده و دیگران در موقع استنساخ تغییر داده‌اند؛ باطل خواهد بود.

و بالاخره، بعضی دیگر، برعکس فرقه اول بعلو مقام و مرتبه او اذعان نموده تا آنجا که وی را مجدد سرمائه دوازدهم نوشته‌اند، و در «فهرس الفهارس ۱: ۴۱۲» فرماید که: شهاب مرجانی در «وفیات الاسلاف» و صاحب «عون الودود» بر «سنن ابی داود» صاحب ترجمه را از مجددین محدثین بر سرمائه دوازدهم شمرده‌اند و شاگرد او بربری

ص: ۱۹۷

بیروتی در کتاب «عقود الجمان» در کسیکه نامیده شده بسلیمان؛ نیز وی را بدین سمت توصیف نموده، و بجان من قسم که وی هرآینه سزاوار بدان میباشد زیرا که اغلب شروط تجدید در او متوفر بوده انتهی.

و ما، در همین سال در احوال آقا محمد باقر بهیانی مقصود از مجدد در سر هر مائه را بیان خواهیم کرد.

اینک سلسله سند بعضی از مشایخ او را تا بعضی از معاریف در اینجا ذکر میکنیم و چنین گوئیم که:

عبد الخالق مزجاجی (شماره ۵۸) روایت میکند از چند نفر: ۱- شیخ عبد الفتاح ابن اسمعیل خاص سراج حنفی، از پدرش ابو الفداء اسمعیل خاص ابن عبد الفتاح، از پدرش فخر الدین عبد الفتاح بن صدیق بن محمد خاص؛ و عمش شیخ عبد الرحیم بن صدیق، از شرف الدین ابو الفداء اسمعیل بن محمد خاص؛ و پسران عم دیگرشان: وجیه الدین ابو بکر و جمال الدین ابو عبد الله محمد؛ فرزندان صدیق بن محمد خاص، از سه نفر برادران:

رضی الدین أبو محمد صدیق، و شیخ شجاع الدین ابو حفص عمر، و شیخ نور الدین ابو عمرو عثمان. هر سه نفر از پدرشان جمال الدین محمد بن صدیق بن ابراهیم خاص سراج حنفی مزجاجی زبیدی، از شیخ شرف الدین عبد العلیم بن اقبال قریتی

(منسوب به قرینتا بتحریرک و تشدید یاء تحتانی که شهری است در فلسطین) حنفی زبیدی، از شیخ زین الدین ابو العباس احمد بن عبد اللطیف شرحی (شرح شهره است بساحل یمن) حنفی زبیدی، از شیخ مجد الدین فیروزآبادی صاحب «قاموس»، و این سند مسلسل بحنفیه و زبیدیین است.

۲- شیخ علاء الدین که پدر ابو عبد الله محمد شیخ دیگر او بوده.

۳- سید عماد الدین یحیی بن عمر بن عبد القادر حرار (یعنی ابریشم باف مانند حریری) حسینی زبیدی، از شیخ أبو البقاء (یا ابو الاسرار) حسن بن علی بن یحیی حنفی مکی عجمی، از چند نفر: (۱) شیخ عبد الرحیم بن صدیق مذکور. (۲) ابو الوفاء احمد بن محمد بن عجیل (این کلمه تصغیر عجل است) عجیلی شافعی صوفی یمنی از اولاد احمد بن موسی بن علی بن عمر ملقب بعجیل بن حامد بن زرنق بن ولید بن محمد بن حامد بن معزب معزبی از طایفه بنی عک، که این احمد از شیخ شهاب الدین سهروردی خرقة پوشیده، و ابو الوفاء روایت

ص: ۱۹۸

میکند از امام یحیی بن مکرم بن محب الدین محمد بن محمد بن احمد طبری، از شیخ جلال الدین سیوطی، از ۱۲ نفر: ۱- تقی محمد بن فهد، ۲- برادرش ولی الدین ابو الفتح عطیه، و دو فرزندش: ۳- فخر الدین أبو بکر؛ و ۴- حافظ نجم الدین عمر، ۵- سید اسمعیل بن ابو بکر زبیدی، ۶- فخر ابو بکر بن محمد بن ابراهیم مرشدی، ۷- امین الدین سالم بن ضیاء محمد بن محمد بن سالم قرشی مکی، ۸- علم الدین شاکر بن عبد الغنی بن جیعان، ۹- محب محمد بن علی بن محمد معروف بابن الالواحی، ۱۰- رضی الدین أبو حامد محمد بن ظهیره مکی و ۱۱- برادرش ولی الدین، ۱۲- محمد بن مقبل حلبی؛ هر دوازده نفر از صاحب «قاموس».

و بعلاوه، ابن فهد روایت میکند از ابن حجر؛ که از صاحب «قاموس» روایت میکند، و از جمال الدین أبو عبد الله محمد بن ابو بکر بن محمد بن صالح همدانی معروف بابن خیاط تفری جیلی.

و شیخ عمر بن أحمد بن ابو بکر (شماره ۹۴) روایت میکند از دائیش عبد الله بن سالم بصری.

و محمد بن اسحق بن امیر المؤمنین (شماره ۱۱۱) نیز روایت میکند از عبد الله مذکور.

و ابو عبد الله ابن طیب (شماره ۱۲۵) روایت میکند از حسن بن علی عجمی که ذکر شد.

و ابو عبد الله منور (شماره ۱۲۷) روایت میکند از شیخ ابو عبد البر محمد بن محمد مرابط دلائی.

و أبو عبد الله مزجاجی (شماره ۱۲۹) روایت میکند از پدرش علاء الدین، از برادرش عقیف الدین عبد الله بن عبد الباقي، از شیخ عبد الهادی بن عبد الجبار بن موسی بن جنید قرشی، از شیخ برهان الدین ابراهیم بن محمد بن جعمان، از شیخ شریف

طاهر بن حسین أهدل^{۲۱}، از شیخ وجیه الدین عبد الرحمن بن علی بن دبیع شیبانی زبیدی، از حافظ سخاوی؛ از ابن خیاط مذکور در سابق؛ و از ابن حجر.

(۱) أهدل: آن‌که لبش پائین آمده باشد.

ص: ۱۹۹

و دبیع بر وزن حیدر، لقب علی بن یوسف بن احمد بن عمر بن عبد الرحمن بن علی ابن عمر بن یحیی بن مالک بن حرام بن عمرو بن مالک مطرف بن شریک بن عمرو بن قیس بن شراحیل بن همام بن مرة بن ذهل بن شیبان؛ و معنی آن بلغت نوبی؛ سفید است.

و جعمان بر وزن سبحان، فرزند یحیی بن عمرو بن محمد بن احمد بن علی؛ و بطن بزرگی است از صریف بن ذوال بن شبوه، که آن صریف پدر قبیلہ‌ئی است از عک در یمن و خود جعمان؛ پدر خانواده بزرگی است در یمن که فقهاء و محدثین بسیاری از آنها بهم رسیده و آنها را بنی جعمان گویند. و صاحب عنوان «صحیح بخاری» را مسلسلًا از آنها روایت کرده.

و از جمله آنها رئیس زبید و قاضی آن، امام محدث اسحق بن محمد بن ابراهیم بن ابو القاسم بن اسحق بن ابراهیم بن ابو القاسم بن ابراهیم بن ابو القاسم بن عبد الله بن جعمان است که در سنه ۱۰۱۴ در زبید متولد شده و از پدر خود و پسر عمش طیب بن ابو القاسم اخذ نموده و در زبید چندین بار «صحیح بخاری» را بر دیگران خوانده و آنرا کرارا پیاپی رسانیده و مشایخ بسیاری با او اجازه داده‌اند، و در حرمین شریفین چندین نفر مانند: شیخ ابراهیم کردی و عیسی جعفری و محمد بن رسول برزنجی و غیره از او استماع حدیث نموده‌اند، و پس از مدت ۶۲ سال عمر در سنه ۱۰۷۶ در زبید وفات کرده. و برزنج بر وزن فرزند، شهری است از نواحی آران آذربایگان.

و فرزندش شهاب الدین ابو العباس احمد، که قاضی زبید و محدث آن بوده و از پدر خود روایت کرده، و از وی شیوخ مشایخ صاحب عنوان؛ چون: سید یحیی بن عمر که در طبقه مشایخ وی بوده و شیخ مصطفی بن فتح الله حموی در سنه ۱۰۹۴ و غیر آنها روایت نموده‌اند.

و نیز علاء الدین مزجاجی مذکور روایت میکند از شیخ اسمعیل بن عبد الفتاح خاص، که در (شماره ۵۸ ص ۱۹۷) ذکر شد.

و ابو عبد الله شرفی (شماره ۱۳۵) روایت میکند از (۱) شیخ ابو عبد الله محمد ابن أحمد مناوی، و (۲) ابو عبد الله محمد بن احمد شاذلی، و (۳) ابو العباس احمد بن علی و جاری اندلسی؛ هر سه از شیخ ابو عبد الله محمد صغیر بن ابو زید عبد الرحمن بن امام

^{۲۱} (۱) أهدل: آن‌که لبش پائین آمده باشد.

ص: ۲۰۰

عبد القادر فاسی، از امام أبو زید محمد بن احمد فاسی، از أبو عبد الله محمد بن قاسم مشهور بقصار غرناطی قیسی، از ابو عبد الله محمد یسینتی، از ابو عبد الله محمد بن غازی مکناسی، از دو نفر: ۱- حافظ سخاوی، و ۲- شیخ الاسلام زکریا؛ هر دو از ابن حجر مذکور در سابق. و نیز یسینتی روایت میکند از ابو عبد الله محمد حطاب، از سخاوی.

و منیه بکسر، اسم چندین دیه در مصر است که هرکدام بکلماتی اضافه میشود، و نسبت بهمه منیاوی است، از آن جمله: منیه أبو الخصب در کنار رود نیل بصعید بالا، ولی نسبت بآن مناوی بضم است. و شاید این مناوی مذکور منسوب بآن باشد.

و سقاط (شماره ۹۱) روایت میکند از پدرش.

و محمد بن عیسی (شماره ۱۳۲) روایت میکند از ابو عبد الله محمد بن محمد بن محمد دمیاطی.

و تقیطهئی (شماره ۵۱) روایت میکند از ابو الحسن علی بن محمد عقدی، و شاهین منصور بن عامر ارمناوی حنفیین. و عقد چوورد، و نیز بفتح و سکون، جائی است میان بصره و ضریه، و شاید این شخص منسوب بدان باشد.

و اما سلسله روایت از وی تا معاصرین پس برای نمونه، معدودی از آنرا اینجا آورده و گوئیم که بناء بمرقومات «فهرس الفهارس ۱: ۴۱۱» روایت میکند از عمر آمدی دیار بکری، و عبد الرحمن کربزی، و عبد اللطیف بن حمزه (که هر سه در جزو شاگردان و روات صاحب عنوان نوشته شدند): عبد الله سکری. و از او: سید محمد عبد الحی ادیسی حسنی کتانی مؤلف «فهرس الفهارس».

و نیز روایت میکند از حامد عطار (که نیز در جزو شاگردان و روات نوشته شد): نصر الله جیلی و سعید حبال. و از هر دو: سید محمد عبد الحی مرقوم.

و نیز روایت میکند از محمد بن احمد بن یوسف طندتائی (مذکور در جزو شاگردان و روات): الشهاب احمد الجمل نهیطی مصری. و از او: سید محمد - عبد الحی مرقوم.

و نیز روایت میکند از عبد الحفیظ عجیمی (که جزو مذکورین گذشت): شیخ نور الحسنین بن محمد حیدر انصاری حیدرآبادی. و از او سید محمد عبد الحی مرقوم.

ص: ۲۰۱

و روایت میکند از سید محمد عبد الحی مرقوم، آقای روضاتی مؤلف کتاب «جامع الانساب» چنانکه در مقدمه جلد اول کتاب مذکور (در ص ۸۰) فرموده.

بالاخره؛ این فاضل بزرگوار؛ پس از گذراندن عمری در علم و عمل و ریاست و شهرت، در اواخر عمر از مردم کناره گرفت و کمتر از خانه بیرون می‌آمد و ترک درس و إقراء را نمود؛ تا در این سال طاعون عمومی در قاهره واقع شد، و او پس از نماز روز آدینه در مسجد کردی برابر خانه خود بدان مبتلا گردید. پس او را بخانه آوردند، و همان شب زبانش بند آمد، و روز یکشنبه در ماه شعبان المعظم این سال؛ مطابق (حمل - ثور) ماه برجی وفات کرد، و از شدت طاعون در آن روز کسی ملتفت مردن او نشد؛

پس از آن جنازه او را برداشته و در مقبره ستی نفیسه در قبری که برای خود آماده کرده بود دفن کردند، و او بلا عقب درگذشت، و هیچ فرزندی پسر و دختر بجا نهد.

و ابن ستی نفیسه دختر حسن الامیر بن زید بن الامام حسن المجتبی علیه السلام است، که در سنه ۱۴۵ متولد شده، و پس از مدت ۶۳ سال قمری عمر در سنه ۲۰۸ وفات کرده، و قبرش در قاهره معروف است، و برخی ابن نفیسه مدفون در مصر را دختر زید بن الامام حسن علیه السلام گفته‌اند، که عمه نفیسه مذکوره بشود، و در «عمدة الطالب: ۵۵» این را درست دانسته، و در «تحفة الاحباب و بغیة الطلاب: ۱۲۲» نوشته که قبر صاحب عنوان در فضاء مسجد مشهور بسیده رقیه دختر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میباشد، و در (ص ۱۲۱ و چند صفحه بعد) شرحی در متن و پاورقی‌های آن نوشته، بخلاصه این‌که در قاهره مشهدی است که از قدیم تاکنون مشهور بسیده رقیه دختر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که عبد الرحمن کنخدا در سنه ۱۱۷۵ بقعه آنرا تجدید نموده، و در ایام خدیو عباس پاشا عمارت و مسجدی بر آن بناء کردند و بعد از آن مسجد را وسعت دادند و سید محمد مرتضی در طرف قبلی آن مسجد، زاویه‌ئی برای قبر زوجه خود سیده أم الفضل زبیده (که قبل از وی؛ چنان‌که در پاورقی (ص ۱۲۳) نوشته در سنه ۱۱۹۶ وفات کرده)؛ بناء نموده، و قبر سید محمد مرتضی برطرف راست کسی است که داخل زاویه شود در پهلوی قبر زوجه مذکوره‌اش، و خود پرده‌ها و فرش‌هایی برای آن تهیه نموده، و در «تحفة الاحباب» مذکور (ص ۱۲۳) فرماید: آن زاویه تاکنون باقی و برقرار است، و

ص: ۲۰۲

نسبت این قبر بسیده رقیه بنت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام محل بحث و نظر میباشد، و اگر آن از مشاهدی نباشد که در خواب دیده میشود؛ پس همانا بناء بر آنچه ابن زیات روایت میکند، آن از سیده رقیه دختر حضرت امام علی بن موسی الرضاء علیه السلام است، و نظر بأدله کثیره؛ این قول مورد تصویب باحث در این امور قرار گرفته، انتهى.

و در (ص ۱۲۲) تصریح کرده که تربت سیده رقیه قریب بمشهد نفیسی است که مخصوصا این عبارت، تعدد مشهد رقیه و مشهد نفیسه را میرساند.

* (۱۰۲- تولد مرحوم سید حسن ۳۳ دلداری - ره) *

وی فرزند مرحوم سید دلداری علی ۳۲ هندی (ره) است که در ۱۲۳۵ بیاید، و خود از بزرگان علماء مشاهیر و فقهاء نحاریر است، که در بیست و یکم ماه ذی القعدة الحرام این سال؛ چنان‌که در «احسن الودیعه ۱: ۱۱» و «الکرام البررة: ۳۲۵» نوشته

مطابق (... اسد ماه برجی در لکنهو متولد شده، و در نزد پدر بزرگوار و برادر بزرگ خود سید محمد که در (ص ۹۲) گذشت درس خوانده، و کتب چندی تألیف کرده بدین قرار:

اول: کتاب «الباقیات الصالحات» در علم کلام و اصول دین. دویم: کتاب «تذکرۃ الشیوخ و الشبان» در مواعظ. سیم: «حواشی بر تحریر اقلیدس». چهارم: «رساله‌ئی در احکام أموات». پنجم: «رساله‌ئی در تجوید». ششم: «رساله‌ئی در تحقیق کلمه انشاء الله» هفتم: کتاب «رشحه فیض» نیز در تجوید، چنان‌که در «احسن الودیعہ» آنرا با پنجم ذکر کرده، و در «الکرام» آنها هر دو را یک کتاب دانسته.

و آخر پس از مدت پنجاه و چهار سال و ده ماه قمری و بیست روز عمر در پنج‌شنبه یازدهم ماه شوال المکرم سنه هزار و دویمت و شصت؛ مطابق ۲ عقرب ماه برجی وفات کرد، و در حسینیه پدرش پهلوی قبر برادرش سید مهدی دفن شد، و این دو بیت را در تاریخ او گفته‌اند.

در خلد برین رفت بگلگشت چمن

سید حسن آن مفخر عباد زمن

سردار جوانان جنان است حسن

معنی حدیث از سر إلهام بخوان:

در اینجا باید سر إلهام که الف و در عدد یکی است بر مصراع اخیر افزوده شود.

ص: ۲۰۳

از صاحب عنوان فرزندان بازماند؛ یکی: سید حسن مثنی (۳۴) و دیگر: سید مهنا (۳۴) و دیگری: دختری که وی را سید مرتضی فرزند عمش سید محمد تزویج کرد.

* (۱۰۳- وفات میرزا ابو الفتح کلنبوی) *

وی از علماء اهل سنت بوده که در «معجم المطبوعات: ۱۵۶۵» شرح احوالش نوشته بخلاصه اینکه او تألیفات چندی دارد.

اول: «حاشیه بر کتاب میزان الادب» تألیف محمد تبریزی که آن شرحی است بر «آداب البحت» قاضی عضد ایچی. دویم: «شرح ایساغوجی» انتھی.

* (۱۰۴- وفات دبیر شاعر هندی) *

وی منشی ترائن بن منشی رام بن جسونت، شاگرد سراج الدین آرزو (متوفی در سنه ۱۱۶۹) و خود از شعراء بوده، و در این سال وفات نموده؛ چنانکه در «الذریعه ۹: ۳۲۰» فرموده، و دبیر دیگری در ۱۲۹۲ بیاید.

* (۱۰۵- تولد مرحوم سید حیدر ۳۸ کاظمینی - ره) *

وی فرزند مرحوم سید ابراهیم عطار ۳۷ بن سید محمد ۳۶ بن سید علی ۳۵ بن سید سیف الدین ۳۴ بن رضاء الدین ۳۳ بن سیف الدین ۳۲ بن رمیته ۳۱ بن رضاء الدین ۳۰ بن محمد علی ۲۹ بن عطیفه ۲۸ بن رضاء الدین ۲۷ بن علاء الدین ۲۶ بن مرتضی ۲۵ ابن محمد ۲۴ بن الامیر عز الدین ابو شقرا حمیضه ۲۳ بن نجم الدین أبو نمی الاول محمد ۲۲ امیر مکه بن ابو محمد سعد الدین حسن ۲۱ بن علی ۲۰ بن ابو عزیز قتاده ۱۹ بن ادريس ۱۸ بن مطاعن ۱۷ بن عبد الکریم ۱۶ بن عیسی ۱۵ بن حسین ۱۴ بن ابو عبد الله سلیمان ۱۳ بن علی ۱۲ (معروف باین السلیمه) بن ابو محمد عبد الله القود ۱۱ بن أبو جعفر محمد ۱۰ معروف بتغلب بن أبو محمد عبد الله الاکبر ۹ بن ابو جعفر محمد الاکبر الثائر الحرانی ۸ ابن ابو عمر الثانی الابرسی ۷ بن ابو محمد عبد الله الرضی ۶ بن ابو الحسن (ابو عبد الله خ) موسی الجون ۵ بن أبو محمد عبد الله المحض ۴ بن الحسن المثنی ۳ علیه السلام است.

حضرت حسن المثنی ۳ علیه السلام در (ص ۳۰) گذشت. فرزندش حضرت عبد الله - المحض ۴ علیه السلام در ۱۰ ذی الحجه سنه ۱۴۵ شهید شده و در کوفه دفن است، و فرزندان چندی داشته؛ یکی: حضرت محمد نفس زکیه ۵ که در ۱۲۸۶ بیاید، و دیگر:

ص: ۲۰۴

حضرت موسی الجون ۵ که اینجا ذکر شد، و او در سویقه وفات کرده. نواده اش جناب موسی الثانی ۷ که کنیه او را ابو الحسن نیز نوشته اند در سنه ۲۵۶ شهید شده. و قتاده ۱۹ در سنه ۶۱۸ وفات کرده. نواده اش حسن ۲۱، وفاتش سنه ۶۵۱. فرزندش محمد ۲۲ امیر مکه بوده، وفاتش سنه ۷۰۱. فرزندش حمیضه ۲۳، وفاتش سنه ۷۲۰.

سید محمد ۳۶ از علماء و اجلاء و معروف به عطار بوده، زیرا که در بازار عطاران بغداد سکونت داشته، وفاتش در همانجا سنه ۱۱۷۱ قبرش در کاظمین (ع).

فرزندش سید ابراهیم ۳۷ ادیب و شاعر بوده که در (ص ۱۷۹) نوشتیم برای سید مرتضی بروجردی مرثیه گفته، و خود ذرمه شعبان سنه ۱۲۳۰ وفات نموده، چنانکه در مقدمه کتاب «عمدة الزائر» فرزندش صاحب عنوان که اینک بیاید نوشته.

فرزندش سید حیدر ۳۸ صاحب عنوان از معاریف علماء کاظمین (ع) بوده، و شرح احوالش در مجله مبارکه «المشرد: سال ۲ جزء ۸» صادره (در ع ۱ - ۱۳۴۶ ص ۳۰۲) و «احسن الودیعه ۱: ۲۱» و «الکرام البررة: ۴۴۷» نوشته و از آنها چنین برآید که وی در این سال متولد شده، و در نزد چندین نفر از علما از آن جمله شیخ جعفر نجفی درس خوانده، اگرچه در مجله گوید که: وی نزد سید بحر العلوم هم درس خوانده، لیکن با تاریخ وفات بحر العلوم که سید حیدر در آن وقت هفت ساله بوده نمی سازد.

بهرحال؛ سید حیدر تألیفاتی دارد. اول: کتاب «البارقة الحیدریه» در نقض مبرمات کشفیه و رد طریقه شیخیه، انجام تألیف آن سنه ۱۲۵۵، و همانا وی چنانکه در «احسن الودیعه ۱: ۲۲» نوشته از نخست اعتقادی عظیم بشیخ احمد احسانی داشته و رساله‌ئی در رفع شبهاتی که بوی وارد آورده بودند تألیف کرده که اینک ذکر میکنیم، و بعد از چندی از این عقیده برگشت و این کتاب را در رد او نوشت. دویم: همین «رساله رد شیخ احمد». سیم: کتاب «العقائد الحیدریه» در حکمت نبویه. چهارم: کتاب «عمده - الزائر و عدة المسافر» در ادعیه و زیارات، انجام تألیف آن ۳ ع ۱ سنه ۱۲۳۳. پنجم: کتاب «المجالس الحیدریه» در تعزیت حسینیه، تألیف آن سنه ۱۲۵۷. ششم: مجموعه‌ئی در جمله‌ئی از حکم و مواعظ مفیده و نوادر لطیفه و حکایات ظریفه. هفتم: کتاب «النفحة - القدسیه» در أجوبه حیدریه که در جواب شاهزاده هلاکو میرزا (که در ۱۲۷۱ بیاید)

ص: ۲۰۵

در مسئله ربوبیت و محل اهل عصمت در آن حضرت در سنه ۱۲۶۰ تألیف کرده. هشتم:

ایضا کتاب «النفحة القدسیه» در جواب میرزا احمد بن میرزا محمد شفیع اصفهانی نزیل محلات، تألیف آن سنه ۱۲۶۲. نهم: رساله‌ئی دیگر غیر از رساله رد شیخ احمد که نوشتیم و آنرا در سنه ۱۲۴۶ تألیف کرده؛ چنانکه در مقدمه «عمده الزائر» فرموده. دهم:

«حواشی بر کتاب تحقیق» تألیف عمش سید احمد که در ۱۲۱۵ بیاید.

بالاخره، سید حیدر پس از شصت سال قمری عمر در سنه هزار و دویست و شصت و پنج وفات کرد و در کاظمین بر در روضه مطهره نزدیک قبر شیخ مفید (ره) دفن شد.

و وی را از دختر عمش سید احمد ۳۷ هفت نفر پسر بوده (که از اعقاب آنها طایفه بزرگی در عراق عرب تشکیل شده و همه را بنسبت او آل سید حیدر می‌خوانند) بدین قرار:

اول. سید احمد ۳۹ که در ۱۲۲۲ بیاید. دویم: سید ابراهیم ۳۹ که در ۱۲۵۰ بیاید.

سیم: سید باقر ۳۹ که در ۱۲۹۰ بیاید. چهارم: سید جواد ۳۹ که عالمی با تقوی بوده و در سنه ۱۳۲۱ وفات نموده، و چهار پسر بنام سید صادق ۴۰ و سید صالح ۴۰ و سید عبد الحسین ۴۰ و سید محسن ۴۰ داشته. پنجم: سید عبد الرسول ۳۹ وفاتش ذی القعدة سنه ۱۳۲۲؛ و او را یک فرزند بوده که نام او را در مآخذ مذکوره نوشته‌اند. ششم: سید عبد الله ۳۹ هفتم: سید حسن ۳۹ که در جوانی قبل از تزویج وفات کرده.

* (۱۰۶- وفات مرحوم سید صادق فحام ۳۰- ره) *

وی مرحوم سید ابو احمد ۳۰ بن سید محمد ۲۹ بن سید حسن ۲۸ بن سید هشام ۲۷ بن سید عبد الله ۲۶ بن سید هاشم ۲۵ بن سید عبد الله ۲۴ بن سید هاشم ۲۳ بن سید عبد الله ۲۲ بن سید هاشم ۲۱ بن سید قاسم ۲۰ بن سید شمس الدین سنان

۱۹ بن سید عبد الوهاب قاضی ۱۸ بن سید نمیله قاضی ۱۷ بن سید محمد قاضی ۱۶ بن امیر ابراهیم ۱۵ قاضی مدینه بن امیر عبد الوهاب ۱۴ قاضی مدینه بن امیر أبو عمارة حمزة المهني الاکبر ۱۳ بن أبو هاشم داود ۱۲ بن ابو احمد قاسم ۱۱ بن ابو علی عبید الله ۱۰ بن ابو القاسم طاهر ۹ بن ابو الحسين یحیی النسابة ۸ بن أبو محمد حسن ۷ بن جعفر الحجة ۶ بن عبید الله - الاعرج ۵ علیه السلام است؛ چنان که در مجله مبارکه «المرشد: جزء ۱ از سال ۳» نوشته، و در «الذریعه ۳: ۳۲۰» وی را فرزند سید علی بن حسن بن هاشم نوشته.

ص: ۲۰۶

بهرحال حضرت عبید الله الاعرج ۵ در (ص ۱۹۳) گذشت، و آنجا باز نمودیم که یکی از فرزندان او جناب جعفر الحجه ۶ علیه السلام است؛ که در این سال بیاید، اینک گوئیم که:

جناب جعفر الحجة از سادات بزرگوار و رواة اخبار و از کبار ائمه زیدیه بوده، تا آنجا که آن طایفه وی را (حجت آل محمد) گفته‌اند و از این رو بدین کلمه مشهور شده، و وی بطوری که در «عمدة الطالب: ۳۲۳» نوشته از دو مرد: حسن ۷ و حسین ۷ عقب باز نهاد، که ما حسین ۷ را در ۱۲۷۷ می‌آوریم، و در اینجا درباره حسن گوئیم که او مردی با منزلت و جواد بوده و در سنه ۲۲۱ وفات نموده.

فرزندش حضرت یحیی النسابة ۸ از عظماء علماء و محدثین امامیه است، و نخستین کسی است که «کتابی در أنساب آل أبو طالب» علیهم السلام نوشته، تولدش سنه ۲۱۴ مدت عمرش ۶۳ سال وفاتش سنه ۲۷۷.

فرزندش طاهر ۹ از محدثین بزرگ و رجال مشهور عصر خود بوده؛ و از آن رو اولاد برادرانش را همه بنام او ابن أخی طاهر می‌خوانده‌اند.

فرزندش عبید الله ۱۰ امارت مدینه و نقابت آنرا داشته، و سالها در أعقاب او باقی بوده، و امیر عبد الوهاب ۱۴ قاضی مدینه و أعقاب وی تا چندین پشت قاضی آنجا بوده‌اند، و یک شعبه از اعقاب وی که أجداد صاحب عنوان باشند در قریه الحصین بصیغه تصغیر حصن که از دیهات حله و در حدود ده میل بطرف جنوب آن افتاده سکونت داشته‌اند، و در مجله مبارکه «المرشد: سال ۳ جزء ۱» کلمه الحصین را تشکیلی غریب نموده که بهیچ وزنی از أوزان عربی درست نمی‌آید، یعنی آنرا بفتح همزه و کسر لام و سکون حاء و فتح صاد و سکون یاء و ضم نون نوشته، در صورتی که در «تاج العروس» و «اقراب الموارد» و «معجم البلدان» آنرا بهمین وزن معروف مصغر تشکیل نموده‌اند، و ظاهراً تشکیلی که در «المرشد» نوشته مطابق تلفظ معمولی امروزی اهل عراق عرب است.

در مجله مرقومه فرماید که: وقتی یکی از سادات أجداد صاحب عنوان با دزدان چندی دچار شده و برای دفاع عصای خود را آتش زده و با آن جد آنها حمله نمود تا عصای او سوخته و زغال شد و از این رو اولادش را آل فحام گفتند، و از اینجا یک خانواده از آل -

ص: ۲۰۷

أعرج جدا شده.

مرحوم سید صادق صاحب عنوان از علماء و ادباء بزرگ عصر خویش بوده و شعر هم می‌گفته. و او در سنه ۱۱۴۵؛ مطابق سال (۱۱۱۰-۱۱۱۱) شمسی در الحصین متولد شده و در میان طایفه خود نشو و نما نموده، و از بعضی از آنها فنون قرائت و کتابت را یاد گرفت و بعد از چندی بنجف رفت، و آنجا خدمت جماعتی از علماء و فقهاء و ادباء و شعراء رسید، و تحصیلات خود را تکمیل کرد تا خود از علماء و ادباء بزرگوار گردید، و چندین کتاب منظوم و منثور برشته تألیف کشید. اول: «دیوان اشعار» که یک قسمت آن بنام «إخوانیات» است، و در آن مراسلات و مکاتبات شعریه فیما بین خود و شعراء و ادباء را جمع کرده. دوم: «شرح شواهد» کتاب شرح ابن هشام بر کتاب «قطر الندی و بل - الصدی» که آنهم تألیف خود ابن هشام است در نحو. سیم: «کتابی در تاریخ نجف» و این دو را در «احسن الودیعه ۱: ۴» نوشته، و اینک این چند شعر از او اینجا آورده شد:

فشأنها الحيلة و المكر

دنیاک لا تبرح غدارة

رب رماد تحته جمر

لا تتخذها موطناً لينا

فالاسد الغضبان يغتر

و لا يغرنك إبهاجها

مرحوم سید صادق با چندین نفر از شعراء و ادباء آن عصر معاشرت و مراجعت و مراسلت و مکاتبت داشته، مانند: شیخ احمد نحوی که در ۱۲۲۶ بیاید، و شیخ محمد رضا نحوی که در ۱۱۹۵ وفات کرده، و سید سلیمان حلی کبیر، و شیخ ملا کاظم أزری که هر دو در ۱۲۱۱ بیایند، و شیخ محمد علی أعسم که در ۱۲۳۳ بیاید، و شیخ مسلم بن عقیل که در ۱۲۳۰ وفات کرده.

سید صادق، در نزد سید محمد بروجردی که در ۱۲۰۴ گذشت درس خوانده، و سید بحر العلوم که در ۱۲۱۲؛ و شیخ جعفر نجفی که در ۱۲۲۸، و شیخ حضر شلال؛ که در ۱۲۵۵ بیایند؛ در نزد او درس خوانده‌اند. و در مجله مرقومه این هر سه نفر را نیز از اساتید او نوشته، و آن اشتباه است، چنان‌که در «دار السلام نوری ۲: ۳۹۲» نوشته که: سید

ص: ۲۰۸

بحر العلوم و شیخ جعفر هر دو در علوم ادبیه نزد سید صادق فحام درس خوانده‌اند، و هر دو برای حق تعلیم در ایام ریاستشان دست او را می‌بوسیده‌اند انتهی. و در «روضات:

۱۵۲» دارد که: شیخ جعفر نزد او درس خوانده و هم از او روایت میکند انتهی.

بالاخره، سید صادق پس از مدت شصت سال قمری عمر در این سال در نجف وفات کرده و هم آنجا دفن شد. و تاریخ وفات او در این سال نص مجله مرقومه است، و در «الذریعه ۳: ۳۲۰» در سنه ۱۲۰۴، و در «احسن الودیعہ ۱: ۴» در سنه ۱۲۰۹ نوشته‌اند، و جماعتی از شعراء برای او مرثیه‌ها گفتند، از آن جمله: شیخ مسلم مرقوم قصیده‌ئی گفته که در آخر آن ماده تاریخ را چنین آورده:

فذا حادث فیه یقول مؤرخ

أسیء الحدیث الیوم من رزء صادق

و او را فرزندانى بوده؛ یکی: سید احمد ۳۱ که در سنه ۱۲۷۴ وفات کرده، و دیگر سید محمد ۳۱ که از شعراء بوده و در اوائل مائه سیزدهم وفات نموده؛ چنان‌که در «اعیان الشیعه ۱: ۴۰۲» فرموده.

* (۱۰۷- تولد قاسم بیک شاعر آذربایجانى) *

وی فرزند علی بیک از قریه خضر استان قراباغ و متخلص به ذاکر بوده و در این سال در شهر شیشه متولد شده، و هم آنجا نشو و نما نموده، و اشعاری بزبان ترکی گفته که این مطلع از آن جمله است:

تو کولمش هر زمان زلف سیاهک مشگبولنمش

پیریشان لق گوروب باد صبادن تند خولنمش

و پس از مدت شصت و شش سال قمری عمر در سنه هزار و دویست و هفتاد و یک وفات کرده؛ چنان‌که در «دانشمندان آذربایجان: ۱۵۲» نوشته. و نواده‌اش ملا قاسم ذاکر ثانی در ۱۳۱۴ بیاید.

* (۱۰۸- وفات قدرت، شاعر دهلوی) *

وی شاه قدرت الله از شعراء هند است که دیوانی مرتب حاوی بیست هزار بیت، و نیز منظومه‌ئی دارد بنام «نتایج الامکار» و این دو بیت از او است:

ص: ۲۰۹

ز فیض نم چشم گریان ما

بود دامن فیض، دامان ما

گناهی که از خلق ناکرده ماند

قضا بسته؛ آن هم بدامان ما!

و او در این سال در مرشدآباد وفات کرد، چنان‌که در «ریحانة الادب ۳: ۲۸۰» نوشته

* (۱۰۹- وفات کازیری میشل ایتالیائی) * lehciM irisaC *

وی از جمله مستشرقین اروپا است که در سنه هزار و صد و بیست و یک، مطابق سال (۱۰۸۷-۱۰۸۸) شمسی متولد شده، و در رم زبان شامی و عربی و گلدانی را تحصیل کرده؛ و در سنه ۱۱۶۱ باسپانیا احضار و رئیس کتابخانه کتب عتیقه و قدیمه در اسکوریال گردید، و کتابی در «دائرة المعارف» عبری و اسپانیولی تألیف نموده که شامل فهرست کتب خطی عربی کتابخانه اسکوریال نیز می‌باشد. و پس از مدت هشتاد و چهار سال قمری عمر در این سال در مادرید وفات کرده؛ بناء بر آنچه در «گاه‌نامه ۱۳۱۰ ص ۱۲۵» تاریخ تولد و وفات او را در صدر عنوان ۱۷۱۰ و ۱۷۹۱ مسیحی نوشته، و پس از تطبیق با هجری قمری همان که نوشتیم میشود. و نیز شرح احوال او در «فرهنگ خاورشناسان:

۸۲» نوشته شده.

* (۱۱۰- تولد حاج سید کاظم رشتی کربلائی) *

وی فرزند سید قاسم حسینی حریری و خود از آجله علماء شیخیه، و در فنون فضائل و احاطه بر بسیاری از علوم در عصر خویش بغایت مهم و ممتاز بوده، و در ترویج مقصد و مرام شیخ احمد احسائی مساعی جمیله بظهور رسانیده، و در این طایفه صاحب مقامی منیع میباشد. شرح احوالش در «روضات الجنات: ۲۷» و «قصص العلماء: ۳۸ تا ۵۴» که بتفاریق نامی از او برده و چیزی درباره او نوشته؛ و بعضی دیگر از کتب که در نوشتن احوالش بدانها اشارت خواهد شد؛ ذکر شده، و از آنها همه چنین برآید که: وی در این سال؛ چنان‌که در «تاریخ سرتیپ» نوشته متولد شده، و در نزد علماء عصر خود درس خوانده تا بمقامات عالیه علمیه فائز گردید، و از میان همه اختصاصی تمام بمرحوم شیخ احمد احسائی بهم رسانید، و خدمت آن فقیه فاضل و حکیم کامل و عالم عامل را از جان و دل برگزید، و سال‌ها در نزد او درس خواند تا از أجل تلامذه و أخص خواص او بشمار آمد

ص: ۲۱۰

و تا او بمجلس درس حاضر نمیشد؛ شیخ شروع بدرس نمی‌فرمود، و در اواخر عمر شیخ که عنوان تکفیر او آشوبی در عراقین پیا کرد، صاحب عنوان از روی خلوص با او ایستادگی نمود، و هماره کلمات و ادله مخالفین او را رد می‌فرمود، و چیزی نگذشت که شیخ بسفر مکه رفت، و در مدینه وفات یافت. پس تبعه شیخ همگی وی را بجان و دل بریاست خود پذیرفتند و او بر آنها رئیسی مطاع گردید، و علماء مکفرین؛ وی را طرف کلمات خود قرار میدادند.

در «قصص العلماء: ۳۸» نوشته که: بعد از این‌که شهید ثالث شیخ احمد را تکفیر کرد و خبر بعثت عالیات رسید و شیخ نیز وفات کرده بود جمعی از آقا سید مهدی فرزند آقا سید علی کربلائی درخواست کردند که حاجی ملا محمد تقی شیخ را تکفیر کرده و اینک تکلیف ما با تابعین او چیست؟ و آقا سید مهدی از شدت تقوی فتوی نمی‌گفت. پس مجلسی فراهم کرد، و در آن شریف العلماء و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی و حاجی سید کاظم را احضار نمود، و آن دو نفر با حاجی سید کاظم مناظره نمودند و مواضعی چند از کتاب شیخ را ارائه دادند و گفتند که: ظاهر این عبائر کفر است. حاجی سید کاظم اذعان

نمود که ظواهر این عبارات کفر است، لیکن او ظواهر آنها را تأویل کرده و اینها را تأویلی است که آن تأویل مراد شیخ است! آنها گفتند که ما مأمور بتأویل نیستیم مگر در آیات قرآن و کلمات سبحان و أخبار آل عصمت صلوات الله علیهم، و الا هر کافری که بکلامی تکلم کند لا محاله تأویلی دارد! و بسید گفتند که: تو بنویس که ظاهر این عبارات کفر است، سید نوشت و مهر کرد. پس آقا سید مهدی اگرچه فتوی نمیگفت؛ لیکن بشهادت این دو عادل یعنی شریف العلماء و حاجی ملا محمد جعفر حکم بتکفیر شیخ نمود، و از آن پس بمسجد رفت و صریحا شیخ و تبعه او را تکفیر کرد.

و باز در «قصص: ۴۴» پس از ذکر اینکه شیخ احمد عادی بخوردن کندر برای قوت حافظه بود؛ نوشته که: متابعان او نیز کندر میخوردند، و شاگردش حاجی سید کاظم آنقدر کندر خورده بود که دندانهایش ریخته بود، زیرا که کندر بسیار گرم است، و حدیث نیز در مدح کندر خوردن وارد شده، بلکه در حدیث است قریب بدین مضمون که: هیچ پیغمبری مبعوث نشد مگر بر قائل بودن ببداء و اینکه در میراث او کندر

ص: ۲۱۱

بود انتهی.

حاجی سید کاظم بعد از وفات شیخ در عتبات عالیات در امکانه متفرقه یعنی بهرچند وقتی در جائی سکونت نمود، و در هریک مجلس درسی داشت، چنانکه در «الذریعه ۸: ۱۳۶» نوشته، و آخر در کربلاء توطن و آنجا نیز مجلس درسی برای خود فراهم کرد و بسیاری از وجوه علماء که بعضی هم از منکرین طریقه شیخیه بودند بدان مجلس حاضر میشدند، و او همواره کلمات شیخ را در مجلس درس بیان، و آنها را تشیید و ترویج می نمود، و کلمات مخالفین و منکرین را دفع می فرمود، و سدی سدید در برابر حمله علماء بتبعه و مریدان او بود، و در آن روزگار استیلاء علماء؛ شخصیت خیلی مهمی می خواست که بدین طور علنا مخالفت با آنها بنماید، و از این رو وی در میان این فرقه مقامی مهم بهم رسانیده، و او همواره در کربلاء نماز جماعت را در پشت سر مقدس بجا می آورد، و از اینرو این طایفه علاوه بر کلمه شیخیه پشت سری نیز معروف شدند، و مخالفین ایشان بیالا سری.

در «قصص العلماء: ۴۶» درباره او نوشته که طریقه وی و شیخ؛ حرمت عمل بظن بوده، و هم آنجا گوید: وقتی میرزا حسن فرزند ملا علی نوری بکربلاء رفت، و حاجی سید کاظم شبی وی را مهمان کرد، و در ضمن سخن از عبارت ملا صدرا: (بسیط الحقیقه کل الاشیاء) بمیان آمد، و سید آنها بطریقه شیخ لفظا و معنی فاسد نمود. میرزا حسن گفت: این معنی مراد ملا صدرا نبوده و من مراد او را می گویم؛ آنوقت اگر شما ایرادی دارید بفرمائید، و معنائی برای آن عبارت بیان کرد، و گفت: ایرادی دارید؟ سید گفت بناء بر این معنی ایرادی وارد نیست انتهی.

و در (ص ۴۷) فرماید: ایامی که من در کربلاء بودم، اهل هند استفتائی خدمت آقا سید ابراهیم صاحب «ضوابط» فرستادند بدین مضمون، که: آیا جماعت شیخیه و شیخ احمد کافراند یا نه؟ و سبب تکفیر ایشان چیست، و عقاید آنها چه، و تکلیف ما با آنها چگونه است، و احکام اسلام برایشان جاری است یا نه؟ و او خیلی تقیه میکرد، و در مجلس درس و غیره هرگز سخنی در تکفیر و مذمت کسی از او شنیده نشده. پس در بالای آن نوشت:

قال الله تعالى: وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا و قال امير المؤمنين عليه السلام لكميل: أخوك دينك فاحفظ لدينك. و قال الصادق عليه السلام

ص: ۲۱۲

لزارة: خدما اشتر بين أصحابك. حرره ابراهيم الموسوي.

پس این سؤال و جواب را با یک چنین استفتائی بنزد حاجی سید کاظم بردند. سید رساله‌ئی بنام «دلیل المتحیرین» در آن باب نوشت، و در آن نهایت اساءت ادب بعلماء عراق عرب بجا آورد، و چندین نفر را بعنوان اول و ثانی و ثالث؛ مانند خطبه ششقیه ذکر کرد، و بعد از آن مانند دعاء صنمی قریش آنها را مورد قرح قرار داد، و اعمال آنها را بعنوان فرب فلان، و رب فلان تذکره نمود، و بر جواب آقا سید ابراهیم ایراداتی کرد از این قبیل که شما: خود را نایب امام می‌دانید و سبیل می‌باشید، مردم را حواله بآیه نمودن با اجمالش، یعنی چه؟! و هم در آن مذاهب شیخ احمد را بیان کرد، و توصیفی بلیغ از او نمود، و تألیفات او را بطور استقصاء ذکر کرد، بحدی که هر قصیده یا خطبه‌ئی را تألیفی گرفت، و از فقهاء مذمت زیاد نمود.

چون آن رساله بنظر آقا سید ابراهیم رسید و نام آنرا شنید، تبسمی کرده و فرمود:

این رساله را باید شتمیه نامید، زیرا که مطالب آن همه دشنام و سب علماء اعلام است!

پس حاجی شیخ مهدی کجوری شروع در نوشتن رساله‌ئی در رد آن نمود، و آقا سید ابراهیم کسی را فرستاد و وی را از آن منع نمود، و اظهار داشت که: من راضی نیستم! و حاجی شیخ مهدی قبول نکرده؛ و گفت: من مبدعی را در دین دیده‌ام که کلماتی نوشته که موجب اضلال عوام است و می‌خواهم رفع بدعت او را نمایم و رضاء شما شرط نیست انتھی.

و ما عنقریب این «دلیل المتحیرین» را با کتاب دیگری بدین نام در تألیفات صاحب عنوان ذکر میکنیم.

بالاخره، تقریباً تا مدت هفده سال بعد از وفات شیخ این مهمه و دمدمه در کار بوده تا در سنه ۱۲۵۸ نجیب پاشا کربلاء را محاصره نمود، و قتل عام معروف مسطور در کتب تواریخ را در آن بعمل آورد، و مردم همه از آن زمین مقدس متفرق، و این فتنه تقریباً بالطبع منتفی و آتش آن خود بخود منطفی گردید.

و هم در «قصص: ۴۹» نوشته که: وقتی میرزا محمد حسین ساروی از راه دریا بزیارت نجف رفت. چون محاذی مسجد کوفه از طراده درآمد دید که حاجی سید کاظم

ص: ۲۱۳

با اصحاب خود نشست. میرزا بنزد آنها آمد، و پس از طی تعارفات، پرسید: شما در این ایام بچه کار مشغولید؟ سید گفت: مسائلی از تفسیر و غیره سؤال شده بود، جواب می‌نوشتم میرزا پرسید: تفسیر از کدام آیه، و شما چه نوشتید؟ گفت از آیه: إِنَّ

السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا. و من نوشتیم: تأویل آیه خلغاء ثلاثه‌اند، زیرا که اول هر حکمی میکرد، می‌گفت: سمعت عن رسول الله، و ثانی میگفت رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله یفعل کذا، و ثالث می‌گفت: أقول هکذا، أو: عندی کذا، و از این رو آنها را تعبیر بسمع و بصر و فؤاد کردند. میرزا گفت: این تفسیرها برای تو است! و هر آیه‌ئی را أمثال این تأویلات بحسب عقل ظنی توان نمود، لکن در تأویل محتاج بنص صحیح است. سید گفت: اگر از مشایخ شما بپرسند چه خواهند گفت؟ میرزا گفت: من با شما مکالمه میکنم، چه ربطی بمشایخ ما دارد؟! و مشایخ ما آنجا که هستند شتر ناف بر زمین میگذارد! آنگاه صاحب «قصص» خود فرموده که: حدیث برطبق تأویل وارد شده انتهی.

و در «طرائق الحقائق ۳: ۱۵۲» فرماید که: بعد از وفات شیخ و سید؛ پیروان آنها بدو فرقه شدند و هر دو طرف نقیض یکدیگر، یکی رکنیه، و دیگری بابیه. اما مرحوم میرزا حسن گوهر که از خواص مرحوم سید بود؛ انکار هر دو فرقه را می‌نمود، و مرحوم آقا میرزا ابراهیم شیرازی که مرید جناب گوهر بود می‌فرمود که: عقیده میرزای گوهر این است که اینها أبدا بمرحوم شیخ و سید انتساب ندارند و محض دکان؛ خود را بآن دو بسته‌اند. تمام شد کلام «طرائق».

اینک تألیفات صاحب عنوان: در «روضات الجنات: ۲۷» پس از ذکر چندین رساله و کتاب از او، فرماید: الی غیر ذلک از رسائل در اجوبه مسائل و غیره که نزدیک بصد و پنجاه رساله منفرده میشود؛ چنان‌که خود فهرست آنها را در «دلیل المتحیرین» نوشته انتهی. و ما بعضی از آنها را اینجا می‌آوریم:

اول: کتاب «أسرار الحج» که در «الذریعه ۲: ۴۳» فرموده: آنرا برای آقا محمد- باقر یزدی تألیف کرده، و در این جلد «الذریعه» کتبی را که بدین نام تألیف شده در (ص ۴۳ و ۴۴) ذکر کرده؛ و در (ج ۵ ص ۱۸۱) دوباره آنرا بعنوان «جواب سؤال آقا-

ص: ۲۱۴

محمد باقر یزدی» ذکر نموده. دویم: کتاب «اسرار الشهادة» در أسرار قضیه طف، که برای حاج ملا عبد الوهاب قزوینی، تألیف کرده، و کتب مؤلفه بدین نام در «الذریعه ۲:

۴۶ و ۴۷» ذکر شده. سیم: کتاب «اسرار العبادة» که آنرا با کتاب دیگری بدین نام در همین جلد «الذریعه» از مرحوم حاج ملا هادی سبزواری (قدس سره) ذکر کرده. و در «روضات» آنرا «اسرار العبادات» نوشته. چهارم: «جواب سؤال یکی از أهل سمنان» در تأویل و ظاهر. پنجم: جواب سؤال یکی از علماء شام از سبب چشم زخم و دوی آن. ششم: جواب سؤال شیخ جواد از معنی: أنا الذات أنا مذوت الذوات، هفتم: «جواب سؤال سید حسن رضاء» هندی. هشتم: جواب سؤال شاهزاده محمد رضا میرزا افسر از شبهه آکل و مأكول. نهم: جواب سؤال میرزا شفیع صدر أعظم از مرجع ضمیر در: زید ضرب. و از چهارم تا اینجا را در «الذریعه ۵: ۱۸۱» ذکر کرده، و در (ص ۲۰۷) شماره نهم را دوباره بعنوان «جوابات المیرزا محمد شفیع» ذکر فرموده، و این کتب بعنوان: جواب (یا) جوابات، همه رساله‌های خیلی کوچک است، و چون در «الذریعه» هریک از آنها را در شماره‌ئی جدا آورده ما هم متابعت نمودیم. دهم: «جواب سؤالات» که آنرا در (ص ۱۸۴) ذکر فرموده، و ظاهرا همان گذشته‌ها باشد که یک جا جمع شده، و احتمال دارد مقصود کتابی باشد که در «فهرست- کتابخانه مبارکه رضویه (ع)» آنرا

بعنوان «أجوبة المسائل» نوشته در (جلد ۴ ص ۱۰) و فرماید: مربوط بنبوت و ولایت و غیره است، یا آنکه در (ج ۵ ص ۳۵۶) نوشته، الا اینکه ما باز متابعت او را در شماره‌ئی جدا گرفتن نمودیم. یازدهم: «جواب مسائل میرزا ابراهیم شیرازی که ده مسئله بوده، و در (ص ۱۸۷) ذکر کرده. دوازدهم: «جواب مسائل یکی از رجال جبل عامل» که نه مسئله بوده و نیز در آن صفحه است. سیزدهم: «جواب مسائل میرزا باقر طبیب بهبهانی» که سه مسئله بوده ایضا در آن صفحه. چهاردهم: «جواب مسائل ثلاثه»: ۱- افعال الله ۲- اختلاف احادیث ۳- ذکری که دفع شبهه قلب را بکند. پانزدهم:

«جواب مسائل ثلاثه»: ۱- ان الله داخل فی الاشياء لا بالمازجه ۲- نیت قربت عبادات و معنی وصول و فناء ۳- معنی: لَنْ تَتَّالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا؛ و این دو کتاب را نیز در آن صفحه ذکر کرده. شانزدهم: «جواب مسائل میرزا حسن دهلوی» شاگردش. هفدهم:

«جواب مسائل میر محمد حسن وزیر» که شش مسئله بوده. هیجدهم: «جواب مسائل

ص: ۲۱۵

سید حسین». نوزدهم: «جواب مسائل پنج‌گانه». بیستم: «جواب مسائل محمد رحیم خان» که نیز پنج سؤال بوده. بیست و یکم: «جواب مسائل ملا صالح» که چهار سؤال بوده.

بیست و دویم: «جواب مسائل حاج عبد المطلب». بیست و سیم: «جواب مسائل ملا عبد الوهاب لاهیجی» که دو مسئله است؛ و از شانزدهم تا بیست و سیم در (ص ۱۸۸) است.

بیست و چهارم: «جواب مسائل سید علی» که سه مسئله است. بیست و پنجم: «جواب مسائل سید علی بهبهانی» که چهار مسئله است. بیست و ششم: «جواب مسائل میرزا علی اشرف». بیست و هفتم: «جواب مسائل ملا کاظم مازندرانی». بیست و هشتم:

«جواب مسائل شیخ محمد» بن حسین بن حنیف بن سلمان بحرانی که نه مسئله است. بیست و نهم:

«جواب مسائل شیخ محمد» بن حسین بن خلف بحرانی که هشتاد مسئله است. سی‌ام:

«جواب مسائل حاج مکی» بن حاج عبد الله مقابی بحرانی. سی و یکم: «جواب مسائل نصر الله بیک»، و از بیست و چهارم تا سی و یکم در (ص ۱۸۹) است. سی و دویم: «جواب مسائلی در جن» و خصوصیات آنها که بر او رسیده، که در (ص ۱۹۰) نوشته، و ظاهرا این همان باشد که در «روضات» بعنوان «رساله‌ئی در وجود جن» و حقیقت ایشان و آنچه متعلق بآنان است؛ ذکر کرده. سی و سیم: «جواب مسئله مفتی بغداد» از وجه اختلاف آیات در مدت خلق عالم بین یومین، و اربعه، و سته، که در (ص ۱۹۳) نوشته. سی و چهارم:

«جوابات مسائل شیرازی» که شاگردش میرزا ابراهیم که در ۱۲۴۰ بیاید از او سؤال کرده، که در (ص ۲۲۵) نوشته. سی و پنجم: کتاب «الحجة البالغة» در رد یهود و نصاری و سایر ملل باطله که در «الذریعه ۶: ۲۵۹» نوشته، و در (ج ۵ ص ۱۸۱) گفته که: آن جواب سؤال سید احمد است، و در (ص ۲۵۸ بعد) کتبی که بدین نام تألیف شده ذکر کرده. سی و ششم: کتاب «دلیل المتحیرین» عبری در جواب مسائلی که بعضی از شیخیه از او سؤال کرده، و در این کتاب؛ احوال شیخ احمد احسائی و اجازات و تألیفات او را ذکر کرده، و یکی از مریدان او بنام محمد رضی بن محمد رضا؛ آنرا بفارسی ترجمه نموده، چنانکه در «الذریعه ۸: ۲۶۰» نوشته، و ظاهراً این همان باشد که در ضمن احوال او نوشتیم که آن را در جواب استفتاء اهل هند تألیف کرده؛ و در «روضات» کتابی از او بعنوان «دلیل المتحیرین و ارشاد المسترشدين» ذکر کرده. سی و هفتم: ایضا کتاب «دلیل -

ص: ۲۱۶

المتحیرین» عبری در سیر و سلوک. انجام تألیف آن در روز (۲ شنبه ۱۱ صفر سنه ۱۲۳۸) در قریه سروا آن رشت بوده، و آنرا حسین بن علی خسرو شاهی تبریزی بفارسی ترجمه نموده، و انجام این ترجمه در روز (۴ شنبه ۲۴ شوال سنه ۱۲۴۲) بوده، و این کتاب همان است که در «روضات» آنرا بعنوان «کتاب علم اخلاق و سلوک» ذکر کرده، و در نسخه ترجمه که ما دیدیم نام «دلیل المتحیرین» در آن نبود، و همانا این نام را در «الذریعه ۸: ۲۶۰» برای آن ذکر کرده. سی و هشتم: «رساله‌ئی در حرمت عمل بظن» که در «قصص العلماء: ۴۶» نوشته. سی و نهم: «شرح دعاء سمات». چهلم: «شرح قصیده بائبه» از «شذور الذهب» و لامیه در مدح حضرت کاظم علیه السلام. چهل و یکم: «کتابی در شرح کلمات منسوبه بامام فخر» در توحید. چهل و دویم: کتاب «اللوامع الحسینیه» که شاگردش ملا محمد تقی هروی بر آن تعلیقاتی نوشته بنام «الدرر المنتوره» چهل و سیم: کتاب «المحجة - الدامغة». چهل و چهارم: کتاب «مقامات العارفين»، و مرحوم آقا نجفی که در ۱۲۶۲ بیاید نیز کتابی بدین نام دارد. چهل و پنجم: «شرح حدیث عمران صابی» که در کتاب «عیون أخبار الرضا علیه السلام» نوشته، و آنرا بخواهش میرزا زین العابدین نامی تألیف کرده، انجام تألیف آن (۲ شنبه ۷ شوال سنه ۱۲۴۱). چهل و ششم: «شرح آیه الكرسي» و این هر دو را بدین طور در «فهرست کتابخانه رضویه (ع) ۵: ۱۰۵» نوشته. چهل و هفتم:

«شرح خطبه تطنجیه» که آن خطبه را در «المجموع الرائق» که در سنه ۷۰۳ تألیف شده، و نیز شیخ رجب برسی در «مشارك أنوار اليقين» ذکر کرده‌اند. تألیف آن سنه ۱۲۳۲؛ چنانکه در «الذریعه ۷: ۲۰۱» فرموده. چهل و هشتم: کتاب «اصول دین» که در «الذریعه ۲: ۷۲۶» فرموده، و نوشته که: آنرا «اصول العقائد» نیز گفته‌اند.

چهل و نهم: «شرح قصیده عبد الباقي افندی» که در (ص ۱۷۳) گذشت درباره ضریح مقدس کاظمین (ع). پنجاهم: کتاب «الاسم الاعظم» و تحقیقات متعلقه بآن که در «الذریعه ۲: ۶۳» فرموده که: آنرا برای حاج محمد تألیف کرده. پنجاه و یکم: «تفسیر آیه الكرسي». پنجاه و دویم: «رساله در عقاید خمس». پنجاه و سیم: کتاب «مطالع الانوار» در تحقیق مطالب «کلمات مکنونه» ملا محسن فیض و اینکه کدام آنها حق و کدام باطل است.

پنجاه و چهارم: کتاب «المسائل الرشیدیه» در أجوبه مسائل ملا محسن مذکور؛ در اعیان

ص: ۲۱۷

ثابته. پنجاه و پنجم: «رساله در بیان بعضی از اسرار بسمله». پنجاه و ششم: «رساله در بعضی از اسرار بسمله و سوره حمد». پنجاه و هفتم: «رساله در اسرار مستنبطه از بسمله». پنجاه و هشتم: «رساله‌ئی دیگر در اسرار بسمله» که برای ملا محمد علی جدلی نوشته. پنجاه و نهم: «رساله‌ئی در آنچه حق و باطل را بدان توان تمیز داد». شصتم:

«رساله‌ئی در أجوبه مسائل شیخ اسمعیل» بن شیخ اسد الله کاظمینی.

و غیر اینها از رسائل و کتب کثیره در موضوعات متفرقه که برای تفصیل آنها بلکه تفصیل احوال خود او لازم است بدلیل المتحیرین مراجعه شود.

مرحوم حاجی سید کاظم چنانکه گفتیم در نزد شیخ احمد احساسائی که در ۱۲۴۱ بیاید درس خوانده و از چندین نفر اجازت روایت دارد:

اول: همین شیخ أحمد مرقوم. دویم: سید عبد الله شیر که در ۱۲۴۲ بیاید. سیم:

ملا علی رشتی. چهارم: شیخ موسی نجفی که در ۱۲۴۱ بیاید، و اینها همه از شیخ جعفر نجفی روایت میکنند، چنانکه خود صاحب عنوان در اجازه‌ئی که برای سید محمد حسن موسوی که در ۱۲۶۳ بیاید نوشته؛ ذکر کرده.

و هم چندین نفر در نزد او درس خوانده یا از او روایت میکنند. اول: میرزا ابراهیم شیرازی که در ۱۲۴۰ بیاید. دویم: میرزا حسن بن امان الله دهلوی عظیم‌آبادی که بموجب مسطورات «الذریعه ۶: ۳۸۴» نخست در نزد سید حسین دلداری که در ۱۲۱۱ بیاید درس خوانده، و سپس بکربلاء آمده و نزد صاحب عنوان درس خواند انتهی.

و ما آنجا گفتیم که یکی از تألیفات صاحب عنوان، جواب مسائل این شاگرد است، چنانکه در «الذریعه ۵: ۱۸۸» فرموده. و آنجا دارد که: وی إطراء در تعریف این شاگرد خود نموده. سیم: میرزا حسن بن علی گوهر قراچه داغی، که معروف بمیرزا حسن گوهر بوده، و در «طرائق ۳: ۱۵۲» وی را از خواص سید، و میرزا ابراهیم شیرازی مرقوم را مرید او نوشته، و قبلاً نقل قولی از او نمودیم که تبعه شیخ و سید؛ هیچ حالات و أخلاق آنان را ندارند، و در «الذریعه ۱: ۲۲۷» دارد که سید اجازه‌ای در پشت «رساله صومیه» مجاز برای او نوشته، و این میرزا حسن تألیفاتی دارد. اول: «شرح کتاب حیوة الارواح» که آنرا حاج ملا محمد جعفر استرآبادی در رد شیخ احمد احساسائی تألیف کرده، و

ص: ۲۱۸

میرزا حسن شرحی بر آن نوشته. دویم: «جواب اعتراضات» حاجی مرقوم که آنها را از این شرح بأمر استاد خود (صاحب عنوان) استخراج و جمع نموده، و آنرا رساله‌ئی جداگانه گردانیده؛ چنانکه در «الذریعه ۵: ۱۷۴ و ۷: ۱۱۵» گفته. سیم: «رساله صومیه» که ذکر شد.

چهارم: ام سلمه زرین تاج معروفه بقرة العین قزوینی؛ که: در ۱۲۳۳ بیاید، و در «فتنه باب: ۲» در پاورقی نوشته که وی در کربلاء مدعی نیابت سید و مسلم نزد قوم بود انتهی. پنجم: میر علی محمد باب که در ۱۲۳۵ بیاید. ششم: میرزا محمد تنکابنی که در ۱۳۰۲ بیاید. هفتم: سید محمد حسن موسوی که در ۱۲۶۳ بیاید. هشتم: ملا محمد حسین بن علی اکبر مدعو بمحیط کرمانی حائری که در «الذریعه ۵: ۹۷۰» وی را بدین عنوان ذکر کرده و فرماید: او «جوابات ملا عبد العلی طوسی» را بامر استادش سید کاظم رشتی تألیف نموده انتهی.

و در «فتنه باب: ۲» در پاورقی فرماید: وی مدعی نیابت سید بوده، و بعد از وی دو پسر او آقا سید حسن و آقا سید احمد را تربیت کرد، و خط شکسته را مانند درویش عبد المجید مینوشت انتهی.

نهم: حاج محمد کریم خان قاجار که در ۱۲۲۵ بیاید. دهم: ملا حسین بشرویه‌ئی که در ۱۲۲۹ بیاید. یازدهم: ملا شیخ علی ترشیزی که از معاریف بابیه گردید، و بطوری که در کتاب «فتنه باب: ۴۰ و ۴۷ و غیره» نوشته؛ وی شاگرد خاص سید بوده، و بعدا بوسیله ملا حسین بشرویه‌ئی بباب گرویده، و یکی از خلفاء باب و از طرف او ملقب بحضرت عظیم شد؛ زیرا که عدد شیخ علی و عظیم بحساب ابجد مطابق و هریک ۱۰۲۰ است، و او رئیس بابیه طهران بود، و در هرچند روزی بلباسی در می‌آمد که شناخته نشود و هرچه خواستند او را بیابند نتوانستند، تا در شوال سنه ۱۲۶۸ که واقعه تیرزدن بابیه بناصر الدین شاه؛ رخ داد و جماعتی از این فرقه گرفتار شدند؛ و او نیز بطوری که در «فتنه باب: ۵۰» نوشته گرفتار شد، و اول گوش او را بریدند، و بعد در دالان عمارت دولتی نیاوران حبسش کردند و زنجیر بر گردنش نهاده و میخ زنجیر را در دم دالان کوبیدند، و آخر بنص (ص ۵۱) بعد از قتل همه آن جماعت؛ وی را بمجلس علماء برده و آنها حکم بقتل وی

ص: ۲۱۹

داده، و میر غضبان بقتلش رسانیدند انتهی.

دوازدهم: ملا علی بسطامی که نیز از بابیه گردید. در «فتنه باب: ۷۱» نوشته که:

وی از شاگردان سید بود و کمی بعد از ملا حسین بشرویه‌ئی بشیراز رسید، و وقتی سید علیمحمد باب مریدان اولیه خود را بأطراف فرستاد؛ ملا علی بطرف عراق عرب رفت و آنجا بمناسبت اقوال و افعال کفرآمیز بزدان افتاد و شش ماه محبوس بود و معلوم نشد که آخر کارش بکجا رسید. گویا در حین انتقال از بغداد باستانبول بیمار شده و وفات کرد یا مأمورین عثمانی سربنیستش کردند انتهی.

سیزدهم: ملا مهدی خوئی، که نیز در همان صفحه نوشته شده، و گوید: اول از شاگردان سید کاظم رشتی بوده و سپس از گروندگان باب گردید انتهی.

چهاردهم: ملا احمد مراغی که هم در آن صفحه گوید: از شاگردان سید رشتی و از مقتولین بابیه بود انتهی.

پانزدهم: حاجی محمد علی بارفروشی که ملقب به قدوس و از اعظام بابیه بود و او را ملا محمد علی هم نوشته‌اند و ما هم گاهی چنین می‌نویسیم، و در (ص ۲۷) فرماید: او بی‌نهایت مورد احترام بابیه اولیه بود، بطوریکه حاجی میرزا جانی مقام او را از باب هم بالاتر شمرده! و او بسیار جوان و از شاگردان سید کاظم رشتی بود، و در هنگام گرویدن بیاب ۲۷ سال داشته، و باب پس از ارسال تبعه خود باطراف تنها با او بسفر مکه رفت، و در بازگشت از این سفر نه ماهه؛ حکمران شیراز او را با دو نفر دیگر مهار نموده در شهر گردانید و بعد از آن برای تبلیغ حاجی محمد کریم خان بکرمان رفت انتهی.

و در ۱۲۳۳ در ضمن احوال قره العین شرحی از احوال او بیاید، و هم آنجا باز می‌نمائیم که بچه علت این شاگردان صاحب عنوان از پیروان باب شدند، و این چهار نفر اخیر از جمله هیجده نفر گروندگان اولیه باب‌اند که آنها را از حروف حی دانند. و این حاجی محمد علی (یا ملا محمد علی) بارفروشی غیر از ملا محمد علی زنجانی است که در ۱۲۶۷ بیاید.

شانزدهم: ملا محمد تقی هروی که در ۱۲۹۹ بیاید. هفدهم: میرزا محمد جعفر صدر که در ۱۲۱۸ بیاید. هیجدهم: شیخ ابراهیم بن عبد الجلیل که شاگرد او و شیخ

ص: ۲۲۰

احمد هر دو بوده، و کتابی بنام «تحفة الملوك در سر سلوک» در سنه ۱۲۴۷ بنام عباس میرزا نایب السلطنه تألیف نموده؛ چنان‌که آقای شیخ مرتضی مدرس در کتاب «احوال شیخ احمد احساسی: ۲۹» در متن و پاورقی هر دو فرموده.

این چند نفر که نوشته شدند همه شاگردان او میباشند الا سید محمد حسن موسوی که او فقط اجازت روایت از او دارد، و میرزا حسن گوهر هم شاگرد است و هم اجازت روایت دارد.

مرحوم حاجی سید کاظم در ماه ذی الحجة الحرام سنه هزار و دویست و پنجاه و نه؛ مطابق (...). جدی‌ماه برجی وفات کرد، و در کربلاء در رواق حضرت سید الشهداء علیه السلام دفن شد، و در ماده تاریخ او گفتند:

غاب بدر الهدی و فرزندان از او بازماند، یکی: آقا سید حسن و دیگر: آقا سید احمد که در ۱۲۹۵ بیاید، و نوشتیم که بعد از او میرزای محیط متعهد تربیت این دو فرزند گردید.

بعد از وفات حاج سید کاظم چنان‌که قبلا هم نوشتیم تابعانش بدو فرقه شده، و بابیه و شیخیه ظهور نمودند و تا او بود این خبرها نبود و چون او در سال مرقوم وفات کرد سال بعد آن‌که ۱۲۶۰ باشد میر علی محمد داعیه باییت کرد؛ چنان‌که در احوال او در ۱۲۳۵ بیاید.

* (۱۱۱) - وفات مرحوم آقا محمد باقر بهبهانی اعلی الله مقامه)*

بهبهان چنان‌که در «فارسنامه ناصری ۲: ۲۶۳ و ۲۶۷» نوشته؛ شهری است در مملکت فارس که میانه شمال و مغرب شیراز بمسافت چهل و شش فرسخ کاروانی افتاده.

مرحوم آقا محمد باقر ۶۴ صاحب این عنوان؛ فرزند مرحوم ملا محمد اکمل الدین ۶۳ بن محمد صالح ۶۲ بن احمد ۶۱ بن محمد ۶۰ بن ابراهیم ۵۹ بن محمد رفیع ۵۸ ابن احمد ۵۷ بن ابراهیم ۵۶ بن قطب الدین ۵۵ بن کامل ۵۴ بن علی ۵۳ بن محمد ۵۲ بن علی ۵۱ بن شیخ مفید أبو عبد الله محمد ۵۰ بن محمد ۴۹ بن النعمان ۴۸ بن عبد السلام ۴۷ ابن جابر ۴۶ بن النعمان ۴۵ بن سعید ۴۴ بن جیبیر ۴۳ بن وهیب ۴۲ بن هلال ۴۱ بن اوس ۴۰ بن سعید ۳۹ بن سنان ۳۸ بن عبد الدار ۳۷ بن الریان ۳۶ بن فطر ۳۵ بن زیاد ۳۴

ص: ۲۲۱

ابن الحارث ۳۳ بن مالک ۳۲ بن ربیعہ ۳۱ بن کعب ۳۰ بن الحارث ۲۹ بن کعب ۲۸ بن عله (بضم عین مهمله و تخفیف لام) ۲۷ بن جلد ۲۶ بن مالک ۲۵ بن أدد ۲۴ بن زید ۲۳ ابن یشجب ۲۲ بن عریب ۲۱ بن زید ۲۰ بن کهلان ۱۹ بن عبد الشمس سباء الاکبر ۱۸ ابن یشجب ۱۷ بن یعرب ۱۶ بن قحطان ۱۵ بن هود نبی ۱۴ علیه السلام است.

*** سلسله این نسب بدین طور از مرحوم شیخ مفید ۵۰ تا یعرب ۱۶ در بسیاری از کتب رجال و احوال علماء ذکر شده، که ظاهراً منشأ همه «رجال نجاشی» باشد که آنجا در (ص ۲۸۳) آنرا بطوری که اینجا نوشته شد آورده. لیکن از شیخ مفید تا صاحب عنوان در هیچ جا بنظر نرسیده الا «أعیان الشیعه» که آنجا در (جزء ۹ یا جلد ۱۰) آنرا بطور مسطور نقل کرده، و در هر دو اشکال کمی واسطه موجود است؛ خصوصاً از شیخ تا صاحب عنوان و علی التحقیق چندین نفر افتاده دارد، و در «الکرام البرره» نیز همانطور نوشته.

بهرحال، حضرت هود نبی ۱۴ علیه السلام در صفحه ۲۵ مقدمه گذشت. فرزندش قحطان ۱۵ بفتح قاف و سکون حاء مهمله؛ پدر قبائل کثیره و طوائف عدیده است.

مرحوم شیخ مفید ۵۰ (أعلى الله مقامه) از اجله و أعظم علماء و مروجین و فقهاء و متکلمین مذهب امامیه و معروف به ابن المعلم بوده، و در میان علماء این فرقه کمی مانند او پیدا شده و کتب نافعه بسیاری تألیف کرده، از آن جمله: کتاب «الارشاد» در معرفت حجج خدا بر عباد، که در احوال أئمه علیهم السلام است. تولدش ۱۱ ذی القعدة سنه ۳۳۸. مدت عمرش ۷۴ سال و ۹ ماه و ۲۲ روز. وفاتش شب جمعه ۳ رمضان سنه ۴۱۳. قبرش در کاظمین (ع) در رواق پائین پای مطهر، و در بعضی از کتب نوشته اند که وی را فرزندی بوده بنام ابو القاسم علی ۵۱ که در سنه ۴۶۱ وفات کرده؛ لیکن چنانکه گفتیم هیچ جا ندیده ایم که از این علی أعقابی باقی مانده باشد، الا اینکه در «أعیان» نسب صاحب عنوان را بدین طور بوی متصل کرده.

خلاصه؛ مرحوم ملا محمد اکمل ۶۳ از عظماء و علماء و مشایخ اجازات است، چنانکه فرزندش صاحب عنوان؛ بنقل «مستدرک ۳: ۳۸۴» وی را در اجازه بحر العلوم بألقاب عالیه علمیه ستوده، و او بنص «تذکره الانساب: ۱۰۴» دختر آقا نور الدین

ص: ۲۲۲

محمد بن ملا محمد صالح بن احمد مازندرانی را بزوجیت داشته، و مادر آقا نور الدین؛ طبق صفحه (۹۴ و ۱۰۲) از «تذکره» مذکوره؛ دختر ملا محمد تقی مجلسی بوده، و ملا محمد اکمل از این مخدره فرزندان آورده:

یکی: آقا حسن رضا ۶۴ که بنص «تذکره: ۱۰۴» با فرزندان خود آقا محمد ابراهیم ۶۵ و آقا محمد حسین ۶۵ در کازرون بوده‌اند.

و دیگر: آقا محمد حسین ۶۴ که او هم در کازرون بوده، و دیگر: آقا محمد علی ۶۴ که در «الفیض القدسی: ۲۶» نوشته شده، و دیگر، دختری ۶۴ که زوجه آقا سید محمد علی طباطبائی که در ۱۲۳۱ بیاید بوده. و دختر دیگری ۶۴ که زوجه آقا میر سید علی کبیر کربلایی که در ۱۲۰۷ بیاید بوده؛ که این هر دو دختر را برای ملا محمد اکمل در «الفیض القدسی: ۲۶» نوشته، و در «تذکره الانساب: ۱۰۵» میر سید علی مذکور را خواهرزاده صاحب عنوان نوشته، که در نتیجه؛ دختر ملا محمد اکمل زوجه سید منصور پدر آقا سید علی مذکور بشود، و این قول درست است؛ چنان‌که در مجله مبارکه «المرشد ۴: ۹ و ۱۰: ۴۱۵ و ۴۱۶» فرموده.

بالجمله؛ دیگر از فرزندان ملا محمد اکمل مذکور: صاحب این عنوان مرحوم آقا محمد باقر (رحمه الله) است که عالمی جلیل و محقق بی‌بدیل و در فقه و اصول و رجال و غیره مهارتی تمام داشته، و اصول فقه را بطرزی جدید و انیق تأسیس و تدوین نموده و در اثر تجدید نظر در مباحث آن ترویجی سخت شگفت‌آور بدان داده، و از این رو وی را مؤسس بهبهانی و مروج بهبهانی، و استاد اکبر و استاد کل و همچنین آقای بهبهانی یا بطور مطلق آقا می‌گویند. و در اثر این تجدیدات و ترویجات او را مجدد سرمائه دوازدهم هجرت در مذهب شیعه گرفته‌اند.

تبیین این کلام باقتضاء این مقام و خیلی مختصر و ساده اینکه: حدیثی بطرق اهل سنت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بالألفاظ مختلفه بدین مضمون روایت شده که:

خداوند تعالی در سر هر صد سالی کسی را برمی‌انگیزاند که این دین مبین و مذهب اسلام را تجدید کند. و هر چند از طرق مردمان شیعی این حدیث وارد نشده، چنان‌که عالم فاضل مرحوم حاجی شیخ فضل الله نوری شهید (اعلی الله مقامه) در ظهر جلد اول «مستدرک»

ص: ۲۲۳

فرماید: این حدیث از طرق شیعه بنظر این خادم شریعه نرسیده انتهی.

لیکن ایشان هم آنرا بقبول تلقی نموده و هریک از شیعه و سنی یک نفر را در سر هر صدی بعنوان مجدد تعیین کرده، بلکه اهل سنت در سر بعضی از مات از هریک از مذاهب اربعه و محدثین و قراء و وعاظ و غیره جدا جدا یک نفر را تعیین نموده‌اند. و گروه شیعه نیز در سر هر مائه کسی را بعنوان مجدد نام برده، و از آن جمله در سرمائه دوازدهم مرحوم آقا محمد باقر صاحب این عنوان را تعیین کرده‌اند، و مقصود از سر هر مائه؛ تمام شدن، یعنی سرآمدن آن مائه میباشد، چنان‌که صاحب

عنوان را در سر تمام شدن مائه دوازدهم در عداد مروجین مات شمرده‌اند، و باید آن مجدد در سر آن مائه زنده و بلکه وفاتش بعد از دخول در مائه بعدی بوده و چیزی از آن را درک نموده باشد.

بالجمله؛ شرح احوال مرحوم آقا محمد باقر در کتب چندی بطور تفصیل یا اجمال در عنوانی مستقل یا مواضع متفرقه نوشته شده؛ مانند؛ منتهی المقال. حرف م» و «روضات الجنات: ۱۲۴» و «قصص العلماء: ۱۵۷» و «مستدرک الوسائل ۳: ۳۸۴» و «الکرام- البرره: ۱۷۱» و غیر اینها؛ که بعضی در ضمن نوشتن شرح احوال و نقل اقوال اشارت خواهد شد.

و از آنها همه‌چنین برآید که: وی در سنه هزار و صد و هیجده یا هفده، بتدریدی که در «منتهی المقال» نوشته؛ مطابق سال (۱۰۸۴ یا ۱۰۸۵) شمسی در اصفهان متولد شده، و در «مستدرک» احتمال سال ۱۱۱۶ را نیز داده. و بناء بر قول ۱۱۱۸ ماده تاریخ آن، چنان‌که در «روضات: ۲۹ و ۱۲۴» فرموده این کلمه مبارکه: ناقة الله لکم آية میشود که جزئی است از آیه شریفه ۷۱ سوره مبارکه أعراف.

بهرحال؛ آن جناب چندی در اصفهان در نزد پدر خود؛ چنان‌که در «قصص» فرموده درس خواند و بعد از آن هجرت بیبهان نمود، و ظاهراً علت آن بلکه وقتش نیز ظهور فتنه افغان در اصفهان بوده که آتشی در آن شهر مشتعل شد که بسیاری ترک وطن نموده و باطراف بلاد دور یا نزدیک مهاجرت نمودند، و چندی در آن‌جا ماند، و در اثر آن بدان شهر منسوب و بیبهانی معروف گردید، و در مدت اقامت در آنجا بدرس گفتن مشغول بود، و بناء بمرقومات «مرآت البلدان ۱: ۳۰۸» دختر خواجه عزیز کدخدای آنجا را تزویج

ص: ۲۲۴

فرمود، و بعد از مدتی رخت بعتبات عالیات بریست، و در حایر حسینی (علی مشرفه السلام) نشست، و آنجا چندی بمجلس درس مرحوم شیخ یوسف بحرینی (أعلى الله مقامه) رفت.

آنگاه برای سختی امر معیشت بخاطرش گذشت که از آن زمین مقدس بیرون رود. چون شب شد؛ حضرت سید الشهداء علیه السلام را بخواب دید که فرمود: من راضی نیستم که از جوار من بیرون روی! پس وی عزم بر توطن دائمی در آن مکان شریف نمود و تا آخر عمر در آنجا بود. و هم او مدتی، بنص «روضات: ۳۳۲» در نزد مرحوم آقا سید صدر الدین قمی شارح «وافیه» درس خواند چندان‌که از کبار تلامذه او بشمار آمد.

و در آن اوقات که واسط مائه دوازدهم هجرت میبود، جماعت اخباریین در تمام عراق عرب و خصوصاً مشهدین شریفین علو و علوی تمام داشتند، و بسی از تعصبات بارده را مرتکب میشدند، مانند اینکه بعضی از ایشان هرگاه می‌خواستند کتابی از علماء اصولیین بردارند آنرا با دستمال برمی‌داشتند! و مرحوم آقا محمد باقر از خلوص نیت و حسن کفایت؛ آنها را هدایت نمود چندان‌که کسی از آن جماعت در عراق نمانده، و سرزمین عتبات از وجود آنها خالی گردید، و او نخست از شیوع و سلطه آن طایفه؛ برای تقیه در زیرزمین (سرداب) علم اصول را درس میگفت، تا بتدریج آنرا ترویج نمود، و خلاصه مطالب متقدمین را با افکار ابکار خود ممزوج نموده، و اصول فقه جدیدی تأسیس کرد که از زمان وی تاکنون مأخذ استنباط احکام

شرعیه میباشد؛ با تصرفاتی که دیگران: مانند شیخ انصاری و آخوند خراسانی و غیره در آن نمودند، و بدین جهت وی را مؤسس بهبهانی و سایر کلماتی که در صدر عنوان نوشتیم میگویند.

در «روضات: ۱۲۵» فرماید: وقتی از او پرسیدند که بچه چیز بدین مرتبه و مقام رسیدی؟ فرمود: من چیزی در خود ندانم الا اینکه هیچ وقت خود را چیزی ندانستم، و در تعظیم اهل علم و احترام آنها کوتاهی نکردم، و همواره تحصیل علم نموده و آنرا بر هر کاری مقدم داشتم انتهی.

و این سه صفت، همه از صفات فاضله و اخلاق کامله اولیاء دل آگاه، و دستور سلوک سالکین الی الله است، که مرحوم صفیعلی شاه در دیوان خود درباره اول فرماید.

ص: ۲۲۵

تا بجانها کیمیا کارت کنم!

گرچه زری باز جو طبع مسی

و درباره دویم مرحوم مولوی معنوی در دفتر اول «مثنوی» فرموده:

بی ادب محروم ماند از فیض رب

از خدا خواهیم توفیق ادب

بلکه آتش در همه آفاق زد!

بی ادب تنها نه خود را داشت بد

و درباره سیم در «دیوان» منسوب بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام نوشته:

ما کان یبقی فی البریة جاهل

لو کان هذا العلم یدرک بالمنی

فندامة العقبی لمن یتکاسل!

إجهد و لا تکسل و لا تک غاملا

در «قصص العلماء: ۱۶۰» فرموده که: وی هر وقت زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام مشرف میشد، نخست آستان مبارک را میبوسید و روی و محاسن بر آن مکان مقدس میمالید، و بعد زیارت میپرداخت، و در مصیبت آن جناب؛ نهایت اهتمام را مراعات میکرد انتهی.

و از آنچه در صدر عنوان نوشتیم؛ معلوم شد که مرحوم علامه ملا محمد باقر مجلسی دائی جد مادری او، و ملا محمد صالح مازندرانی، جد پدری مادر او، و ملا محمد تقی مجلسی جد مادری او بوده اند، و بدین جهت وی در کتب و کلمات خویش تعبیر از علامه مجلسی بخال، و از آن دو نفر تعبیر بجد نموده.

اینک صورت تألیفات شریفه او بترتیب حروف أوائل آنها:

اول: «اجوبه مسائل» که اگر جمع شود چندین جلد خواهد شد؛ چنان‌که در «منتهی المقال» است؛ و در «قصص العلماء: ۱۶۱» تصریح کرده که آنها فارسی است.

دویم: کتاب «التحفة الحسینیة» که رساله‌ئی است عملیه در طهارت و نماز و روزه بعربی.

سیم: ایضا کتاب «التحفة الحسینیة» در ترجمه آن بفارسی که مخصوصاً در «الذریعه ۳:

۴۲۷» آنها را در دو شماره مختلف متوالی (۱۵۴۷ و ۱۵۴۸) ذکر کرده و دو تألیف گرفته، و در (جلد ۴ ص ۷۲ و ۷۳) شرحی در استقلال ترجمه بتألیفی جدا بودن غیر از اصل بیان کرده، و در «منتهی المقال» این دو کتاب را بعنوان «رساله‌ئی در طهارت و نماز» ذکر

ص: ۲۲۶

کرده، و دویم را تصریح بفارسی بودن نموده، و آنرا که تصریح ندارد براین‌که بچه زبانی است، با یازدهم که اینک می‌نویسیم آخرین تألیفات وی دانسته. چهارم: «تعلیقه بر کتاب منهج المقال» در علم رجال معروف برجال کبیر تألیف مرحوم میرزای استرآبادی که در آغاز آن پنج فائده در مطالب رجالیه آورده، و این تعلیقه از جیاد کتب رجال بشمار میرود، و از این رو چندین نفر شرح و حاشیه بر همه آن یا بر فوائد خمس آن بتنهائی نوشته‌اند، و فهرست حواشی آن؛ همه در «الذریعه ۶: ۳۹ تا ۴۱» ذکر شده.

پنجم: «حاشیه» بر دیباچه «مفاتیح» فیض که در (ص ۳) نامش برده شد. ششم:

حاشیه بر کتاب «ذخیره المعاد» در شرح «ارشاد» تألیف محقق سبزواری (ره)، و «ارشاد» تألیف علامه حلی است که عنقریب نامش برده خواهد شد. هفتم: «حاشیه بر کتاب ردود و نقود» تألیف ملا میرزا جان باغنوی، که این «ردود و نقود» حاشیه‌ئی است بر «شرح قاضی عضد ایچی بر مختصر اصول» و این «مختصر الاصول» کتابی است از ابن حاجب که آنرا از کتاب دیگر خود بنام «منتهی السؤل و الامل» در علم اصول و جدل مختصر نموده.

هشتم: حاشیه بر طهارت و نماز و قدری از زکوة کتاب «مدارک الاحکام» در شرح «شرایع الاسلام» تألیف سید محمد عاملی، و «شرایع» مرقوم تألیف محقق اول است، و صاحب عنوان در این حاشیه؛ تنبیه بر غفلات سید محمد شارح نموده، و بعد از آن وی را در خواب دیده و او اظهار رضایت بر بیان آن تنبیهات فرموده. نهم: «حاشیه بر کتاب کفایة المقتصد» محقق سبزواری. دهم: «حاشیه بر کتاب مجمع الفائدة و البرهان» در شرح کتاب «ارشاد الازهان» بسوی احکام ایمان؛ که این «ارشاد» تألیف علامه حلی، و شرح مرقوم آن تألیف مقدس اردبیلی است؛ و این متن و شرح و خصوصاً متن که «ارشاد» باشد از جلال کتب فقه شیعه بشمار آید، و این حاشیه از اول کتاب متاجر تا آخر کتاب قضاء؛ و نزدیک بده هزار بیت است،

و این‌که در «معارف» نوشته‌که: میرزای شیرازی حاشیه بر متاجر آقا محمد باقر بهبهانی دارد، شاید مقصود همین حاشیه باشد که وی تعبیر از آن بمتاجر نموده.

یازدهم: «حاشیه» بر کتاب «معالم» تالیف مرحوم شیخ حسن ابن شهید ثانی (ره)، و همانا مرحوم شیخ حسن مرقوم کتابی تألیف کرده بنام «معالم الدین و ملاد المجتهدین» که موضوع اصلی آن فقه است، لیکن مقدمه نخست شرحی مفصل و مبسوط در اصول فقه

ص: ۲۲۷

نوشته، و از غایت خلوص نیت و حسن طریقت وجودت سلیقتی که در تألیف این مقدمه بکار برده؛ این قسمت از آن مقبولیتی تمام در بین علماء اعلام بهم رسانیده، و از زمان خود او تاکنون مورد تدریس و تدریس و مطرح انظار علماء و افکار فضلاء قرار گرفته، و آن را از باقی کتاب که در فقه است و اندکی از آن بیشتر تألیف نشده؛ جدا نموده و کتابی مستقل تلقی کرده‌اند، و بکلمات معالم الاصول یا اصول معالم یا بطور مطلق معالم معروف شده، و آنرا کتابی برآسه گرفته و مورد مطالعه و رجوع قرار داده‌اند که ما هم در این کتاب آنرا بهریک از این سه نام یاد میکنیم، و تقریباً باقی کتاب هیچ شهرتی ندارد، حتی این‌که بسیاری اصلاً نمیدانند که این «معالم» متداول معروف، مقدمه کتاب دیگری میباشد، و آنرا کتابی چنان‌که نوشتیم مستقل تلقی نموده‌اند، و براین کتاب مبارک حواشی و شروح کثیره نوشته شده که از آن جمله؛ این حاشیه صاحب عنوان است، و آنرا بخواش فرزند خود آقا عبد الحسین، که در آخر عنوان مختصراً احوال او را می‌نویسیم؛ تألیف فرموده و آخر تالیفات او است چنان‌که بدان اشارت نمودیم، و در این اواخر با بعضی از رسائل او چاپ شده؛ لیکن او را حواشی متفرقه دیگر هم براین کتاب «معالم» میباشد.

در «الذریعه ۶: ش ۱۱۳۶» نوشته‌که: وی بیست مرتبه کتاب «معالم» را درس گفته، و در هر بار حاشیه‌ئی بر آن نوشته، و ملا محمد حسین کهرودی فرموده: من نوزده تالی از این حواشی را در بروجرد دیده‌ام. تمام شد کلام «الذریعه». و یکی از آن حواشی؛ حاشیه‌ئی است بر اوائل آن، که در «منتهی المقال» آنرا جدا؛ غیر از آن‌که برای آقا عبد الحسین تالیف شده ذکر کرده. دوازدهم: حاشیه بر کتاب «وافی» تألیف ملا محسن فیض در احادیث و اخبار. سیزدهم: حاشیه متفرقه بر تمام «مفاتیح» غیر از حاشیه دیباچه‌اش که ذکر شد. چهاردهم: «حواشی بر کتاب تهذیب الاحکام» شیخ طوسی در اخبار. پانزدهم:

«حواشی بر شرح قواعد» چنان‌که در «منتهی المقال» است، و همانا علامه و شهید هر یک کتابی بنام «قواعد» در فقه دارند؛ که از علامه بنام «قواعد الاحکام» در مسائل حلال و حرام، و از شهید بنام «القواعد و الفوائد» است، و بر قواعد علامه چندین شرح نوشته‌اند که از آن جمله: «جامع المقاصد» محقق کرکی است که در ۱۲۲۹ در ضمن همایون شاعر

ص: ۲۲۸

بیاید. و در «الذریعه ۶: ۵۶» فقط برای تبیین حواشی شروع قواعد، شرح محقق کرکی را عنوان کرده بدون ذکر مؤلف قواعد، و یک حاشیه از شیخ لطف الله میسی عاملی برای آن نام برده. شانزدهم: «حواشی بر کتاب مسالک الافهام» در شرح «شرایع الاسلام» تألیف شهید ثانی، از اول مکاسب محرمه تا آخر معاطاة که خود رساله‌ئی هم در آن تألیف کرده.

هفدهم: «رساله‌ئی در اجتهاد و اخبار» در رد اخباریه و کیفیت اجتهاد. انجام تألیف آن ۱۳ رجب سنه ۱۱۵۵، چنانکه در «الذریعه ۱: ۲۶۹» فرموده، آن‌گاه در (ص ۲۷۰) فرموده که در بعضی از مواضع؛ آنرا در اجتهاد و تقلید نوشته‌اند، و صحیح همان اول است چنان‌که شاگرد او ابو علی حائری در رجال تصریح بدان فرموده انتهی. هیجدهم:

«رساله‌ئی در احکام عقود» و آن غیر از «رساله معاملات» است که در «منتهی المقال» هریک از آنها را جدا ذکر کرده. نوزدهم: «رساله‌ئی در استحباب نماز جمعه» مفصلاً.

بیستم: رساله‌ئی در همین موضوع کوچکتر از اول. بیست و یکم: «رساله‌ئی در أصالت براءت» بیست و دویم: «رساله‌ئی در اصول اسلام و ایمان و حکم ناصب». بیست و سیم:

«رساله‌ئی در اصول دین» بفارسی. بیست و چهارم: «رساله‌ئی در اقسام جمع بین اخبار».

بیست و پنجم: «رساله‌ئی در انحصار مردم بمجتهد و مقلد». بیست و ششم: «رساله‌ئی در جبر و اختیار». بیست و هفتم: «رساله‌ئی در حج بفارسی» مختصراً که مرحوم شیخ ابو علی رجالی آنرا بعربی ترجمه کرده. بیست و هشتم «رساله‌ئی در حجیت اجماع». در «الذریعه ۶: ش ۱۴۵۵» بعد از ذکر این رساله فرماید: همانا وی مقاله‌ئی نیز در اجماع دارد که آنرا از اجزاء «شرح دیباچه مفاتیح» قرار داده، و بعضی گفته‌اند که: او رساله سیمی نیز در اجماع دارد، و من خود در کتابخانه سید محمد علی آل بحر العلوم آن رساله سیم اجماع را در جزو مجموعه‌ئی از رسائل وحید بهبهانی دیده‌ام انتهی.

بیست و نهم. «رساله‌ئی در حجیت استصحاب». سی‌ام: «رساله‌ئی در حکم دماء معفو عنها در نماز». سی و یکم: «رساله‌ئی در حکم عصیر» عنبی و تمری و زبیبی. سی و دویم:

«رساله‌ای در حلیت جمع بین فاطمیتین» در رد شیخ یوسف بحرینی (ره). سی و سیم:

رساله‌ای در همین موضوع مفصل‌تر از آن. سی و چهارم: رساله‌ای در آن ایضا که

ص: ۲۲۹

کوچکتر از هر دو است». سی و پنجم: «رساله‌ای در حیض» که کوچک و ناتمام است.

سی و ششم: «رساله‌ای در حیل‌های شرعیه ربا». سی و هفتم: «رساله‌ای در زکوة و خمس» که فارسی و کوچک است. سی و هشتم: رساله‌ای در صورت مناظره‌اش با بعضی از علماء عامه در استحالت رؤیت حق تعالی. سی و نهم: رساله‌ای در عدم

اعتماد برؤیت هلال» قبل از زوال. چهلم: «رساله‌ای در فساد عقد بر دختر صغیره» برای محض حلیت نظر بمادرش چهل و یکم: «رساله‌ای در قیاس» که کوچک است، و آنرا تتمه «حاشیه ذخیره» قرار داده. چهل و دویم: «رساله‌ای در معاملات». بفارسی. چهل و سیم: «رساله‌ای» در وجه تسمیه بعضی از ائمه علیهم السلام فرزندان خود را بنام خلفاء جور.

چهل و چهارم: «شرح مفاتیح» فیض از طهارت تا خمس که از جیاد کتب بشمار آید و باندازه کتاب «مدارک» میباشد.

چهل و پنجم: کتاب «الفوائد الحائریه» در بیان آنچه فقیه ناچار است از دانستن آنها. چهل و ششم: «فوائد» ملحقه بان‌ها و بسا باشد که اولی را «الفوائد العتیقه» و ثانیه را «الفوائد الجدیده» گویند، و مرحوم حاج محمد حسن قزوینی که در ۱۲۴۰ بیاید، اولی را مختصر کرده بنام «ملخص الفوائد السنیه» و چندین نفر بر این «فوائد جدیده» حاشیه نوشته‌اند، از آن جمله: سید احمد خراسانی که در ۱۲۳۵ بیاید.

چهل و هفتم: «رساله‌ای در نقد جوابات علامه مجلسی» بر مطالب بعضی از فضلاء خراسان؛ که در «الذریعه ۵: ۲۰۱» نوشته.

اینک اسامی اُساتید و مشایخ روایت او: همانا ما از پیش نوشتیم که وی در نزد پدر خود ملا محمد اُکمل و آقا سید صدر الدین قمی و شیخ یوسف بحرینی درس خوانده، و اکنون گوئیم که: او هم از پدر خود و سید صدر الدین مرقوم و سید محمد بروجردی اجازت روایت داشته؛ چنان‌که در «الاسناد المصفی: ۳۱» فرموده، و در «روضات: ۱۲۵» فرماید که: من تاکنون روایت او را باجازت و غیر آن از أنحاء تحمل ندیده‌ام مگر از پدرش ملا محمد اُکمل، و در (ص ۶۷۸) در احوال سید محمد بروجردی مزبور فرموده که: وی یکی از مشایخ ثلاثه روایت سمی ما مروج بهبهانی بوده انتهی.

و این دو سخن باهم تنافی ندارد، زیرا که در وقتی که در این کتاب احوال آقا

ص: ۲۳۰

محمد باقر را مینوشته، بر روایت او از سید محمد مطلع نشده؛ لیکن پس از چند سال که در حرف میم؛ احوال سید بحر العلوم و در ضمن او احوال جدش سید محمد را مینوشته، اطلاع بر آن پیدا کرده بوده، و ظاهراً اطلاع او از اجازه حاج ملا احمد نراقی برای آقا محمد علی نجفی بهم رسیده؛ که وی در آنجا سید محمد را از مشایخ روایت آقا محمد باقر ذکر کرده، و آن اجازه را میرزا محمد حسین فرزند آقا محمد علی در رساله‌ای که در احوال پدرش نوشته درج کرده؛ و نسخه‌ای از آن را این فقیر بخط خود نوشته‌ام و اینک موجود است و در (ص ۳۳) این نسخه این مطلب ذکر شده، و این رساله را بموجب آنچه در «روضات» در احوال آقا محمد علی صریحا و تلویحا در آخر صفحه ۶۶۱ و اول صفحه ۶۶۲ نوشته، میرزا محمد حسین از نجف باصفهان برای میرزا محمد حسن فرستاده و آنجا بدست مؤلف «روضات» افتاده و این مطلب را از آن نقل کرده.

بهرحال، تاکنون ما بغیر از این چهار نفر کسی را از اُساتید درس و مشایخ روایت او نیافته‌ایم، و پدرش ملا محمد اُکمل در صدر این عنوان اندکی از احوالش نوشته شد، و بقیه؛ یعنی آقا سید صدر الدین در ۱۲۱۸، و شیخ یوسف در ۱۲۲۰ اشارتی خواهد رفت، و سید محمد نیز در (ص ۱۷۸) گذشت.

اکنون باید سلسله سند روایت این سه نفر مشایخ روایت آن بزرگوار را تا بیکی از ائمه علیهم السلام برسد ذکر کنیم، پس چنین گوئیم که: بموجب مسطورات «روضات - الجنات: ۱۲۵» و «الاسناد المصنفی: ۳۱» و ما بعدها؛ ملا محمد اکمل روایت میکند از علامه مجلسی، از پدرش ملا محمد تقی، از شیخ بهائی، از پدرش شیخ حسین، از شهید ثانی، از شیخ علی بن عبد العالی میسی، از محقق کرکی، از شیخ علی بن هلال جزائری، از شیخ أحمد بن فهد حلی، از شیخ مقداد فاضل، از شیخ بزرگوار شهید اول، از فخر المحققین، از پدرش علامه حلی، از دائیش محقق حلی، از سید محیی الدین محمد ابن زهرة، از ابن شهر - آشوب، از سید ذو الفقار مروزی، از شیخ طوسی، از شیخ مفید، از شیخ جعفر ابن قولویه، از شیخ کلینی، از سعد بن عبد الله اشعری، از محمد بن أحمد بن یحیی، از محمد بن خالد برقی که از اصحاب حضرت رضا علیه السلام بوده.

و آقا سید صدر الدین؛ چنانکه در «روضات: ۳۳۲» نوشته روایت میکند از ملا -

ص: ۲۳۱

ابو الحسن شریف، از دائی خود میر محمد صالح خاتون آبادی، از دائی خود علامه مجلسی؛ چنانکه در «الاسناد المصنفی: ۱۱» فرموده. و سید محمد بروجردی روایت میکند از مشایخ خود باسائیدشان، چنانکه در «الاسناد المصنفی: ۳۲» نوشته. و اسامی مشایخ او بر ما پوشیده است. و سند روایت شیخ یوسف در ۱۳۲۰ بیاید.

و چندین نفر از اجله و اعظم علماء مائه دوازدهم و سیزدهم در نزد صاحب عنوان درس خوانده یا از وی اجازت روایت دارند که اگر اتصال روایت آنها بوی در دست نبود و این سلسله و یکی دو تا دیگر از سلاسل روایات غیر از او بعلاوه مجلسی و بعضی دیگر در مائه دوازدهم متصل نمیشد؛ ممکن بود انقطاعی در سلسله روایت علماء شیعه در آن فترت فظیحه بهم رسد. اینک أسماء بعضی حسب المعهود تحریر مییابد، و حرف (ش) یا (ر) یا هر دو را در آخر أسماء آنها مینویسیم:

اول: حاج میرزا ابو القاسم قمی که در ۱۲۳۱ بیاید (ش و ر). دویم: سید احمد خراسانی که در ۱۲۳۵ بیاید (ش و ر). سیم: حاج ملا احمد نراقی که در ۱۲۴۵ بیاید (ش).

چهارم: شیخ اسد الله کاظمینی که در ۱۲۳۴ بیاید (ش). پنجم: میرزا بابای جوهری که در (ص ۱۴) گذشت (ش). ششم: شیخ جعفر نجفی که در ۱۲۲۸ بیاید (ش و ر). هفتم: ملا حسین خان که در «الذریعه ۱: ۱۴۷» نوشته که: وی باو اجازت داده (ر). هشتم: شیخ خلف بن محمد بن حردان حلی مشهور بشیخ خلف حردان عطاوی؛ که کتابی دارد بنام «تسلية العالم» در شرح «معالم» چنانکه در «الذریعه ۴: ۱۷۸» فرموده (ش). نهم:

سید دلدار علی که در ۱۲۳۵ بیاید (ش). دهم: سید زین العابدین لاهیجی که در «قصص - العلماء: ۱۵۹» او را شاگرد وی نوشته، و فرزند او سید عبد الکریم در أحوال همین صاحب «قصص العلماء» در ۱۳۰۲ بیاید (ش). یازدهم: ملا شمس الدین بهبهانی که در ۱۲۴۷ بیاید (ش). دوازدهم: فرزند خود آنجناب؛ آقا عبد الحسین که عنقریب در آخر عنوان چیزی در أحوال او مینویسیم (ش). سیزدهم: ملا عبد الصمد همدانی که در ۱۲۱۶ بیاید (ش).

چهاردهم: میر عبد اللطیفخان شوشتری که در ۱۲۲۰ بیاید (ش). پانزدهم: سید عبد الله شبر که در ۱۲۴۲ بیاید (ر). شانزدهم: ملا علی بن آقا کاظم تبریزی، که در «الذریعه ۱: ۱۴۷» نوشته که: وی از صاحب عنوان و میرزا محمد مهدی شهرستانی که در ۱۲۱۵

ص: ۲۳۲

بیاید اجازه دارد (ر). هفدهم: آقا سید علی بن سید محمد علی کربلایی که در ۱۲۳۱ بیاید (ش و ر). هیجدهم: آقا سید محسن کاظمینی که در ۱۲۲۷ بیاید (ش و ر). نوزدهم:

شیخ ابو علی، محمد بن اسمعیل رجالی که در ۱۲۱۶ بیاید (ش و ر). بیستم: حاج سید محمد قصیر بن حاج میرزا معصوم خراسانی که در ۱۲۵۵ بیاید (ش و ر). بیست و یکم: حاج محمد ابراهیم کرباسی که در ۱۲۶۱ بیاید (ش). بیست و دویم: میرزا محمد تقی قاضی تبریزی که در ۱۲۲۰ بیاید (ش). بیست و سیم: سید محمد جواد عاملی که در ۱۲۲۶ بیاید (ش و ر). بیست و چهارم: حاج محمد حسن قزوینی شیرازی که در ۱۲۴۰ بیاید (ش).

بیست و پنجم: حاج میر محمد حسین بن عبد الباقی امام جمعه اصفهانی که در ۱۲۳۳ بیاید (ش) بیست و ششم: ملا محمد رضاء استرآبادی که در «الکرام البرره: ۲۵۳» نوشته (ش).

بیست و هفتم: شیخ محمد سعید بن شیخ محمد یوسف دینوری نجفی قراچه داغی که بناء بر آنچه در «الذریعه ۱: ۱۹۶» و بعضی از جاهای دیگر نوشته از صاحب عنوان و استاد خود سید بحر العلوم و میرزای قمی و آقا سید علی کربلایی و سید محمد جواد عاملی و شیخ جعفر نجفی و حاج ملا احمد نراقی روایت نموده، و آقا سید محمد رضاء فرزند سید بحر العلوم و شیخ أنصاری از او اجازت روایت دارند؛ چنانکه در همین جلد «الذریعه: ۱۴۷» نوشته.

بیست و هشتم: سید محمد شفیع شوشتری که در ۱۲۲۰ بیاید (ش). بیست و نهم: سید محمد علی که در «الذریعه ۱: ۱۴۷» نوشته که: وی از او اجازه دارد (ر). سیام:

فرزندش آقا محمد علی که در ۱۲۱۶ بیاید (ش و ر). سی و یکم: ملا محمد کاظم بن محمد شفیع هزار جریبی که از علماء و فقهاء عصر خویش، و در کربلاء در محله نقیب ساکن بوده، و در «الذریعه» در مواضع عدیده او را ذکر کرده؛ از آن جمله (ج ۱: ۲۲۴ و ج ۳: ۴۶۶) و غیر آنها، و از همه آن مواضع چنین برآید که: او در نزد صاحب عنوان درس خوانده، و از وی و میرزا محمد مهدی شهرستانی و آقا سید علی کربلایی روایت کرده، و چندین کتاب تألیف نموده: ۱- کتاب «آداب الصلوة» ۲- کتاب «آداب العشرة» ۳- کتاب «آداب نماز یومیه» ۴- کتاب «أربعین» در چهل حدیث ۵- کتاب «ارشاد الصبیان» بسوی تلاوت قرآن؛ در کلمات مشکله متشابهه. انجام تألیف آن سنه ۱۲۳۲ ۶- کتاب «تحفة المجاورین» ۷- کتاب «معارف الانوار» در هفت جلد یا زیادتر.

ص: ۲۳۳

و این ملا محمد کاظم در ما بین سال (۱۲۳۲ تا ۱۲۳۸) وفات کرده، و در نزد دو شیخ مذکور خود؛ صاحب عنوان و آقا سید علی دفن شده (ش و ر). سی و دویم: ملا محمد حسین ابن عبد الوهاب سرایانی تونی خراسانی (ش)، که در «الذریعه ۲: ۱۷۷» فرموده که: وی شاگرد او بوده، و نسخه‌ئی از «رساله اصول ایمان و اسلام» آن مرحوم را از روی خط میرزای قمی بخط خود استنساخ نموده، و در بامداد روز شنبه ۲۲ ع ۱ سنه ۱۱۸۳ از کتابت آن فارغ شده انتهى.

سی و سیم: ملا محمد رضاء تبریزی که در ۱۲۰۸ بیاید (ش). سی و چهارم: شیخ محمد علی بن شیخ حسن بلاغی که در ۱۳۵۲ بیاید (ش). سی و پنجم: ملا محمد مهدی بن ابوذر نراقی که در ۱۲۰۹ بیاید (ش و ر). سی و ششم: میرزا محمد مهدی بن أبو القاسم شهرستانی که در ۱۲۱۵ بیاید (ش و ر). سی و هفتم: سید محمد مهدی بن سید مرتضی بحر العلوم که در ۱۲۱۲ بیاید (ش و ر). سی و هشتم: میرزا محمد مهدی بن هدایة الله شهید که در ۱۲۱۸ بیاید (ش و ر). سی و نهم: ملا محمد یحیی که در «الذریعه ۳: ۴۲۷» فرماید: وی شاگرد او بوده و «رساله‌ئی در شک و سهو» از «التحفة الحسینیة» فارسی او استخراج نموده انتهى (ش). چهلم: حاجی میرزا یوسف آقای مجتهد تبریزی که در ۱۲۴۲ بیاید (ش و ر).

اینها کسانی هستند که تا حین تحریر، این فقیر مطلع شده‌ام که در نزد او درس خوانده یا از وی روایت میکنند، و در «روضات الجنات: ۱۸۲» از این که مرحوم حاجی شیخ محمد حسن صاحب «جواهر» در تضاعیف آن کتاب؛ تعبیر از صاحب عنوان به:

استادنا الاکبر نموده؛ استظهار فرموده که: وی در مبادی أمر خود در نزد صاحب عنوان نیز درس خوانده، لیکن مرحوم عالم ماهر محقق ربانی حاجی میرزا أبو الفضل طهرانی (أعلى الله مقامه) در مقاله‌ای که در احوال حاجی شیخ محمد حسن مرقوم نوشته و آنرا در ظهر جلد اول «جواهر» چاپ کرده‌اند، فرماید: آن اشتباه است، و این تعبیر را علما غالبا برای احترام آقای بهبهانی مینمایند انتهى.

و این سخن درست است، و از این رو ما نیز صاحب «جواهر» را در جزو شاگردان صاحب عنوان نیاوردیم، و در سال ۱۲۶۶ در احوال او مینویسیم که وی در حین وفات صاحب

ص: ۲۳۴

عنوان ما بین پنج سالگی تا هشت سالگی بوده.

بهرحال، مرحوم آقا محمد باقر پس از مدت هشتاد و هشت سال قمری عمر (بناء بر تولد در سال ۱۱۱۷) در این سال؛ چنان که در «مرآت الاحوال» و «روضه الصفا» و «منتظم ناصری» و «آثار عجم: ۴۱۲» و «الذریعه ۳: ۴۲۷» نوشته‌اند؛ در کربلاء وفات کرده، و در «منتظم» مدت عمرش را ۹۳ سال نوشته، در صورتیکه اگر تولد را ۱۱۱۶ و وفات را ۱۲۰۸ بگیریم؛ که آن را پیش‌تر از ۱۱۱۶ و این را عقب‌تر از ۱۲۰۸ نگفته‌اند، باز مدت عمر ۹۲ سال خواهد شد.

و مرحوم آقا محمد علی فرزندش بناء بر آنچه در «مرآت الاحوال» نوشته؛ در تاریخ او چنین فرموده:

بگو (رفتی ز دنیا باقر علم)

و دیگری این طور گفته:

گشت از روی درد تاریخش: باقر علم رفته از دنیا

و در «فارسنامه ۲: ۲۶۹» و «مستدرک ۳: ۳۸۴» صریحا وفات را در سنه ۱۲۰۸ نوشته‌اند، و در «روضات: ۱۲۵» در حدود ۱۲۰۸ نوشته، و از تتبع مطاوی «روضات» معلوم میشود که لفظ حدود در آن؛ گاهی عین سالی بخصوص میباشد و گاهی بیکی یا دو سال پس و پیش، و در «الذریعه» غیر از موضعی که نوشتیم؛ در تمام جلدها هر جا که تاریخ وفات را نوشته ۱۲۰۶ ذکر کرده، و ظاهرا همه اینها غلط و همان ۱۲۰۵ درست باشد، نظر باینکه در «مرآت الاحوال» آن طور نوشته، و مؤلف آن نواده آن مرحوم بوده و علی الظاهر اول کتابی باشد که بعد از فوت آن مرحوم تألیف شده و شرح احوال وی در آن تحریر یافته، و در کتب بسیاری که بنظر رسیده و بعضی هم در حین تحریر حاضر و در نظر است و برخلاف آن گفته‌اند؛ بعضی منقول از بعضی دیگر (هر چند تصریح بنقل نکرده باشند) و همه در قوت یک قول خواهد بود، که هریک بدون تعمق و تحقیق نقل کرده‌اند. اگرچه اقوال ۱۲۰۵ هم بعضی منقول از بعضی دیگر است.

بهر حال؛ وی در کربلاء در رواق پائین پای شهداء علیهم السلام دفن شده، و اینک بر قبر او ضریحی چوبی، چنان که در «طرائق» نوشته منصوب و زیارتگاه اهل علم

ص: ۲۳۵

و عمل قرار گرفته.

صاحب عنوان فرزندان چندی داشته که در این کتاب دو پسر و دختری از او طبق «تذکره الانساب» ذکر میکنیم یکی: مرحوم آقا محمد علی که در ۱۲۱۶ بیاید و مادرش دختر میر سید محمد بروجردی که در (ص ۱۷۸) گذشت بوده، چنان که در «الفیض القدسی:

۲۷» فرموده. و دیگر: مرحوم آقا عبد الحسین که از علماء و مجتهدین و فقهاء و اصولیین بوده، و قبلا نوشتیم که پدرش «حاشیه معالم» را برای او تألیف نموده، و در «روضات: ۱۲۵» فرماید که: او خود شرحی بر معالم نوشته مشتمل بر تحقیقات اُنیقہ‌ئی که در کتب اصول کم‌یاب، و همانا آن تا مبحث استصحاب است، و وی در مدت حیوة در همدان میبود، و از معاشرت و سلوک با قاطبه مردم اجتناب میفرمود، و در سال هزار و دویست و چهل و اندی وفات کرد انتھی.

و در «قصص العلماء: ۱۵۹» وی را شاگرد پدرش نوشته، و در «تذکره الانساب:

۱۰۵» فرماید: وی دختر حاجی محمد جعفر بن آقا علاء الدین محمد بن آقا بزرگ ملا محمد صالح بن ملا عبد الباقی بن ملا محمد صالح مازندرانی را بزوجیت داشته انتھی.

و نواده او آقا محمد باقر بن آقا محمد تقی بن آقا عبد الحسین مذکور؛ معروف به آقائی بوده، و کتابی در رد یهود تألیف نموده؛ چنانکه در «فوائد الرضویه ۲:

۴۰۸» در پاورقی فرموده.

و دختر صاحب عنوان؛ زوجه خواهرزاده اش آقا سید علی کربلایی که در ۱۲۳۱ بیاید بوده، چنانکه در «تذکره الانساب: ۱۰۴ و ۱۰۸» و «الفیض القدسی: ۲۷» نوشته، پس اینکه در «الذریعه ۶: ۱۶۶» سید منصور حسینی را داماد صاحب عنوان نوشته؛ اشتباه است، بلکه میر سید علی کبیر کربلایی پسر سید منصور مذکور که در ۱۲۰۷ بیاید؛ شوهر خواهر صاحب عنوان بوده، چنانکه در صدر عنوان اشاره‌ئی بدان نمودیم.

* (۱۱۲- وفات مرحوم آقا محمد باقر هزار جریبی - ره) *

هزار جریب ناحیه‌ئی است در مازندران، و آقا محمد باقر مسمی بنام پدر خود، یعنی فرزند محمد باقر و از عظماء علماء و معاریف مشایخ و فقهاء و أساطین حکماء این اواخر است، و در کربلاء؛ اول او، چنانکه در «تذکره القبور: ۳۲» نوشته، معروف

ص: ۲۳۶

به آقای مطلق بوده، و بعد آقای بهبهانی، یا این که چنانکه نواده اش میرزا محمد حسین در رساله احوال پدرش آقا محمد علی نجفی (در ص ۷) نسخه خطی نوشته؛ او آقای مطلق، و آقای بهبهانی را مقید به بهبهانی نموده‌اند.

آقا محمد باقر در عشر ۱۱۵۰ چنانکه در «مستدرک ۳: ۳۸۶» فرموده از اصفهان بعراق عرب رفته و در نجف اشرف ساکن، و در سنه ۱۱۸۵ خانه‌ئی در آنجا برایش فراهم شده، و خود در ماده تاریخ آن؛ این دو بیت را (چنانکه در «مغتنم الدرر ۳: ۳۸۷ نسخه خطی» نوشته) فرموده:

فأنجز سؤلی بالبدار بذی الدار

سئلت امامی مسکنا فی جواره

جوار علی جنة لی من النار

فقلت لنفسی أرخیها، فأرخت:

و او از دو نفر از رجال بزرگ و مشایخ مهم که در اواسط مائه دوازدهم؛ یعنی دوره فترت علم، از اجلاء و معاریف فقهاء عراقین و رؤساء شیعه بوده‌اند، روایت نموده.

اول: مرحوم میرزا ابراهیم قاضی ابن غیاث الدین محمد خوزانی سه دهی اصفهانی؛ که نخست قاضی اصفهان بوده و بعد از آن قاضی عسکر نادرشاه شده. دویم: مرحوم حاجی شیخ محمد بن محمد زمان بن حسین بن محمد رضا بن حسام الدین کاشی که تألیفاتی دارد، و این دو نفر باهم از چندین نفر از علماء آن عصر که از علامه مجلسی بلا واسطه؛ اجازت روایت داشته‌اند (از آن جمله میر محمد حسین خاتون‌آبادی که در ۱۲۰۷ بیاید)؛ روایت نموده‌اند. و هم چندین نفر از علماء بزرگوار و فقهاء نامدار نزد صاحب عنوان درس خوانده و یا از او روایت کرده‌اند بدین شرح:

اول: مرحوم میرزا أبو القاسم قمی. دویم: شیخ جعفر نجفی. سیم: ملا محمد رضاء تبریزی که در ۱۲۰۸ بیاید. چهارم: سید محمد شفیع شوشتری. پنجم: آقا سید محمد مهدی بحر العلوم (علیهم الرحمة). و از اینها؛ میرزا و بحر العلوم، هم در نزد او درس خوانده و هم اجازت روایت از وی دارند، و باقی فقط در نزدش درس خوانده‌اند.

بالاخره، وی در این سال؛ چنان‌که در «الذریعه ۱: ۱۴۸» نوشته وفات کرد، و در نجف در ایوان علماء دفن شد، و اینک قبر او در آنجا معروف است.

ص: ۲۳۷

مرحوم میرزا محمد حسین در رساله مذکوره نوشته که: اینک نام و مآثرش در نجف و مازندران و سایر بلدان باقی، و خانه‌اش در نجف معروف به دار الاقا و آثار مسجد او در هزار جریب باقی، و اولاد او آنجا محترم و مکرم میباشند انتهی. و او را فرزندان چندی بوده:

یکی: مرحوم آقا محمد علی که در ۱۲۴۵ بیاید. و دیگر مرحوم آقا محمد صادق که بناء بمسطورات «ملحقات تذکره القبور: ۲۱۷» در سنه هزار و دویست و سه وفات کرده، و در تخت پولاد در صحن تکیه میرزا رفیعای نائینی دفن شده.

* (۱۱۳- وفات حسینی شاعر هندی) *

وی محمد حسین اودی، صاحب شیخ محمد علی حزین؛ و خود از شعراء بوده، و دیوانی مشتمل بر شش هزار بیت از اقسام شعر دارد، و در این سال در بنارس هند وفات کرده و در نزد قبر شیخ محمد علی مرقوم دفن شده؛ چنان‌که در «الذریعه ۹: ۲۵۵» فرموده

* (۱۱۴- تولد مرحوم آقا محمد کاظم کاشانی - ره) *

وی چنان‌که در دیباچه منظومه «تنمه» که اینک در تألیفات او ذکر میشود، نوشته؛ فرزند حاج محمد صادق بن حاج محمد رضا و خود از علماء و فقهاء و اهل فضل و ادب بوده و شعر هم میگفته، و در این سال؛ چنان‌که در «الذریعه ۱: ۴۵۹» فرموده متولد شده، و در این جلد در شماره‌های عدیده؛ آرجوزه‌های چندی از او در موضوعات مختلفه؛ ذکر کرده، و تاریخ تولد و وفات او را بطوری که اینجا نوشته شد و میشود در آنها آورده، و در این صفحه؛ وی را بکاشانی اصفهانی وصف کرده،

و فرماید: این ارجوزه در نزد اُحفاد او باصفهان موجود است، و خود هم آنرا در سوانح خویش که در اصفهان موجود است ذکر کرده‌اند.

و ما نیز مجموعه‌ئی از او در اصفهان در نزد آقای روضاتی مؤلف «جامع الانساب» دیدیم که اینک حاضر و در نظر است، و در آن منظومه‌هایی از او نوشته شده بدین شرح که: چهارده منظومه در صلوات بر ائمه یا لعن بر اعداء آنها دارد که هر منظومه‌ئی بنامی جدا و دارای ابیاتی است ببحور و اوزان مختلفه، و اینک اینجا تفصیل اراجیز از «الذریعه» و بعد تفصیل منظومات از مجموعه نوشته میشود.

ص: ۲۳۸

اول: «ارجوزه‌ئی در اصول فقه». دویم: «ارجوزه‌ئی در صلوات مندوبه». سیم:

«ارجوزه‌ئی در معانی و بیان». چهارم: «ارجوزه‌ئی در منطق». پنجم: «ارجوزه‌ئی در نجوم». ششم: «ارجوزه‌ئی در هیئت» بنام «زهرة الحسن» که آنرا برای برادر خود محمد حسن بنظم آورده، و در «الذریعه» آنرا ذکر نکرده، بلکه در مجموعه در آخر منظومات آورده. انجام آن غره ع ۱ سنه ۱۲۶۰.

اما تفصیل منظومات با ملاحظه عدد این شش ارجوزه؛ بدین ترتیب است:

هفتم: «عقد الثریا» که چهارده نوع از شعر است. نخست یک بیت، و بعد از آن دو بیت، و بعد سه بیت، و هکذا تا آخر که ۱۴ بیت آورده، و در اول هر یک از اینها آیه‌ئی یا جمله‌ئی یا جمله‌هایی که حتی الامکان مکرر هم نشده از قرآن مجید آورده که ۱- دلالت بر عدد یک و ۲- بر دو، و هکذا تا ۱۴ که دلالت بر چهارده است می‌نماید، لیکن ۱۳، چهارده بیت و ۱۴ هشت بیت است که کلا ۱۲۰ میشود، و بدین نحو منظومه یکم تمام شده، و انجام آن سنه ۱۲۴۰ است، و باز هم در ضمن آن و سایر منظومات بعضی از صنایع بدیعیه را بکار برده، مانند اینکه اواخر بعضی را بحروف نورانیه ختم کرده و غیره، و برای هر منظومه‌ئی در دیباچه، مانند اول، نامی جدا، و در آخر؛ تاریخ نظم را ذکر کرده، و در همه اقسام ابیات چهارده‌گانه همه منظومات؛ کلماتی آورده که عدد ۱۴ بوجود آمده. هشتم: «السبع المثانی» که در آن سیزدهم همان ۱۳ بیت، و چهاردهم ۱۴ بیت است، و کلا ۱۰۵ بیت میشود. انجام آن ۱۴ ج ۱ سنه ۱۲۴۰. نهم: «قلائد النحور» که ۱۴ قصیده و هر قصیده‌ئی هفت بیت است که کلا ۹۸ بیت بشود، و آنها را از غره ع ۱ سنه ۱۲۴۹ تا ۱۴ روز؛ هر روزی یک قصیده بنظم آورده. دهم: «فرائد» که یک قصیده است شامل ۱۴ بیت، و در هر بیٹی ذکر ۱۴ معصوم علیهم السلام شده. نظم آن سنه ۱۲۳۹. یازدهم: «لالی البحرین» برای زینت نحرین که ۱۴ قصیده و هر قصیده‌ئی ۱۴ بیت است که کلا ۱۹۶ بیت بشود. انجام نظم آنها روز یکشنبه ۱۴ ج ۱ سنه ۱۲۴۹. دوازدهم: «مدایح الولاة» که ۱۴ قصیده است و هر قصیده‌ئی ۱۴ بیت و دو قصیده میانی هر یک شامل ۱۴ معجزه؛ برای هر یک از ائمه علیهم السلام یک معجزه میباشد، و آن بنام محمد شاه است، و در مدت چهارده روز، هر روزی یک قصیده بنظم آورده که آخر آنها ۲۷ رجب سنه ۱۲۵۰ بوده. سیزدهم: «مناقب الهداة» که نیز ۱۴ قصیده است، و پنج قصیده از

آنها هریک ۲۸ بیت، و یکی ۱۹ بیت و باقی هریک ۱۱۴ بیت است که کلا ۲۷۱ بیت و با شش منظومه سابق جمعا ۱۰۰۰ بیت بشود. انجام نظم آن که مدت چهارده روز، هر روزی یک قصیده بوده: شب ۲۱ ماه رمضان سنه ۱۲۵۰. چهاردهم: «إطراء الرضى» که ۱۴ قصیده و هریک ۱۴ بیت است. نظم آن: رجب سنه ۱۲۵۳. پانزدهم: «هدیه - الهداة» که ۱۴ قصیده و هریک ۱۴ بیت است و قافیه‌های هفت قصیده؛ حروف نورانی، و هفت دیگر؛ ظلمانی است، نظم آن ماه صفر سنه ۱۲۵۴. شانزدهم: «شمس المدایح» که ۱۴ قصیده است و هفت قصیده از آنها هریک ۱۴ بیت است و باقی دیگر هریک هفت بیت که کلا صد و چهل و هفت بیت باشد. نظم آن ماه شعبان سنه ۱۲۵۴. هفدهم: «زهر الرياض» مانند پیش یعنی ۱۴، و ۷ از آنها هریک ۱۴ و ۷ از آنها هریک ۷ بیت است. و انجام آن شب ۱۹ ماه رمضان سنه ۱۲۵۴. هیجدهم: «شمس مضيئه» که ۱۴ قصیده است باختلاف اعداد ابیات در هریک، و کلا ۱۴ بیت است. انجام آن شب ۲۴ صفر سنه ۱۲۵۵. نوزدهم:

«مدایح الهادین» ۱۴ قصیده، اول ۱۹ بیت. دویم ۱۴ بیت. و سه قصیده دیگر هریک ۱۲ بیت، و هشت قصیده هریک ۷ بیت و آخرین آنها ۵ بیت است؛ که کلا ۱۳۰ بیت باشد انجام آن شب ۹ ع ۱ سنه ۱۲۵۵. بیستم: «نظم المناقب» ۱۴ قصیده، هریک ۵ بیت.

انجام آن شب ۱۷ ع ۱ سنه ۱۲۵۵، و در دیباچه آن نوشته که: مدت نظم این ۱۴ قصیده:

۱۴ سال و ۱۴ ماه بوده انتهی.

یعنی ۱۵ سال و دو ماه. بیست و یکم: «تتمه» برای مناقب ائمه علیهم السلام که بعد از اتمام ۱۴ منظومه آنرا بنظم آورده در صد بیت باختلاف اعداد ابیات در هریک از منظومات آن بچند ملاحظه: یکی این که چون عدد منظومات تمام ۱۴ رساله که هر یک ۱۴ منظومه بوده، ۱۹۶ و از دویست بچهار عدد کمتر است؛ نقصان آنرا از این پانزدهمی جبران کرده، که همه ۲۱۰ منظومه بشود. دیگر این که چون رساله چهارم که اینجا دهم نوشتیم یعنی «فرائد» فقط ۱۴ بیت است؛ این صد بیت را جزو آن نموده که کلا ۱۱۴ مطابق عدد سور مبارکات قرآن مجید گردد، که در واقع این پانزدهمین تتمه است برای چهارم، و بهمین جهت نام آنرا «تتمه» نهاده، و بالاخره عدد ابیات تمام این پانزده رساله ۲۱۰۰ شده، و این رساله تاریخ ندارد.

مختصر؛ ملا محمد کاظم پس از مدت شصت و هشت سال قمری عمر در سنه هزار و دویست و هفتاد و سه وفات کرد، چنان که در «الذریعه» در ضمن همه أرجوزات نوشته.

بعون الله تبارک و تعالی، چون نگارش این کتاب بدین جا رسید که حاوی قریب بصد و بیست عنوان مستقل؛ برای احوال رجال ۱۲ ساله اول سلطنت قاجاریه گردیده، و تا خاتمه سال هزار و دویست و پنج هجری قمری رسیده، و سال هزار و سیصد و هفتاد و هفت هجری قمری هم قریب بخاتمه می‌باشد؛ آنرا جلد اول قرار دادیم، و برای طبع و انتشار مهیا و مهذب

نمودیم، و انشاء الله در جلد دوم از اول سال هزار و دویست و شش هجری قمری شروع نموده، و کما کان احوال رجال علمی طبقات مختلفه را نگارش خواهیم داد.

بتاریخ روز پنجشنبه پانزدهم ماه ذی الحجة - الحرام سنه هزار و سیصد و هفتاد و هفت هجری قمری؛ مطابق دوازدهم تیر ماه باستانی سال ۱۳۳۷ هجری شمسی و الحمد لله رب العالمین

ص: ۲۴۱

«استدراکات»

۱- ۱۱ در صفحه ۲۹ متن کتاب؛ بعد از سطر دهم این شرح حال اضافه شود:

* (۱۱۵- وفات سید محمد کردی مدنی شافعی)*

وی چنانکه در «معجم المطبوعات: ۱۵۵۵» نوشته؛ فرزند سلیمان، و خود از علماء اهل سنت است که در سنه هزار و صد و بیست و هفت، مطابق (۱۰۹۳-۱۰۹۴) در دمشق متولد شده، و در یکسالگی او را بمدینه مشرفه آوردند، و او در آن بلده طیبه نشو و نما نمود، و در نزد افاضل آن بدرس خواندن پرداخت، و هم در مدینه متصدی إفتاء فرقه شافعیه گردید، و در سنه ۱۱۷۲ بآهنگ بلاد روم بدمشق رفت، و از استاد بکری و محمد شمس دمیاطی و احمد شهاب جوهری و غیر آنها روایت حدیث نموده، و یکی از افراد عالم در سعه اطلاع و استحضار فقه بود.

سید محمد کتب چندی تألیف کرده، اول: کتاب «الحواشی المدنیه» که آن حاشیه‌ئی است بر «شرح ابن حجر هیتمی بر مقدمه حضمیه». دوم: کتاب «فتح القدر» باختصار متعلقات نسک أجزیر، در فقه شافعی. و در این سال (۱۱۹۴) پس از مدت شصت و هفت سال قمری عمر در مدینه وفات نموده، و در جوار قبه عباس دفن شد.

۲- ۱۱ شماره ۳۰ در صفحه ۵۷، شرح حال سجاعی باین نحو تکمیل شود:

* (۳۰- وفات سجاعی نحوی مصری)*

وی شیخ احمد بن شهاب الدین أحمد بن محمد سجاعی شافعی أزهري است که شرح احوال و آثارش در «معجم المطبوعات: ۱۰۰۵ بعد» و مختصراً در «کنز العلوم: ۵۴۴» نوشته، و از آنها چنین برآید که: او در مصر متولد شده و هم در آنجا نشو و نما نموده و نزد پدر خود و بسیاری از مشایخ وقت درس خوانده، و در حیوة پدر و هم بعد از او بتدریس اشتغال داشت، و از علماء بزرگ عصر خود گردید، و در همه علوم مشارکت جسته دست یافت، و در معرفت علوم غریبه ممتاز شد، و بملازمت شیخ حسن جبرتی درآمد و از او

ص: ۲۴۲

علم حکمت و هدایه و علوم دیگری را أخذ نمود، و در علم نحو و ادب مشهور گردید. و او را تألیفات بسیاری است، از آن جمله:

اول: «بلوغ العرب» بشرح قصیده‌ئی از کلام عرب، که آن قصیده سموئل بن عادیاى غسانی یهودی است که اول آن اینست:

إذا المرء لم يدنس من اللؤم عرضه فكل رداء يرتديه جميل

دویم: «الجواهر المنتظمات» در عقود مقولات، که شرح کتاب «مقولات» خود او است، و شیخ حسن عطار که در ۱۲۵۰ بیاید حاشیه‌ئی بر آن نوشته. سیم: «حاشیه بر شرح قطر» تألیف ابن هشام؛ در نحو که در ۱۱۷۷ از تألیف آن فارغ شده. چهارم:

«رساله در اثبات کرامات اولیاء». پنجم: «شرح دو بیت از مقولات» تألیف خودش.

ششم: «شرح معلقه امرء القیس». هفتم: کتاب «فتح الجلیل» بر «شرح ابن عقیل» بر «ألفیه» ابن مالک در نحو، که آن حاشیه‌ئی است بر شرح مذکور، و در ۱۱۷۸ از تألیف آن فراغت یافته. هشتم: «فتح المنان» در بیان رسل مذکور در قرآن، که آن شرح منظومه خدو او است در بیان انبیائی که در قرآن کریم ذکر شده‌اند. نهم: «الفوائد اللطیفه» در شرح ألقاظ وظیفه، و آن در شرح کتاب «وظیفه» تألیف سیدی أحمد زروق است، در تصوف.

دهم: «المقولات» در فلسفه، که گفتیم خود شرحی بر آن نوشته: یازدهم: «منظومه در استعارات».

سجاعتی، در این سال در قاهره وفات کرد، و در قرافه کبری در تربت مجاورین، نزد پدر خود دفن شد.

۳- ۱۱ در صفحه ۷۳ سطر ۱۹ بجای «منظوم أخضری الجزائری» بگذارید:

که آن منظومه‌ئی است از عبد الرحمن بن سیدی محمد صغیر الجزائری مشهور به أخضری که در قرن دهم وفات کرده؛ چنان‌که در «معجم المطبوعات: ۴۰۷» نوشته، و آنجا گوید که: خود أخضری هم شرحی بر این منظومه دارد.

ص: ۲۴۳

۴- ۱۱ در صفحه ۱۰۰ بعد از سطر ۵؛ این شرح حال اضافه شود:

* (۱۱۶- وفات شیخ محمد سمنودی) *

وی بطوری که در «معجم المطبوعات: ۱۰۵۲» نوشته، فرزند حسن بن محمد ابن أحمد، و خود از فضلاء اهل سنت است، و تألیفاتی دارد.

اول: «الدرر الجسام» در شروط مأموم و امام. دویم: «شرح منظومه الدرر- المضیه» در قرآآت ثلاثه مرضیه از شیخ محمد جزری. و در این سال (۱۱۹۹) وفات کرده.

۵- ۱۱ در صفحه ۱۰۷ شماره ۵۶؛ بشرح حال شیخ محمد امین سویدی اضافه شود:

در «معجم المطبوعات: ۱۰۶۵» نوشته که: وی کنیه اش أبو الفوز و از کبار کتبه بوده و (غیر از آنچه نوشته شد) کتب چندی تألیف کرده که با ملاحظه اعداد از اینقرار است:

پنجم: کتاب «الجواهر و الیواقیت» در معرفت قبله و مواقیت. ششم: «کتابی در رد رافضه». هفتم: «رساله ئی در واجب و ممکن». هشتم: «شرح تاریخ ابن کمال پاشا» با نظمی لطیف.

و «سبائک الذهب» که نوشتیم؛ در معرفت اُنساب قبائل عرب است، و انجام تألیف آن، چنانکه در آخرش نوشته: روز جمعه ۱۶ شوال سنه ۱۲۲۹ مییاشد.

ص: ۲۴۴

فهرست

در این فهرست تنها اقتصار بر عناوین شده است و انشاء الله فهرست مفصل اعلام و اماکن و کتب، در پایان جزء آخر طبع میشود.

الف آقاسی فخری ایروانی (حاجی میرزا) ۷۶

ابراهیم آل سلیمان - ابن سلیمان عاملی (شیخ) ۳۸

ابراهیم باجوری شافعی (شیخ) ۷۲ و ۲۴۲

ابراهیم پاشا خدیوی مصری ۱۵۸

ابراهیم حویزی (شیخ) ۵۳

ابراهیم صایحانی حنفی (شیخ) ۵۳

ابراهیم قفطان نجفی (شیخ) ۹۶

ابن جمیل بغدادی ۲۴

ابن سعید تونسلی مالکی ۱۰۰

ابن عابدین دمشقی ۸۱

ابن مغیزل طبیب دمشقی ۳۹

أبو الحسن بحرینی (میرزا) ۴

أبو الحسن شوشتری (سید) ۱

أبو الحسن طهرانی (ملا) ۱۰۳

أبو الحسن عاملی (سید) ۲۶

أبو الفتح کلنبوی (میرزا) ۲۰۳

أبو القاسم مدرس خاتون آبادی (میرزا) ۱۲۹

أحمد در دیر مالکی (شیخ) ۱۱۹

أحمد رسمی اقریطشی (شیخ) ۵۵

أحمد زوین نجفی (سید) ۴

أحمد شروانی (میرزا) ۱۰۸

أحمد قزوینی (سید) ۹۷

أسد الله خان بالا کفتی (حاجی) ۵۶

اسمعیل قونوی (شیخ) ۳۹

انصاف شاعر هندی ۴۸

ایتین کاترمر فرانسوی ۴۹

ب بابای جوهری تبریزی (میرزا) ۱۴

برهان الدین حنفی حمصی (شیخ) ۴۹

بیخود شاعر دهلوی ۱۲۰

ت تائب شاعر آذربایجانی ۱۲۵

تحسین شاعر لکهنوی ۱۱۲

ج جعفر صادقی دهلوی (سید) ۴۹

ح حسن خلیلی شافعی (شیخ) ۱۵۸

حسن دلداری (سید) ۲۰۲

حسن کجائی (شیخ) ۱۵۰

حسن کفراوی شافعی (شیخ) ۱۳۳

حسن مستوفی الممالک آشتیانی (میرزا) ۳۶

حسن نجفی (شیخ) ۱۲۱

حسنعلی میرزا شجاع السلطنه قاجار ۱۵۶

حسین خالدی قدسی (شیخ) ۱۰۴

حسینعلی میرزا فرمانفرما ۱۴۸

ص: ۲۴۵

حسینی شاعر هندی ۲۳۷

حیدر کاظمینی (سید) ۲۰۳

خ خرد شاعر نوری مازندرانی ۶۰

د داود میرزا مرعشی (سلطان) ۱۵۹

دبیر شاعر هندی ۲۰۳

درد شاعر دهلوی (خواجہ میر) ۷۶

ر راغب شاعر ہندی ۱۳۵

رضی شوشتری (سید) ۱۵

ز زبیدہ شاعرہ اسلامبولی ۲۵

زین العابدین شروانی (حاج میرزا) ۱۶

س سجای نجوی مصری ۵۷ و ۲۴۱

سلیمان جمل مصری (شیخ) ۱۷۲

سید الاطباء تبریزی ۱۳۳

ص صادق فحام (سید) ۲۰۵

صدر الدین عاملی (آقا سید) ۷

صفی الدین حنفی بخاری (سید) ۱۱۵

ع عباس میرزا قاجار (نایب السلطنہ) ۱۴۶

عبد الباقي أفندی عمری فاروقی بغدادی ۱۷۲

عبد الحمید خان ۱ عثمانی (سلطان) ۱۴۱

عبد الرحمن بنانی مغربی (شیخ) ۷۸

عبد الرحمن سویدی شافعی (شیخ) ۱۱۲

عبد النبی طسوجی (ملا) ۱۵۰

علی دلداری ہندی (سید) ۱۰۵

علی شاعر مشہدی (میر سید) ۱۱۳

علی نائینی طباطبائی (میر سید) ۲۹

علی نیاز شیرازی (میر سید) ۵۷

علی اکبر قوام الملک (حاجی میرزا) ۱۵۱

علیم اللہ چشتی ہندی (سید) ۱۲۶

غ غلامحسن شاعر دہلوی (سید) ۱۲۶

غلامحسین طباطبائی ہندی (شیخ) ۱۱۳

غلامعلی آزاد بلگرامی (سید) ۱۱۳

ف فاضل خان راوی کروی ۷۱

ق قاسم بیک شاعر آذربایجانی ۲۰۸

قدرت شاعر دہلوی ۲۰۸

ک کاظم رشتی کربلائی (حاج سید) ۲۰۹

کازیری میشل ۲۰۹

ل لطفعلی بیک آذر بیگدلی (حاجی) ۴۰

م محمد أسعدی افندی ترکی ۱۷۶

محمد - أفندی طبقجلی بغدادی (سید) ۱۵۲

محمد - بکری صدیقی (شیخ) ۵۰

محمد - بید آبادی (آقا) ۶۶

محمد - بیرم ۳ تونسسی (شیخ) ۱۲۶

محمد - دلدارى هندی (سید) ۹۲

ص: ۲۴۶

محمد - سبزواری (حاج میر سید) ۷۹

محمد - سمنودی (شیخ) ۲۴۳

محمد - سنوسی صوفی (سید) ۱۷۴

محمد - شیخ زین الدین (آقا) ۱۲۷

محمد - عباده عدوی (شیخ) ۷

محمد - کردی مدنی شافعی (سید) ۲۴۱

محمد - کلانتر شیرازی (میرزا) ۱۰۶

محمد أمين سویدی بغدادی (شیخ) ۱۰۷ و ۲۴۳

محمد باقر بهبهانی (آقا) ۲۲۰

محمد باقر هزار جریبی (آقا) ۲۳۵

محمد تقی نوری (میرزا) ۱۱۶

محمد جعفر استرآبادی (حاج ملا) ۸۳

محمد جعفر هرندی (آقا) ۱۵۲

محمد حسن لکهنوی هندی (ملا) ۱۰۰

محمد رفیع سودا شاعر هندی (میرزا) ۴۸

محمد سعید سویدی بغدادی (شیخ) ۱۵۴

محمد صادق نامی شاعر اصفهانی (میرزا) ۱۷۶

محمد علی میرزا دولت‌شاه قاجار ۱۳۵

محمد علی میرزا مظفر اصفهانی (میرزا) ۷۰

محمد عمر تونسلی ۱۷۸

محمد قلی میرزا ملک‌آراء قاجار ۱۴۳

محمد کاظم کاشانی (آقا) ۲۳۷

محمد مرتضی زبیدی حسینی (سید) ۱۸۱

محمد ولی میرزا قاجار (حاجی) ۱۴۵

محمد هاشم ذهبی شیرازی (آقا) ۱۰۰

محمود خان ۲ عثمانی (سلطان) ۹۶

مرتضی بروجردی (سید) ۱۷۸

مصطفی خان ۴ عثمانی (سلطان) ۱۴

ن نشاطی شاعر هزار جریبی ۱۰۹

و واشینگتن آروینک امریکائی ۵۱

وصال شاعر شیرازی ۶۱

ه هاتف شاعر اصفهانی ۷۴